۵۶

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمه بحارالانوار جلد 56: کتاب آسمان و جهان - 3

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 56

کتاب آسمان و جهان - 3

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 56

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

{در ترجمه و آماده سازی این جلد از ترجمه مرحوم آیت الله محمد باقر کمره ای استفاده شده است}

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

{ادامه بابها از جلد قبل }

باب چهاردهم: روزها، ساعتها، شب و روز..... 7

باب پانزدهم: روایاتی در سعد و نحس روزهای هفته..... 25

باب شانزدهم: در آنچه برای خصوص روز جمعه آمده..... 40

باب هفدهم: روز شنبه و یکشنبه..... 43

باب هجدهم: دوشنبه و سهشنبه..... 45

باب نوزدهم: روز چهارشنبه..... 49

باب بیستم: روز پنجشنبه..... 54

باب بیست و یکم: سعد و نحس روزهای ماه عربی و کارهای شایسته هر روز 61

باب بیست و دوم: نوروز و تشخیص آن، سعد و نحس روزهای ماه فارس و روم و برخی نوادر..... 99

ابواب فرشتگان

باب بیست و سوم: حقیقت فرشتهها، صفات و شئون و انواع آنها..... 153

باب بیست و چهارم: باز هم در وصف فرشتههای مقرب..... 268

باب بیست و پنجم: عصمت فرشتهها، داستان هاروت و ماروت، بیان حقیقت سحر و انواع آن..... 288

ابواب عناصر و کائنات فضا، معادن، کوهها، نهرها، شهرها و اقالیم

باب بیست و ششم: آتش و اقسام آن..... 344

باب بیست و هفتم: هوا، طبقات هوا، پدیده هوا از سپیده و شفق و جز آنها.....350

باب بیست و هشتم: ابر، باران، شهاب، برق، صاعقه، قوس و پدیده های دیگر فضا..... 360

ص: 6

{ادامه بابها از جلد قبل }

باب چهاردهم : روزها، ساعتها، شب و روز

روایات:

1. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: شب 12 ساعت است و روز 12 ساعت است و بهترین ساعتهای شب و روز زمانهای نماز است. سپس امام علیه السّلام فرمود: همانا هنگامی که ظهر شود، درهای آسمان گشوده گردد و بادها بوزند، و خدای عزوجلّ به خلقش نگاه کند. و همانا من بسیار دوست دارم در این وقت کار شایستهای از من [صادر شود] و به آسمان بالا رود. سپس فرمود: بر شماست که دنبال هر نماز دعا کنید چرا که آن دعا مستجاب است.(1)

2. خصال: ابی هاشم میگوید: به امام کاظم علیه السّلام گفتم: چرا نماز واجب و مستحب پنجاه رکعت قرار داده شده نه بیشتر و نه کمتر؟ حضرت فرمود: چون شب 12 ساعت است، و از سپیده دم تا طلوع خورشید یک ساعت، و روز هم 12 ساعت است، پس برای هر ساعت دو رکعت مقرّر شده، و میان غروب خورشید تا از بین رفتن قرمزی آسمان هم غسق است.(2)

3. در کتاب علل الشرایع همین حدیث آمده، ولی در آخر آن این عبارت اضافه شده: پس برای غسق نیز رکعتی قرار داده شده است.(3)

بیان: مقصود از یک رکعت [در حدیث 3] دو رکعت نماز وتیره است؛ چرا که این دو رکعت یک رکعت محسوب میشوند. و منظور از ساعت در دو روایت قبل، ساعات معوجه زمانیه(4) است؛ آن گونه که توضیح آن خواهد آمد. و اینکه آن دو ساعت را از ساعات شب و روز جدا کرده، بر اساس اصطلاح خاصی است که میان

1- . [1] خصال : 86
2- . [2]خصال : 86
3- . [3] علل الشرایع 2 : ص17
4- . علت این نام گذاری اختلافی است که این ساعات از لحاظ کوتاهی و بلندی با هم دارند که علت آن اختلاف فصول است؛ به خلاف ساعات

مرسوم میان ما که با هم مساویند.

قدما، و اهل کتاب، وجود داشته؛ و ابوریحان بیرونی در کتاب قانون مسعودی از برهمانان هند نقل کرده که معتقدند اوقات میان سپیده دم تا طلوع خورشید و میان غروب خورشید تا غروب شفق خارج از اوقات شب و روز است؛ بلکه این دو وقت به منزله مرز میان شب و روز محسوب میشوند. و بیرجندی هم در برخی از حواشی خود این مطلب را نقل کرده است.

4. علل الشرایع: ابن سلام از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پرسید چرا شب را لیل گفتهاند؟ حضرت فرمود: چون مردان و زنان در آن با هم معامله و داد و ستد میکنند. خدای عزّ و جلّ شب را الفت و پوشش قرا داده است که فرموده: « وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا * وَجَعَلْنَا النهَّارَ مَعَاشًا»(1) {وشب را [برای شما] پوششی قرار دادیم و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم.} (2)

بیان: داد و ستد شبانه را «ملایله» گویند، همان طور که به داد و ستد روزانه «میاومه» اطلاق میشود. و از روایت بر میآید که لیل از ملایله و به معنای داد و ستد شبانه است؛ حال آن که ظاهر خلاف آن است. و چه بسا مقصود این باشد که اصل لیل، پوشش است.

5. علل الشرایع: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش فرمود: بادها را دشنام ندهید چرا که مأموران الهی هستند، و کوهها و ساعتها و روزها و شبها را دشنام ندهید. پس توبه کنید؛ چرا که لعن را بر خود شما برمیگردانند.(3)

بیان: مقصود این است که اگر به زعم ما بدی و نحوست و ضرری در این امور هست، به تقدیر آفریدگار آن هاست و بر آن وادار شدهاند. پس لعن کردن آنها، لعن از روی استحقاق نیست و هرکس کسی را بیجا مورد لعن قرار دهد؛ لعن به خود او باز می گردد.

6. تحف العقول: حسن بن مسعود گفت: بر امام هادی علیه السّلام وارد شدم در حالی که انگشتم زخم شده بود و سواری با من تصادف کرده و دوشم را کوفته بود و برای ورود به محضر امام از میان ازدحام جمعیّت عبور کردم وآنها قسمتی از

1- . نباء / 11و12
2- . علل الشرايع 2 : 155
3- . علل الشرايع 2 : 264

لباس مرا پاره کردند، پس گفتم: ای روز، خدا شرّت را از من کفایت کند که چه قدر شوم بودی! امام علیه السّلام به من فرمود: ای حسن، این سخن را در بر ما می گوئی؟! گناه خود را به کسی که گناهی ندارد نسبت می دهی؟ حسن گفت: پس امام عقل مرا به من بازگرداند و من به خود آمدم و به خطایم پی بردم و گفتم: ای مولای من استغفر اللّه. فرمود: ای حسن روزها چه گناهی دارند که شما هنگامی که سزای اعمال خود را در آنها میبینید، آنها را شوم میشمارید؟ حسن گفت: ای فرزند رسول خدا، من همواره از خدا طلب آمرزش خواهم کرد و این توبه من است. حضرت فرمود: به خدا سوگند که [این تشاؤم] سودی به حال شما ندارد؛ بلکه خدا شما را به سبب نکوهش کردن ایّام در حالی که نکوهشی بر آنها وارد نیست کیفر میدهد. ای حسن، آیا نمیدانی که این خداست که پاداش اعمال را می دهد و اوست که بندگان را به سبب اعمال سوءشان عقوبت میکند؛ برخی را مهلت میدهد و برخی را سریع مجازات میکند؟ گفتم: چرا ای آقای من، فرمود: دیگر چنین سخن مگو، و برای روزها در حکم خدا صفتی را قرار مده.(1)

بیان: این روایت دلالت دارد بر اینکه حرکات افلاک و آمدن زمانهای مختلف، به خودی خود، دخل و اثری در حوادث عالم ندارد، و این مطلب منافات ندارد با آنچه که در مورد اجتناب از انجام دادن اعمال در برخی از ساعات و روزها وارد شده است؛ زیرا این اجتناب به امر خدای متعالی است و در واقع اجتناب از حوادثی است که خدای متعالی مقدّر فرموده که در این اوقات اتفاق بیفتد. چنانکه امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: من از قضای خدا به قدر او میگریزم.

7. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ به پرسشی که از ایشان در مورد مسافت میان مشرق و مغرب شده بود فرمود:یک روز گردش خورشید است.(2)

بیان: شاید عدول امیر المؤمنین علیه السلام از پاسخ حقیقی به جواب اقناعی برای اشاره به این است که دانستن آن مسافت، سودی ندارد، چنانکه خدای متعالی در جواب پرسش از هلال ماههای نو فرمود: « قل هی مواقیت للناس »(3) {بگو: آنها [شاخصِ] گاه شماری برای مردم است.} یا برای این است که اثبات و بیان آن بر

1- . تحف العقول : 482
2- . نهج البلاغه 1 : 207
3- . بقره / 189

وجهی که منافقان حاضر در جلسه خرده نگیرند دشوار بوده؛ چنانکه در پاسخ کسی که از تعداد موی ریش خود پرسید بدان تصریح کرده است، یا برای آن است که حاضران آمادگی لازم برای فهم مطلب با دلیل و حجّت را نداشتهاند و مصلحت نبوده که حضرت بی دلیل آن را ذکر کنند.

8. محمّد بن علیّ بن ابراهیم گفته: علّت برتری شب بر روز آن است که در آن بیات است، و عذاب رفع می شود، و گناهان در آن کم میشود و از جمله شبها، شب قدر است که ارزش آن از هزار ماه بیشتر است.(1)

بیان: شاید مقصود از بیات، بیتوته و خواب و آسایش، و یا شب گذرانی به طاعت الهی باشد. و ظاهرا اصل کلمه، (سبات) بوده و توسط نسخه برداران تصحیفی رخ داده و به اشتباه بیات نوشته شده است. جوهری گفته: سبات به معنای خواب است و اصل معنای سبات آسایش است. و به همین معناست قول خدا متعالی که فرمود: «و جعلنا نومکم سباتا»(2) {وخواب شما را [مایه] آسایش گردانیدیم.} و منظور از رفع عذاب، عذاب مخلوقین است بر حسب غالب.

9. روضه الکافی: هنگامی که هشام بن عبد الملک امام باقر علیه السلام را به شام برد، یکی از دانشمندان مسیحی از آن حضرت درباره مسائلی سؤال نمود. از جمله سؤالها این بود که: کدام ساعت است که نه از شب است و نه از روز؟ پس امام علیه السّلام فرمود: آن ساعت، زمان میان سپیده دم تا طلوع خورشید است. آن مسیحی گفت: اگر نه از ساعات شب است و نه از ساعات روز، پس چه ساعتی است؟ حضرت فرمود: از ساعات بهشت است و در این ساعت است که بیماران ما بهبود مییابند.(تا پایان روایت).(3)

توضیح: دانستی که این بیان، اصطلاح دیگری است در مورد شب و روز و ساعات این دو که میان اهل کتاب معروف بوده و امام علیه السلام پاسخ آن مسیحی را بر اساس اصطلاح خودشان داده است. حاصل کلام این که این ساعت هیچ شباهتی به ساعات شبانهروز ندارد؛ بلکه شبیه به ساعات بهشت است. و همانا خدای

1- .[1] بنا به قول علامه مجلسی (علل) کتابی متعلق به محمد بن علی بن ابراهیم است و در هیچ کتاب دیگری این روایت یافت نشد
2- . نباء / 9
3- .[3] روضه الکافی : 123

متعالی این ساعت را در دنیا قرار داد تا مردم نیکویی و لطافت و اعتدال هوای بهشت را حس کنند.

10. ارشاد القلوب: امیر المؤمنین علیه السّلام به نقل امام کاظم علیه السّلام از آباء طاهرینش فرمود: خدای متعالی در پنج وقت از اوقات شبانه روز بر امّت محمّد صلی الله علیه و آله، پنج نماز را واجب نمود. دو تا در شب و سه تا در روز. سپس این پنج نماز را معادل پنجاه نماز قرار داد و آنها را کفّاره گناهان امّت پیامبر اسلام در نظر گرفت. (تا پایان روایت).(1)

ابو اسحاق گفته: ثعلب(2) نام ساعات شب را بر ما چنین دیکته نمود: غسق، فحمه، عشوه، هدأه، سباع(3)، جنح، هزیع(4)، عفر،(5)زلفه، سحره، بهره. و ساعات روز را نیز چنین برشمرد: راد، شروق، متوع، ترجّل(6)، دلوک، جنوح، هجیره، ظهیره، اصیل، طفل.(7)

توضیح: فیروزآبادی گفته: «غَسَق» سیاهی آغاز شب است، «فحمه» یعنی ابتدای شب، یا آن موقع که تاریکتر است، یا میان غروب تا زمان خوابیدن مردم در تابستانهاست. جمع این کلمه فحام و فحوم است. «عَشوه» تاریکی از آغاز شب تا 4/ 1 آن را می گویند و «عشاءب آغاز تاریکی شب است یا از غروب آفتاب است تا از بین رفتن حمره مغربیّه، یا از غروب آفتاب است تا سپیده دم. و «عشیّه» آخر روز است و منظور از عشاءان وقت مغرب و عشاء با هم است.

در مصباح المنیر است که «عشی» از غروب آفتاب است تا صبح، و گفته اند عشی و عشاء از مغرب است تا زمان از بین رفتن حمره مغربیّه و ابن فارس هم میگوید: «عشاءان» مغرب است و عشاء و از ابن الانباری نقل است که تاء در «العشیه»، برای تأنیث است و عرب گاهاً از آن استفاده میکند. امّا برخی دیگر قائلند که تاء در این واژه، تاء وحدت است و جمع این لغت «عشیّ» است. «عِشاء» به

1- . ارشاد القلوب 49 : 9
2- . در خصال (ثعلب) ضبط شده است.
3- . در خصال وجود ندارد.
4- . در خصال واژه «الفقد» را هم اضافه آورده است.

5- . در خصال به صورت «العقر» آمده است.
6- . در خصال به صورت «الترحل» آمده است.
7- . خصال : 488

معنای آغاز تاریکی شب است و «عَشاء» به معنای غذایی است که در موقع عِشاء میخورند. فیروز آبادی در معنای «هدأ» مینویسد: اینکه گفته میشود فلانی بعد از هدء لیل به نزد ما آمد، منظور زمانی است که شب ساکن و مستقر شده باشد، یا اینکه به معنای ابتدای شب تا یک سوم آن است.

امّا واژه «سباع»، من آن را در هیچ یک از کتب لغتی که در اختیار داریم، مشاهده ننمودم. شاید از واژه «سِباع» به معنای جماع باشد چرا که این زمان، وقت همین کار است، یا از واژه «سَبع» به معنی عددِ 7 است چرا که تا این زمان هفت ساعت از شب سپری شده است، یا این واژه در اصل «سیاع» بوده است و به غلط این گونه نوشته شده است. فیروز آبادی در قاموس مینویسد: منظور از عبارت «بعد سیعاء من اللیل»، بعد از پارهای از شب است. و منظور از عبارت «بعد سوع من اللیل و سواع»، ساکن شدن و مستقر شدن شب است. همچنین میگوید: «جُنوح اللیل» به معنای به پیش آمدن شب است و «جِنح» به معنای گوشه و طرف است. راغب نیز در مفردات خود میگوید: «جُنوح اللیل» به معنای پارهای از شب است که تاریک است.

در قاموس گفته: «هزیع لیل» به اندازه 3/ 1 یا 4/ 1 شب است. «عفر» در نسخ مختلف به صورت: «غفر، فغد، فقد، نقد» هم ضبط شده که من برای هیچ کدام از اینها در کتب لغت معنای مناسب مقام نیافتم. در قاموس گفته: «یعفور» به معنای جزءای از شب است. بنا بر این واژه مناسب همان «عفر» است، اگر تصحیف در آن رخ نداده باشد.

در قاموس گفته: «زُلفه» با جمع «زُلَف» پارهای از شب است، و یا ساعات آخر شب که به روز منتهی میشوند یا ساعات آخر روز که به شب میرسند. نظر جوهری این است که «زلفه» قسمت ابتدایی شب است. همچنین میگوید: «سحر» قبل از صبح است و «سُحره»، سحر بلند است، راغب گفته: «سحر و سحره» به معنای اختلاط تاریکی آخر شب با پرتو روز است که به عنوان اسم برای همین زمان قرار داده شده است.

فیروز آبادی در قاموس گفته: «ابهارَّ اللیل» یعنی شب به نیمه رسیده، یا تاریکیاش در هم شده، یا قسمت عمده آن گذشته، یا 3/ 1 آن باقی مانده است. و «بُهره» به معنای نیمه شب است. همچنین میگوید: «رأد الضحی»

به معنای برآمدن آن است، و «شرق» به معنای خورشید و تابش آن و برآمدن آن است. و فعل

ص: 12

«شرق» مانند «أشرق» به معنای طلوع کردن خورشید است. «مَتع النهار» به معنای برآمدن روز تا قبل از ظهر است و «ضحی» نهایت برآمدن خورشید است و نزدیک به زوال خوشید، مانند «ترجّل» که برآمدن کامل روز است. و برای «دلوک» چهار معنا شده: غروب خورشید، یا زرد شدن آفتاب پیش از غروب، یا میل آن به سمت غروب و یا زوال و فرو افتادن آن از وسط آسمان. (پایان نقل از کتب لغت).

مؤلّف: در روایات آمده که منظور از «دلوک»، زوال خورشید است، و «جنوح» در اینجا به معنای میل است ، چرا که خورشید به سمت مغرب میل پیدا میکند، و من در کتب لغت این معنی را ندیدم. در قاموس «هجیر و هجیره و هجر و هاجره» را وقت زوال خورشید به همراه ظهر دانسته یا از زوال خورشید تا عصر، زیرا مردم در این زمان در خانه هایشان آرامش یافتهاند و گویا به خاطر سختی گرما کوچیدهاند، و گفته: «ظهر»، همان ساعت زوال است و «ظهیره»، نیم روز است و مخصوص تابستان است. و راغب گفته: »ظهیره»، هنگام ظهر است و نیز گفته: به آخر روز، «اصیل و اصیله» گفته میشود، جوهری گفته: «اصیل» به زمان پس از عصر تا مغرب گفته میشود و جمع آن «أُصل و آصال» است و نیز گفته: «طفل» پس از عصر است که خورشید کودکانه به دامن غروب می افتد. گفته میشود: «أتیته طفلا».

مؤلّف: در برخی کتب دیده ام که عرب، هر کدام از شب و روز را به دوازده ساعت تقسیم می کنند و هر ساعتی را نامی می نهند؛ بر این اساس، ساعات روز بدین صورت است: «بکور»، «شروق»، «غدوّ»، «ضحی»، «هاجره»، «ظهیره»، «رواح»، «عصر»، «قصر»، «اصیل»، «عشیّ» و «غروب»؛ ساعات شب را نیز این گونه نامیده اند: «شفق»، «غسق»، «عتمه»، «سدفه»، «جهمه»، «زلفه»، «بهره»، «سحر»، «سحره»، «فجر»، «صبح» و «صباح».

برخی نیز ساعات روز را چنین نام نهاده اند: «ذرور»، «بزوغ»، «ضحی»، «غزاله»، «هاجره»، «زوال»، «دلوک»، «عصر»، «اصیل»، «صبوب»، «حدود» و «غروب».

و برخی این چنین گفته اند: «بکور»، «شروق»، «اشراق»، «راد»، «ضحی»، «متوع»، «هاجره»، «اصیل»، «عصر»، «قصر»، «طفل» و «غروب».

ص: 13

در قاموس آمده است: «بُکره» و «غدوه» به معنی بامداد هستند و اسم آن «إبکار» است، و پیشی گرفتن به هر کاری را .در هر وقت باشد. «ابکار» می گویند و «بکر إلیه» و «بکر علیه» و «بکر فیه» و «بکّر» و «ابتکر» به این معناست که در هنگام بُکره .یعنی صبحگاه. بر او وارد شد؛ و گفته است: «غُدوه» همان بکره است یا زمان مابین نماز صبح و طلوع خورشید. «غُدوه» مانند «غداه» و «غدیّه» است و جمع آن «غدوات»، «غدیّات»، «غدایا» و «غدوّا»؛ و غدایا تنها به همراه «عشایا» استعمال می شود و «غدا علیه» و «اغتدی» به معنای «بکّر» .واردشدن در بامداد. است.

و گفته است: «ضحو»، «ضحوه» و «ضحیّه» بالا آمدن روز است و «ضحی»، اندکی بالاتر و «ضحاء» نزدیک نیم روز؛ و «رواح» شامگاه است از زوال تا شب؛ و گفته است: «عصر»، شامگاه تا سرخ شدن خورشید است.

و جوهری گفته: «قصر» آمیختگی تاریکی است و به معنی شامگاه؛ «شفق» باقی مانده نور سرخگون خورشید، در ابتدای شب تا نزدیک عتمه است؛ و خلیل گفته: شفق، سرخی از غروب خورشید تا هنگام نماز عشاء، است و چون این سرخی از بین برود می گویند شفق، پنهان شد. گفته است: «عتمه» هنگام نماز عشاء است. خلیل گفته است: «عتمه» یک سوّم اول شب پس از نهان شدن شفق است، و گفته می شود: «قد عتم اللیل یعتمّ» یعنی شب تاریک شد و «عتمه اللیل»، تاریکی شب است. اصمعی گفته: «سدفه» و «سُدفه» در زبان نجد، تاریکی است و نزد دیگران، روشنی؛ و این واژه از لغات اضداد بوده و «سَدَف» نیز این چنین است؛ ابوعبید گفته: برخی «سدفه» را زمان تاریک روشن می دانند، مانند زمان بین طلوع فجر تا روشن شدن هوا. و گفته می شود: «أسدف اللیل» یعنی شب تاریک شد.

فیروزآبادی گفته: «جُهمه» تاریکی های نخست و یا تاریکی های پایان شب است، و گفته است: «فجر» روشنایی صبح، یعنی همان سرخی خورشید در تاریکی شب است و گفته می شود: «انفجر الصبح» یا «تفجّر الصبح»، یعنی صبح شکافته شد و یا «انفجر عنه اللیل» یعنی شب از صبح رخت بربست و یا «أفجروا»، یعنی داخل فجر شدند و یا «انت مفجر الی طلوع الشمس» یعنی تو تا به هنگام طلوع خورشید در زمان فجر قرار داری. و

گفته است: «صبح» همان فجر است و یا آغاز روز؛ جمع آن أصباح بوده و صبح همان صبیحه، صباح و إصباح است (پایان نقل از کتب لغت).

ص: 14

مؤلّف: ظاهر آن است که مراد ایشان از فجر، فجر اوّل و منظور از صبح، صبح دوّم و مراد از صباح، روشن شدن هواست. و صبح نزد عرب نام های بسیاری دارد چون: «فَلَق»، «سطیع»، «صدیع»، «مغرب»، «صرام»، «صریم»، «شمیط»، «سدف»، «شقّ»، «فتق»، «ذرور» (برگرفته از «ذرّت الشمس تذرّ ذرواً» هنگامی که خورشید طلوع می کند) و «بزوغ» (بزوغ خورشید نیز طلوع آن است).

در قاموس آمده است: «غزاله» همان خورشید است؛ چرا که اشعه خود را مانند نخ ریس پراکنده می کند؛ و یا اینکه این واژه به معنای خورشیدِ هنگام طلوع و یا خورشیدِ هنگام برآمدن است، و «غزاله الضحی» و «غزالات الضحی»، اوّل ضحی یا زمان بعد از گسترش و پهن شدن خورشید است و یا اینکه اوّل ضحی تا گذشت یک پنجم روز. (پایان نقل)

«صبوب» و «حدود» معنای مناسبی ندارند؛ و «غداه» و «عشیّ» را نیز «بردان»، «أبردان»، «عصران»، «صرعان»، «قرتان» و «کرّتان» گفته اند. «وسق اللیل»، «سهواء اللیل» و «روبه اللیل» نیز به ساعاتی از شب گفته می شود. «هِبّه» آخر ساعت سحر است و «بَلجه» و «بُلجه» هنگام تابش روشنایی صبح است؛ اینست آنچه از نام ساعت های شب و روز نزد عرب یافتیم.

عرب بر شب و روز نیز نام هایی نهاده است؛ مانند: «دائبان»، «صرفان»، «جدیدان»، «أجدّان»، «حادیان»، «أصرمان»، «ملوان»، «عصران»، «ردفان»، «صرعان»، «أثرمان»، «متبادیان»، «فتیان»، «طریدان»، «ابنا سبات»، «ابنا جمیر» و «ابنا سمیر».

اما شب و روز را «دائبان» نام نهاده اند، چون این دو پیوسته در رفت و آمدند و تکاپوی در گردش دارند؛ «صرفان»، بدین خاطر که روزگار در قالب این دو می گذرد؛ «جدیدان» و «اجدّان»، چون پیوسته پدیدار شده و جدید می شوند؛ «حادیان» چون مردم را به سوی مرگ می رانند؛ «أصرمان»، چون شب و روز، عمرها را قطع می کنند؛ «ملوان» از این سخن عرب بر گرفته شده است که: «عشتُ معه ملاوه من الدهر» {پاره ای از روزگار را همراه او زیستم} پس به معنای برهه و پاره ای از زمان است، نیز گفته می شود: «سکت ملیاً» یعنی مدّت طویلی سکوت کرد؛ «عصران» از عصر به معنی روزگار است؛ «ردفان»، چون شب و روز در

پی هم و پشت سر یکدیگر می آیند؛ «صرعان» مانند دو شتر که یکی بر سر آب می رود و

ص: 15

دیگری برمی گردد، و صرعان به معنی دو مثل و مانند نیز به کار می رود؛ «أثرمان» یعنی دو جنس دیرین و پیر، زیرا «ثرم»، افتادن دندان های ثنایا را می گویند؛ «متبادیان» از «بدو» به معنای ظهور گرفته شده است؛ «فتیان»، چون شب و روز همیشه تازه و جوانند؛ «طریدان»، چون به سرعت طرد و دفع می شوند؛ «سُبات» به معنی روزگار است و «جمیر» به معنی گرد هم بودن؛ چرا که عرب هنگامی که عدّه ای بر چیزی اتفاق کنند می گوید: «أجمر القوم علی الشی ء» و گفته می شود: «هذا جمیر القوم» یعنی این، محلّ اجتماع – یا مورد اتّفاق. آنان است؛ «سمیر» از «مسامره» به معنای سخن گفتن در شب گرفته شده است، نیز سمیر به معنای روزگار است که فرزندانش، شب و روز هستند.

نکاتی ارزشمند درباره شب و روز

1. روز دو نوع است: حقیقی و وسطی؛ روز حقیقی نزد برخی منجّمین، از گذر خورشید از دائره نصف النهار بالای زمین تا برگشتش به همان جاست و نزد برخی دیگر، از گذر مرکز خورشید از دائره نصف النهار پایین زمین تا برگشتش به همان جاست. شبانه روز در هر دو دیدگاه، یک دوره معدّل است به اضافه قوسی که خورشید از فلک البروج با حرکت مخصوص خودش از نیم روز تا نیم روز، و یا از نیمه شب تا نیمه شب طی می کند.

روز وسطی مقدار یک دوره معدّل است به اضافه یک قوسی که خورشید با سیر وسطی طی می کند؛ و به سبب اختلاف بین حرکت وسطی با حرکت تقویمی، روز حقیقی و وسطی اندکی اختلاف دارند که در روزهای بسیاری پدیدار می شود؛ ولی روز به هر دو اصطلاح با اختلاف افق، متفاوت نمی شود.

برخی هم روز را از برآمدن خورشید تا برآمدن دیگر خورشید محسوب می کنند و برخی، از غروب خورشید تا غروب دیگر؛ و روز بدین معنی، با اختلاف افق متفاوت می شود، چنانچه در جای خود مقرّر است.

ابوریحان گفته است: یک شبانه روز، برگشت خورشید با دوران کل است به دائره ای که آغاز آن شبانه روز، مفروض شده است، به شرط اینکه دائره، دائره عظیمه باشد؛ زیرا هر دائره عظیمه را می توان افق بالقوّه به حساب آورد. مراد من از بالقوّه

این است که می توان آن را برای هر جایی، یک افق محسوب کرد؛ و با دوران کل، حرکت مرئی فلک از مشرق تا مغرب بر دو قطب خود صورت می گیرد.

سپس عرب آغاز شبانه روز را نقطه های مغرب بر روی دائره افق مفروض گرفته است؛ بنابر این، یک شبانه روز در نزد ایشان، از هنگام غروب خورشید در افق است تا غروب دیگرش در فردا. علّت این فرض آنان این است که ماه های آنها بر اساس گردش قمر است که از حرکات مختلف آن برگرفته شده و مقیّد به دیدن ماه نو است نه حساب نجومی؛ و دیدن ماه نو، هنگام غروب خورشید است که آغاز ماه خود می دانند. بنابر این، عرب، شب را پیش از روز می داند و بر این اساس، عادت آنان در مقدّم شمردن شب بر روز، در انتساب شب ها به اسامی هفته ها نیز جاری است. و دلیل موافقان آنها اینست که رتبه تاریکی پیش از نور است و نور به دنبال آن آمده، و شایسته است با آنچه پیش است شروع کرد. نیز آنان سکون شب را که آرامش و آسایش در پی دارد، بر حرکت و جنبش روز برتری داده اند. دلیل دیگر آنان این است که حرکت، به خاطر نیاز و ضرورت صورت می گیرد و خستگی، نتیجه ضرورت است؛ پس حرکت، خستگی می آورد. نیز استمرار سکونِ عناصر، باعث تباهی نمی شود و استمرار و استحکام حرکت آنان است که فساد و زلزله، طوفان، موج و مانند آن را به بار می آورد.

و امّا دیگرانی از روم و پارس و موافقانشان می گویند یک شبانه روز، از برآمدن خورشید از افق مشرق تا برآمدن دوباره از همان افق در فرداست؛ زیرا پایه ماه آنها محاسبه بوده و وابسته به گردش قمر و دیگر ستارگان نیست. و آغاز شبانه روز آنان از ابتدای روز است؛ بنابر این نزد ایشان، روز پیش از شب است، و این چنین دلیل می آورند که نور، وجود است و تاریکی، عدم. مقدّم دارندگان نور بر ظلمت، معتقد به برتری حرکت بر سکون هستند؛ زیرا حرکت، وجود است نه عدم، و زندگی است نه مرگ؛ ایشان با سخنانی شبیه سخنان معارضان، با آنها محاجّه می کنند؛ مانند اینکه آسمانِ متحرّک، برتر از زمین است، و کارگر و جوان، تندرست ترند (از بیکاران و پیران)، و آب روان، عفونتی مانند آب راکد نمی گیرد.

و امّا منجّمین به ویژه بزرگان و اکثر دانشمندان آنها، شبانه روز را از رسیدن خورشید به دائره نصف النهار می گیرند تا برگشتش به همان دائره

در ظهر فردا؛ و این نظر، میانه دو نظر پیش گفته است. بنابراین، آغاز شبانه روز نزد آنان، از نیمه ظاهر از

ص: 17

دائره نصف النهار است و آنان حساب خود را بر این اساس پی ریزی می کنند، و جایگاه ستارگان را بر پایه آن و با استفاده از حرکات یکسان و جایگاه مستحکمشان، در دفاتر سال مشخّص می سازند. برخی نیز مانند مؤلّف «زیج شهریاران»، نیمه نهان دائره نصف النهار را آغاز گرفته و از نیمه شب، حساب نگه می دارند، و اشکالی بدان نیست و همه به یک حقیقت برمی گردند.

دلایل زیادی در انتخاب دائره نصف النهار و نه دائره افق وجود دارد که به برخی از آنها می پردازیم:

1. طول شبانه روز همیشه یکسان نیست و این اختلاف به خوبی و به صورت محسوس، در کسوف ها هویداست؛ این امر به خاطر اختلاف مسیر خورشید در فلک بروج و تندی و یا کندی سرعت خورشید در آن، و اختلاف گذر فلک بروج بر دوائر است. پس برای رفع اختلاف، نیاز به تعدیل آن داشتند و این تعدیل، با مطالع فلک بروج بر روی دائره نصف النهار، که در همه جاهای زمین یک نواخت است، آسان تر است از دائره های افق، که در هر جا مختلف است و در هر عرضی، بر شکلی مخالف عرض دیگر پدیدار می شود؛ و گذر فلک بروج بر آنها تفاوت می کند و عمل بر آنها ناتمام و بی نظم خواهد شد.

2. میان دوائر نصف النهار سرزمین ها، تنها دائره معدّل النهار و مدار های مشابه آن است، ولی فاصله دوائر افق، مرکّب از آن و از انحراف به سمت جنوب و شمال است، و تصحیح احوال و جایگاه ستارگان در خطّ طول آنها، تنها با جهتی است که از فلک نصف النهار لازم آمده و طول نامیده می شود که خط انحرافی عرض در آن منظور نشود؛ و از این رو دائره ای را اختیار کردند که حساب آنها یک نواخت درآید و از دوائر دیگر صرف نظر کردند؛ و اگر هم دائره افق را منظور می داشتند باز همان نتیجه دائره نصف النهار را می داد، منتهی با رفتن از راهی دورتر؛ و بزرگ ترین خطا این است که راه راست را بگذارند و عمداً به راه دور بروند تا به مقصد برسند.

نکته دوّم: گاهی منظور از «یوم»، شبانه روز است و گاهی در برابر شب به کار برده می شود که در این صورت، مترادف «نهار» است؛ و شکّی نیست که آغاز «یوم» شرعی و «نهار» شرعی در نزد برخی، از طلوع فجر دوّم است تا پنهان شدن قرص خورشید، و نزد اکثر شیعه تا پنهان شدن

سرخی مشرق؛ ولی منجّمین و پارسیان و رومیان، روز را از طلوع خورشید تا غروب آن می دانند. برخی این دو اصطلاح را با

هم اشتباه گرفته و گفته اند: روز شرعی در غیرروزه هم از طلوع تا غروب خورشید است، و این گفته، خطاست و ما در کتاب «صلوه» خود، آیات و اخبار بسیاری آورده ایم که دلالت بر گفته ما دارد و شبهه های مخالفان را در آن پاسخ داده ایم.

ابوریحان بعد از تعریف شبانه روز، این چنین می گوید: امّا روز در برابر شب که همان «نهار» است، از طلوع جرم خورشید تا غروب آن بوده و شب برعکس آنست و این، عرف همه مردم است و مورد اتّفاق جمهور بدون گفتگو، جز اینکه برخی فقهای اسلام، آغاز روز را طلوع فجر دانسته و پایانش را غروب خورشید (برابر مدّت روزه)؛ و دلیل آورده اند به قول خدا تعالی: «وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ»(1) {و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود؛ سپس روزه را تا [فرا رسیدن] شب به اتمام رسانید} وی مدّعی شده که این دو حدّ، دو طرف روز است

ولی این نظر، به هیچ وجه از این آیه بر نمی آید؛ زیرا اگر ابتدای روزه همان ابتدای نهار بود، محدود کردن روز . که نزد مردم روشن و واضح است. به آن عبارت، در حکم تکلّف ورزیدن است؛ چرا که معنایی ندارد؛ چنانچه برای آخر روز و آغاز شب چنین تعبیر پیچیده ای نیاورده است، چون شب را همه می دانند و می فهمند و کسی جهل بدان ندارد؛ ولی چون خداوند متعال آغاز روزه را به طلوع فجر محدود کرد و پایانش را مانند آن بیان نکرد، و بلکه تنها به ذکر «اللیل» اکتفاء کرد و همه مردم می دانند که آن، غروب قرص خورشید است، معلوم می شود که مقصود خداوند در عبارت اوّلی، آغاز روز نبوده است.

و این قول خدای تعالی بر درستی گفته ما دلالت دارد: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَهَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ ...ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ»(2)

{در شب های روزه، همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است... سپس روزه را تا [فرا رسیدن] شب به اتمام رسانید} خداوند در این آیه ، مباشرت و خوردن و نوشیدن را تا وقت معیّنی آزاد کرد نه همه شب؛ چنانچه پیش از نزول این آیه، خوردن و نوشیدن پس از عشاء آخر

1- . بقره / 187
2- . بقره / 187

بر مسلمانان حرام بود، و آنها روزه خود را به یک روز و پاره ای از شب برنمی شمردند، بلکه تنها با روز بیان می کردند.

و اگر گفته شود مقصود خداوند از آن عبارت، شناساندن آغاز روز به مردم بوده است، لازم می آید که مردم پیش از آن، نسبت به آغاز روز و شب جاهل بوده باشند، و این امری محال است. اگر بگویند نهار شرعی غیر از نهار قراردادی است، این تنها اختلافی در تعبیر، و یک نام گذاری غیرمتعارف است، در حالی که در آیه ذکری از روز و آغاز روز نیست و ما از این گفتار لفظی رویگردان نیستیم و هرگاه طرف مقابل در معانی با ما موافق باشد، در تعابیر نیز با وی موافقت می کنیم، و چگونه به چیزی عقیده دارد که خلافش روشن است؟ زیرا شفق در سوی مغرب، مانند فجر در سوی مشرق است و هر دو در علّت برابر، و در حالت همانند، و اگر طلوع فجر، آغاز روز باشد باید غروب شفق، پایان روز باشد، و برخی از شیعه به پذیرش آن ناچار شده اند.(1)

و به علاوه کسی که در تعیین آغاز روز با ما مخالف است در اینکه در یک سال، مدّت شب و روز دو بار برابر هم می شود با ما موافق است: یکی در آغاز بهار و دیگری در آغاز پائیز؛ و نیز با ما موافق است که بلندترین روز، به هنگام نهایت نزدیک شدن خورشید به قطب شمال است و کوتاه ترین روز، به هنگام نهایت دورشدن خورشید از آنست و باز با ما موافق است که کوتاه ترین شب تابستان، برابر کوتاه ترین روز زمستان است و نیز موافق این است که مفهوم این سخن خدای تعالی «یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ»(2) {خدا شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد} و نیز این قول خدای تعالی «یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ»(3)

{شب را به روز درمی پیچد، و روز را به شب درمی پیچد} به آن امر برمی گردد. و اگر همه این مطالب را ندانند یا نادیده بگیرند چاره ای ندارند

1- . قول به لزوم غروب شفق برای تحقق شب، در شیعه معهود نیست و منشأ این اشتباه مشهور، تعبیر ارتفاع سرخی مشرق تا بالای سر است؛ و شاید مقصود از برخی شیعه، «ابوالخطاب» غالی باشد. در کتاب

«السرائر» آمده است که امام باقر علیه السّلام فرمود: ابوالخطاب را دستور دادم که نماز مغرب را به هنگام غروب سرخی محل طلوع خورشید به هنگام غروب خورشید بخواند، اما او آن را به سرخی ای که در محل مغرب است تغییر داد و وی به هنگام غروب شفق نماز می گذارد.

2- . حج / 61

3- . زمر / 5

که نیمه نخست روز را شش ساعت بدانند و نیمه دوّم را نیز شش ساعت؛ و آنها نمی توانند از آن چشم پوشی کنند؛ زیرا این خبر در فضیلت پیشتازان به نماز جمعه شایع است که برتری پاداش آنها به نسبت پیشی گرفتن در شش ساعتی که همان اوّل روز است، تا وقت زوال خورشید بوده، و مقصود از این ساعات، ساعات زمانیّه معوجّه است نه ساعات معتدله مستویّه.

و اگر ما با آنها مسامحه کنیم و ادّعای آنها را بپذیریم، باید برابری شب و روز هنگامی باشد که خورشید در دو سوی انقلاب زمستانی است و آن تنها در برخی جاها است و نیز باید شب زمستان برابر روز تابستان نباشد، و همچنین رسیدن خورشید به نصف النّهار، میانه طلوع و غروب نباشد؛ در حالی که خلاف همه اینها نزد صاحبان کمترین بصیرت نیز پذیرفته شده است و کسی که از حرکات کره ها اندکی مطّلع باشد نیز، همراهی این شناعات را با آنها به خوبی می داند.

و اگر کسی به این امر دست آویزد که مردم به هنگام طلوع فجر می گویند «بامداد کردیم و شب رفت»، این مانند آن است که نزدیک غروب خورشید و زردی آن می گویند «شب کردیم و روز رفت و شب آمد» و این عبارت ها، خبر دادن از نزدیک شدن و روآوردن و پشت کردن روز و شب است و بر وجه مَجاز و استعاره استعمال شده و در زبان، جایز است؛ چنانکه خدای تعالی فرموده است «أَتى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»(1) {[هان] امر خدا دررسید، پس در آن شتاب مکنید} و گواه گفتار ما اینست که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرموده است: صَلَاهُ النَّهَارِ عَجْمَاءُ {نمازِ روز، بی زبانست}. (2)

و اینکه مردم نماز ظهر را «اُولی» می نامند به خاطر این است که نخستین نماز از دو نمازِ روز است و عصر را «وُسطی» می خوانند چرا که میان اوّلین نماز روز و اوّلین نماز شب است، و منظور من در اینجا، تنها نفی پندار کسی است که می گوید ضروریّات، برخلاف دلالت قرآن است و برای اثبات پندارش، از گفته یک فقیه یا مفسّر دلیل می آورد؛ و خداوند تنها موفّق کننده به راستی هاست.

مؤلّف: جواب همه اینها در ادامه می آید و دلایل بسیاری بر خلاف آن وجود دارد. آنچه وی گفته، اگرچه درست هم باشد، منافی گفته ما نیست. چرا که عرف

1- . نحل / 1
2- . یعنی باید آهسته خوانده شود.

شرع و بلکه عرف عام هم آغاز یوم و نهار را طلوع فجر دوّم می داند و بیشتر گفته او دالّ بر اینست که بر اساس حساب و قواعد نجومی، آغاز یوم و نهار، طلوع خورشید است و در آن سخنی نیست.

و این گفته وی که «اگر آغاز روزه آغاز نهار بود...»، جوابش اینست که چون نزد اهل حساب، طلوع خورشید، آغاز نهار است، خداوند سبحان بیان کرده که مقصود در اینجا، روز شرعی است؛ چنانکه «ید» به چند معنا به کار برده می شود و در آیه وضوء «الی المرافق» آورده است تا یکی از معانی را مشخّص کند؛ و چون اختلافی در اصطلاح آخر روز نبوده، آن را توضیح نداده است.

عرف عام و خاص، آغاز روز را فجر می داند و آغاز شب را غروب خورشید؛ زیرا در ادامه می آید که مردم چون در شب به خاطر تاریکی، دست از کارهای لازم خود می کشند، اندک روشنی صبح را برای حرکت و توجه به کارهای دینی و دنیوی خود غنیمت می شمرند. و در شب برعکس است؛ زیرا مردمان بعد از خوردن و خسته شدن از حرکت ها و کارهای روز، از اندک تاریکی برای ترک خستگی بهره می گیرند؛ و آغاز نهار و پایانش از این نظر با هم متفاوت است، و آنچه در شرع رسیده که زوال، نیمه نهار است، تقریبی و بر اساس تخمین است، و برابری شب و روز در دو اعتدال، مبتنی بر اصطلاح منجّمین است و به خواست خدا سخن پیرامون همه این مطالب، در کتاب «صلوه» خواهد آمد.

نکته سوم: شکّی نیست که از نظر شرع، شب پیش از روز است، و به عنوان نمونه در دعاها و اعمالی که برای شب جمعه رسیده، مقصود از شب، پیش از روز جمعه است نه پس از آن؛ و آنچه منجّمین و برخی عرب معتبر می دانند که شب آینده از روز گذشته است اصطلاح خود آنها است و احکام شرع بر آنها بنا نمی شود؛ و از دلایل آن، روایت کلینی در روضه است که به سند موثّقی از عمر بن یزید نقل می شود که وی به امام صادق علیه السّلام می گوید: «مغیریّه» می پندارند امروز از شب آینده است. فرمود: دروغ گفته اند، امروز از شب گذشته است؛ زیرا اهل «بطن نخله» چون ماه نو را دیدند گفتند: ماه حرام آمد.(1)

توضیح: «مغیریّه» پیروان مغیره بن سعد بجلی بودند که وی، مذموم و مورد طعن بوده و کشی، اخبار بسیاری آورده است که وی از جمله کسانی بود که به امام

1- . روضه کافی : 332

باقر علیه السلام دروغ می بستند، و روایت شده که مغیره، مردم را به محمد بن عبداللّه بن حسن دعوت می کرد و از زیدیّه تبریّه بود و در برخی نسخ، «مغیِّره» آمده است، یعنی مخالفانِ دگرگون سازِ دین خدا.

و داستان «بطن نخله» که مفسّران و مورّخان بیان کرده اند، این گونه است که پیامبر صلّی الله علیه و آله، عبداللّه بن جحش را همراه با هشت یا دوازده تن از مهاجران فرستاد و به او فرمود که در «نخله»، میان مکّه و طائف فرود آمده و به دیده بانی و کسب اطّلاع از قریش بپردازد. آنها به راه افتادند تا به نخله وارد شدند، و در آنجا عمر بن حضرمی را در کاروان بازرگانی قریش، در روز آخر جمادی الثانی یافتند، ولی در نظر آنها ماه رجب شروع شده بود. مسلمانان با هم به بحث پرداختند؛ یکی گفت: این، برخورد با دشمن و غنیمتی است که روزی شما شده و معلوم نیست امروز ماه حرام شروع شده باشد و دیگری گفت: ماه حرام شروع شده و نباید به غنیمت طمع ورزید و به خاطر آن، حرام را حلال دانست. سرانجام به عمرو بن حضرمی تاختند و او را کشته و کاروانش را به غنیمت گرفتند.

این گزارش به کفّار قریش رسید و گروهی از آنان به سوی مدینه آمدند و بر پیامبر صلّی الله علیه و آله وارد شدند و گفتند: آیا جنگ در ماه حرام حلال است؟ و خداوند این آیه را فرستاد: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِیهِ... »(1)

{از تو درباره کارزار در ماه حرام می پرسند.} و از این خبر .همچنانی که در برخی کتاب های سیره آمده است. معلوم می شود که آنها این کار را پس از دیدن هلال ماه رجب مرتکب شدند؛ در حالی که می دانستند آن شب، از ماه رجب است. و امام صادق علیه السلام گواه می آورد که صحابه به محض دیدن ماه نو، حکم به داخل شدن ماه رجب کردند؛ پس شب، پیش از روز است و با نهار پس از آن، یک شبانه روز محسوب می شود. چنانچه روشن است، آنچه گذشت که آفرینش روز پیش از شب بوده است با مطلب اخیر منافاتی ندارد.

نکته چهارم: شبانه روز حقیقی و وسطی را به 24 بخش برابر تقسیم کرده، آنها را ساعت های مستویّه و معتدله نامیده اند؛ ساعت های شبانه روز حقیقی را ساعت حقیقی و ساعت های شبانه روز وسطی را ساعت وسطی می نامند، و روز و شب را .در هر فصلی که باشند. به 12 ساعت برابر تقسیم می کنند و آنها را چون در روزهای

1- . بقره / 217

بلند و کوتاه مدّتشان متفاوت می شود، ساعت های «معوجّه» (کژ) می خوانند؛ برخلاف ساعت های مستویّه که تعدادشان، و نه مدّتشان متفاوت می شود؛ و کژها برعکسند و آنها را ساعت های «زمانیّه» نیز می خوانند؛ زیرا همیشه یک دوازدهم مدّت روز یا شب اند، و چنانکه بدان اشاره کردیم، بسیاری از اخبار، ساعت را بدین معنا آورده اند.

و این دو گونه ساعت ها، همیشه در خط استواء و هنگام حلول خورشید در یکی از دو اعتدال، در همه افق ها برابرند و در برخی اخبار، ساعت ها به جزئی از شب و یا روز اطلاق می شود که حکم یا صفت خاصّی دارند؛ مانند ساعت میان طلوع فجر و طلوع خورشید، ساعت زوال، ساعت بعد از عصر، ساعت آخر شب و مانند آنها؛ و یا ساعت بر یک مدّت زمانی، هر چند متعلّق به اجزاء شب و روز نباشد، اطلاق می شود؛ مانند ساعتی که بر روز قیامت اطلاق می شود؛ چنانچه یوم بر مدّت زمانی که مخصوص به واقعه و یا حکمی است اطلاق می شود؛ مانند یوم القیامه و یوم حنین؛ و خداوند هم فرموده است: «وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ»(1)

{و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن }.

12. کافی: امام صادق علیه السّلام در مورد سخن خداوند عزّ و جلّ «کَأَنَّما أُغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً»(2)

{گویی چهره هایشان با پاره ای از شب تار پوشیده شده است } فرمود: آیا نمی بینی که در شب، خانه از فضای بیرون تاریک تر است؟ پس این گونه آنها بر تاریکی می افزایند.(3)

13. تهذیب: ابوبکر حضرمی نقل می کند که از امام صادق علیه السّلام پرسیدم دو رکعت فجر را چه زمانی بخوانم؟ فرمود: آنگاه که فجر پهن می شود و آن زمانی است که عرب، آن را «صدیع» می نامند.

تبیین: در قاموس آمده: «صدیع» چون امیر صبح است؛ و در اساس آمده: «انصدع الفجر» و «طلع الصدیع» مجاز بوده و آن همان فجر است.

1- . ابراهیم / 5

2- . یونس / 27
3- . روضه کافی : 253

باب پانزدهم : روایاتی در مورد سعد و نحس روزهای هفته

روایات:

1. خصال: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: روز جمعه روز عبادتست؛ پس خداوند عزّ و جلّ را در آن عبادت کنید؛ روز شنبه برای آل محمّد علیهم السّلام است؛ روز یک شنبه برای شیعه آنهاست؛ روز دوشنبه روز بنی امیّه است؛ روز سه شنبه روز آرامی است؛ روز چهارشنبه برای بنی عبّاس و فتح آنهاست؛ و روز پنجشنبه روز مبارکی بوده و بامداد آن، برای امّتم خجسته گشته است.(1)

توضیح: ضمیر «بکورها» به امّت برمی گردد؛ یعنی شتافتن و روکردن آنها به طلب حوائج در بامداد.

2. خصال: امام صادق علیه السلام به یکی از دوستدارانش فرمود: ای فلانی! چرا بیرون نرفته ای؟ گفت: جانم به فدایت! امروز یک شنبه است، فرمود: یک شنبه چه مشکلی دارد؟ آن مرد گفت: حدیثی از پیامبر صلّی الله علیه و آله آمده است که ایشان فرمود: از تیزی یک شنبه بترسید، چرا که تیزی اش، چون تیزی شمشیر است. امام فرمود: دروغ گفته اند! دروغ گفته اند! رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله چنین نفرموده اند؛ «احد»، یکی از نام های خداوند عزّ و جلّ است. مرد می گوید: گفتم: جانم به فدایت! دوشنبه چطور؟ فرمود: به اسم هر دو نام گذاری شده است. آن مرد گفت: به اسم هر دو نام گذاری شده است، در حالی که هیچ کدام نبوده اند؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: چون تو را باز گفتم بفهم! خدای تعالی روزی که جان پیامبرش گرفته شد و روزی که در آن، در حق وصیّ او ستم شد را می دانست و به نام هر دو، آن را نامید.

1- . خصال : 26

مرد می گوید: گفتم: پس سه شنبه چطور؟ فرمود: در این روز آتش آفریده شده و اینست معنای قول خدای عزّ و جلّ: «انْطَلِقُوا إِلی ما کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ * انْطَلِقُوا إِلی ظِلٍّ ذِی ثَلاثِ شُعَبٍ * لا ظَلِیلٍ وَ لا یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ»(1) {بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می کردید. بروید به سوی [آن] دود سه شاخه، نه سایه دار است و نه از شعله [آتش] حفاظت می کند. }.

مرد می گوید: گفتم: پس چهارشنبه چطور؟ فرمود: چهار رکن برای دوزخ ساخته شد.

مرد می گوید: گفتم: پس پنج شنبه چطور؟ فرمود: خدا در این روز، پنج(2)

را آفرید. مرد می گوید: گفتم: پس جمعه چگونه؟ فرمود: خدای عزّ و جلّ در آن روز، خلق را برای ولایت ما جمع کرد.

مرد می گوید: گفتم: پس شنبه چطور؟ فرمود: فرشته ها در آن روز به سوی پروردگارشان منقطع شدند و او را یگانه همیشه دریافتند.(3)

توضیح: «به اسم هر دو» یعنی به نام ابوبکر و عمر؛ و «پنج»، اصحاب کساء علیهم السّلام اند. «سبتت الملائکه» یعنی برای اندیشه درباره خدای تعالی از کارهای خود بریدند. راغب در مفرداتش گفته است: اصل «سبت» بریدن از کار است و «سبت السیر» این گونه است، یعنی سیر را قطع کرد. گفته اند: روز سبت به این اسم نامیده شده است برای آنکه خدای تعالی آفرینش آسمان ها و زمین را روز یک شنبه آغاز کرد و آنها را . چنانچه فرموده است. در شش روز آفرید و روز شنبه، کار خود را قطع کرد و بنابراین، این روز، «سبت» نامیده شد.

3. خصال: صقر بن ابودلف کرخی می گوید: چون متوکّل، آقای ما ابوالحسن عسکری علیه السّلام را به سامره برد، من آمدم تا از ایشان خبری بگیرم. زرّاقی، دربان متوکّل به من نگاهی کرد و دستور داد تا نزد او بروم. به نزدش رفتم و وی گفت: ای صقر چه کاری داری؟ گفتم: یا استاد! خیر است. پس گفت: بنشین! و از من همه چیز را پرسید و گفتم: اشتباه کردم که آمدم. مرد می گوید: او مردم را از گرد خود دور کرد و سپس به من گفت: چه کاری داری و برای چه آمده ای؟ گفتم: برای

1- . مرسلات / 29-31
2- . در منبع، واژه بهشت آمده است.
3- . خصال : 26

خبری. گفت: شاید آمده ای تا خبری از آقای خود به دست آوری. گفتم: آقایم کیست؟ آقایم امیر المؤمنین است. پس وی گفت: خاموش باش! آقای تو همان امامِ بر حقّ است. از من نترس! من با تو هم عقیده ام. گفتم: الحمد للّه.

گفت: می خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری. گفت: بنشین تا پست چی از نزد او برود. می گوید: نشستم و چون او بیرون رفت، به غلامش گفت: دست صقر را بگیر و او را به اتاقی که زندانی علویّ در آن است ببر و آنها را تنها بگذار! می گوید: مرا بدان جا برد و به خانه ای اشاره کرد و من داخل آن شدم، و به ناگاه آن حضرت را دیدم روی حصیری نشسته و برابرش گوری کنده شده است. می گوید: به او سلام کردم و جواب داد و مرا امر به نشستن کرد و سپس فرمود: ای صقر برای چه آمده ای؟ گفتم: آمده ام تا خبری از شما بگیرم. می گوید: سپس نگاهی بدان گور کردم و گریستم. به من نگاه کرد و فرمود: ای صقر! غم مخور! اکنون به ما بدی نرسانند. گفتم: الحمد للّه.

سپس گفتم: حدیثی از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده است که معنایش را نمی فهمم. فرمود: چیست؟ گفتم: اینکه فرموده است «با روزها دشمنی نکنید تا با شما دشمنی کنند» چه معنایی دارد؟ فرمود: آری! از آنگاه که آسمان ها و زمین آفریده شدند، روزها ما هستیم. «سبت» نام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است؛ «احد» کنایه از امیر المؤمنین علیه السّلام است؛ «اثنین» حسن و حسین اند؛ «ثلثاء» علی بن الحسین، محمّد بن علی و جعفر بن محمّد اند؛ «اربعاء» موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمّد بن علی و من هستیم؛ و «خمیس» فرزندم حسن بن علی است؛ «جمعه» پسر پسرم است که گروه حق جویان به گردش فراهم می شوند؛ اوست که زمین را پر از عدل و داد می کند همچنانی که از ستم و ناحق پر شده است. این است معنای ایّام! مبادا در دنیا با آنها دشمنی کنید تا در آخرت دشمن شما باشند! سپس فرمود: وداع کن و بیرون رو که برایت نگرانم!

شیخ صدوق گفته است: روزها در حقیقت امام نیستند ولی روزها کنایه از امامان قرار داده شده اند تا غیر اهل حقّ، معنای آن را درک نکنند؛ چنانچه خدای عزّ و جلّ «تین»، «زیتون»، «طور سینین» و «هذا البلد الأمین» را کنایه از پیامبر صلّی الله علیه و آله، علی، حسن و حسین قرار داده است؛ همچنانی که خداوند عزّ و جلّ،

ص: 27

«نعاج» (گوسفندان) را در داستان داود و دو خصم، از قول کسی، کنایه از زنان آورده است.

و چنانچه سیر در زمین را کنایه از اندیشه در قرآن آورده است؛ از امام صادق علیه السّلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «أَوَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ»(1) {آیا در زمین نگردیده اند} پرسش شد. فرمود: مقصود اینست که آیا در قرآن نمی نگرند.

چنانچه «سرّ» در این سخن خدای عزّ و جلّ «وَ لکِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا»(2)

{ولی با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید} کنایه از جماع آورده شده است. نیز مانند این سخن الهی درباره عیسی و مادرش «کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ»(3) {هر دو غذا می خوردند} که در آن، خداوند «اکل طعام» را کنایه از قضای حاجت آورده است و مقصود اینست که آنان قضای حاجت می کردند. چنانچه خداوند «نحل» (زنبور عسل) را در سخن خود «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ»(4)

{و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد} کنایه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آورده و مانند این موارد، بسیار است.(5)

تبیین: «فأخذنی ما تقدّم» یعنی برای اطّلاع از حال و علّت آمدن من، از آنچه گذشت –یعنی از امور مختلفی. سوال کرد؛ بنابراین، وی به خاطر اینکه مبادا حال و مذهب وی فاش شود، از رفتن نزد او پشیمان شد. یا اینکه فاعل «أخذنی»، «تفکّر»، در تقدیر گرفته شود؛ یعنی تفکّر پیرامون آنچه گذشت. که مبادا به تشیّع وی ظنین شده باشند . و نیز تفکّر در مورد آنچه بعداً به سبب این کار رخ خواهد داد، مرا به خود مشغول کرد.

«فوحی النّاس» یعنی به مردم اشاره کرد تا از او دور شوند؛ و یا بر این اساس که در باب تفعیل باشد، بدین معناست که آنها را در دورشدن از وی، به تعجیل واداشت. و یا بر این اساس که «الناس» فاعل آن، و فعل در قالب مجرّد باشد، بدین معنی است که مردم در رفتن، شتاب کردند. در مصباح آمده است: وحی همان اشاره بوده، و وحی – در دو حالت مدّ و قصر. همان سرعت است و «موت وَحِیّ» به

1- . روم / 9
2- . بقره / 235
3- . مائده / 75
4- . نحل / 68
5- . خصال : 33-34

معنای مرگ سریع است؛ گفته می شود «وحیثُ الذبیحه» یعنی قربانی را به سرعت ذبح کردم، و «وحّی الدواء للموت» یعنی آن را به تعجیل انداخت، و «أوحاه» به همین معنی اخیر استفاده می شود. (پایان سخن صاحب المصباح)

«صاحب البرید»، پیک فوری است، چرا که برید به پیک و نیز به مَرکب وی اطلاق می شود و ممکن است که در اینجا منظور، رئیس این گروه باشد. در قاموس آمده است: البرید المرتب والرسل علی دواب البرید.(1)

در الصحاح آمده است: البرید، المرتب و گفته می شود فلانی بر مرکب حمل شد. و صاحب برید قد ابرد الی الامیر پس او مبرد است و رسول برید است.(2)

در النهایه آمده: برید، واژه ای فارسی بوده و در اصل، مراد از آن، استر بوده است و اصلش «بریده دم» بوده، چرا که برای علامت گذاری، دم استران نامه رسان را می بریدند، و سپس این کلمه معرّب، و حروف آن کوتاه شده است و سپس به پیکی که بر آن سوار می شده نیز برید گفته اند؛ و مسافت میان دو مرکز نامه بری را برید گویند.(3)

(پایان سخن صاحب النهایه)

«لا علیک» یعنی اندوهی بر تو نیست؛ و «خمیس» را کنایه از امام عسکری علیه السّلام قرار داده اند، برای آنکه امامت یا ولادت آن حضرت در روز پنج شنبه بوده است .هرچند برخی، مخالف آن را ضبط کرده اند، چون اکثراً روزش را مشخّص نکرده اند. یا برای آنکه پنج سال امامت داشته، چون سال ششم را به انجام نرسانده؛ یا چون پنجمین کسی است که نام و یا کنیه اش حسن بوده؛ یا برای آنکه پیوسته به امام قائم علیه السّلام است که «جمعه»، کنایه از او است؛ و یا برای عللی دیگر که نمی دانیم.

و شاید این امر از زمره بطون خبر باشد؛ زیرا اخبار معصومان علیهم السّلام همچون قرآن، ظهر و بطن دارد؛ و شاید مراد از ظاهر آن، این باشد که فال بدزدن به روزها، موجب تأثیرگذاری آنها می شود و این همان دشمنی آنها با مردم است، و امّا آنان که به خدا توکّل دارند و متوسّل به ولایت خاندان پیامبر علیهم السّلام اند، نحوست ایّام و ساعات به آنها ضرری نمی رساند؛ چنانچه در روایت مجالس شیخ خواهد آمد.

1- . قاموس 1 : 277
2- . الصحاح 1 : 444
3- . النهايه 1 : 72

4. علل، عیون و خصال: به نقل امام رضا علیه السلام از آباء طاهرینش، مردی از اهل شام از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره روزها و کارهایی که در آنها رواست سوال کرد. حضرت فرمود: روز شنبه روز نیرنگ و فریب است؛ روز یک شنبه برای عروسی(1)و

بنای ساختمان است؛ روز دوشنبه روز سفر و تقاضاست؛ روز سه شنبه روز جنگ و خون است؛ روز چهارشنبه روز شومی است که مردم بدان فال بد زنند؛ روز پنجشنبه روز ورود بر امیران و برآمدن حاجت هاست؛ روز جمعه روز خواستگاری و نکاح است.(2)

شیخ صدوق گفته است: روز دوشنبه روز سفر به محل نماز استسقاء و طلب باران است.(3)

توضیح: آنچه درباره دوشنبه رسیده است را می توان حمل بر تقیّه کرد.

5. عیون: امام رضا علیه السّلام می فرمود: روز سه شنبه ناخن بگیرید، روز چهارشنبه حمّام بروید و حجامت کنید، روز پنج شنبه برای حاجت است، و روز جمعه برای استعمال بهترین عطرها(4).

خصال مانند این حدیث را آورده است(5).

6. علل: ابن سلام از پیامبر صلّی الله علیه و آله از نخستین روز آفرینش خداوند پرسید. حضرت فرمود: روز «اَحَد» (یک شنبه) است. گفت: چرا احد نامیده شده است؟ فرمود: برای آنکه یگانه و محدود است. گفت: پس «اثنین» (دوشنبه) چی؟ فرمود: چون روز دوّم جهان است. گفت: «ثلثاء» (سه شنبه) چطور؟ فرمود: چون روز سوّم جهان است. گفت: «اربعاء» (چهارشنبه) چی؟ فرمود: چون روز چهارم جهان است. گفت: «خمیس» (پنج شنبه) چگونه؟ فرمود: چون روز پنجم دنیا است و آن، روز انس بوده و در این روز، ابلیس لعن گشته و ادریس به آسمان برآمده است. گفت: «جمعه» چطور؟ فرمود: روزیست که مردم در آن جمع می شوند، روز مشهودی است و روزی شاهد (بر کارهای مردم). گفت: «سَبت» (شنبه) چی؟ فرمود:

1- . در سه منبع، «روز غرس» (کاشت) آمده است و این واژه با توجه به ادامه حدیث مبنی بر شایستگی روز جمعه برای خواستگاری و نکاح، مناسب تر به نظر می رسد.
2- . علل 2 : 285؛ عیون 2 : 247
3- . خصال : 27
4- . عیون 1 : 279
5- . خصال : 31

روز قطع آفرینش جهان است؛ برای آنکه خدا در قرآن می فرماید: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِی سِتَّهِ أَيَّامٍ»(1)

{و در حقیقت، آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش هنگام آفریدیم } و از اَحَد تا جمعه، شش روز بوده، سَبت تعطیل است.(2)

توضیح: چه بسا معنای «برای آنکه یگانه و محدود است» این باشد که این روز، بدین خاطر که اوّلین روز آفرینش جهان است، نخستین زمانی بوده که اوّل و آخر آن حدّ خورده و در نتیجه تبدیل به یک روز گشته و پیش از آن، زمانی محدود بدین صورت وجود نداشته است؛ این تفسیر با ادامه خبر و دیگر اخبار سازگار است.

«مشهود» یعنی اینکه ابتدای آن مورد مشاهده بوده است و «شاهد» یعنی اینکه این روز، شاهد بر کسی است که به نماز جمعه رفته است.

7. مجالس ابن الشیخ: ابونواس می گوید: روزی به امام عسکری علیه السّلام گفتم: ای آقایم! اختیارات روزهای هر ماه، به سندی مشخّص، از قول آقایمان امام صادق علیه السّلام به من رسیده است. آیا آن را به شما عرضه کنم؟ فرمود: نشان بده! پس از عرضه و تصحیح آن، به آن حضرت گفتم: ای آقایم! به دلیل نحوست و هراس، در بیشتر این روزها بازدارندگی از مقاصد وجود دارد. پس مرا به دورماندن از هراس های آنها راهنمایی کن! چه بسا ضرورت مرا ناچار به برآوردن نیازی در این روزها بکند. امام فرمود: ای سهل! شیعه ما در پناه ولایت ما مصونند که اگر در گرداب دریاهای ژرف و درّه بیابان های دوردست میان درنده ها، گرگ ها و دشمنان جنّ و انس بروند، به برکت دوستی و ولایت ما از هر ترسی آسوده باشند؛ به خدای عزّ و جلّ اعتماد کن و در ولایت ائمه طاهرینت اخلاص داشه باش، هر سَمتی خواستی رو کنی و هر جا می خواهی بروی، در بامداد سه بار بگو:

«أَصْبَحْتُ اللَّهُمَّ مُعْتَصِماً بِذِمَامِکَ الْمَنِيعِ الَّذِی لَا يُطَاوَلُ وَ لَا يُحَاوَلُ مِنْ كُلِّ طَارِقٍ وَ غَاشِمٍ مِنْ سَائِرِ مَا خَلَقْتَ وَ مَنْ خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِکَ الصَّامِتِ وَ النَّاطِقِ فِی جُنَّهٍ مِنْ كُلِّ مَخُوفٍ بِلِبَاسِ سَابِغَهٍ وَلَاءِ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّکَ مُحْتَجِزاً مِنْ كُلِّ قَاصِدٍ إِلَی أَذِيَّهٍ بِجِدَارٍ حَصِينِ الْإِخْلَاصِ فِی الِاعْتِرَافِ بِحَقِّهِمْ وَ التَّمَسُّکِ بِحَبْلِهِمْ جَمِيعاً مُوقِناً أَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَ مَعَهُمْ وَ فِيهِمْ وَ بِهِمْ أُوَالِی مَنْ وَالَوْا وَ أُجَانِبُ مَنْ جَانَبُوا فَأَعِذْنِی اللَّهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ

1- . ق / 38
2- . علل 2 : 156

كُلِّ مَا أَتَّقِيهِ يَا عَظِيمُ حَجَزْتُ الْأَعَادِيَ عَنِّي بِبَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّا جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»

{بار خدایا! بامداد کردم در حالی که به پناه بلندمرتبه ات که بر آن دست نرسد و قصد یورش بر آن نشود، چنگ آویخته ام؛ از شرّ هر شب گرد و ستمکاری از آفریده هایت و از شرّ هر آفریده خاموش و گویایت، در پشت سپری از هر هراس آوری، در جوشنی از ولایت خاندان پیامبرت، برکنار از هر آهنگ آزاری، و رو به سوی باروی محکم اخلاص در اعتراف به حقّ آنان و تمسّک به رشته همه آنها، با یقین به اینکه حقّ، از آنها، با آنها و در آنها است. دوستی می ورزم با هر که دوستی ورزند، و دوری کنم از هر که آنان دوری کنند، پس بار خدایا! مرا بدانها، از شرّ هر آنچه پرهیز دارم در پناهم دار ای بزرگ! دشمنان را با آسمان ها و زمین بدیع، از من دفع کردی، « ما فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم، در نتیجه نمی توانند ببینند.» }

شامگاه نیز آن را سه بار بگو تا از هر هراسی در امن و آسایش باشی. و چون خواستی در روزی که در آن، از کاری بر حذر شده ای، به آن رو کنی، پیش از آن بخوان: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ، معوّذتین، آیه الکرسی، سوره قدر و آخرین آیه سوره آل عمران را و بگو:

«اللَّهُمَّ بِکَ یَصُولُ الصَّائِلُ وَ بِقُدْرَتِکَ یَطُولُ الطَّائِلُ وَ لَا حَوْلَ لِکُلِّ ذِی حَوْلٍ إِلَّا بِکَ وَ لَا قُوَّةَ یَمْتَارُهَا ذُو قُوَّةٍ إِلَّا مِنْکَ بِصَفْوَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَ خِیَرَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ وَ عِتْرَتِهِ وَ سُلَالَتِهِ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ صَلِّ عَلَیْهِمْ وَ اکْفِنِی شَرَّ هَذَا الْیَوْمِ وَ ضَرَرَهُ وَ ارْزُقْنِی خَیْرَهُ وَ یُمْنَهُ وَ اقْضِ لِی فِی مُتَصَرَّفَاتِی بِحُسْنِ الْعَاقِبَهِ وَ بُلُوغِ الْمَحَبَّهِ وَ الظَّفَرِ بِالْأُمْنِیَّهِ وَ کِفَایَهِ الطَّاغِیَهِ الْغَوِیَّهِ وَ کُلِّ ذِی قُدْرَهٍ لِی عَلَی أَذِیَّهٍ جَنَّنِی أَکُونَ فِی جُنَّهٍ وَ عِصْمَهٍ مِنْ کُلِّ بَلَاءٍ وَ نَقِمَهٍ وَ أَبْدِلْنِی مِنَ الْمَخَاوِفِ أَمْناً وَ مِنَ الْعَوَائِقِ فِیهِ یُسْراً حَتَّی لَا یَصُدَّنِی صَادٌّ عَنِ الْمُرَادِ وَ لَا یَحُلَّ بِی طَارِقٌ مِنْ أَذَی الْعِبَادِ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ الْأُمُورُ إِلَیْکَ تَصِیرُ یَا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ.»

{خدایا! با قدرت توست که یورشگر یورش برد، و با نیروی توست که کسی دست اندازی کند، و هر جنبنده ای جنبشش را تنها از تو دارد، و هر نیرومندی تنها از تو نیرو گیرد. سوگند به آفریده های برگزیده ات و نیکان خلقت، محمّد پیامبرت و عترت و خاندانش علیه و علیهم السّلام! که بر آنها رحمت فرستی و شرّ و زیان این

ص: 32

روز را از من بگردانی و خیر و یُمنش را روزی من کنی، و کارهایم را خوش فرجام و دوست داشتنی قرار دهی، و به آرزویم موفّق بداری و شرّ هر سرکش گمراه و هر آزاردهنده قدرتمندی را از من بگردانی تا از هر بلاء و نقمتی در پناه و مصونیّت باشم و هر هراس مرا به آسودگی مبدّل سازی و از هر مانعی مرا آسانی بخشی، تا هیچ مانعی مرا از مقصد باز ندارد، و هیچ شب گرد آزاررسانی مواجه من نشود، که تو بر هر چیزی توانائی و هر کاری به تو باز می گردد؛ ای که مانندش چیزی نیست و هموست شنوای بینا. }

توضیح: «لُجّه» آب فراوان را می گویند و «غمر الماء» یعنی آب بسیار شد و «غمرهُ الماء» یعنی آب، او را دربرگرفت. «سبسب» زمین بایر و یا زمین دور و هموار است و «بلد سبسب» می گویند و جمع آن، سباسب است.

«بِید» جمع بیداء و به معنای فلات و یا زمین عاری از آب است. «غائره» از غور و به معنای گودال است، چرا که هو ل انگیز است و در برخی نسخه ها «غابره» آمده، چرا که شخص را به خروج از آن کمک نمی کند. «ذِمام» پیمان، کفالت و پناه خواستن است. «مطاوله» برتری جویی در نعمت و اندازه است. «حاوَلَهُ» یعنی آن چیز را طلب کرد. «غشم» ظلم است. «بلباس سائغه» اگر هر دو تنوین نداشته باشد از مقوله اضافه است؛ یا اضافه موصوف به صفت، و یا اضافه بیانیّه؛ و ممکن است هر دو و یا یکی تنوین داشته باشد که در این صورت، «ولاء»، بدل و یا عطف بیان خواهد بود. و نیز در مورد «بجدارِ حصین» احتمال اضافه و توصیف می رود و در برخی نسخه ها «حصن» آمده که در این صورت، تنها اضافه، امکان دارد. «حجز» به معنای منع و خودداری کردن است. «ببدیع السماوات و الارض» یعنی مبدع و پدیدآورنده آنها و یا کسی که آسمان ها و زمینش بدیع و جدید هستند. «صال علی قرنه» یعنی بر هماوردش حمله، و وی را مغلوب کرد. «امتیار» درخواست «مِیره» .یعنی طعام. است؛ و «سُلاله» به معنی آنچه که از چیزی خارج شود است و فرزند این گونه است.

8. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: شنبه برای ماست؛ یک شنبه برای شیعیان ما؛ دوشنبه برای دشمنان ما؛ سه شنبه برای بنی امیّه؛ چهارشنبه روز نوشیدن دارو است؛ پنجشنبه در آن، حاجت ها برآورده می شود؛ و جمعه برای نظافت و خوشبونمودن بوده و آن عید مسلمانانست، و این روز از عید فطر و قربان، برتر

ص: 33

است؛ و روز غدیر، بهترین عیدهاست که 18 ذی الحجّه است و روزش، روز جمعه بوده، و قائم خاندان ما در این روز ظهور می کند، و قیامت نیز روز جمعه بر پا می شود؛ و در روز جمعه هیچ کاری برتر از صلوات بر محمّد و خاندانش نیست.(1)

توضیح: «دشمنان ما» یعنی تمام مخالفان، هر چند بنی امّیه بخشی از آنان هستند؛ و روز سه شنبه مختصّ آنها و پیروانشان است.

9. علل: محمّد بن علیّ بن ابراهیم گفت: سبب روزه پنج شنبه و چهارشنبه اینست که در پنج شنبه، اعمال بالا می روند و در روز چهارشنبه، آتش دوزخ آفریده شده است.

10. الدرّ المنثور: ابن عباس گفت: خداوند تعالی روزی را آفرید و آن را ا«اَحَد» نامید، سپس دوّمی را آفرید و «اثنین» نامید، بعد سوّمی را آفرید و «ثلثاء» نام نهاد، سپس چهارمی را خلق کرد و «أربعاء» نامید، پنجمی را نیز آفرید و «خمیس» نامید؛ و خدا زمین را روز یک شنبه و دوشنبه آفرید و کوه ها را روز سه شنبه؛ و از این روست که مردم می گویند سه شنبه، روز سنگینی است؛ نهر، درخت و آبادی ها را چهارشنبه آفرید؛ پرنده ها، وحوش، درنده ها، خزنده ها و آفت ها را روز پنج شنبه آفرید؛ و انسان را روز جمعه خلق کرد و روز شنبه از آفرینش فراغت یافت.

11. عیون: امام صادق علیه السّلام فرمود: شنبه برای ماست، یک شنبه برای شیعه ما، دوشنبه برای بنی امیّه، سه شنبه برای پیروان آنها، چهارشنبه برای بنی عبّاس، پنج شنبه برای پیروان آنها، و جمعه برای همه مردم است؛ و در این روز سفری نباید باشد؛ خداوند متعال فرموده است: «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»(2)

{و چون نماز گزارده شد، در [روی] زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جویا شوید} مقصود، روز شنبه است.(3)

صحیفه الرضا مانند این حدیث را آورده است(4).

تبیین: این خبر برخلاف اخبار دیگر، سه شنبه و پنج شنبه را مذموم دانسته است، مگر اینکه گفته شود: تبرّک جستن مخالفان به این دو روز، دلیل ذمّ این روزها نیست، مگر اینکه چیز دیگری مانند دوشنبه به آنها پیوند بخورد.

ص: 34

1- . خصال : 33
2- . جمعه / 10
3- . عيون 2 : 42
4- . صحيفه الرضا : 32

بر اساس تأویل امام صادق علیه السّلام، شاید مقصود از قضاء نماز، پرداختن به اعمال دیگر روز جمعه که دنباله و مکمّل نماز جمعه هستند باشد.

12. مکارم: حلبی از امام صادق علیه السّلام سوال کرد: آیا سفرکردن در هر روز ناپسندی چون چهارشنبه، مکروه و ناپسند است؟ فرمود: هر وقت می خواهی سفر کنی، سفرت را با صدقه آغاز کن و آیه الکرسی را بخوان.

مانند این حدیث، حدیث دیگری آمده است: هر وقت می خواهی سفر کنی، سفرت را با صدقه آغاز کن و رهسپار شو، و هر وقت می خواهی حجامت کنی، آیه الکرسی بخوان.

13. در دیوان منسوب به امیر المؤمنین علیه السّلام اشعاری آمده است:

لَنِعْمَ الْیَوْمُ یَوْمُ السَّبْتِ حَقّاً

لِصَیْدٍ إِنْ أَرَدْتَ بِلَا امْتِرَاءٍ

وَ فِی الْأَحَدِ الْبِنَاءُ لِأَنَّ فِیهِ

تَبَدَّی اللَّهُ فِی خَلْقِ السَّمَاءِ

وَ فِی الْإِثْنَیْنِ إِنْ سَافَرْتَ فِیهِ

سَتَظْفَرُ بِالنَّجَاحِ وَ بِالثَّرَاءِ

وَ مَنْ یُرِدِ الْحِجَامَةَ فَالثَّلَاثَاءُ

فَفِی سَاعَاتِهِ هَرْقُ الدِّمَاءِ

وَ إِنْ شَرِبَ امْرُؤٌ یَوْماً دَوَاءً

فَنِعْمَ الْیَوْمُ یَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ

وَ فِی یَوْمِ الْخَمیسِ قَضَاءُ حَاجٍ

فَفِیهِ اللَّهُ یَأْذَنُ بِالدُّعَاءِ

وَ فِی الْجُمُعَاتِ تَزْوِیجٌ وَ عُرْسٌ

وَ لَذَّاتُ الرِّجَالِ مَعَ النِّسَاءِ

وَ هَذَا الْعِلْمَ لَا یَعْلَمُهُ إِلَّا

نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ الْأَنْبِیَاءِ

یعنی:

چه خوش است روز شنبه به حقیقت ار بخوانی

که شکار بر کف آری ز دد و ز مرغ و ماهی

ص: 35

به یه شنبه ساختمان کن که در آن خدا نموده

ز پدید آسمان ها چه بزرگ بارگاهی

به دوشنبه در سفر رو تو به خیر و با سلامت

که قرین کامیابی و نجاح و مال و جاهی

اگرت نیاز باشد به حجامت از سه شنبه

مگذر که اندر آن ریخته خون بی گناهی

چه کسی دواء بنوشد که از آن رسد به درمان

چه خوش است روز چارشنبه که نیاورد تباهی

تو برو به پنجشنبه پی هر قضای حاجت

که در آن خدا اجازه داده هر نیاز خواهی

همه جمعه ها است تزویج و عروسی اولی

که بر زنان نشینند به کام و بر ملاهی

ز کجای این علم بدانند به جز که باشند

پیمبر خداوند و وصی حق پناهی

توضیح: لام در «لنعم» لام ابتدای برای تأکید بوده و بر ماضی، به جز همراه «قد» در غیر نعم و بئس، داخل نمی شود. «حقّ» ضدّ باطل بوده و «یقین» به معنای ثابت است و این کلمه، مفعول مطلق برای فعل لازم الحذفی است، مثلاً «أقول قولاً حقّاً»؛ سخن حقّی را می گویم، و یا «علمتُ ذلک حقّاً یقیناً»؛ آن را حق ثابتی دانستم، و یا «حقّ ذلک حقّا»؛ این امر لزوم کامل یافت. ظرف در عبارت «بلا امتراء» متعلّق به «نعم» و یا «حقّاً» است.

«تبدّی» یعنی «ابتدأ» .یعنی شروع کرد. که در آن، همزه به الف قلب شده و سخن جوهری آن را تأیید می کند: اهل مدینه «بدینا» می گویند که به معنای «بدأنا» .یعنی شروع کردیم. است؛ و شارح نیز گفته است: برخی از صاحبان فضیلت گفته اند که سخن وی با لغت مطابق نیست؛ و ظاهر این است که اصل سخن امام، «لانّ فیه ابتدأ الله» از باب افتعال و در صیغه ماضی بوده است، امّا نویسندگان، همزه را از ابتدای آن انداخته اند تا در پایان مصرع اوّل، وزن آن حفظ شود. آنها به جایز بودن چنین کاری التفات نداشته اند سپس همزه یادشده را بر این اساس که این اشتباه در بین آنان در امثال این امر مشهور است، با یاء نوشته اند. (پایان سخن)

همان گونه که شارح بیان کرده، «فیه» متعلّق به سخن «ستظفر» بوده و ضمیر به «السفر» برمی گردد، و ممکن است ضمیر به «اثنین» بازگشته و تأکید باشد، و یا اینکه تقدیر کلام این گونه باشد: «و أقول فی الاثنین».

«الثراء» فراوانی ثروت است و «هَرق الدماء» بنابر مصدر بودن، به معنای خون ریختن است. در المصباح آمده است: می گویی هرقتُه هرقاً (پایان سخن)؛ و مشهور در آن «اهراق» بوده و ممکن است که این فعل در اینجا لازم باشد، یعنی ریخته شدن خون. فیروزآبادی گفته: «حاج» جمع حاجه است. (پایان سخن) و بنابر تقدیر، کنایه از استجابت دعاء است. «تزویج» همان نکاح بوده و «عرس» زفاف و یا اطعام آن است. در قاموس آمده: «عُرس» و «عُرُس» غذای ولیمه و نکاح است.

شارح گفته: در علم نجوم آمده است که شنبه متعلّق به زحل است و یک شنبه به خورشید، دوشنبه به قمر، سه شنبه به مریخ، چهارشنبه به عطارد، پنج شنبه به مشتری، و جمعه به زهره تعلّق دارد و در این فنّ، مسلّم است که ماه، با سفرکردن مناسبت دارد و مریخ با حجامت و خون ریختن، عطارد با نوشیدن دواء، مشتری با برآوردن حوائج و دعاکردن، و زهره با تزویج و عروسی و اجتماع مردان و زنان؛ اما مناسبت زحل با شکار و نیز مناسبت خورشید با ساختن، از این فنّ مشخّص نمی شود.

شاید اختصاص دادن شنبه به شکار مبتنی بر روایت ابن عبّاس و مجاهد باشد که یهود را در روزی که به شما دستور داده شد، یعنی روز جمعه، فرمان دادند؛ اما آن را وانهادند و شنبه را برگزیدند و خدا آنها را بدان آزمود و شکار را در آن روز بر آنها حرام کرد؛ و چون شنبه می شد ماهی ها بر آنها نمایان می شدند و در دریا به آنها نگاه می کردند و چون شنبه می گذشت، ماهیان می رفتند و برنمی گشتند، مگر در شنبه آینده؛ و این آزمایشی بود که خدا آنها را بدان مبتلا کرد. و وجه اختصاص یک شنبه به بناکردن ساختمان، در شعر بیان شده است (پایان کلام شارح).

مؤلّف: شاید اختصاص دادن شنبه به شکار برای اینست که خداوند در این روز به ما رخصت و اجازه شکار داده است و پرداختن به رخصت های خداوند مانند پرداختن به واجبات الهی، ضروری است و از این رو، جماع در شب اوّل ماه رمضان مستحب است. یا شاید تخصیص شنبه به شکار به منظور مخالفت با یهود است که شکار را در این روز حرام می دانند.

شعر آخر دلالت دارد این علمی که شعبه ای از علم نجوم است مخصوص به ائمه علیهم السّلام است و چنانچه در اخبار گذشت، دیگران آن را نمی دانند.

غزّالی در احیاء العلوم گفته است: آنچه از نجوم نهی شده، دو چیز است:

1. تصدیق به اینکه ستارگان به نحو استقلالی، کارگر و مؤثر در حوادث اند.

2. تصدیق منجّمین در احکامشان؛ زیرا آنها از روی جهل حکم خود را می گویند.

و این علم، معجزه برخی از پیامبران بوده سپس از میان رفته و از آن، جز مخلوطی که درست و نادرست آن مشخّص نیست، باقی نمانده است. و اعتقاد به اینکه ستارگان سبب آثاری هستند که در آفرینش خدا حاصل می شود، ضرری به دین ندارد بلکه اعتقاد حقّی است (پایان کلام مؤلّف).

علاء الدوله صوفی می گوید: اگر می خواهی بدانی باران به خاطر پیوستگی های بالا . که منجّمان آن را «فتح الباب» می خوانند. پدیدار می شود این آیه را بخوان: «فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ»(1)

{پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم.} و اگر می خواهی بدانی علم نجوم علم پیغمبران است این آیه را بخوان: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ * فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ»(2)

{پس نظری به ستارگان افکند و گفت: «من کسالت دارم} و مقصود پیامبر صلّی الله علیه و آله از اینکه فرمود: «هر که نجوم را باور کند، قطعاً کافر شده است» اینست: کسی که باور کند آنها در تدبیر جهان، به نحو استقلالی مؤثّرند، و آنها را مسخّر به فرمان خداوند تعالی نداند، به خدائی که آنها را آفریده و مسخّر ساخته، کفر ورزیده است؛ در حالی که اوست که آنها را به فرمان خود، تدبیرکننده قرار داده، در هر کدام، ویژگی ای مخصوص به خودش، به ودیعت نهاده و به اجتماع آنها خاصیتی غیر از خاصیت فردی هر کدام داده است (پایان سخن علاء الدوله صوفی).

و سخن ما در این باره در باب خودش گذشت.

1- . قمر / 11
2- . صافات / 88- 89

14. مکارم: از یکی از دو امام (باقر و صادق) علیهما السّلام است که فرمود: در چهارشنبه یا روزهای دیگری که مردم، آن را به دلیل محاق بودن یا دلیل دیگری ناپسند و مکروه می دانستند، پدرم صدقه ای می داد و آنگاه بیرون می رفت(1).

و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که به هنگام صبح صدقه ای بدهد، خدا نحسی آن روز را از او دفع می کند(2).

و در کتاب طبّ الائمّه آمده است که امام رضا علیه السّلام فرمود: روز سه شنبه ناخن بگیرید، روز چهارشنبه حجامت کنید، روز پنج شنبه حمّام بگیرید، و روز جمعه بهترین بوی خوش را استفاده کنید!(3)

1- . مکارم 1 : 291
2- . مکارم 1 : 279
3- . مکارم 1 : 60

باب شانزدهم: احادیثی که مخصوص روز جمعه وارد شده است

روایات:

1. قرب الاسناد: عبدالرحمن بن عمر بن اسلم گفت: مشاهده کردم امام کاظم علیه السّلام در روز چهارشنبه در حالی که تب دار بود، حجامت کرد. تب ایشان قطع نشد؛ پس روز جمعه حجامت کرد و تبش برید.(1)

2. عیون: مقاتل بن مقاتل گفت: امام رضا علیه السّلام را وقت زوالِ روز جمعه بر سر راه دیدم در حالی که مُحرِم بود و حجامت می کرد.(2)

شیخ صدوق گفته است در این حدیث چند نکته وجود دارد:

1. جایز بودن حجامت در روز جمعه به هنگام ضرورت؛ و باید دانست آنچه در مورد کراهت آن رسیده، مربوط به حالت اختیار داشتن است.

2. جایز بودن حجامت به هنگام زوال خورشید.

3. جایز بودن حجامت برای شخص مُحرِم به هنگام ضرورت؛ و محل حجامت را نباید بتراشد و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم.

3. الخصال: محمّد بن رباح قلّاء گفت: امام کاظم علیه السّلام را روز جمعه در حالی که حجامت می کرد دیدم. گفتم: جانم به فدایتان! روز جمعه حجامت می کنی؟ فرمود: آیه الکرسی را خواندم؛ پس چون خونت جوشید، چه شب باشد چه روز، آیه الکرسی را بخوان و حجامت کن.(3)

4. الخصال: امام صادق علیه السّلام از قول پدران طاهرینش از امام علی علیه السّلام نقل می کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در هر جمعه ای، میوه و گوشت را ارزانی خانواده خود کنید تا در روز جمعه شاد بشوند؛ و چون پیامبر صلّی

1- . قرب الاسناد : 168
2- عیون 2 : 16
3- . الخصال : 30

اللَّه علیه و آله در تابستان از خانه خارج می شد، در روز پنج شنبه بود و چون از سرمای زمستان به خانه وارد می شد، در روز جمعه بود. و در روایتی است که خارج شدن و وارد شدن، هر دو در روز جمعه بود.(1)

5. الخصال: هشام بن حکم درباره کسی که می خواهد کار نیکی مانند صدقه، روزه و مانند آنها انجام بدهد، از امام صادق علیه السّلام این چنین نقل می کند: مستحب است در روز جمعه باشد؛ چرا که کار نیک در روز جمعه، دو برابر ثواب دارد.(2)

6. الخصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: به خاطر نماز جمعه، سفر کردن و تلاش برای کارها در بامداد روز جمعه مکروه است، اما پس از نماز، روا بوده و مایه برکت است.(3)

7. الخصال: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کسی در روز جمعه، ناخن های خود را بگیرد، خداوند، درد را از انگشتانش خارج و درمان را در آنها وارد می کند. و نیز روایت شده است که دیوانگی، خوره و پیسی بدو نرسد.(4)

8. الخصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا بر هر مکلّفی در هر روز جمعه حقّ دارد که وی، موی سبیل خود را بچیند، ناخن گرفته و عطر بزند.(5)

9. المحاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: خارج شدن به قصد سفر، در شب جمعه اشکالی ندارد.(6)

10. الخصال: امام صادق علیه السّلام از قول پدران طاهرینش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند: در جمعه ساعتی وجود دارد که کسی در آن حجامت نکند، مگر اینکه بمیرد.(7)

توضیح: بارها در حجامت روز جمعه تجربه شده است که خون، بند نیامده تا مرگ فرا رسیده و حجامت ائمه علیهم السّلام با این منافات ندارد؛ زیرا ایشان آن

1- . الخصال : 30

2- . الخصال : 31-32
3- . الخصال : 32
4- . الخصال : 31
5- . الخصال : 31
6- . المحاسن : 347
7- . الخصال : 171

ساعت را می دانستند و از آن اجتناب می کردند؛ یا اینکه نخواندن آیه الکرسی باعث امر پیش گفته می شود. و آنچه شیخ صدوق گفته که میان حالت ضرورت و اختیار داشتن، تفاوت وجود دارد، نیز دارای وجهی است.

11. روضه الواعظین: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: پنج کار باعث پیسی می شوند: نوره کشیدن در روز جمعه و چهارشنبه، وضو و غسل با آبی که توسّط خورشید داغ شده است، خوردن در حال جنابت، جماع با زن در هنگام حیض وی، و نیز خوردن پس از سیری.(1)

توضیح: در ادامه می آید که نوره کشیدن در روز جمعه مکروه نیست و اخبار نهی کننده از آن، حمل بر تقیّه می شوند.

12. مکارم: انس می گوید: محبوب ترین روزها نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برای سفر کردن، روز جمعه بود.(2)

13. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز جمعه به دنبال کاری نرو! و روز شنبه هنگامی که خورشید طلوع کرد به دنبال کار خود برو!(3)

14. مکارم: مفضّل بن عمر می گوید: روز جمعه بر امام صادق علیه السّلام وارد شدم، در حالی که ایشان حجامت می کرد. پس ایشان فرمود: آیا آیه الکرسی نمی خوانی؟ و ایشان از حجامت به هنگام زوال خورشید در روز جمعه نهی کرد.(4)

1- . روضه الواعظین : 363
2- . مکارم الاخلاق 1 : 276
3- . مکارم الاخلاق 1 : 276
4- . مکارم الاخلاق 1 : 83

باب هفدهم: روز شنبه و یک شنبه

روایات:

1. الخصال: امام صادق علیه السّلام بر مردمی که حجامت می کردند گذشت. فرمود: چرا آن را به شام یک شنبه موکول نکردید، در حالی که آن، بیماری را بهتر فرو می کشد؟ !(1)

2. الخصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کسی قصد سفر کردن دارد، باید روز شنبه سفر کند؛ چرا که اگر در این روز، سنگی از سنگی (یا کوهی) جدا شود، خدای تعالی آن را به جایش برگرداند؛ و هر که حوائجش بر او دشوار شود، آنها را در روز سه شنبه بخواهد؛ چرا که روزیست که خدا در آن، آهن را برای داود علیه السّلام نرم کرد.(2)

الخصال همین حدیث را نیز با سندی دیگر تا عبارت «به جایش برگرداند» آورده است.(3)

3. عیون: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به نقل امام رضا علیه السّلام از پدارن طاهرینش فرمود: بار خدایا ! بامداد روز شنبه و پنج شنبه را بر امّتم مبارک گردان !(4)

عیون مانند این حدیث را از قول امام رضا علیه السّلام آورده است.

صحیفه الرضا نیز مانند حدیث یادشده را از قول امام رضا علیه السّلام نقل کرده است.(5)

1- . الخصال : 26
2- . الخصال : 28
3- . الخصال : 38
4- . عیون 2 : 34
5- . صحیفه الرضا : 9

4. الخصال: ابوایّوب خزّاز می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره این قول خداوند عزّ و جلّ: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاهُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»(1) {و چون نماز گزارده شد، در [روی] زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جویا شوید} پرسیدم. ایشان فرمود: نماز در روز جمعه است و انتشار و پراکندگی در روز شنبه؛ و امام علیه السّلام فرمود: افّ بر مرد مسلمانی که خود را در هفته برای کار دینش در روز جمعه فارغ نسازد! پس از وی در مورد آن سوال خواهد شد.(2)

5. الخصال: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که روز شنبه و پنج شنبه ناخن بگیرد و موی سبیل خود را کوتاه کند، از درد دندان و درد چشم رهایی یابد.(3)

6. المحاسن: عبد اللَّه بن سنان و ابوایّوب خزّاز از امام صادق علیه السّلام درباره این قول خداوند عزّ و جلّ: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاهُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»(4)

{و چون نماز گزارده شد، در [روی] زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جویا شوید} سوال کردند. امام فرمود: نماز در روز جمعه است و انتشار و پراکندگی در روز شنبه؛ و فرمود: شنبه برای ماست و یک شنبه برای بنی امیّه.(5)

7. جمال الأسبوع: این حدیث از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله مشهور است که: در هفته، شنبه و پنج شنبه اش برای امّتم مبارک گشته است.

8. مکارم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به نقل امام کاظم علیه السّلام فرمود: هر کدام از شما می خواهد حجامت کند، روز شنبه به حجامت بپردازد.(6)

9. امام صادق علیه السّلام فرمود: در حجامت روز شنبه، شفای از هر بیماری است.(7)

1- . جمعه / 10
2- . الخصال : 32

3- . الخصال : 32
4- . جمعه / 10
5- . المحاسن : 346
6- . مكارم 1 : 82
7- . مكارم 1 : 82

باب هجدهم : روز دوشنبه و سه شنبه

روایات:

1. الخصال: علی بن جعفر می گوید: مردی نزد برادرم موسی بن جعفر علیهما السّلام آمد و گفت: جانم به فدایت! می خواهم بیرون بروم، برایم دعا کن! امام فرمود: کی بیرون می روی؟ گفت: روز دوشنبه. امام فرمود: چرا روز دوشنبه؟ گفت: در این روز در طلب برکت هستم؛ چرا که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در آن متولّد شده است. امام فرمود: دروغ گفته اند؛ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در روز جمعه متولّد شده است و روزی شوم تر از روزی که در آن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رحلت کرد و وحی آسمان قطع شد و حق ما را در آن به ستم گرفتند نیست؛ آیا تو را به روزی آسان که خدا در آن، آهن را برای داود علیه السّلام نرم کرد راهنمایی کنم؟ آن مرد گفت: آری، جانم به فدایت! امام فرمود: روز سه شنبه بیرون برو. (1)

قرب الاسناد با سندی دیگر مانند حدیث یاد شده را آورده است.

2. قرب الاسناد: امام کاظم علیه السّلام به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روز دوشنبه و پنج شنبه سفر می کرد و در این روزها پرچم ها را می بست.(2)

3. الخصال: امام صادق فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روز دوشنبه حجامت کرد و به حجامت گر، گندم داد.(3)

4. الخصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پس از عصر روز دوشنبه حجامت می کرد.(4)

1- . الخصال : 27
2- . قرب الاسناد : 76
3- . الخصال : 27
4- . الخصال : 27

5. الخصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: حجامت در آخر روز دوشنبه، درد را به خوبی از تن بیرون می کشد.(1)

6. الخصال: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که روز سه شنبه هفدهم، یا چهاردهم و یا بیست و یکم ماه حجامت کند برای وی شفایی از همه امراض سال خواهد بود و در غیر آن، شفای از سردرد، درد دندان ها، دیوانگی، خوره و پیسی برای وی خواهد بود.(2)

تبیین: «و در غیر آن» یعنی حجامتِ روز سه شنبه در غیر این روزهای ماه.

7. الخصال: عقبه بن بشیر ازدی می گوید: روز دوشنبه نزد امام باقر علیه السّلام رفتم. امام فرمود: بخور! گفتم: روزه ام. پس فرمود: چرا روزه ای؟ گفتم: زیرا در این روز رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله متولّد شده است. فرمود: روز ولادت او را که نمی دانید، و اما روز وفاتش را چرا؛ سپس فرمود: پس در آن روز نه روزه بگیر و نه سفر کن !(3)

8. مجالس ابن الشیخ: علیّ بن عمر عطّار می گوید: روز سه شنبه بر امام عسکری علیه السّلام وارد شدم. امام فرمود: دیروز تو را ندیدم. گفتم: کراهت داشتم روز دوشنبه حرکت کنم. فرمود: ای علی! هر که می خواهد خداوند او را از شرّ روز دوشنبه نگه دارد، باید در رکعت اول نماز صبحش «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ» را بخواند. سپس امام این آیه را خواند: «فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً»(4) {پس خدا [هم] آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنان ارزانی داشت}.

9. المحاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که حاجتی دارد در روز سه شنبه آن را بخواهد؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی در این روز، آهن را برای داود علیه السّلام نرم کرد.(5)

10. المحاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: در روز دوشنبه سفر نکن و در آن حاجت نخواه !(6)

1- . الخصال : 27
2- . الخصال : 28

3- . الخصال : 27
4- . انسان / 11
5- . المحاسن : 345
6- . المحاسن : 346

11. المحاسن: محمّد بن ابوالكرام می گويد: آماده سفر عراق شدم و نزد امام صادق عليه السّلام رفتم تا بر ايشان سلام داده و وداع كنم. امام فرمود: قصد كجا داری؟ گفتم: سفر به عراق. پس به من فرمود: امروز قصد سفر داری؟ (و آن روز، دوشنبه بود) گفتم: آری! امروز، مردم می گويند امروز روز مبارکی است؛ چرا که رسول خدا صلّی اللّه عليه و آله در آن متولّد شده است. امام فرمود: به خدا سوگند آنها نمی دانند پيامبر صلّی اللّه عليه و آله در چه روزی متولّد شده است. و امروز روز شومی است که در آن، پيامبر صلّی اللّه عليه و آله رحلت کرد و وحی قطع شد؛ ولی دوست دارم روز پنج شنبه بيرون بروی که آن روزی است که آن حضرت، برای نبرد بيرون می رفت.(1)

12. المحاسن: ابوايّوب خزّاز می گويد: خواستيم سفر کنيم؛ پس رفتيم تا با امام صادق عليه السّلام خداحافظی کنيم. امام فرمود: گويا برکت دوشنبه را می خواهيد؟! گفتيم: آری! امام فرمود: کدام روز از دوشنبه .روزی که پيامبر خود را در آن از دست داديم و وحی برداشته شد. شوم تر است؟ روز دوشنبه بيرون نرفته و روز سه شنبه بيرون برويد!(2)

الفقيه با سند خود همين حديث را آورده است.(3)

الكافی نيز همين حديث را ذكر كرده است.(4)

13. مجمع البيان: در تفسير قول خداوند «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»(5)

{و بگو: «[هر كاری می خواهيد] بكنيد، كه به زودی خدا و پيامبر او و مؤمنان در كردار شما خواهند نگريست} اصحاب ما روايت كرده اند كه اعمال امّت، هر دوشنبه و پنج شنبه بر پيامبر صلّی اللّه عليه و آله عرضه می شود و آن حضرت بدانها علم پيدا می كند؛ و اعمال، بر همين گونه بر امامان جانشين آن حضرت عرضه می شود و مقصود از «المؤمنون» در كلام الهی اينانند.(6)

1- . المحاسن : 347
2- . المحاسن : 347

3- . فقیه : 222
4- . روضه کافی : 314
5- . توبه / 105
6- . مجمع البیان 5 : 69

14. جمال الأسبوع: از طریق خاصّه روایت شده است که وقت عرضه اعمال در این دو روز، به هنگام سپری شدن آنهاست.

15. مسلم در صحیح خود آورده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: اعمال مردم در هر هفته، دو بار .روز دوشنبه و روز پنج شنبه. عرضه می شوند و هر بنده مؤمنی آمرزیده می شود مگر بنده ای که میان او و برادرش دشمنی باشد. پس حضرت فرمود: آنها را ترک کنید یا به تاخیر اندازید تا به صلح برگردند.

16. مسلم نیز از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرده است که درهای بهشت، روز دوشنبه و پنج شنبه باز می شوند و هر بنده ی مومنی که چیزی را شریک خدا قرار نداده باشد، آمرزیده می شود.

17. تفسیر علیّ بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: حوائج را روز سه شنبه بخواهید! چرا که در آن روز، خدا آهن را برای داود علیه السّلام نرم کرد.(1)

18. رجال کشّی: کشّی می گوید: امام هادی علیه السّلام به علی بن مهزیار نوشت: از خدا می خواهم تو را از پیش و از پس و در هر حال نگه دارد! بشارت باد که من امیدوارم خدا از تو دفاع کند، و از خدا خواستارم در اینکه تصمیم گرفتی روز یک شنبه سفر کنی، برایت خیر پیش آورد؛ و به خواست خدا آن را تا روز دوشنبه عقب انداز! خدا در سفرت یار، و در خاندانت جانشینت باشد و از تو کفایت کند و در پناه قدرتش، در سلامت باشی.

1- . تفسیر قمّی : 536

باب نوزدهم : روز چهارشنبه

روایات:

1. علل، عیون و خصال: امام رضا علیه السّلام به نقل از پدران طاهرینش علیهم السّلام می فرماید: امیر المؤمنین علی علیه السّلام در جواب به پرسش های مرد شامی که گفت: به من از روز چهارشنبه و بدفالی مردم بدان و سنگینی آن و اینکه چه چهارشنبه ای است، خبر ده! فرمود: آخرین چهارشنبه]ماه[که محاق است؛ در آن روز، قابیل برادرش هابیل را کشت، و ابراهیم علیه السّلام در روز چهارشنبه به آتش افکنده و همین روز در منجنیق نهاده شد، خداوند در روز چهارشنبه فرعون را غرق کرد، خدا سرزمین قوم لوط را در روز چهارشنبه زیرورو کرد، خداوند عزّ و جلّ، باد را در روز چهارشنبه بر قوم عاد فرستاد، در روز چهارشنبه، [باغ،] آفت زده [و زمین بایر] گردید، و خدا پشه را در روز چهارشنبه بر نمرود چیره ساخت.

در روز چهارشنبه فرعون خواست تا موسی را بکشد، در چهارشنبه بام خانه بر سرشان فرو ریخت، در چهارشنبه فرعون فرمان سربریدن پسر بچّه ها را صادر کرد، چهارشنبه بیت المقدّس ویران شد، چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اصطخر فارس سوخت، روز چهارشنبه یحیی بن زکریّا کشته شد، در چهارشنبه عذاب نخست بر قوم فرعون سایه افکند، خداوند عزّ و جلّ در چهارشنبه قارون را به زمین فرو برد، خداوند در روز چهارشنبه ایّوب علیه السّلام را مبتلا به نابودی مال]و فرزند[کرد.

چهارشنبه یوسف علیه السّلام به زندان افکنده شد، روز چهارشنبه خداوند عزّ و جلّ گفت: «أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ»(1) {ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم}، روز چهارشنبه صیحه آنها را فرا گرفت، در روز چهارشنبه ناقه را پی کردند، در چهارشنبه سنگ سجّیل بر آنها بارید، چهارشنبه سر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

1- . نمل / 51

شکست و دندان های پیشین او شکسته شد، و روز چهارشنبه بود که عمالقه، تابوت را گرفتند.(1)

شیخ صدوق گفته است: هر که در روز چهارشنبه ناچار از سفرکردن باشد، و یا خونش در این روز به جوشش درآید، رواست که در این روز سفر کرده و یا حجامت کند، و این کار برای او شوم نباشد؛ به ویژه اگر این کار را به قصد مخالفت با بدفالان انجام دهد، و هر که از مسافرت و یا خون گرفتن بی نیاز باشد، شایسته تر است که از مسافرت و حجامت، خودداری کند.(2)

توضیح: احتمال دارد که نهاده شدن در منجنیق، در روزی به جز روز به آتش انداختن باشد و چه بسا هر دو در یک روز بوده باشند. «روز چهارشنبه خدا گفت» یعنی درباره آن روز گفت، که این درباره داستان صالح و قوم او و صیحه عذاب برای آنهاست. و این امر با اینکه پی کردن شتر هم در روز چهارشنبه بوده باشد منافات دارد؛ زیرا میان پی کردن و عذاب، تنها سه روز فاصله بوده است؛ مگر اینکه مقصود، شروع عزم آنها و زمینه چینی برای پی کردن باشد. نیز شکستن سر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در غزوه احد، به قول مشهور مفسّران و مورّخان، در روز شنبه واقع شد و همه اینها، مایه ضعف روایت است.

در قاموس آمده است: محاق، سه شب آخر ماه است؛ یا اینکه زمانی است که ماه پنهان شده و نه صبحگاه و نه شامگاه دیده نمی شود؛ و چون با خورشید طلوع کرده و خورشید آن را در محاق فرو می برد، این گونه نامیده شده است(3). نیز در قاموس آمده است: «البیغ» جهش خون است و «تبیّغ الدم» یعنی خون به جوشش درآمد و غلبه کرد.(4)

2. خصال: یکی از اصحاب ما نقل کرده اند: روز چهارشنبه نزد امام هادی علیه السّلام رفتم در حالی که حجامت می کرد. به ایشان گفتم: اهل مکّه و مدینه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل می کنند: «هر کسی روز چهارشنبه حجامت کند

1- . علل 2 : 284؛ عیون 1 : 247
2- . خصال : 29

3- . قاموس 3 : 282
4- . قاموس 3 : 104

و پیسی بگیرد، جز خود را نباید سرزنش کند». فرمود: دروغ می گویند؛ همانا این بیماری دچار کسی می شود که مادرش در هنگام حیض به او آبستن شده باشد.(1)

3. خصال: عبدالرحمن بن عمرو بن اسلم گفت: مشاهده کردم امام کاظم علیه السّلام در روز چهارشنبه در حالی که تب دار بود، حجامت کرد. تب ایشان قطع نشد؛ پس روز جمعه حجامت کرد و تبش برید.(2)

4. خصال: محمّد بن احمد دقّاق بغدادی گفت: به امام کاظم علیه السّلام نامه نوشتم و از سفر روز چهارشنبه آخر ماه پرسیدم؛ پس این گونه نوشت: هر که در چهارشنبه آخر ماه در مخالفت با بدفالان سفر کند، از هر آفتی محفوظ ماند و از هر دردی عافیت یافته و خداوند حاجتش را برآورده سازد.

وی بار دیگر به آن حضرت نامه نوشت و از حجامت چهارشنبه آخر ماه پرسید. امام نوشت: هر که در چهارشنبه آخر ماه بر خلاف بدفالان حجامت کند، از هر آفتی سلامت یابد و از هر مرضی محفوظ مانده و محلّ حجامتش، فاسد و سیاه نشود.(3)

توضیح: منظور از «الاربعاء لایدور» آخرین چهارشنبه ماه بوده و جمله لایدور، صفت الاربعاء است و لام در آن مانند لام در این سخن است: «ولقد أمرّ علی اللئیم یسبّنی».

5. عیون: امام رضا علیه السّلام فرمود: روز چهارشنبه روز نحس مستمرّ است؛ هر که در آن حجامت کند این بیم هست که محلّ حجامتش، فاسد و سیاه گردد و هر که در این روز نوره کشد، بیم پیسی در او می رود.(4)

توضیح: «اخضرار المحاجم» فاسد و سیاه شدن محلّ حجامت است. «من انتنار» یعنی کسی که نوره استعمال کند و مشهورتر در آن، «تنوّر» است، هر چند براساس کتاب های لغت، ریشه این ساخت، از واژه های تولیدشده است؛ و در بیشتر نسخه ها «انّتر» آمده که برگرفتن آن از نوره، مطابق قاعده نبوده و معنای دیگری نیز ندارد، و چه بسا این کلمه تصحیف باشد؛ و در برخی نسخه ها «من تنوّر» آمده که صحیح تر به نظر می آید.

1- . خصال : 28
2- . خصال : 28
3- . خصال : 28
4- . عيون 1 : 248

6. خصال: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به نقل امام رضا علیه السّلام از پدران طاهرینش علیهم السّلام فرمود: آخرین چهارشنبه هر ماه، روز نحس مستمرّ است.(1)

7. خصال: بشار بن بشار می گوید به امام صادق علیه السّلام گفتم: چرا روز چهارشنبه را روزه می گیرند؟ فرمود: چون آتش دوزخ در روز چهارشنبه آفریده شد.(2)

8. خصال: حذیفه بن منصور می گوید: امام صادق علیه السّلام را روز چهارشنبه دیدم که پس از عصر حجامت کرد.(3)

9. خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام به نقل امام صادق علیه السّلام از پدران طاهرینش علیهم السّلام فرمود: از حجامت و نوره کشیدن در روز چهارشنبه خودداری کنید! چرا که روز چهارشنبه، روز نحس مستمرّ است و دوزخ در آن روز آفریده شد.(4)

10. خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: شایسته است مرد از نوره کشیدن در روز چهارشنبه خودداری کند که این روز، روز نحس مستمرّ است.(5)

11. خصال: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله درباره روزه گرفتن دو پنج شنبه، که میانشان چهارشنبه است پرسیده شد. حضرت فرمود: امّا پنج شنبه روز عرضه اعمال است؛ در چهارشنبه آتش دوزخ آفریده شد؛ و امّا روزه، سپر]در برابر آتش دوزخ[است.(6)

12. مشارق الانوار: امام باقر علیه السّلام فرمود: از میان هر چیزی با ما دشمنی کردند؛ حتّی از میان پرنده ها، فاخته و از میان روزها، چهارشنبه.

1- . خصال : 28
2- . خصال : 28
3- . خصال : 29
4- . خصال : 29

5- . خصال : 29
6- . خصال : 30

13. العللِ محمّد بن علیّ بن ابراهیم: علّت روزه پنج شنبه و چهارشنبه این است که در روز پنج شنبه، اعمال بالا می رود و در روز چهارشنبه آتش دوزخ آفریده شد.

14. الدروع الواقیه: امام صادق علیه السّلام فرمود: ما به روزه چهارشنبه میان هر ماه امر شده ایم؛ زیرا هیچ قومی هرگز عذاب نشدند مگر در این روز؛ پس با روزه آن، نحوستش از ما رفع می شود.

15. امام رضا علیه السّلام فرمود: روز چهارشنبه، روز نحس مستمرّ است؛ زیرا این روز، آغاز و پایان روزهایی است که خدای تعالی در این گفته خود یاد کرده است: سَبْعَ لَیالٍ وَ ثَمانِیَهَ أَیَّامٍ حُسُوماً(1) {هفت شب و هشت روز پیاپی }.

16. مکارم: زید بن علی از پدرانش از امام علی علیه السّلام نقل می کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر که در چهارشنبه حجامت کند و پیسی بگیرد، جز خودش را سرزنش نکند.(2)

17. شعیب عقرقوفی می گوید: روز چهارشنبه نزد امام کاظم علیه السّلام رفتم، در حالی که ایشان در زندان بود و حجامت می کرد. گفتم: مردم می گویند هر که در این روز حجامت کند، پیسی بگیرد. فرمود: این نگرانی برای کسی است که مادرش به هنگام حیض، بدو آبستن شده باشد.(3)

18. کتاب المسلسلات: حدیث را به ابن عباس رسانده که وی می گوید: شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می فرمود: آخرین چهارشنبه ماه، روز نحس مستمرّ است.

مصنّف گفته است: روایت است که معنی مستمرّ، این است که روز از آغازش تا شب نحس باشد؛ و سلام خدا بر وی باد که فرمود: معنای مستمرّ این است که تا گذشت ساعتی از روز پنج شنبه، نحسی آن برطرف نمی شود.

1- . حاقّه / 7
2- . مکارم 1 : 83

3- . مكارم 1 : 84

باب بیستم : روز پنج شنبه

روایات:

1. قرب الاسناد: امام باقر علیه السّلام به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روز دوشنبه و پنج شنبه سفر می کرد و در آنها پرچم می بست.(1)

2. قرب الاسناد: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: روز پنج شنبه روزی است که خدا و رسولش، آن را دوست دارند؛ و خداوند در این روز، آهن را نرم کرد.(2)

3. قرب الاسناد: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بار خدایا! بامداد این روز را برای امّتم مبارک گردان و آن را روز پنج شنبه قرار ده!

توضیح: ظاهر این حدیث مخالف مطلب گذشته مبنی بر نرم شدن آهن در روز سه شنبه است، و می توان آن را حمل بر تقیّه کرد، زیرا راوی آن سنّی است؛ یا آنکه می توان گفت این کار در هر دو روز واقع شده است.

4. خصال: معتب بن مبارک می گوید که روز پنج شنبه بر امام صادق علیه السّلام وارد شدم، در حالی که ایشان حجامت می کرد. به ایشان گفتم: یا ابن رسول اللّه! آیا روز پنج شنبه حجامت می کنی؟ فرمود: بله! هر که از شما حجامت می خواهد، باید در روز پنج شنبه حجامت کند؛ زیرا در هر شام جمعه، خون از ترس قیامت می جوشد و تا بامداد پنج شنبه به آشیانه خود برنمی گردد. و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که در آغاز روز آخرین پنج شنبه ماه حجامت کند، بیماری از تنش به خوبی کشیده شود.(3)

1- . قرب الاسناد 1 : 76
2- . قرب الاسناد 1 : 76
3- . خصال : 30

5. عیون: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به نقل امام رضا علیه السّلام از پدران طاهرینش علیهم السّلام فرمود: بار خدایا! بامداد روز شنبه و پنج شنبه را برای امّتم مبارک گردان!(1)

صحیفه الرضا مانند این حدیث را آورده است.(2)

6. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که ناخن هایش را در روز پنج شنبه بگیرد و یکی را برای روز جمعه بگذارد، خداوند فقر را از او برطرف می کند.(3)

7. عیون: امام رضا علیه السّلام از پدران طاهرینش علیهم السّلام نقل می کند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روز پنج شنبه مسافرت می کرد و می فرمود: اعمال را در این روز به سوی خداوند بالا می برند و در این روز، پرچم ها را می بست.(4)

8. خصال: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام از امام باقر علیه السّلام فرمود: هر که در روز شنبه و پنج شنبه ناخن بگیرد و موی سبیل خود را کوتاه کند، از درد دندان ها و درد چشم سلامت یابد.(5)

توضیح: ظاهر این است که «واو»]در عبارت «شنبه و پنج شنبه»[به معنای «یا» باشد.

9. صحیفه الرضا: امام رضا علیه السّلام از پدران طاهرینش علیهم السّلام نقل می کند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روز دوشنبه و پنج شنبه سفر می کرد و می فرمود: اعمال را در این دو روز به سوی خداوند بالا می برند و در این دو روز، پرچم ها را می بست.(6)

10. محاسبه النفس: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دوشنبه و پنج شنبه را روزه می گرفت. از حضرت پرسیده شد چرا؟ پس فرمود: اعمال در هر دوشنبه و پنج شنبه بالا برده می شوند؛ پس دوست دارم در حالی که روزه هستم، عملم را بالا برند.

1- . عیون 2 : 34

2- . صحيفه الرضا : 9
3- . خصال : 30
4- . عيون 2: 37
5- . خصال : 32
6- . صحيفه الرضا : 20

11. محاسبه النفس: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هیچ دوشنبه و پنج شنبه ای نیست، مگر آنکه اعمال را در آنها بالا می برند جز عمل مقدارها.

توضیح: منظور از «عمل مقدارها» اعمالی است که بنده هیچ اختیاری در آنها ندارد و بنابراین جای تکلیف نیست.

12. محاسبه النفس: امام صادق علیه السّلام می فرمود: در آخرین پنج شنبه هر ماه، اعمال آن ماه را بالا می برند.

13. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: در روز پنج شنبه خون در جای حجامت جمع می شود و چون ظهر شود پراکنده می گردد؛ پس بهره خود از حجامت را پیش از ظهر برگیر!(1)

ادامه بحث

«جُمعه» با سکون و یا ضمّ میم، اسم یک روز از هفته است که در قدیم به آن «عَرُوبه» می گفتند؛ جوهری گفته است: «یوم العروبه» روز جمعه است و این، از اسامی قدیم آنهاست(2). نیز وی گفته است: روز جمعه، یوم العروبه است و جمعه با ضمّ میم نیز همین گونه بوده و جمع آن «جمعات» و «جمع» است.(3)

در مصباح المنیر آمده است: آن را جمعه نامیدند برای اینکه مردم در آن اجتماع می کنند و «جمعه» با ضمّ میم، به زبان حجاز است و «جمعه» با فتح میم، به زبان بنی تمیم و «جمعه» با سکون میم، به زبان عقیل بوده و اعمش این گونه خوانده است.

سپس می گوید: «جمعه» با سکون میم، نام روزهای هفته بوده که آغازش شنبه است؛ و از ابن اعرابی نقل است که آغاز جمعه، روز شنبه است و آغاز روزها، روز یک شنبه؛ نزد عرب بدین گونه است.

در مجمع البیان آمده است: جمعه بدین اسم نامیده شد چون خداوند متعال در این روز از آفرینش اشیاء فارغ شد، پس در این روز، مخلوقات اجتماع کردند. و گفته شده دلیل آن این است که در این روز، گروه ها اجتماع می کنند. گفته اند نخستین

ص: 56

1- . مکارم 1 : 83
2- . الصحاح 1 : 80
3- . الصحاح 3 : 1198

کسی که آن را جمعه نامید، کعب بن لویّ بود و این همان کسی است که برای بار نخست، «امّا بعد» گفته است و گفته اند نخستین کسی که آن را جمعه نامید، انصار بودند.

چنانچه گذشت این روز فرخنده ترین و شریف ترین روزهاست و به خواست خدا در کتاب صلوه خواهد آمد. امّا چون این روز، روز عبادت و تقرّب است، شایسته نیست در آن به کارهایی که منافی آنست، مانند سفر و مشغول شدن به کار دنیا پرداخت؛ شبش مانند روزش مبارک، درخشان و نورانی است؛ تزویج و زفاف، تراشیدن سر، چیدن ناخن و سبیل، حمّام رفتن، و شستن سر با سدر و خطمی و کارهای دیگری که در جای خود بدانها اشاره می شود، در آن مستحب است؛ امّا درباره نوره کشیدن، ظاهر آن است که منع از آن، حمل بر تقیّه می شود.

و درباره حجامت نیز اخبار مختلفی وجود دارد و چه بسا بهتر، ترک آن باشد مگر به هنگام ناچاری؛ امّا درباره فصد، نهی ای ندیده ام؛

منجّمین گفته اند: روز آن متعلّق به زهره است و شبش به قمر.

و امّا روز شنبه (سبت)؛ جوهری گفته است: «سبت» به معنی راحتی، روزگار و سرتراشیدن است و «سَبَتَ علاوته سَبتاً» یعنی گردن او را زد. و بدین خاطر روز سبت نامیده شده است؛ چون در آن، روزها منقطع می شوند.

راغب گفته است: روز سبت بدین خاطر نامیده شد که خداوند متعال آفرینش آسمان ها را در روز یک شنبه آغاز کرد و همچنانی که بیان کرده، آن را در شش روز آفرید. پس کارش را در روز شنبه قطع کرد؛ پس این گونه نامیده شد.

گفته اند برای آنست که یهود در این روز، کار خود را قطع می کنند و عدّه ای گفته اند چون در آن استراحت می کنند.

سیّد اجلّ مرتضی در الغرر و الدرر خود، در پاسخ پرسشگری که گفت اگر در قول خدای تعالی «وَ جَعَلْنا نَوْمَکُمْ سُباتاً»(1) {و خواب شما را [مایه] آسایش گردانیدیم} «سُبات» همان خواب باشد، گویی خداوند گفته است: «و جعلنا نومکم نوما» که بی فایده و لغو خواهد بود، وجوهی را پیرامون آیه بیان کرده است:

1. مقصود از سبات، راحتی و آسایش است، و جمعی گفته اند: اجتماع خلق در روز جمعه، و فراغت از آفرینش در روز یک شنبه بود؛ پس این روز به دلیل

1- . نبأ / 9

فراغتی که در آن بود و نیز چون خدا در آن، بنی اسرائیل را فرمان به استراحت از کارها داد، سبت نامیده شد؛ و گفته شده است اصل سبت، کشش است و «سبتت المراه شعرها» هنگامی گفته می شود که زن، گیسوان را باز کرده و آن را فرو ریزد.

2. مقصود از سبات، قطع است؛ چرا که سبت به معنای قطع است و سبت به معنای سرتراشیدن هم آمده است؛ گفته می شود: «سبت شعره» هنگامی که مویش را تراشیده است و سبات به معنای قطع برمی گردد و نعال سبتیه، بدون مو بودند.

پس معنا این گونه می شود که: خواب شما را مایه قطع اعمال و کار شما قرار دادیم و این جواب، موافق کسی است که می گوید وجه نام گذاری سبت، این است که آفرینش در روز یک شنبه آغاز، در روز جمعه جمع، و در روز شنبه قطع شد؛ پس وجه نامگذاری به معنای قطع برمی گردد.

مردم در زمان آغاز آفرینش اختلاف دارند؛ اهل تورات گفته اند: خداوند آفرینش را در روز یک شنبه آغاز کرد و آفرینش در روزهای یک شنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه صورت گرفت و سپس خداوند در روز شنبه فراغت یافت. اهل انجیل گفته اند: آغاز در روز دوشنبه بود و تا شنبه ادامه داشت و خدا در روز یک شنبه فراغت یافت؛ امّا مسلمانان اعتقاد دارند آغاز آفرینش در روز شنبه بود و تا پنج شنبه ادامه داشت و جمعه عید قرار داده شد و بنابر این قول، می توان گفت شنبه را سبت گفتند چون بخشی از آفرینش زمین در این روز قطع شد.

ابوهریره نقل کرده است که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خدا خاک را در روز شنبه آفرید و کوه ها را در روز یک شنبه؛ تا آخر آنچه بیان کرده؛ و آنچه بیان شده است که آغاز آفرینش در روز شنبه بود، مخالف مشهور میان فریقین است.

روز شنبه به صورت خلاصه، روز مبارکی است و شایسته همه کارها. و چنانچه دانسته شد در بامداد آن به دنبال کار رفتن به خصوص سفرکردن و خواستن حوائج، دارای میمنت و فرخندگی بیشتری است. روز آن نزد منجّمان، وابسته به زحل است و شبش به مریخ؛ و نام عربی قدیمش «شِیار» است.

روز یک شنبه: در قدیم بدان «اوّل» می گفتند و آن را «احد» نامیدند چون نخستین روزهاست و یا اینکه نخستین روز آفرینش جهان است؛ و این روزی میانه برای بیشتر کارهاست و ذمّ و مدح آن متعارض بوده، بلکه مدحش قویتر است؛ و منجّمان روزش را وابسته به خورشید می دانند و شبش را به عطارد.

ص: 58

روز دوشنبه (اثنین): در زبان قدیم «أهون» نامیده می شد. جوهری گفته است: عرب روز دوشنبه را در اسامی قدیمشان «اهون» می نامیدند، و در این شعر جاهلی آمده است:

أؤمل أن أعیش و أنّ یومی

بأوّل أو بأهون أو جُبار

أم التالی دبُار أم فیومی

بمؤنس أو عروبه أو شیار

آرزو دارم بمانم روز من باشد همی

اوّل و اهون و زان پس آیدم روز جُبار

یا بدنبالش دبار آید که باشد روز من

یا که مؤنس یا عروبه بعد از آن آید شیار

و وجه نام گذاری از آنچه گذشت روشن است و این روز، نحس ترین روزهای هفته بوده و شایسته هیچ کاری نیست، و آنچه در مدحش رسیده، حمل بر تقیّه می شود؛ زیرا مخالفین به پیروی از بنی امیّه – خدا لعنتشان کند. آن را متبرّک می شمارند؛ در حالی که بیشتر مصیبت های اهل بیت علیهم السّلام در آن واقع شده است و از این رو مانند روز عاشوراء، اخباری در تبرّک جستن به آن جعل کرده اند.

و می توان برخی اخبار را حمل بر ضرورت و نیز برخی را حمل بر نسخ شدن کرد؛ بدین صورت که در ابتدا چون آنچه سبب نحوست می شود در آن واقع نشده بود، مبارک بود؛ امّا هنگامی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در آن روز وفات کرد و مصائب در این روز بر اهل بیت علیهم السّلام وارد آمد و مخالفان بدان تبرّک جستند، نحس ترین روزها گشت؛ و این هم به وسیله اطّلاع دادن خود آن حضرت بوده تا نسخ پس از او لازم نیاید، و ممکن است روز عاشورا هم چنین باشد، و این وجه خوبی برای جمع میان اخبار است، اگر چه وجه اوّل نزدیک تر است. نزد منجّمان، روزش وابسته به قمر است و شبش به مشتری.

روز ثلثاء (سه شنبه): «ثَلثاء» و «ثُلثاء» که در زبان قدیم آن را جُبُار می گفتند؛ و این روزی متوسّط برای بیشتر کارها به ویژه کارهای دشوار است؛ زیرا خدای تعالی در آن، آهن را برای داود علیه السّلام نرم کرد؛ و در مجمع البیان آمده است: خدا کوه ها را در آن آفرید، و روایت است که خداوند سبحان، درخت ها، نهرها و

خزنده ها را در آن آفرید؛ نهی و جواز حجامت هر دو در آن وارد است و جواز قوی تر است، و سفرکردن هم در آن نیکوست، و نزد منجّمان، روزش وابسته به مرّیخ است و شبش به زهره.

روز اربعاء (چهارشنبه): آن را «اربِعاء»، «اربُعاء» و «اربَعاء» می نامند. در مصباح آمده است: اربعاء با باء مکسور است و در کلمه های مفرد همتایی ندارد و وزن جمع دارد. برخی از بنی اسد، باء را مفتوح می خوانند و مضموم آن، در میان آنها اندک است.

در زبان قدیم نامش دُبار است. در کتاب یوم الاربعاء و کتاب العین، شب آن آمده است. (1)و در مجمع آمده است: خدا درخت، آبادی و ویرانی را در این روز آفرید و گفته شده است: پرنده ها را در آن آفرید؛ روزی نحس است به ویژه آخرین چهارشنبه ماه، ولی به نحسی دوشنبه نیست، و این مطلب گذشت که خدا آتش دوزخ را در آن آفرید، جواز برخی کارها چون حمّام رفتن و دارونوشیدن در آن رسیده است، و از حجامت، نوره و سفرکردن در آن منع شده؛ و نزد منجّمان، روزش وابسته به عطارد است و شبش به زحل.

روز خمیس (پنج شنبه): به نقل جوهری، عرب آن را «مؤنس» گفته اند، و این بیان، مناسب خبری است که آن را روز انیس نامیده است. روزیست مبارک و شایسته برای هر کاری به ویژه برای سفرکردن و طلب حوائج. به دنبال کارها رفتن در بامداد در این روز، برکت بیشتری دارد، و به خواست خدا فضیلت و اعمال مطلوب آن در کتاب صلوه می آید. منع از حجامت در این روز روایت شده، و جواز آن صحیح تر و قوی تر بوده و مؤیّد منع، آنست که رشید در آن حجامت کرد و مُرد؛ و این امر، مؤیّد سعادت آنست! نزد منجّمان روزش وابسته به مشتری است و شبش به خورشید. و مراد از شب در همه آنچه از آنها نقل کردیم، بر خلاف اهل شرع که شب گذشته را از روز آینده می دانند، شب آینده است.

1- . قاموس 2 : 27

باب بیست و یکم : سعد و نحس روزهای ماه عربی و کارهای شایسته هر روز

روایات:

1. خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام به نقل امام صادق علیه السّلام از پدران طاهرینش فرمود: هر که قصد آمیزش با اهل خود را دارد باید از شب اوّل و نیمه ماه پرهیز کند؛ چرا که شیطان در این دو وقت فرزند می جوید و شیاطین در این دو وقت می خواهند که شریک شوند؛ پس می آیند و زن را آبستن می سازند.(1)

2. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: در روزهای سوّم، چهارم، بیست و یکم و بیست و پنجم ماه از سفرکردن بپرهیز که این روزها ایّام نحس اند.(2)

امیر المؤمنین علیه السّلام تزویج و سفرکردن مرد را در زمان محاق قمر ناپسند می شمرد.

در برخی کتب از امام عسکری علیه السّلام روایت است که در هر ماه عربی، روز نحسی است که شایسته هیچ کاری نیست، مگر خلوت و عبادت و روزه؛ و این روزها عبارتند از: 22 محرّم، 10 صفر، 4 ربیع الاوّل، 28 ربیع الثّانی، 28 جمادی الاوّل، 12 جمادی الثّانی، 12 رجب، 16 شعبان، 24 ماه رمضان، 2 شوّال، 28 ذی القعده و 8 ذی الحجّه.

از برخی اخبار نحوست روزهای سوّم، چهارم، پنجم، سیزدهم، شانزدهم، بیست و یکم، بیست و چهارم، بیست و پنجم و بیست و ششم معلوم می شود.

و در روایت از سفرکردن در روز هشتم و سیزدهم ماه منع شده و روایتی است که در چهارم و بیست و یکم ماه، سفرکردن شایسته است.

1- . خصال : 71
2- . مکارم 1 : 276

بعضی از افاضل به شعر گفته اند:

در هفت روز از هر ماه دست نگهدار و در آن عروسی و سفر نداشته باش: سوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم که در روایت نحسی آن آمده است.

تا می توانی در این روزها دست به اقدامی نزن که مانند روزهای قوم عاد می باشند که نه باقی می گذارند و نه رها می کنند. من این را از علی علیه السلام پسر عموی آقای بشر روایت می کنم.

و نیز فرد دیگری گفته:

در بیست و چهارم رمضان و دوم شوال و بیست و هشتم ذی قعده و هشتم ذی حجه و بیست و دوم محرم و دهم صفر دست نگهدار و کار مهمی نکن. و نیز چهارم ربیع الاول و هجدهم ربیع الثانی و هجدهم جمادی الاولی و دوازدهم جمادی الثانی و دوازدهم رجب و بیست و ششم شعبان همین حکم را دارد و اینها ایام نحس هستند.

3. مکارم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کسی در سه شنبه هفدهم]یا نوزدهم[یا بیست و یکم حجامت کند شفای از بیماری سال را دارا خواهد بود.(1)

4. مکارم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: روز پنج شنبه پانزدهم، هفدهم و بیست و یکم حجامت کنید تا خون شما نجوشد و شما را نکشد. (2)

5. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که در آخرین پنج شنبه ماه در آخرِ روز حجامت کند، بیماری را به خوبی از تنش فرو کشد.(3)

6. مکارم: پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: حجامت در سه شنبه هفدهم ماه، درمان بیماری یک سال است.(4)

7. مکارم: پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: حجامت در هفدهم ماه، شفاست و روز سه شنبه مایه تندرستی است.(5)

1- . مكارم 1 : 83
2- . مكارم 1 : 83
3- . مكارم 1 : 83-84
4- . مكارم 1 : 83-84
5- . مكارم 1 : 83-84

مؤلّف: از امام صادق علیه السّلام اخباری در سعد و نحوست روزهای ماه روایت شده است که من آنها را با بیان منبع در اینجا گرد می آورم:

روز اوّل:

الدروع الواقیه: از امام صادق علیه السّلام روایاتی در اختیارات و دعاهای هر روز ماه نقل شده است که در قالب سی فصل آنها را ذکر می کنیم ... و امّا روز اوّل ماه:

8. امام صادق علیه السّلام فرمود:]روز اول ماه[روز آفرینش آدم است؛ روزی مبارک برای طلب حوائج، ورود بر سلطان، طلب دانش، تزویج، سفرکردن، خرید و فروش، و گرفتن دام است؛ هر که در آن بگریزد یا گم شود تا هشت شب پیدا شود و بیمار در آن سلامت یابد و متولّدیافته در آن، سخاوتمند، روزی مند و پربرکت می شود.

سلمان فارسی گفته است: این روز، روز «هُرمَزد» است که یکی از نام های خداست و روزی برگزیده و مبارک است که برای طلب حوائج و ورود بر سلطان، شایسته است.

9. امام صادق علیه السّلام در پاسخ به پرسش از اختیارات روزها فرمود: روز اوّل ماه، روز آفرینش آدم است، روزی شایسته و فرخنده است. در آن با سلطان گفتگو کن و زن بگیر و هر حاجتی در آن داری به دنبالش برو!

10. مکارم: از امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی فرخنده و شایسته برای ملاقات امیران، طلب حوائج، خرید و فروش، زراعت، و سفرکردن است.(1)

11. زوائد الفوائد: امام صادق فرمود: این روز، روزی مبارک و پسندیده است؛ خدای تعالی آدم را در آن آفرید؛ روزی فرخنده برای طلب حوائج، ورود بر سلطان، شروع به کار کردن، خرید و فروش، و گرفتن و بخشیدن است. متولّدیافته در آن، محبوب، پذیرفتنی، روزی مند و مبارک است و هر که در آن بیمار شود، به اذن خدای تعالی سلامت یابد.

12. در روایت دیگری آمده است: هر که در آن بگریزد یا گم شود تا هشت شب پیدا شود.

1- . مکارم 2 : 558

توضیح: آنچه در این زمینه از سلمان فارسی روایت شد و یا بعداً روایت خواهد شد، موافق روایت منجّمان و تقویم نگاران پارسی است؛ ولی در تصحیح آن اختلافاتی است که بدانها اشاره می کنیم؛ گفته اند: نام روز اوّل ماه «اُورمزد» است و برخی «فرّخ» نامیده اند و برخی «به روز».

روز دوّم:

13. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: در این روز حوّاء از آدم خلق شد و در آن، تزویج، ساختن خانه، نوشتن قراردادها، سفرکردن، طلب حوائج، و برگزیدن، شایسته است و هر که در آغاز این روز بیمار شود، برخلاف پایانش، بیماریش خفیف باشد. متولّدیافته در آن، خوش پرورش باشد.

سلمان گفته است: این، روز «بهمن» است که نام فرشته ای در زیر عرش است؛ روز مبارکی برای تزویج و برآوردن حوائج و روز فرخنده ای است.

14. در روایت دیگری آمده است: در این روز ازدواج کن و از سفر به سوی خانواده ات برگرد، بخر و بفروش، در این روز حاجت بخواه، و در آن از سلطان بپرهیز!

15. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای سفرکردن و طلب حوائج، شایسته است.(1)

16. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزیست پسندیده؛ خدای تعالی در آن حوّاء را آفرید، و این روزی است که برای تزویج، نقل مکان، خرید و فروش، ساختن، زراعت، درخت کاری، سلف، قرض دادن، معامله، وارد شدن بر اهل خانه، طلب حوائج و ملاقات با سلطان، شایسته است و هر که در آن بیمار شود سلامتی یابد، و متولّدیافته در آن، مبارک و پریمن است.

17. در روایت دیگری آمده است: این روز برای نوشتن قرارداد شایسته است و در آغازش هر که بیمار شود بیماریش خفیف باشد و در پایان روز، بیماریش سنگین.

روز سوّم:

18. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: این روز، روز نحس مستمرّ است، آدم و حوّا لباس خود را برکندند و از بهشت بیرون رانده شدند؛ پس همّ خود را در

1- . مکارم 2 : 558

این روز، اصلاح امور خانه خود قرار ده و اگر می توانی، از خانه ات بیرون میا! و در این روز از سلطان، خرید و فروش، طلب حوائج، معامله و مشارکت بپرهیز! و گریزنده در آن دستگیر می شود، و بیمار در این روز به رنج می افتد و متولّدیافته در آن، روزی مند و دارای عمر طولانی خواهد بود.

سلمان گفته است: این، روز «اردی بهشت» است که اسم فرشته ای گماشته شده بر بدبختی و بیماریست؛ روز گران و نحسی است که هیچ کاری در آن شایسته نیست.

19. امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحسی است که در آن، آدم و حوّا لباس خود را برکندند؛ در آن چیزی نخر و نفروش، در آن نزد سلطان مرو، و در آن حاجتی مخواه!

20. مکارم: روز بدی است که برای هیچ کاری شایسته نیست.(1)

21. زوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحسی است، در آن هابیل به دست برادرش قابیل کشته شد، روز مذمومی است؛ در آن سفر نکن، کاری انجام نده، با هیچ کسی ملاقات نکن، و از شرّ آن به وسیله تعویذ امیرالمؤمنین علی علیه السّلام به خدا پناه ببر! مولود این روز، نحس است و هر که در روز یا شب آن بیمار شود، نسبت به وی هراس خواهد بود جز اینکه خداوند چیز دیگری بخواهد.

22. در روایت دیگری آمده است: مولود آن، روزی مند و دارای عمر طولانی خواهد بود. در این روز، آدم و حوّا لباس خود را برکندند و از بهشت بیرون رانده شدند و فرد گریزان در این روز، دستگیر می شود و بیمار در آن به رنج می افتد.

مؤلّف: «اُردی بهشت» یعنی ماهی که جهان در آن به خاطر سبزی درختان و زمین ها و رویش گل ها چون بهشت است.

روز چهارم:

23. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: این روز، روز خوبی برای زراعت، شکار، ساختن و گرفتن دام بوده و سفرکردن در آن بد است؛ پس هر که در آن سفر کند در خطر کشته شدن، غارت و بلاء خواهد بود؛ هابیل

در این روز زاده شد، مولود این روز تا زنده است فرد صالح و مبارکی است، هر که در این روز بگریزد، یافتنش دشوار است و به پناه دهنده ای پناه برد.

ص: 65

1- . مکارم 2 : 558

سلمان گفته است: روز «شهریور» نام فرشته ای است که گوهرها در او (از او) آفریده و بدان گمارده شد. وی گماشته شده بر دریای روم است.

24. در روایت دیگری آمده است: روزی است که تزویج و شکار در آن شایسته بوده و سفر در آن مذموم است؛ هر که در آن سفر کند غارت شود، و در این روز هابیل پسر آدم علیه السّلام، زاده شد.

25. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای تزویج شایسته بوده و سفر در آن مکروه است.(1)

26. الزواید: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی میانه بوده و برآوردن حاجت در آن شایسته است. هبه اللّه شیث پسر آدم در آن زاده شد. در این روز مسافرت نکن که سفرکردن در آن مکروه است؛ مولود این روز مبارک است و هر که در این روز بیمار شود به اذن خدای تعالی در شب آن شفا و سلامتی یابد.

27. در روایت دیگریست که هابیل علیه السّلام نیز در این روز زاده شد، مسافر در این روز در خطر کشته شدن، غارت و بلاء خواهد بود؛ و هر که در آن بگریزد، به کسی که او را پناه دهد پناهنده شود.

روز پنجم:

28. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: این روز، روز نحس مستمرّ است، قابیل، شقیّ ملعون در آن زاده شد و برادرش را در این روز کشت و نفرین به خود کرد؛ و او نخستین کسی است که روی زمین گریست؛ پس در آن کاری نکن و از خانه ات بیرون نشو! هر که در این روز سوگند دروغ بخورد، زود کیفر ببیند و مولود این روز حالی خوش داشته باشد.

سلمان گفته است: روز «اسفندار» نام فرشته گماشته شده بر زمین هاست، روز نحسی است؛ پس در آن هیچ حاجتی مخواه و با سلطان ملاقات نکن!

29. امام صادق علیه السّلام فرمود: قابیل در این روز زاده شد و برادرش را در این روز کشت؛ و هیچ حاجتی در آن مخواه!

30. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: [روزی] پست و نحس است. (2)

ص: 66

1- . مکارم 2 : 558
2- . مکارم 2 : 558

31. الزوائد: روز نحسی است؛ ابلیس، هاروت و ماروت و هر فرعون و جبّاری در این روز، لعن و عذاب شدند؛ روز بی بهره و دشواریست و خیری در آن نیست؛ از شرّش به خدا پناه ببر! مولود آن شوم، گران و دارای زندگی دشوار و رزق سخت باشد؛ هر که در شب و یا روزش بیمار شود، بیماریش سنگین بوده و در خطر باشد.

32. در روایت دیگری است که قابیل در این روز هابیل را کشت؛ اصلاح دام شایسته است و هر که در آن دروغ بگوید، خداوند زود کیفرش را بدهد.

مؤلّف: نزد اهل فارس به «اسفندارمذ» مشهور است و «اسپندارمذ»، «سفندارمذ» و «سپندارمذ» هم گفته شده است.

روز ششم:

33. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: این روزی شایسته برای تزویج است، هر که در آن سفر دریا یا خشکی برود با آنچه دوست می دارد به سوی خانواده اش برگردد، برای خرید دام خوبست، هر که در آن گم شود یا بگریزد یافته شود، هر که در این روز بیمار شود سلامتی یابد و مولودش، خوش پرورش و بر کنار از آفات باشد.

سلمان گفته است: این روز «خُرداد» نام دارد که نام فرشته گماشته شده بر جنّیان است. برای تزویج، کسب و کار و هر کاری نیکوست؛ خوابش پس از یک یا دو روز تعبیر می شود.

34. در روایت دیگری است: روزی شایسته برای تزویج، شکار، کسب و کار و هر حاجتی است.

35. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روزی[مبارک و شایسته تزویج و طلب حوائج است.(1)

36. زوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی نیکوست؛ نوح علیه السّلام در آن زاده شد. برای حوائج، سلطان، سفرکردن، خرید و فروش، پرداخت بدهکاری، قضاوت، ستاندن، بخشیدن، تفریح، و شکار شایسته است؛ مولودش مبارک، پریمن و خوش زندگی باشد، هر که در روز یا شبش بیمار شود بیماریش از یک هفته فراتر نرود و سپس به اذن خداوند سلامتی یابد.

1- . مکارم 2 : 558

37. در روایت دیگری است: برای تزویج و خرید دام، شایسته است.

روز هفتم:

38. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی شایسته برای هر کاری است؛ هر که در آن نویسندگی را آغاز کند، در این کار ماهر شود؛ هر که آبادانی و کاشت درخت را در آن شروع کند خوش فرجام باشد، مولود این روز، دارای پرورش نیکو و رزق فراوان خواهد بود.

سلمان گفته است: روز «مرداد» نام فرشته ایست گمارده بر مردم و روزیشان؛ و این روزی مبارک و فرخنده است؛ پس هر کار خیری می خواهی، در آن انجام بده!

39. در روایت دیگری آمده است: روزی شایسته مانند روز ششم است.

40. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روزی[مبارک و برگزیده است و برای هر کاری که خواسته و در آن تلاش شود شایسته است.(1)

41. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز فرخنده و مبارکی است؛ نوح علیه السّلام در این روز سوار کشتی شد، پس به دریا برو، و در خشکی سفر کن، با دشمن نبرد کرده و هر چه خواهی بکن! چرا که روزی سرشار از برکت، و نیکو برای طلب حوائج و کوشش در آنهاست؛ مولود این روز، مبارک و پرُیمن برای خود و پدر و مادرش، سبک ستاره، و دارای زندگی توسعه داده شده خواهد بود؛ هر که در روز یا شبش بیمار شود به اذن خدای تعالی سلامتی یابد.

42. در روایت دیگری آمده است: برای آغاز نویسندگی، آبادانی و درخت کاری شایسته است.

مؤلّف: «مُرداد» را ابوریحان این چنین معنا کرده است: آفرینشِ جاوید و بدون مرگ و نابودی.

روز هشتم:

43. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزیست که برای هر کاری از فروش و یا خرید شایسته است؛ هر که در آن نزد سلطان رود حاجتش

برآورده شود؛ در این روز به دریا رفتن، سفرکردن در خشکی، و رفتن به سوی نبرد بد است؛ مولود این روز، خوش زایش است؛ هر که در این روز بگریزد به آسانی به چنگ نیاید؛ هر که در آن گم شود جز به سختی راه نیابد؛ و بیمار در این روز به رنج افتد.

ص: 68

1- . مکارم 2 : 558

سلمان گفته است: روز «نمادر» از نام های خدای تعالی است؛ روزیست مبارک و فرخنده و برای هر کار خیری که بخواهی، شایسته است.

44. در روایت دیگری است: روز خوب و مبارکی بوده و برای هر کاری جز سفر، شایسته است.

45. مکارم: برای هر کاری جز سفر شایسته است؛ چرا که سفرکردن در این روز، ناپسند است.(1)

46. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی نیکو برای خرید و فروش است؛ پس در آن بفروش و بخر، بستان و عطا کن، و سفر مرو که سفر دریا و خشکی در این روز بد است؛ مولود این روز، میانه حال باشد و دارای عمر طولانی؛ و هر که در روز یا شبش بیمار شود به اذن خدای تعالی سلامتی یابد.

47. در روایت دیگری آمده است: دیدار سلطان و قضاء حوائج نیکوست؛ هر که در آن بگریزد جز به سختی به چنگ نیاید؛ و هر که در این روز گم شود جز به سختی راه نیابد. و گفته اند: هر که در این روز بیمار شود هلاک می گردد.

مؤلّف: نزد آنان معروف به «دیبازر» است.

روز نهم:

48. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی سبک و نیکوست برای هر چه بخواهی؛ در آن به کار بپرداز، قرض بگیر، زراعت کن، و درخت بکار! هر که در این روز نبرد کند چیره می گردد؛ هر که در این روز سفر کند، مال یابد و خیر بیند، هر که در این روز بگریزد نجات یابد، هر که در این روز بیمار شود سنگین باشد، هر که گم شود، یافته می شود؛ و مولود این روز، خوش زایش است و در همه حالاتش موفّق خواهد بود.

سلمان گفته است: روز «آذر» نام فرشته ترازودارِ روز قیامت است، روزی خوش است و در این روز، خواب های متعلّق به روز، صحیح خواهد بود.

49. در روایت دیگری آمده است: روزی سبک و نیکوست برای هر چه بخواهی؛ مولود این روز، در زندگی اش روزی مند خواهد بود و تنگدستی نبیند.

ص: 69

1- . مکارم 2 : 559

50. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روزی[مبارک است و برای هر چه انسان آن را بخواهد، نیکوست؛ هر که در این روز سفر کند مال یابد و در سفرش هر خیری بیند.(1)

51. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی نیکو و پسندیده است؛ در این روز سام پسر نوح، زاده شد؛ روز مبارکی است، برای حوائج، ورود بر سلطان و همه کارها، قرض گرفتن و قرض دادن، و ستاندن و عطا کردن نیکوست؛ مولود این روز، دوست داشتنی و پذیرفته در بین مردم باشد، وی به دنبال دانش خواهد بود و اعمال افراد صالح را انجام دهد؛ هر که در روز یا شبش بیمار شود، به اذن خدای تعالی سلامتی یابد.

52. در روایت دیگری است: هر که در این روز سفر کند روزی یابد و خیر ببیند؛ درختکاری و زراعت نیکوست؛ هر که در آن نبرد کند چیره گردد؛ هر که در این روز بگریزد به سلطانی که او را پناه دهد پناهنده شود؛ و هر که در آن بیمار شود سنگین باشد.

مؤلّف: «آذَر» نزد آنان، نامی برای آتش و فرشته گماشته شده بر آن است؛ برخی آن را «آذُر» خوانده اند که اوّلی مشهورتر است.

روز دهم:

53. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: در این روز، نوح علیه السّلام زاده شد، هر که در این روز زاده شود به پیری رسیده و روزی مند خواهد بود، خرید و فروش و سفر در آن نیکوست، گمشده در این روز یافته شود، گریخته در آن به چنگ آید و زندانی گردد، و شایسته است بیمارشدهِ در این روز، وصیّت کند.

سلمان گفته است: روز «أبان» نام فرشته گماشته بر دریاها و وادی هاست، روزیست سبک و مبارک؛ هر که در این روز از سلطان بگریزد دستگیر می شود، مولود آن تنگدستی نکشد و روزی مند خواهد بود؛ خواب هایش در مدّت بیست روز تعبیر می شود.

54. در روایت دیگری است: نوح علیه السّلام در این روز زاده شد، و برای کشت، زراعت، پیش خرید، و برای هر کار خیری نیکوست.

1- . مکارم 2 : 559

55. مکارم: برای هر حاجتی جز رفتن نزد سلطان، نیکوست؛ هر که در این روز از سلطان بگریزد دستگیر شود؛ هر چیز گم شده ای پیدا شود؛ برای خرید و فروش نیکوست؛ و هر که در این روز بیمار شود سلامتی یابد.(1)

56. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی پسندیده است که خداوند ادریس را در آن به جای بلندی برآورد و در این روز موسی تورات را برگرفت؛ نوشتن کتاب ها، شروط و قراردادها و کار دفتر و حساب نیکوست؛ مولود این روز، مبارک، بردبار، صالح و عفیف باشد؛ و هر کسی در روز و یا شبش بیمار شود، در خطر خواهد بود.

57. در روایت دیگر آمده است: خرید و فروش نیکوست؛ هر که چیزی گم کند آن را بیابد؛ خوبست بیمارِ در آن، وصیّت کند؛ هر که در آن بگریزد گرفتار و زندانی شود.

روز یازدهم:

58. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: شیث علیه السّلام در این روز زاده شد؛ شروع به کار کردن، خرید و فروش و سفرکردن نیکوست؛ از رفتن نزد سلطان باید پرهیز شود؛ هر که در این روز بگریزد فرمانبردار برگردد؛ هر که در این روز بیمار شود چه بسا]در این روز[سلامتی یابد؛ هر که در این روز گم شود سالم ماند؛ مولودش، زندگی پاکیزه ای داشته باشد، به جز اینکه نمی میرد تا اینکه بینوا شود و از سلطان بگریزد.

سلمان گفته: روز «خور» نام فرشته گمارده بر خورشید است؛ مانند روز قبل، روزی سبک است.

59. در روایت دیگری است: هر که در این روز بگریزد دستگیر می شود؛ و مولود این روز، روزی مند است و تا زمان پیرشدن، زندگانی می یابد و هیچ گاه مستمند نشود.

60. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: خرید و فروش، همه حاجت ها، و سفرکردن نیکوست، مگر رفتن نزد سلطان؛ و پنهان شدن نیکوست.(2)

1- . مکارم 2 : 559

2- . مكارم 2 : 559

61. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: در این روز خرید و فروش، معامله و قرض نیکوست؛ وارد شدن بر سلطان، معامله و تصرّف در کار او بد است؛ مولود این روز، مبارک و نیک پرورش است؛ و هر که در روز و یا شبش بیمار گردد، به اذن خدای تعالی سلامتی یابد.

62. در روایت دیگری آمده است: شیث علیه السّلام در این روز زاده شد؛ هر که در این روز بگریزد فرمانبردار برگردد؛ و هر که در آن گم شود سالم ماند؛ نیز گفته شده است که وی در حال مستمندی و یا در حال گریز از سلطان، جان می سپارد.

مؤلّف: نزد آنان «خُور» نامیده می شود و برخی از آنان «خَور» می گویند؛ امّا اوّلی بهتر است و داخل شدن واو در نوشتن، آن را تأیید می کند.

روز دوازدهم:

53. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: این روز برای تزویج، گشودن دکّان، مشارکت، و رفتن به دریا روزی نیکوست؛ در این روز از میانجیگری میان مردم باید پرهیز شود؛ بیمار چه بسا سلامتی یابد؛ و مولود این روز به آسانی تربیت شود.

سلمان گفته: روز «ماه» روزی برگزیده است و این، نام فرشته گماشته بر قمر است.

و در روایت دیگری مانند روز یازدهم آمده است.

64. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزیست نیکو و مبارک؛ در آن حاجت های خود را بخواهید و در آنها بکوشید که برآورده می شوند.(1)

65. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی مبارک است؛ موسی در این روز، مدّت تعیین شده را به سر آورد؛ این روز، روز تزویج، مشارکت، گشودن دکّان، تعمیر منازل، خرید و فروش، و ستاندن و عطا کردن است؛ مولود این روز عفیف، عابد و صالح خواهد بود؛ و کسی که در روز و یا شب آن تب بگیرد، در خطر خواهد بود، مگر آنکه خداوند عزّ و جلّ بخواهد.

66. در روایت دیگری آمده است: کِشتی نشستن در این روز خوب است و از میانجیگری باید پرهیز شود.

ص: 72

1- . مکارم 2 : 559

روز سیزدهم:

67. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: این، روزی نحس است؛ پس در آن از نزاع، قضاوت، دیدار با سلطان و هر کاری خودداری کن! سر را صابون نکش و موی را نتراش! هر که در این روز گم بشود یا بگریزد سالم ماند؛ و هر که در این روز بیمار شود سختی کشد؛ و گفته اند مولود این روز، زنده نمی ماند.

سلمان گفته است: روز «تیر» نام فرشته گماشته بر ستارگان است؛ روزی نحس و پست است؛ پس در آن از سلطان و هر کاری بپرهیز! و خوابش پس از نه روز، درست در می آید.

در روایت دیگری است: روز نحسی است؛ در آن هیچ حاجتی مخواه!

68. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحسی است؛ پس در آن از هر کاری بپرهیزید!(1)

69. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحسی است؛ در این روز پسر نوح و زن لوط هلاک شدند؛ و در هر حالی، روزی مذموم است؛ پس از شرّش به خدا پناه بر! مولود این روز، شوم، سخت روزی، دارای کینه بسیار و بدخلق باشد؛ و هر که در روز و یا شبش بیمار شود در خطر خواهد بود؛ و خدا داناتر است!

70. در روایت دیگری آمده است: در این روز از ستیزه ها، دیدار با سلطان ها، قضاوت ها، تراشیدن سر و روغن زدن به موی پرهیز شود؛ هر که در آن بگریزد سالم ماند؛ و گفته اند مولود این روز زنده نمی ماند.

روز چهاردهم:

71. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: این روز برای هر کاری نیکوست؛ مولودش دغل باز خواهد بود؛ این روز برای طلب دانش، خرید و فروش، سفرکردن، قرض گرفتن و دریارفتن نیکو است؛ گریزان در آن، دستگیر شود؛ و هر که در آن بیمار شود، به خواست خدا سلامتی یابد.

سلمان گفته است: روز «جُوش» نام فرشته گماشته بر انس و جنّ و باد است؛ روز فرخنده و مبارکی است؛ برای هر کاری و برای دیدار با سلطان

و اشراف و علماء خوبست؛ مولود آن ادیب و نویسنده خواهد بود و در آخر عمر ثروتمند می شود؛ و خواب ها پس از بیست و شش روز درست در می آیند.

ص: 73

1- . مکارم 2 : 559

72. در روایت دیگری آمده است: روزی فرخنده و نیکو برای هر حاجتی است؛ و مولود این روز دارای عمر طولانی و شیفته طلب دانش خواهد بود و در آخر عمر ثروتمند می شود.

73. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای هر کار و هر حاجتی نیکو است.(1)

74. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی نیکو برای هر حاجتی که برآورده شدنش را می خواهی، برای دیدار پادشاهان، طلب علم و پرداخت بدهکاری است؛ مولود این روز، سالم و سعادتمند زندگی خواهد کرد و در کارهایش استوار، مورد ستایش و روزی مند خواهد بود؛ و هر که در روز و یا شبش بیمار شود، به زودی سلامتی یابد؛ و خدا داناتر است!

75. در روایت دیگری است: مولود این روز در پایان عمر، دارای ثروت زیادی می شود و دغل باز و ستمکار خواهد بود؛ این روز برای خرید و فروش، قرض گرفتن، قرض دادن و دریا رفتن نیکوست؛ و هر که در آن بگریزد دستگیر می شود.

روز پانزدهم:

76. العدد القویّه لدفع المخاوف الیومیّه: امام صادق علیه السّلام فرمود: این روزی مبارک است و برای هر حاجتی و برای سفر و کار دیگری نیکوست؛ در این روز حاجت ها را بخواهید که برآورده اند.

77. در روایت دیگری آمده است:]روزی است که[باید از آن اجتناب کرد و نسبت به هر کاری نحس است، مگر قرض گرفتن، قرض دادن و یا بررسی آنچه می خرد؛ قابیل ملعون که برادرش را کشت در آن زاده شد؛ در این روز به شدّت خودداری کنید، چرا که خشم در این روز آفریده شد؛ و هر که در این روز بیمار شود بمیرد.

78. در روایت دیگری است: هر که در این روز بیمار شود، به زودی سلامتی یابد؛ هر که در آن بگریزد در جای نزدیکی دستگیر شود؛ و مولود این روز بدخلق است.

79. در روایت دیگری بیان شده است: مولود این روز دارای لکنت زبان و یا لال و یا دارای زبان سنگین باشد.

1- . مکارم 2 : 559

80. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مولود این روز لال است و یا دارای لکنت زبان.

پارسیان گفته اند: روز سبکی است.

در روایت دیگری است: روزی مبارک بوده و برای هر کار و حاجتی نیکوست؛ خوابش بعد از سه روز درست درمی آید؛ و ملاقات قاضیان و عالمان، آموزش، و درخواست آنچه نزد سروران و نویسندگان است، نیکوست.

سلمان فارسی گفته است: «دیمهروز» از نام های خدای تعالی است.

81. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: این روز برای هر کاری نیکوست، مگر قرض گرفتن و قرض دادن؛ هر که در آن بیمار شود، به زودی سلامتی یابد؛ هر که در این روز بگریزد دستگیر شود؛ و مولود این روز دارای لکنت زبان و یا لال باشد.

سلمان فارسی گفته است: روز «دیبهر» از نام های خدای تعالی بوده و برای هر حاجتی نیکوست؛ و خواب هایش بعد از سه روز درست درمی آید.

در روایت دیگری است: روزی نیکو برای هر کاری است؛ و مولود این روز لال و یا دارای لکنت زبان باشد.

82. مکارم: برای هر حاجتی که خواهی، نیکوست؛ پس در این روز حوائج خود را بخواهید که برآورده می شود.(1)

83. الزوائد: روزی نیکو برای هر کار و حاجتی، و برای دیدار با اشراف، بزرگان و سروران است؛ پس در آن حوائج خود را بخواه و با سلطان خود ملاقات کن! هر کاری خواهی، انجام ده که روز فرخنده ای است؛ مولود این روز دارای لکنت زبان و یا لال باشد؛ و هر که در روز و یا شب آن بیمار شود در خطر است، مگر آنکه خداوند عزّ و جلّ بخواهد.

84. در روایت دیگری آمده است: روزیست که باید از آن اجتناب کرد؛ برای قرض گرفتن و قرض دادن، و بررسی آنچه می خرند نیکوست؛ هر که در آن بیمار شود به اذن خدای تعالی سلامتی یابد؛ و گریزان در این روز، در جای غریبی دستگیر شود.

1- . مکارم 2 : 559

توضیح: مراد از لکنت زبان این است که مثلاً حرف «سین» به حرف «ثاء»؛ و یا حرف «راء» به «غین» یا «لام» و یا «یاء» تبدیل شود و یا اینکه حرفی به حرف دیگر مبدّل شده و یا اینکه بالاآوردن زبان در دهان، به درستی انجام نشود و در آن سنگینی باشد. چنین شخصی «ألثغ» نامیده می شود. پارسیان «دَیبِهر» تلفّظ می کنند و در نسخه های الدروع، «دَیبَهر» آمده است.

نیز شروع به نقل از کتاب «العدد» از این روزِ ماه، بدین خاطر است که از کتاب مذکور، جز از روز پانزدهم تا آخر ماه به دست ما نرسیده و از اوّل ماه تا این روز، افتاده است.

روز شانزدهم:

85. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس مستمرّ و پستی است؛ در این روز سفر نکن و هر که در آن سفر کند هلاک شود و بدی ببیند؛ پس در این روز از حرکت اجتناب کرده و تا می توانید در آن از حوائج بپرهیزید! پس در این روز حاجتی نخواهید! و دیدار با سلطان در آن بد است.

86. در روایتی آمده است: برای تجارت، فروش، مشارکت، رفتن به دریا، ساختمان ها و پی ریزی، و برای کار خیر نیکو است.

87. در روایتی آمده است: دوستی و شهوت در این روز آفریده شدند؛ و این روزی است که سفر خشکی و دریا در آن خوب است؛ هر که را می خواهی، در این روز به اجرت به کار گیر، و به هر که می خواهی، در این روز پرداخت کن؛ و مولود این روز، ناگزیر دیوانه و بخیل خواهد بود.

88. روایت شده است: هر که در بامداد این روز تا ظهر زاده شود دیوانه خواهد بود و اگر پس از ظهر زاده شود، تا آخر کار، نیک احوال خواهد بود؛ هر که در آن بگریزد برمی گردد و هر که گم بشود سالم خواهد ماند؛ هر که گمشده ای در این روز داشته باشد آن را بیابد؛ و هر که در این روز بیمار شود به زودی سلامتی یابد.

89. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که در این روز بیمار شود در معرض مرگ باشد.

پارسیان می گویند: روز سبکی است.

ص: 76

90. در روایتی آمده است: برای هر کار و قصد و تصرّفی، روز خوبی است؛ مولود این روز اهل عمل خواهد بود؛ و روز طلب هر کار خوبی است.

روایت شده است: روز نحسی است؛ مولود این روز ناگزیر دیوانه می شود؛ مسافر این روز هلاک می شود؛ برای کار خیر نیکوست؛ از حرکت در آن باید پرهیز کرد؛ و خواب های این روز پس از دو روز، درست درخواهند آمد.

سلمان فارسی گفته: «مِهرروز» نام فرشته گماشته بر رحمت است.

91. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحسی است؛ برای هیچ کاری جز ساختن و پایه گذاری شایسته نیست؛ هر که در آن سفر کند هلاک می شود و هر که بگریزد برمی گردد و هر که گم بشود سالم ماند؛ هر که در آن بیمار شود زود سلامتی یابد؛ و مولود این روز اگر پیش از ظهر زاده شود دیوانه خواهد بود و اگر پس از ظهر زاده شود نیک احوال خواهد بود.

سلمان گفته است: «روزمِهر» نام فرشته گماشته بر رحمت است و این روز نحسی است؛ پس در آن از حرکت بپرهیز! و خواب های این روز پس از دو روز درست درخواهند آمد.

92. در روایت دیگری آمده است: روز نحسی بوده و مولود این روز دیوانه خواهد بود، و مسافر این روز، هلاک خواهد شد.

93. مکارم: برای هر چیزی بد و مذموم است.(1)

94. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس، بد و مذمومی است که هیچ خیری در آن نیست؛ پس در آن سفر نکن و حاجتی نخواه، و تا می توانی خودداری کن و از شرّش به خداوند پناه بر! مولود این روز، شوم باشد و در پرورش، دشواری و در زندگی، نحوست خواهد داشت؛ و بیمار در روز و یا شب آن، در خطر بوده و بیماریش طولانی می شود؛ واللّه اعلم!

95. در روایت دیگری آمده است: هر که در این روز سفر کند هلاک شود؛ دیدار با سلطان در آن بد است؛ برای تجارت، فروش، مشارکت، سفر دریا، و ساختمان و پی ریزی روزی نیکوست؛ هر که در این روز بگریزد برمی

گردد و هرکه گم شود سالم می ماند؛ و مولود این روز اگر از صبح تا ظهر زاده شود دیوانه خواهد بود و اگر پس از ظهر زاده شود اعمالش صالح خواهد بود.

ص: 77

1- . مکارم 2 : 559

روز هفدهم:

96. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز پاک و برگزیده ای برای همه حوائج است؛ برای خرید و فروش، تزویج، و رفتن نزد سلطان و جز آن، روزی نیکوست؛ برای هر حاجتی شایسته است؛ پس هر چه می خواهی در آن طلب کن که روزی خوب است؛ نیرو در این روز آفریده شد؛ ملک الموت نیز در آن آفریده شد؛ و روزی است که در آن، خداوند به یعقوب علیه السّلام برکت داد؛ برای آبادانی، جوی سازی، و درخت کاری روزی خوب و شایسته است؛ و سفر در این روز ناتمام ماند.

97. در روایتی دیگر آمده است: این روز، میانه است؛ در آن باید از ستیزه حذر کرد؛ هر که در آن قرضی بدهد بدو برنگشته و یا با رنج برگردد؛ و هر که در آن قرضی بگیرد آن را برنگرداند.

98. ابن معمّر گفته است: روایت دیگری است که این روز، روز سنگینی است؛ برای طلب حوائج، شایسته نیست، پس در آن بر حذر باش و به فرزند و بنده ات نیکی کن! هر که در این روز بیمار شود سلامتی یابد؛ خوابش دروغ است؛ گریزان در آن یافت شود؛ و مولود این روز، زندگی طولانی داشته باشد و دارای حال نیکو، تربیت شایسته و زندگی پاکیزه و بدون فقر باشد.

پارسیان گفته اند: روز سبکی است.

99. روایت شده است: روز سنگینی بوده و برای کار خیر شایسته نیست، پس در آن حاجتی مخواه!

100. در روایت دیگری آمده است: روز خوب و برگزیده ای است؛ در این روز تزویج، ختنه کردن، مشارکت، تجارت، دیدار برادران، و مضاربه در اموال ستوده است.

سلمان فارسی گفته است: «سروش روز» نام فرشته گماشته بر حفاظت جهان است و آن، جبرئیل علیه السّلام است.

101. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز میانه ای است؛ در آن از ستیزه و قرض دادن و قرض گرفتن اجتناب کن! چرا که قرضش نه برمی گردد و نه پرداخت شود؛ و مولود این روز نیک احوال باشد.

سلمان گفته است: روز سنگینی است، پس در آن حاجتی مخواه!

ص: 78

در روایت دیگری آمده است: روز نیکویی است.

102. در روایت دیگری است که روز سنگینی است و برای طلب حاجت، شایسته نیست.

103. مکارم: روزی پاک و برگزیده است، پس در آن، هر چه می خواهید طلب کنید و ازدواج کنید، بفروشید، بخرید، زراعت کنید، بسازید، و برای حوائج خود نزد سلطان بروید که برآورده می شوند!(1)

104. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی نیک، برگزیده و برای هر کار و حاجتی پسندیده است، پس در این روز حوائج بخواه، بخر، بفروش، و با دفترداران، عمّال و هر که می خواهی ملاقات کن! مولود این روز در هر کار خود، مبارک و فرخنده باشد؛ و هر که در این روز و یا شبش بیمار شود به اذن خدای تعالی نجات یافته و سلامتی یابد.

105. در روایت دیگری آمده است: میانه است و در آن از ستیزه و قرض دادن و قرض گرفتن اجتناب کن!

روز هجدهم:

106. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی برگزیده، نیک، مبارک و فرخنده است و برای تزویج و سفر، شایسته است؛ هر که در آن سفر کند حاجتش روا شود؛ برای هر کاری که بخواهی و برای طلب حوائج، مبارک است؛ برای خرید، فروش و زراعت شایسته است، چرا که سود می بخشد؛ در همه حاجت های خود بکوش که روا می شود! در این روز هر چه می خواهی طلب کن که پیروز خواهی شد! رفتن نزد سلطان، قاضیان و عمّال، شایسته است؛ هر که با دشمن خود در آن نبرد کند به اذن خدا بر او پیروز گردد و چیره شود؛ هر که در این روز ازدواج کند خیر ببیند؛ هر که قرض بگیرد آن را به صاحبش برگرداند؛ هر که در این روز بیمار شود در آستانه سلامتی است؛ و مولود این روز نیک احوال بوده و دارای زندگی پاکیزه باشد و تهیدستی نبیند و بی توبه از دنیا نرود.

پارسیان می گویند: روزی سبک است.

1- . مكارم 2 : 559

107. در روایت دیگری آمده است: ساختن بناها در آن، ستوده است؛ در این روز به خرید خانه و منزل مبادرت شود؛ در آن، حوائج و کارهای مهم برآورده می شود و برای سفر، نیک است.

سلمان فارسی گفته است: «رش روز» نام فرشته گماشته بر آتش است.

108. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی فرخنده بوده و برای خرید و فروش، زراعت و سفرکردن شایسته است؛ هر که با دشمن خود در آن نبرد کند بر او پیروز گردد؛ قرض در آن برمی گردد؛ بیمار سلامتی یابد؛ و مولود این روز، نیک احوال باشد.

سلمان گفته است: برای سفرکردن و طلب حوائج، نیک است.

109. روایت شده است: برای سفرکردن و هر حاجتی که بخواهی، روز نیکویی است.

110. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روزی[برگزیده بوده و برای سفرکردن و طلب حوائج، شایسته است؛ و هر که با دشمن خود در آن نبرد کند، به قدرت خداوند بر او پیروز گشته و چیره شود.(1)

111. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی برگزیده برای سفرکردن، تزویج و طلب حوائج است؛ هر که با دشمن خود در آن نبرد کند، بر او پیروز گشته و چیره شود؛ مولود این روز، دارای پرورش نیکو و زندگی پسندیده باشد؛ و هر که در این روز یا شبش بیمار شود، به اذن خدای تعالی سلامتی و نجات یابد.

112. در روایت دیگری است: برای خرید و فروش و زراعت، شایسته است.

مؤلّف: بیشتر پارسیان «رَش روز» را همراه حرف «نون» تلفّظ می کنند و برخی مانند آنچه در الدروع آمده است، آن را بدون «نون» می خوانند.

روز نوزدهم:

113. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی سبک است؛ برای هر کاری و سفرکردن نیکوست؛ هر که در آن سفر کند حاجتش روا شده و

امورش می گذرد و به هر چه می خواهد برسد؛ این روز برای تزویج، معاش، حوائج، آموختن دانش، و خرید بنده و دام، نیک است؛ فرخنده و مبارک است؛ اسحاق پسر ابراهیم علیهما السّلام مولود این روز است؛ هر که در آن گم شود یا بگریزد پس از پانزده روز، بدو

1- . مکارم 2 : 559

دست یافته شود؛ و مولود این روز، نیک احوال بوده و هر خیری برایش انتظار می رود.

114. در روایت دیگری است: روزی سخت و دارای شرّ بسیار است؛ هیچ کاری از کارهای دنیا را در آن انجام نده و در خانه بمان و در این روز، ذکر خداوند عزّ و جلّ و ذکر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را فراوان بگو! هر که در این روز بیمار شود نجات می یابد؛ در آن سفر نکن و چیزی به کسی نده و نزد هیچ سلطانی نرو! و هر که در آن، روزی نصیبش شود بدخلق خواهد بود.

115. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مولود این روز، روزی مند و مبارک است.

پارسیان گفته اند: روز سنگینی است.

116. در روایت دیگری است: ملاقات پادشاهان و سلاطین در این روز، برای طلب حوائج و بهره گیری از آنچه نزد ایشان است، ستوده بوده و روز مبارکی است.

سلمان فارسی گفته: «فَروَردِین روز» نام فرشته گماشته بر ارواح (و نیز) ستاندن آنهاست؛ در شب نوزدهم ماه رمضان، سفر حج گذار نوشته می شود و غسل کردن در آن مستحب است؛ در شب چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان سال 40 هجری بر مولایمان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام ضربت زدند.

117. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی فرخنده است و در آن اسحاق متولّد شد؛ برای سفرکردن، معاش، حوائج، آموختن دانش، و خرید بنده و دام شایسته است؛ گمشده و هر که در این روز بگریزد پس از پانزده شب به دست آید؛ و مولود این روز، صالح و موفّق به کارهای خیر خواهد بود.

سلمان گفته: روز مبارکی است؛ و در روایت دیگری آمده: مانند روز هجدهم است.

118. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روزی[برگزیده و شایسته هر عملی بوده و مولود این روز، مبارک است.(1)

119. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی برگزیده و مبارک بوده و برای هر کاری که بخواهی شایسته است؛ و در آن اسحاق پسر ابراهیم علیهما السّلام متولّد شد؛ پس در این روز حوائج را طلب کن، سلطان را ملاقات کن، نامه]یا

1- . مکارم 2 : 559

کتاب[بنویس، و کارها را انجام بده! و مولود این روز نویسنده، مبارک و روزی مند خواهد بود و هر که در روز و یا شب آن بیمار شود در معرض خطر باشد.

120. روایت شده است: برای سفر کردن، کسب، طلب علم، و خرید بنده و دام، شایسته است و هر که در این روز گم شود یا بگریزد پس از نیم ماه به دست آید.

روز بیستم:

121. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز خوب و مبارکی است؛ برای طلب حوائج و سفرکردن شایسته است؛ هر که در آن سفر کند، حاجتش رواشده خواهد بود؛ و در این روز، ساختن، تزویج، و نزد سلطان رفتن و غیر او خوبست.

122. در روایت آمده است: اسحاق علیه السّلام در این روز متولّد شد؛ خوش فرجام است؛ برای طلب حوائج، نیکوست؛ حقّ خود را در آن مطالبه کن، هر چه می خواهی بکار، و در آن بنده ای نخر!

123. در روایت دیگری است: باید در این روز از خرید بنده ها پرهیز شود.

124. روایت شده است: روز میانه احوالی است؛ برای سفرکردن، ساختن، پایه گذاری، دروکردن، کاشتن درخت و انگور، و گرفتن دام، شایسته است؛ هر که در این روز بگریزد در دورست به چنگ آید؛ هر که در آن گم شود امرش پنهان بوده و هر که در این روز بیمار شود بیماریش سخت خواهد بود.

125. در روایتی آمده است: هر که در این روز بیمار شود بمیرد، و مولود این روز در سختی زندگی کرده و ناتوان باشد.

126. در روایت دیگری است: مولود این روز، بردبار و فاضل باشد.

127. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که در این روز سفر کند سالم و بهره مند برگشته، خداوند حاجت هایش را روا کرده و او را از همه بدی ها نگه دارد.

پارسیان می گویند: روز سبک و مبارکی است.

128. در روایت دیگری است: روزی ستوده است و در آن، طلب روزی، رو کردن به نقل مکان، شغل، و کارهای مورد رضایت و نیز شروع به کار کردن ستایش خواهد شد.

سلمان فارسی گفته است: «بَهرام روز» است.

ص: 82

129. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز میانه ای است؛ برای سفرکردن، برآوردن حاجت ها، ساختن، پایه گذاری، کاشتن درخت و انگور، و گرفتن دام، روزی شایسته است؛ هر که در این روز بگریزد در دورست به چنگ آید و هر که در آن گم شود در معرض خطر خواهد بود؛ هر که در این روز بیمار شود بیماریش سخت باشد؛ و مولود این روز، زندگی سختی خواهد داشت.

سلمان گفته است: روز بهرام است که نام فرشته گماشته بر پیروزی و شکست و نبردها و جدال است؛ و این روز نیکو و مبارکی است.

130. در روایت دیگری است: روز مبارکی بوده، برای سفرکردن و طلب حوائج، شایسته است.

131. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روز[خوب و برگزیده ای برای حوائج، سفرکردن، ساختن، درخت کاری، و ورود بر سلطان بوده و به خواست خدا روز مبارکی است.(1)

132. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز خوب، ستوده، شایسته، فرخنده و مبارکی برای هر چه پیش آید است؛ پس در آن بخر و بفروش و هر کاری می خواهی انجام بده! مولود این روز دارای عمر طولانی باشد و حکمران کشور یا ناحیه ای از آن خواهد شد؛ و هر که در این روز یا شبش بیمار شود به اذن خدای تعالی سلامتی یابد.

133. در روایت دیگری است: روزی میانه است؛ برای سفرکردن، حوائج، ساختن، پایه گذاری، کاشتن درخت و انگور و گرفتن دام، روزی شایسته است؛ هر که در این روز بگریزد در دورست به چنگ آید و هر که در آن گم شود امرش پنهان خواهد بود؛ هر که در این روز بیمار شود بیماریش سخت باشد؛ و مولود این روز، در سختی زندگی خواهد کرد.

روز بیست و یکم:

134. امام صادق علیه السّلام فرمود: این روز، روز نحس مستمرّ است؛ در آن گرفتن خون شایسته است، پس تا می توانید در آن پرهیز کنید، حاجتی در این روز نخواهید، و در آن ستیزه نکنید که بد، نحس و مذموم است! با سلطانی که از او می ترسی، دیدار نکن که روزی بد برای هر کاری است! تا می توانی از خانه خود

1- . مکارم 2 : 559

بیرون نیا و خودداری کن! از قسم راست هم بپرهیز و نیز از خزنده ها! که هر کسی در این روز گزیده شود بمیرد؛ در آن به کسی پیوند نخور که نخستین روز خونریزی است و روزی است که حوّاء در آن حیض دید؛ هر که در این روز سفر کند، برنگشته، سود نکند و در معرض خطر باشد و هر که در این روز بیمار شود بیماریش شدید شود و سلامتی نیابد؛ و مولود این روز نیازمند و فقیر خواهد بود.

135. در روایت دیگری است: مولود این روز، صالح خواهد بود.

پارسیان می گویند: روز خوبی است.

136. در روایت دیگری است: در این روز خون گرفتن نیکوست؛ در آن حاجتی نخواه و از آزار دادن بپرهیز!

137. روایت شده است: همه کاری در آن بد است؛ فصد، حجامت، برخورد با لشکرها، افسرها و سیاستمدارها در این روز بد است.

سلمان فارسی آن را «رَام روز» گفته است.

138. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس و پستی است، پس در آن حاجتی نخواه و از سلطان بپرهیز! هر که در این روز سفر کند در معرض خطر باشد و مولود این روز، مستمند و نیازمند خواهد بود.

سلمان گفته است: «روز ماه» نام فرشته گماشته بر شادی است؛ تنها برای خون گرفتن نیکوست.

139. روایت شده است: روز نحسی است و این، روز خون گرفتن است، پس در آن حاجتی نخواه!

140. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس مستمرّ است.(1)

141. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس و مذمومی است؛ در این روز آدم از آن درخت خورد و پروردگارش را نافرمانی کرد؛ پس از آن حذر کن و در آن حاجتی نخواه، با هیچ سلطانی دیدار نکن، کاری انجام نده، شریک کسی نشو و در خانه خود بنشین و از شرّش به خدا پناه بر!

مولود این روز، روزی تنگ و زندگی بدی خواهد داشت و هر که در این روز بیمار شود در معرض خطر باشد.

142. در روایت دیگری است: در این روز باید از سلطان و سفرکردن پرهیز کرد.

ص: 84

1- . مکارم 2 : 559

روز بیست و دوم:

143. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز برگزیده و نیکی بوده و در آن بدی نیست؛ برای هر حاجتی و برای خرید و فروش، شکار و سفرکردن شایسته است؛ هر که در این روز سفر کند، سالم و در حالی که سود کرده، به سوی خانواده خود برگردد؛ نیز طلب حوائج، کارهای مهم و همه اعمال در این روز، شایسته است؛ صدقه در آن مقبول بوده و هر که نزد سلطان برود حاجتش روا شده و به رواشدن حاجت ها می رسد. در نسخه دیگری این گونه آمده است: هر که قصد سلطان کند ترس بر او مستولی شود.

144. در روایت دیگری است:]روز[سبکی بوده و برای هر چه در آن اصرار شود، شایسته است؛ خواب آن درست، و تجارت در آن مبارک باشد؛ گریزان در این روز یافته می شود؛ در این روز، غلبه بر خصم خواهی داشت؛ تزویج در آن نیک است؛ مولود این روز مبارک بوده و دارای زندگی خوشی خواهد بود؛ و هر که در این روز بیمار شود به زودی سلامتی یابد.

پارسیان گفته اند: روز سنگینی است.

145. روایت شده است: در این روز همه حاجت ها، اعمال سلطانی، و همه اعمال مرضیّ، ستوده است؛ روزی سبک بوده و برای هر حاجتی که برآورده شدنش خواسته شود، شایسته است.

سلمان گفته است: «باد روز» است.

146. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روزی نیک برای برآورده شدن حوائج، خرید و فروش، و رفتن نزد سلطان است؛ صدقه در آن مقبول است؛ هر که در این روز بیمار شود زود سلامتی یابد و هر که در این روز سفر کند سالم برگردد.

سلمان گفته است: «روز باد» نام فرشته گماشته بر باد است؛ روزی سبک و شایسته برای هر حاجتی است.

147. در روایت دیگری است: برای همه کارها نیکوست.

148. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روز[برگزیده و شایسته ای برای خرید و فروش، دیدار سلطان، سفرکردن و صدقه دادن است.(1)

1- . مکارم 2 : 559

149. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز فرخنده، مبارک و برگزیده ای برای هر کاری که می خواهی است، پس آنچه می خواهی انجام ده و با هر که می خواهی دیدار کن! چرا که مبارک است؛ نیز مولود این روز مبارک، پریمن، و فرخنده خواهد بود؛ هر که در این روز یا شبش بیمار شود خطری بر وی نبوده و نجات یابد؛ و خرید و فروش در آن مستحب است.

توضیح: «به رواشدن حاجت ها می رسد» یعنی به حاجت های دیگران؛ و یا اینکه این جمله، تأکید «مقصوص» است، یعنی شایسته است برای عبرت دیگران، آن را برای آنها نقل کند.

روز بیست و سوم:

150. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز فرخنده و برگزیده ای است؛ یوسفِ پیامبرِ صدّیق علیه السّلام در آن متولّد شد؛ برای هر حاجتی و هر چه می خواهند شایسته است، به ویژه برای تزویج، انواع تجارت ها، رفتن نزد سلطان و سفرکردن؛ هر که در این روز سفر کند بهره مند خواهد بود؛ برای دیدار پادشاهان و اشراف، برای هر کار مهمّی و نیز همه اعمال، نیکوست؛ مانند روز گذشته، روز سبکی است؛ برای خرید و فروش شایسته است؛ خواب در آن دروغ است؛ گریزانِ در این روز به دست آید؛ گمشده برگردد و بیمار سلامتی یابد؛ مولود این روز، صالح، زیبا، دوست داشتنی، در هر حالی خوشدل و دارای جان پاکیزه و پرورش نیکو باشد.

در نسخه دیگری آمده است: روز نحس و شومی است؛ مولود این روز جز با کشته شدن نمیرد؛ و فرعون در این روز زاده شد.

151. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ابن یامین برادر یوسف علیه السّلام در این روز متولّد شد و مولود این روز، روزی مند و مبارک می شود.

پارسیان گفته اند: روز سبکی است؛ و در آن تزویج، نقل مکان، سفرکردن، گرفتن و عطا کردن، و دیدار سلاطین ستوده است؛ و برای همه اعمال و برای برآورده شدن حاجت ها نیکوست.

سلمان فارسی گفته است: «دیبدین روز» نام فرشته گماشته بر خواب و بیداری و مراقبت از ارواح تا زمان برگشت به تن است؛ نیز در روایتی از

نام های خدای تعالی شمرده شده است.

ص: 86

152. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز ولادت یوسف علیه السّلام است؛ روزی نیکو برای طلب حوائج، تجارت، تزویج، و رفتن به نزد سلطان است؛ هر که در این روز سفر کند بهره مند و دارای غنیمت شود؛ و مولود این روز، پرورش نیکویی داشته باشد.

سلمان گفته است: «روز بندین» از نام های خدای تعالی است؛ روز سبک و شایسته ای برای همه حاجت هاست. در روایت دیگری مانند روز بیست و دوّم آمده است.

153. مکارم:]روزی[برگزیده و خوب به ویژه برای تزویج، انواع تجارت ها و رفتن به نزد سلطان است.(1)

154. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز فرخنده و مبارکی برای هر چه می خواهی است: برای سفرکردن و نقل مکان؛ نیز روز نیکی برای حوائج و دیدار پادشاهان است؛ مولود این روز، فرخنده و دارای زندگی طیّبی باشد؛ و هر که در این روز و یا شبش بیمار شود به اذن خدای تعالی نجات یابد.

155. در روایت دیگری است: یوسف در این روز زاده شد و برای تزویج نیکوست.

مؤلّف: نزد آنان «دَیبِدِین» و یا «دَیبَدِین» خوانده می شود و برخی از آنان «دیبادین» گفته اند؛ در نسخه های الدروع نیز تصحیفاتی وجود دارد.

روز بیست و چهارم:

156. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس مستمرّ، مذموم، شوم و مورد لعنی است؛ در این روز فرعون .لعنه اللّه . زاده شد؛ روز سخت و بدی است، پس تا می توانید تقوای الهی داشته باشید؛ شایسته نیست با حاجتی این روز را شروع کرد؛ در همه احوال و اعمال، بد باشد و برای هر چه در این روز طلب شود نحس است؛ و هر که در این روز سفر کند در سفر خود از دنیا برود.

157. هر که در آن بیمار شود بیماریش

طولانی باشد؛ و مولود این روز تا زمان مرگ مریض بوده و زندگی بدی داشته باشد؛ نیز وی موفّق به خیری نشود و اگر بدان حرص ورزد به سختی بیفتد و سرانجام وی در آخر عمر خود، کشته شده و یا غرق گردد.

ص: 87

1- . مکارم 2 : 559

158. در روایت دیگری است: این روز برای سفرکردن خوب است و خوابش دروغ باشد.

159. امام علی علیه السّلام فرمود: مولود این روز، کارش رفعت گیرد، ولی اندوهگین و خوار باشد؛ و هر که در این روز بیمار شود، بیماریش طولانی شود.

پارسیان گفته اند: روز سبک و خوبی است.

160. روایت شده است: روز پست و نکوهیده ای است و در آن نباید حاجتی را طلب کرد؛ فرعون ذو الاوتاد نیز در آن زاده شد.

سلمان فارسی گفته: «دِین روز» نام فرشته گماشته بر تلاش و حرکت است؛ و در روایت دیگری آمده: نام فرشته گماشته بر خواب و بیداری و مراقبت از ارواح تا بازگشت به تن است.

161. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز پست و نحسی است؛ فرعون در آن زاده شد؛ پس در این روز هیچ امری را طلب نکن! مولود این روز زندگی بدی داشته باشد و موفّق به خیری نشود و در آخر عمر خود، کشته شده و یا غرق گردد؛ و بیمار در این روز، بیماریش طولانی شود.

سلمان گفته است: «روز دِین» نام فرشته گماشته بر خواب و بیداری، تلاش و حرکت و مراقبت از ارواح تا بازگشت به تن است؛ روز نحس مستمرّ بوده و مولود این روز چنان است که بیان شد.

162. در روایت دیگری است: روز نحس مستمرّ است؛ فرعون در آن زاده شد؛ و مولود این روز کشته شده و موفّق نشود و اگر حرص ورزد به سختی بیفتد و تا زنده است در سختی باشد.

163. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز شومی است.(1)

164. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس مستمرّ است و برای هر حال و کاری بد است، پس از آن اجتناب کن، در آن کاری نکن و با کسی دیدار نکن، در خانه ات بنشین و از شرّش به خدا پناه بر! مولود این

روز نحس باشد؛ و هر که در این روز یا شبش بیمار شود در معرض خطر بوده و یا بیماریش طولانی شود.

165. در روایت است: فرعون در این روز زاده شد و مولود این روز در آخر عمر خود به سبب حرص در طلب روزی، کشته و یا غرق شود.

1- . مکارم 2 : 559

روز بیست و پنجم:

166. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نکوهیده و نحسی بوده و این همان روزی است که در آن، مصر دچار تعداد نه آفت شد، پس در آن حاجتی نخواه و خود را محافظت کن! چرا که خداوند عزّ و جلّ در این روز، که بلای شدیدی را شاهد بود، اهل آیات را به همراه فرعون عذاب کرد؛ گریخته در آن برمی گردد؛ در این روز سوگند به راست و یا دروغ نخور! و این روز بدی است؛ هر که در این روز سفر کند سود نبرد و هر که در آن بیمار شود به رنج افتد؛ و اگر وی بهبودی نیافت، از او پرهیز کن!

167. در روایت دیگری است: هر که در این روز بیمار شود چه بسا سلامتی نیابد و وی به مرگ، نزدیک تر باشد تا به زندگی؛ هر که در این روز بیمار شود نجات نیابد؛ و مولود این روز، پادشاهی روزی مند و آبرومند شود و بیماری سختی بدو رسد، امّا از آن سلامتی یابد.

168. در روایت دیگری آمده است: مولود این روز، فقیه و دانشمند شود.

169. در روایتی است: روزی خوب برای خرید و فروش، ساختن و زراعت است و برای برآورده شدن حوائج، شایسته است؛ و مولود این روز دروغگو، سخن چین و بی خیر خواهد بود.

170. امام علی علیه السّلام فرمود: در این روز به خدای تعالی پناه برید!

پارسیان می گویند: روز سنگین، پست و بدی است؛ مصریان در آن به هفت نوع بلاء دچار شدند؛ و روز نحسی است؛ در آن به دعا، نماز و کار خیر بپرداز!

سلمان فارسی گفته است: «ارد روز» نام فرشته گماشته بر جنّ و شیاطین است.

171. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس و پستی است، پس در آن خود را محافظت کن و حاجتی نخواه! چرا که روز پربلایی است که خداوند در آن، مصریان را به همراه فرعون، بوسیله آیات خود فروگرفت؛ هر که در این روز بیمار شود به رنج افتد؛ و مولود این روز، مبارک، روزی مند و نجیب خواهد شد و بیماری سختی ببیند و از آن برهد.

سلمان گفته: «روز ارد» است؛ روز نحسی است که خداوند در آن، مصریان را بوسیله آیات خود فروگرفت، پس در آن به دعا، نماز و کار خیر بپرداز!

ص: 89

172. امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس و شومی است؛ مصریان در آن بوسیله آیات گرفتار شدند؛ تا می توانی از آن بپرهیز! و هر که در این روز بیمار شود بهبودی نیابد.

173. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روزِ[پست و نکوهیده ای است و باید در آن از هر چیزی اجتناب کرد.(1)

174. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نحس، ناپسند، سنگین و بدی است؛ پس در آن هیچ حاجتی نخواه و با کسی دیدار نکن، در آن سفر نرو، در خانه ات بنشین و از شر آن به خدا پناه بر! مولود این روز، دارای تربیت سنگین و زندگی بدی باشد؛ و هر که در روز و یا شب آن بیمار شود در معرض خطر خواهد بود.

175. در روایت دیگری است: این روزی است که خدا در آن، اهل آیات را به همراه فرعون عذاب کرد؛ و مولود این روز، نجیب، مبارک و روزی مند می شود و بیماری سختی بدو رسد، امّا از آن رهایی یابد.

مؤلّف: «اَرد روز» تلفّظ مشهور است، امّا برخی آن را «اِرد روز» خوانده اند.

روز بیست و ششم:

176. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز مبارکی برای شمشیر است؛ در این روز موسی علیه السّلام با عصا به دریا زد و دریا شکافت؛ برای هر حاجتی جز تزویج و سفرکردن شایسته است؛ پس در این روز از آن دو اجتناب کنید! چرا که هر کسی در آن ازدواج کند ازدواجش تمام نشده و از همسرش جدا گردد و هر که در این روز سفر کند برایش نیکو نباشد، پس باید صدقه دهد.

177. در روایت دیگری است: روز نیکویی برای سفرکردن و برای هر کار خواستنی است مگر تزویج؛ چرا که هر کسی در این روز ازدواج کند، همان گونه که دریا برای موسی جدا شد، بینشان جدایی افتد و زندگی هر دو، همراه خشم باشد؛ هر که در این روز از سفر خود آید، بر خانواده خود وارد نشود؛ نقل مکان در آن نیکوست؛ و مولود این روز، کم بهره می شود و همان گونه که فرعون در دریا غرق شد، غرق گردد.

178. در روایت است: مولود این روز عمری طولانی خواهد داشت.

ص: 90

1- . مکارم 2 : 559

179. روایت شده است: مولود این روز دیوانه و بخیل می شود و هر که در این روز بیمار شود به رنج افتد.

پارسیان می گویند: روزی نیک، برگزیده و مبارک است و هر که در آن تزویج کند کارش تمام نمی شود و بین او و همسرش جدائی افتد.

سلمان فارسی گفته است: «اشتاد روز» نام فرشته آفریده شده به هنگام پیدایش دین است.

180. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز شایسته ای برای سفر و برای هر کار خواستنی به جز تزویج است؛ پس کسی که در آن ازدواج کند از همسرش جدا شود، چرا که در این روز دریا برای موسی علیه السّلام شکافت؛ در آن به هنگام رسیدن از سفر، بر خانواده ات وارد نشو؛ بیمار در آن به رنج افتد؛ و مولود این روز عمری طولانی داشته باشد.

سلمان گفته است: «روز اشتاد» روزی نیکو برای هر کاری به جز تزویج است.

181. امام صادق علیه السّلام فرمود: در این روز، خداوند دریا را برای موسی علیه السّلام شکافت و این روز نیکویی برای هر کاری به جز تزویج است؛ پس هر که در آن ازدواج کند همان گونه که خدا دریا را شکافت، بینشان جدائی افتد.

182. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای هر حاجتی جز تزویج و سفرکردن شایسته است و بر شما باد صدقه دادن، که از آن منفعت می برید!(1)

183. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نیکویی است و برای خرید و فروش، سفرکردن، برآورده شدن حوائج، ساختن، درخت کاری و زراعت میانه است؛ و این روز خوبی است، پس در آن سفر کن، و با هر که می خواهی دیدار کن و بهره برده و حاجت هایت را برآورده کن! مولود این روز، میانه حال باشد؛ هر که در روز و یا شبش بیمار شود پس از مدّتی سلامتی یابد؛ و تزویج در این روز، ناپسند است.

184. در روایت دیگری است: روزیست که موسی عصای خود را به دریا زد، پس به هنگام رسیدن از سفر، بر خانواده ات وارد نشو! مولود این روز

عمری طولانی داشته باشد؛ و بیمار آن به سختی افتد.

ص: 91

1- . مکارم الاخلاق 2 : 559

مؤلّف: بیشتر آنان «اَشتَاد» گفته اند و از سیّد رکن الدین آملی نقل است که «اَستَاد» خوانده می شود.

روز بیست و هفتم:

185. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز مبارک، برگزیده و نیکی بوده و شایسته طلب حوائج، خرید و فروش، رفتن به نزد سلطان، ساختن، زراعت، مجادله، دیدار با قضات، سفرکردن، آغاز به کار، پایه گذاری و تزویج است؛ روز فرخنده و نیکویی است و شب قدر در آن قرار دارد، پس هر چه می خواهی طلب کن! برای همه احوال سبک است؛ در آن تجارت کن، حقّت را درخواست کن، از دشمنت طلب کن، ازدواج کن، نزد سلطان برو، و با هر که می خواهی در آن دیدار کن! خارج کردن خون در این روز بد است؛ هر که در آن بیمار شود از دنیا برود؛ مولود این روز، نیک، زیبا، دارای عمر طولانی و رزق بسیار، نزدیک به مردم و محبوب آنها باشد.

186. در روایت دیگری است: دغل باز و روزی مند خواهد شد.

187. امام علی علیه السّلام فرمود: یعقوب علیه السّلام در این روز زاده شد؛ مولود این روز، روزی مند و محبوب خانواده می شود، ولی پراندوه بوده و بینایی اش تباه شود.

پارسیان می گویند: روز نیکویی است؛ برای حوائج، آسان کردن کارها و اعمال، دیدار با تجّار و سفرکردن شایسته است؛ کار مسافر در این روز ستایش می شود؛ و مولود آن، روزی مند، محبوب مردم، و دارای عمر طولانی خواهد بود.

سلمان فارسی گفته است: «روز آسمان» نام فرشته گماشته بر پرندگان بوده و مولود این روز، صفات پیش گفته را داراست.

188. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز شایسته ای برای هر کاری است؛ و مولود این روز، زیبا، نیک، دارای عمر طولانی و خیر بسیار، نزدیک به مردم و محبوب نزد آنها خواهد بود.

189. روایت شده است: روز فرخنده و شایسته ای برای هر چیزی که بخواهی، است.

ص: 92

190. مکارم:]روز[خوب و برگزیده ای برای حوائج، هر امر خواستنی و دیدار با سلطان است.(1)

191. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز مبارک و عاری از نحوست است؛ شایسته حاجت از سلطان و برادران، و سفرکردن به شهرهاست؛ پس هر که را خواهی در این روز ببین و هر جا خواهی سفر کن! مولود این روز، مبارک و دارای پرورش سبکی باشد؛ و هر که در روز و یا شب آن بیمار شود زود از بیماری خود نجات یابد.

192. در روایت دیگری است:]مولود این روز[دارای عمر طولانی و خیر بسیار می شود.

مؤلّف: برخی «آسمان» را نام فرشته گماشته بر آسمان، برخی فرشته گماشته بر پرندگان، و بعضی نیز فرشته گماشته بر مرگ و کارهای این روز دانسته اند.

روز بیست و هشتم:

193. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روز برگزیده و نیکویی برای هر حاجتی و خارج کردن خون بوده و این، روزی[مبارک و فرخنده است و یعقوب علیه السّلام، مولود این روز است؛ برای سفرکردن و همه حوائج و کارها، ساختن، خرید و فروش، و رفتن به نزد سلطان، شایسته است؛ با دشمنانت در آن نبرد کن که بر آنها پیروز خواهی شد؛ و تزویج نیز نیکوست.

194. در روایت دیگری است: در این روز خون نگیر که بد است! هر که در این روز بیمار شود از دنیا برود و هر که در این روز بگریزد برگردد؛ مولود این روز، خوب، زیبا، روزی مند، دوست داشتنی، و محبوب نزد مردم و خانواده اش باشد؛ وی در طول عمر خود دلگیر و اندوهناک بوده، بدنش گرفتار باشد و در آخر عمر، سلامتی یابد، عمرش دراز باشد و بینایی اش آفت ببیند.

195. امام علی علیه السّلام فرمود: مولود این روز، خوشرو، دارای تلاش فرخنده، مبارک و پریمن می شود و هر که در این روز چیزی بخواهد آن را بیابد و فرجامش پسندیده باشد.

پارسیان گفته اند: روز نحس و سنگینی است.

1- . مکارم 2 : 559

196. در روایت دیگری است: برآورده شدن حوائج در این روز، مبارک و ستوده است؛ نیز انجام دادن کارهای مهم، دفع ضرورت ها، و دیدار با افسران، دربانان و اهل سپاه ستوده است؛ روز مبارک و فرخنده ای بوده و خوابِ روزش درست در می آید.

سلمان فارسی گفته: «راهیاد روز» نام فرشته گماشته بر قضاوت میان مردم است؛ در روایتی آمده: نام فرشته گماشته بر آسمان هاست.

197. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای هر کاری روز خوبی است؛ یعقوب علیه السّلام در این روز متولّد شد؛ و مولود این روز، محزون و غمگین شود و تن وی گرفتار باشد.

سلمان گفته است: «روز رامیاد» نام فرشته گماشته بر آسمان هاست؛ و گفته اند: نام فرشته گماشته بر قضاوت میان مردم است. روز مبارک و فرخنده ای است و خواب روزش درست در می آید.

198. روایت شده: روزی فرخنده است که در آن، یعقوب علیه السّلام متولّد شد؛ مولود این روز روزی مند، محبوب خانواده و مردم، و دارای عمر طولانی خواهد بود؛ نیز وی غمناک بوده، بینایی اش آفت ببیند.

199. مکارم: زناشوئی کن ![(1)]

200. الزوائد: روز مبارک و فرخنده ای برای هر کار و حاجتی و برای سفرکردن، ساختن و درخت کاری است؛ هر کاری خواهی در آن انجام بده و با هر که خواهی دیدار کن ! چرا که روز مبارک و فرخنده ای است؛ مولود این روز، مبارک و بزرگوار می شود؛ و هر که در روز و یا شبش بیمار شود سلامتی یابد.

201. در روایت دیگری است: یعقوب علیه السّلام در این روز زاده شد و مولود این روز، غمگین و دارای عمر طولانی می شود و غم بدو رسد و تنش بلا ببیند.

روز بیست و نهم:

202. العدد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز برگزیده ای است؛ برای هر حاجتی و برای خون گرفتن شایسته است؛ و این روز فرخنده ای برای

همه کارها و حاجت ها است؛ خدا سرزمین مقدّس را در آن مبارک گردانید؛ نیز در این روز نقل

ص: 94

1- . مکارم 2 : 559

مکان، خرید بنده و چهارپا، دیدار برادران و دوستان، انجام کار نیک، و حرکت شایسته است؛ بدهکاری، پیش خرید و سوگندخوردن در آن ناپسند است؛ هر که در این روز سفر کند مال بسیاری یابد، مگر برای فرد نویسنده که برای او ناپسند باشد؛ خوابش صادق است و آن را تنها پس از یک روز بازگو کن! بیمار در این روز بمیرد؛ گریخته اش یافته شود؛ هیچ کسی را در آن قسم نده، از کسی چیزی نگیر، در آن به نزد سلطان برو، و نه بنده ونه فرد آزادی را در این روز نزن! و گمشده یافته شود.

203. در روایت دیگری است: هر که در این روز بیمار شود سلامتی یابد و مولود این روز، صالح و بردبار خواهد شد.

204. در روایت است: میانه است؛ نه نکوهیده و نه ستایش شده؛ و در آن باید از حرکت پرهیز کرد.

پارسیان گفته اند: روز خوب و شایسته ای بوده و در آن، نقل مکان، سفرکردن، و حرکت ستوده است؛ مولود این روز دلیر می شود و این روز برای هر حاجتی و برای دیدار با برادران و دوستان و نیز کار خیر نیکوست؛ و خوابش در همان روز درست درمی آید.

سلمان فارسی گفته: «مار اسفند روز» نام فرشته گماشته بر وقت ها، زمان ها، عقل ها، گوش ها و چشم ها است؛ در روایتی دیگر، گماشته بر دل ها آمده است.

205. الدروع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز نیکویی برای هر کاری است؛ مولود این روز بردبار می شود و هر که در آن سفر کند مال فراوانی یابد؛ و هر که در این روز بیمار شود زود سلامتی یابد؛ در این روز وصیّت ننویس!

سلمان گفته است: «فارسفند» نام فرشته گماشته بر دل ها، عقل ها، گوش ها و چشم هاست؛ برای دیدار دوستان و برادران و برای هر حاجتی نیکوست؛ و خواب روزش درست در می آید.

206. در روایت دیگری است: روز مبارک و شایسته ای برای هر حاجتی از دیدار سلطان و دوستان، و کار نیک و غیر آن است.

207. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روز[برگزیده و خوبی برای هر حاجتی به جز نویسنده است؛ چرا که این روز برای او ناپسند باشد؛ اگر می تواند در

حاجتی نکوشد؛ هر که در این روز بیمار شود زود سلامتی یابد؛ هر که در این روز سفر کند مال بسیاری یابد؛ و هر که در این روز بگریزد برگردد.(1)

208. الزوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز مبارک و فرخنده ای است و کارش زود گذر می کند؛ برای حوائج و تصرّف در آنها، دیدار پادشاهان، سفرکردن، و نقل مکان شایسته است؛ پس هر حاجتی را در آن برآور، سفر کن و با هر که خواهی دیدار کن! مولود این روز مبارک است؛ و هر که در روز و یا شبش بیمار شود در معرض خطر باشد.

209. در روایت دیگری است: مولود این روز بردبار خواهد شد و هر که در این روز سفر کند مال بسیار یابد و وصیّت در این روز ناپسند است.

مؤلّف: نزد آنان «مَار إسفَند» است و «مار اسفندان»، «إسپند» و «إسپندان» هم گفته شده است.

روز سی ام:

210. العدد القویّه: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز برگزیده و خوبی است و برای هر چیزی و برای خرید و فروش، زراعت، درخت کاری، ساختن، تزویج، سفرکردن و خون گرفتن نیکوست.

211. در روایت دیگری است: در آن سفر نکن و کار دیگری به جز داد و ستد انجام نده، و در آن کم حرکت کن! سفر در آن بد است؛ مولود این روز بردبار، مبارک و دارای پرورش سخت و خلق بد خواهد بود و روزیِ وی به دیگری برسد و خودش از آن هیچ بهره ای نبرد.

212. در روایت دیگری آمده است: هر که در آن زاده شود از هر چه او را آزارش دهد به دور باشد؛ مولود این روز، مبارک و صالح می شود، امرش رفعت گیرد و رتبه اش بالا رود؛ اسماعیل پسر ابراهیم علیه السّلام در آن متولّد شد و در این روز خداوند عقل را آفرید و آن را در سرهای بندگانی که دوست داشت قرار داد؛ هر که در این روز بگریزد دستگیر شود؛ هر که چیزی گم کرده آن را بیابد؛ هر که در آن قرضی کرده باشد، آن را به زودی پرداخت کند؛ و هر که در این روز بیمار شود به زودی سلامتی یابد.

1- . مكارم 2 : 559

213. امام علی علیه السّلام فرمود: مولود این روز حلیم، مبارک، راستگو، و امین خواهد شد و مقام وی فزونی می گیرد؛ و هر که چیزی گم کرده به اذن خدای تعالی آن را بیابد.

پارسیان گفته اند: روز سبکی بوده و در آن، همه کارها و تصرّفات ستوده است و برای نوشیدن داروی مسهل، نیکوست.

سلمان فارسی گفته است: «ایران روز» نام فرشته گماشته بر روزگاران و زمان هاست.

214. الدروع الواقیّه: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای خرید و فروش و تزویج روز نیکویی است؛ مولود این روز حلیم، مبارک و دارای پرورش سخت و خلق بد خواهد بود و رزقی روزی اش شود که از آن منع گردد؛ هر که در این روز بگریزد دستگیر شود و هر که چیزی گم کرده، آن را بیابد؛ و هر که در آن قرضی کرده باشد آن را به زودی پرداخت کند.

سلمان فارسی گفته: «روز أنِیران» نام فرشته گماشته بر روزگاران و زمان هاست؛ روز فرخنده و مبارکی بوده و برای هر چیزی که آن را بخواهی شایسته است.

215. در روایت دیگری است: روز فرخنده و مبارکی بوده و برای هر حاجتی که آن را بخواهی شایسته است.

216. مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السّلام فرمود:]روز[برگزیده و خوبی برای هر چیزی و برای هر حاجتی از خرید و فروش، زراعت، و تزویج است؛ هر که در این روز بیمار شود زود سلامتی یابد؛ و مولود این روز بردبار و مبارک خواهد شد و مقامش بالا رفته، راستگو و وفادار شود.(1)

217. زوائد الفوائد: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز مبارک، پریمن، فرخنده، کامیاب، پیروز و شادی بخشی است، پس در آن هر چه خواهی انجام بده و با هر که می خواهی دیدار کن، بگیر و عطا کن، سفر برو، نقل مکان کن، و بفروش و بخر! چرا که این روز برای همه آنچه می خواهی شایسته بوده و موافق هر عملی است؛ مولود این روز، مبارک و پریمن، بزرگوار و دارای پرورش نیکو و توانگر باشد؛

1- . مكارم 2 : 560

و هر که در روز و یا شبش بیمار شود بیماریش طولانی نباشد و به اذن خدای تعالی سلامتی بازیابد.

218. در روایت است: در این روز، سفر ناپسند است؛ مولود این روز دارای روزی بسیاری خواهد بود که برای دیگری باشد و خود هیچ بهره ای از آن نبرد؛ هر که در این روز بگریزد دستگیر شود و هر که چیزی در آن گم کرده، آن را بیابد؛ و قرض در آن به سرعت برگردد؛ و خداوند حکیم تر و داناتر است!

تبیین: باید دانست ظاهر اکثر این روایات، دالّ بر این است که مراد از روزهای یادشده در آنها، روزهای ماه های عربی است و از برخی از آنها مانند اخبار سلمان رضی الله عنه .چنانچه از نام آنها و مطابقت آن با نقل منجّمانِ پارسی روشن است. معلوم می شود مراد از آنها، ماه ها و روزهای عجمی است.

و ممکن است این چنین گفته شود: به خاطر اینکه به هنگام آغاز آفرینش جهان، ابتدا و انتهای ماه فروردین برابر با برخی از ماه های عربی بوده است، سعادت و نحوست، در روزهای هر دو ماه با هم سرایت کرده است؛ همچنانی که نقل شده است در ابتدای آفرینش جهان، خورشید در برج حمل بود و به هنگام جدایی آن، سعادت و نحوست، در هر دوی آنها سرایت کرد و یا اینکه به یکی از آنها اختصاص یافت.

نیز می توان اختلاف اخبار در این زمینه را که برخی اخبار بر سعادت روزهایی حکایت دارند و اخباری دیگر بر نحوست همین روزها دلالت دارند، بر اختلاف در مقصود از ماه در این دو دسته اخبار حمل کرد؛ بدین گونه که در یکی مقصود، پارسی است و در دیگری، عربی؛ اما تعیین کردن این امر، مشکل بوده و در نظرگرفتن هم زمان هر دو، شایسته تر است و به خواست خدا، گفتار کامل در این زمینه در باب آتی خواهد آمد.

باب بیست و دوّم : نوروز و تشخیص آن، سعد و نحس روزهای ماه پارسی و رومی و نیز برخی نوادر

روایات:

1. معلّی بن خنیس می گوید: در روز نوروز نزد امام صادق علیه السّلام رفتم. امام گفت: می دانی امروز چه روزی است؟ گفتم: جانم به فدایت! امروز روزیست که عجم ها آن را بزرگ می دارند و در آن به یکدیگر هدیه می دهند. امام گفت: سوگند به بیت عتیقی که در مکّه است این شیوه تنها به خاطر امری دیرین است که آن را برای تو تبیین کنم تا آن را بفهمی. گفتم: ای آقایم! دانستن این امر از اینکه امواتم زنده شوند و دشمنانم بمیرند، نزد من محبوب تر است.

امام گفت: نوروز همان روزی است که خداوند در آن، از بنده هایش پیمان گرفت که او را بپرستند و چیزی را شریک او نسازند، و به رسولان و حجت هایش ایمان بیاورند و نیز به ائمّه علیهم السّلام؛ این، نخستین روزی است که خورشید در آن تابید، باد وزید و شکوفه های زمین در آن آفریده شد؛ و این همان روزی که کشتی نوح علیه السّلام در آن بر کوه جودی استوار شد؛ روزی که خداوند در آن هزاران تن که از بیم مرگ، از خانه های خویش بیرون رفتند [و مردند] را زنده کرد، سپس خدا به آنها گفت: بمیرید! آن گاه همه را زنده ساخت(1)؛ این همان روزی است که جبرئیل بر پیامبر صلّی الله علیه و آله نازل شد؛ روزی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را بر دوش گرفت تا بت های قریش را از فراز کعبه فرو افکنده، خرد کند، آن گونه که ابراهیم علیه السّلام اقدام کرد؛ روزی که پیامبر صلّی الله علیه و آله اصحاب خود را فرمود تا با علی علیه السّلام به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کنند؛ روزی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، علی علیه السّلام را به سوی وادی جنّ فرستاد

1- . اشاره به داستان یادشده در آیه 243 سوره بقره

تا از آنها برای آن حضرت بیعت بگیرد؛ روزی که با علی علیه السّلام برای بار دوّم بیعت کردند؛ و این همان روزی است که آن حضرت بر اهل نهروان پیروز شد و ذوالثدیّه را کشت؛ روزی که در آن قائم ما اهل بیت و اولی الامر ظهور می کند؛ و روزی که قائم ما بر دجّال پیروز شود و او را در محلّ زباله دان کوفه بر دار آویزد؛ هیچ نوروزی نیست مگر اینکه ما در آن، انتظار فرج را داریم، زیرا این روز از روزهای ما و روزهای شیعیان ما است؛ عجم آن را حفظ کردند و شما آن را تباه کردید.

و فرمود: یکی از پیامبران از پروردگارش پرسید چگونه این قوم که خارج شدند را زنده می کنی؟ خداوند به او وحی کرد که در این روز آب بر مرقدشان بپاشد و این روز، نخستین روز سال پارسیان بود؛ پس آنان که تعدادشان 30 هزار نفر بود زنده شدند و بنابر این، آب پاشیدن در نوروز به سنّت تبدیل شد.

در این هنگام گفتم: ای آقایم، جانم به فدایت! نام روزها را به پارسی به من نمی گویی؟ امام گفت: ای معلّی! آنها روزهایی دیرین از ماه هایی دیرین اند و هر ماهی بی کم و بیش، سی روز است.

اوّلین روز از هر ماهی «هرمزد روز» است که نامی از نام های خدای تعالی است؛ خداوند عزّ و جلّ، آدم علیه السّلام را در آن آفرید. پارسیان می گویند: روز خوبی بوده و برای نوشیدن و برای شادی نیکوست.

امام صادق علیه السّلام می فرمود: روز فرخنده و مبارکی است؛ روز شادیست؛ در آن با امیران و بزرگان سخن بگویید و حوائج را بخواهید که به اذن خدا برآورده می شوند؛ مولود این روز، مبارک خواهد بود؛ در این روز نزد سلطان بروید، بخرید، بفروشید، زراعت کنید، درخت بکارید، بنا بسازید، و سفر کنید که این روز برای هر کاری و نیز برای تزویج شایسته است؛ هر که در این روز بیمار شود به سرعت سلامتی یابد؛ و هر که گمشده ای داشته باشد آن را به خواست خدا بیابد.

دوّمین روز «بهمن روز» است که روزی نیکو و پاک است؛ خداوند در این روز حوّاء علیها السّلام را در حالی که یک دنده از دنده های آدم علیه السّلام بود آفرید؛ این اسم، نام فرشته گماشته بر حجاب های قدس و کرامت است. پارسیان گفته اند: روز نیکو و برگزیده ای است؛ امام صادق علیه السّلام گفته است: روز مبارکی است، در آن ازدواج کنید و از سفرتان بر خانواده خود وارد شوید، در این روز سفر

ص: 100

کنید، بخرید، بفروشید، و هر نوع حاجتی را بخواهید! و روز برگزیده ای است؛ هر که در ابتدای این روز بیمار شود بیماریش سبک باشد و هر که در انتهای این روز بیمار شود بیماریش سخت شود و به سبب آن بیماری، در معرض مرگ قرار گیرد.

سوّمین روز «اُردیبهشت روز» است که نام فرشته گماشته بر شفاء و بیماری است؛ پارسیان می گویند: روز سنگینی است؛ و امام صادق می فرماید: روز نحس مستمرّ است، پس در این روز از همه حوائج و کارها بپرهیزید، نزد سلطان نروید، نخرید، نفروشید، ازدواج نکنید، حاجتی نخواهید، به کسی تکلیف نکنید، خودتان را حفظ کنید، از کارهای سلطان خودداری کنید، و تا می توانید صدقه دهید که هر که در این روز بیمار شود در معرض خطر است! و این روزی است که خداوند عزّ و جلّ در آن، آدم و حوّا را از بهشت بیرون کرده، لباسشان را برگرفت؛ و هر که در این روز سفر کند دچار راهزنی شود.

چهارمین روز «شهریور روز» است؛ و این، نام فرشته ای است که گوهرها در این روز از وی آفریده شد؛ و او گماشته شده بر آنها و نیز بر دریای روم است. پارسیان می گویند: روز برگزیده ای است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: روز مبارکی است؛ هابیل پسر آدم در این روز متولّد شد؛ و این، روزی نیکو برای تزویج و شکار در خشکی و دریا است؛ مولود این روز، مردی صالح، مبارک و محبوب مردم خواهد شد؛ تنها اینکه این روز برای سفر شایسته نیست و هر که در این روز سفر کند در معرض خطر راهزنی باشد و بلاء و اندوه بدو رسد؛ و هر که در این روز بیمار شود، به خواست خداوند تعالی زود سلامتی یابد.

پنجمین روز «اسفندار مذروز» نام دارد که اسم فرشته گماشته بر زمین ها است. پارسیان می گویند: روز سنگینی است. امام صادق علیه السّلام نیز می فرماید: روز نحس و بدی است؛ قابیل پسر آدم، که ملعون و کافر بود، در این روز متولّد شد و برادر خود را کشت و ناله و هلاکت را برای خانواده خود فراخواند و اندوه و گریه را بر ایشان وارد کرد؛ بنابراین از این روز کناره گیری کنید که روز شوم، نحس و مذمومی است؛ در این روز حاجتی نخواهید، نزد سلطان نروید، در منازل خود داخل شوید، و از درنده ها و آهن به کلّی دروی کنید!

ششمین روز «خرداد روز» است که نام فرشته گماشته بر کوه ها است. پارسیان می گویند: روز سبکی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز مبارکی است و برای تزویج، کوشش در هر کاری مربوط به خشکی و دریا و شکار در این دو، و برای کسب و نیز برای هر حاجتی نیکوست. هر که در این روز سفر کند زود و با داشتن هر چه می خواهد و دوست دارد و به همراه هر غنیمتی، به سوی خانواده خود برگردد؛ پس در هر حاجتی که در این روز می خواهید بکوشید که به خواست خداوند متعال برآورده است.

هفتمین روز «مرداد روز» است که نام فرشته گماشته بر مردم و روزیشان است. پارسیان می گویند: روز نیکویی است و امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز فرخنده و مبارکی است و در آن به همه کارهایی که می خواهید از ساختن، درخت کاری، بذرپراکنی، زراعت، شکار، رفتن نزد سلطان، و سفرکردن اقدام کنید! که به خواست خداوند متعال روز برگزیده و نیکویی برای هر حاجتی است.

هشتمین روز «دیبار روز» نام دارد که از نام های خدا است. پارسیان می گویند: روز نیکویی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز مبارکی بوده و برای هر حاجتی که برای آن تلاش شود و برای خرید، فروش و شکار کردن شایسته بوده و برای سفرکردن، روز شایسته ای نیست؛ پس در این روز خویشتن داری کنید؛ هر که در این روز بیمار شود زود سلامتی یابد؛ در این روز، نزد سلطان و غیر او بروید که حاجت ها در این روز روا است! و هر که در این روز برای حاجتی نزد سلطان برود باید حاجت خود را در این روز از وی بخواهد.

نهمین روز «آذر روز» است که نام فرشته گماشته بر آتشِ روز قیامت است؛ پارسیان گفته اند: روز سبکی است. امام صادق علیهِ السّلام می فرماید: روز شایسته، سبک، فرخنده و مبارکی از اوّل تا به انتهای روز است؛ برای سفرکردن و برای هر چه می خواهی، روزی نیکوست؛ هر که در این روز سفر کند مال بسیاری روزی یابد و در سفر خود هر خیری را بهره برد؛ هر که در این روز بیمار شود زود سلامتی یابد و در بیماری خود به خواست خداوند متعال بد نبیند؛ پس در این روز حاجت های خود را بخواهید که به اراده و توفیق خداوند متعال برآورده می شود.

دهمین روز «ابان روز» نام دارد که اسم فرشته گماشته بر دریا و آب هاست. پارسیان می گویند: روز سنگینی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: برای هر

چیزی جز رفتن نزد سلطان، روز نیکویی است؛ این همان روزی است که نوح علیه السّلام در آن متولّد شد؛ مولود این روز، روزی مند بوده، در تنگنا قرار نگیرد و تا رسیدن به پیری، از دنیا نرفته و بینوا نشود؛ هر که در این روز از سلطان و یا دیگری بگریزد دستگیر شود؛ هر که گمشده ای داشته باشد آن را بیابد؛ این روز برای خرید، فروش و سفرکردن نیکوست؛ و هر که در این روز بیمار شود به خواست خداوند تعالی زود سلامتی یابد.

یازدهمین روز «خور روز» است که نام فرشته گماشته بر خورشید است. پارسیان می گویند: مانند روز پیشین، سنگین است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: شیث پسر آدم علیه السّلام و پیامبر صلّی الله علیه و آله در این روز متولّد شدند؛ برای خرید و فروش، و برای هر کار و حاجتی و نیز برای سفرکردن روز شایسته ای است، مگر رفتن نزد سلطان که نیکو نیست و پنهان شدن از او، بهتر از رفتن به نزد وی باشد، پس از این کار خودداری کنید! مولود این روز، مبارک، روزی مند و دارای عمر طولانی خواهد بود و هرگز بینوا نشود؛ و حاجات خود را در این روز به جز رفتن نزد سلطان طلب کنید.

دوازدهمین روز «ماه روز» نام دارد که اسم فرشته گماشته بر قمر است. پارسیان می گویند: روز سبکی است و «روزبه» نام دارد. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز نیکو، خوب و برگزیده ای است و مانند روز یازدهم برای هر کاری که بخواهید، شایسته است؛ مولود این روز عمر طولانی خواهد داشت؛ پس حوائج خود را در این روز بخواهید و در آغاز این روز، و نه پایانش، نزد سلطان بروید و در این روز از خداوند عزّ و جلّ کمک بخواهید که به خواست خدا حاجت های شما برآورده می شود.

سیزدهمین روز «تیر روز» است که نام فرشته گماشته بر ستارگان است. پارسیان می گویند: روزی بسیار سنگین و شوم است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: این روز، روز نحس مستمرّ است؛ پس تا می توانید از هر کاری در آن بپرهیزید، به هیچ وجه در این روز قصد و طلب حاجت نکنید، و نزد سلطان و غیر او نروید؛ و لا حول و لا قوه الا باللّه العلیّ العظیم.

چهاردهمین روز «جوش روز» است که نام فرشته گماشته بر بشر، چهارپایان و دام هاست. پارسیان می گویند: روز سبکی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید:

ص: 103

روز نیکویی بوده و برای هر کارِ خواستنی، شایسته است و در این روز دیدار اشراف و علماء و نیز طلب حوائج، پسندیده است؛ مولود این روز، دارای کمال نیکو و عمر طولانی و نیز دوستدار دانش می شود و در پایان عمر، مالش فراوان خواهد شد؛ و هر که در این روز بیمار شود به خواست خداوند عزّ و جلّ سلامتی یابد.

پانزدهمین روز «دیمهر روز» است که از نام های خداوند تعالی است. پارسیان می گویند: روز سبکی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز شایسته ای است و برای هر کار و حاجتی که بخواهی، مبارک است؛ جز اینکه مولود این روز لال یا زبان گرفته باشد؛ پس حوائج خود را بخواهید که به خواست خدا برآورده می شود!

شانزدهمین روز «مهر روز» است که نام فرشته گماشته بر رحمت است. پارسیان می گویند: روز سبک و بسیار خوبی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز منحوس، بد و مذمومی است؛ پس در این روز حاجت های خود را نخواهید و سفر نکنید که هر کسی در این روز سفر کند هلاک شود! مولود این روز، ناگزیر دیوانه شود؛ هر که در این روز بیمار شود چه بسا نجات نیابد؛ پس در این روز در ترک طلب حوائج و تر ک حرکت، جدّی باشید که اگر هم برآورده شوند با سختی باشد و چه بسا هدف مورد نظر، تحقّق کامل نیابد؛ پس تا می توانید تقوا پیشه کنید و در این روز صدقه بدهید!

هفدهمین روز «نمروش روز» نام دارد که اسم فرشته گماشته بر ویرانی جهان، یعنی جبرئیل علیه السّلام است. پارسیان می گویند: روز برگزیده، سبک و میانه ای است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز نیکویی برای هر چیز خواستنی است؛ روز خوب، سازگار، پاک و برگزیده ای برای همه حوائج است؛ پس در این روز هر چه می خواهید طلب کنید، ازدواج کنید، به خرید و فروش، زراعت و ساختن مبادرت کنید و نزد سلطان و غیر او بروید که به خواست خداوند تعالی حاجت روا می شوید!

هجدهمین روز «رش روز» نام دارد که اسم فرشته گماشته بر آتش است. پارسیان می گویند: روز سبکی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز برگزیده، خوب و مبارکی بوده و برای تزویج، سفرکردن، زراعت، طلب حوائج و نیز برای هر کار خواستنی شایسته است؛ و هر که با دشمن خود

در این روز، خصومت کند به قدرت خدای تعالی بر او غلبه کرده و پیروز گردد.

ص: 104

نوزدهمین روز «فروردین روز» نام دارد که اسم فرشته گماشته بر ارواح مخلوقات و نیز بر ستاندن روح آنهاست. پارسیان می گویند: روز سنگینی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز برگزیده و شایسته ای بوده و برای تزویج، سفرکردن و طلب حوائج، نیکوست؛ هر که با دشمن، در این روز درآویزد به قدرت خدای تعالی بر او چیره و پیروز شود؛ نیز این روز برای هر کاری شایسته بوده و این همان روزی است که اسحاق نبی علیه السّلام در آن زاده شد و روز مبارکی بوده و برای هر چه خواهی، نیکوست؛ و مولود این روز به خواست خدای تعالی مبارک می شود.

بیستمین روز «بهرام روز» است که نام فرشته گماشته بر پیروزی و شکست در نبرد است. پارسیان می گویند: روز سبکی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز نیکو، خوب، برگزیده و پاکی است و به صورت ویژه برای سفرکردن و طلب حوائج، شایسته است و برای ساختن، تزویج، عروسی و رفتن نزد سلطان و غیر او روز شایسته ای است؛ چرا که این روز به خواست خدای تعالی روز مبارک و نیکویی است.

بیست و یکمین روز «رام روز» است که نام فرشته گماشته بر شادی و خرّمی است. پارسیان می گویند: روز نیک و مبارکی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: این روز، روز نحس مستمرّ است و روز خون گرفتن است؛ در این روز تا می توانید تقوا پیشه کنید، هیچ حاجتی نخواهید، و با هیچ دشمنی ستیز نکنید! مولود این روز در بیشتر کارها و مدّت عمرش، نیازمند و بینوا خواهد بود؛ و هر که در این روز سفر کند سودی نبرد و در معرض خطر باشد.

بیست و دوّمین روز «باد روز» نام دارد که اسم فرشته گماشته بر بادها است. پارسیان گفته اند: روز سنگینی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز برگزیده، خوب و پاکی بوده، برای هر حاجتی که بخواهی روز شایسته ای است؛ پس در این روز حوائج خود را بخواهید که روز خوبی به ویژه برای خرید و فروش است! صدقه دادن در این روز، ثواب شایان، عظیم و گرانقدری دارد؛ مولود این روز، مبارک و محبوب خواهد شد؛ هر که در این روز بیمار شود به سرعت سلامتی یابد و هر که در این روز سفر کند سودمند و سالم به سوی خانواده خود برگردد؛ و هر که در این روز نزد سلطان برود، به خواسته های خود برسد و نزد وی کامیاب گردد.

بیست و سوّمین روز «دیبدین روز» است که نام فرشته گماشته بر خواب و بیداری است. پارسیان می گویند: روز سبکی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز برگزیده ای است؛ در این روز یوسف علیه السّلام زاده شد؛ برای هر کار و حاجتی و برای هر چه آن را بخواهید، به ویژه تزویج، تمام انواع تجارت ها، رفتن نزد سلطان و درخواست حاجت ها شایسته است؛ مولود این روز، مبارک و صالح می شود؛ و هر که در این روز سفر کند به خواست خداوند عزّ و جلّ بهره مند و صاحب غنیمت شود.

بیست و چهارمین روز «دین روز» است که نام فرشته گماشته بر کوشش و حرکت است. پارسیان می گویند: روز سبک و نیکی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز نحسی است؛ در این روز، فرعون لعنه اللّه زاده شد و این روزی سخت و بد است؛ در این روز تا می توانید تقوا پیشه کنید! هر که در این روز سفر کند در طول سفرش بمیرد (و در نسخه ای دیگر آمده است:) مولود این روز در سفرش بمیرد یا کشته و یا غرق شود و در مدّت عمر خود، غمگین، رنجور و بداحوال باشد و توفیق خیری نصیبش نشود؛ و هر که در این روز بیمار شود بیماریش طولانی شده و هر چند کوشش کند، به مقصدی نرسد.

بیست و پنجمین روز «ارد روز» است که نام فرشته گماشته بر جنّ و شیاطین است. پارسیان می گویند: روز سنگینی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز نحس، بد و مذمومی است؛ همان روزیست که در آن، هفت آفت به مردمان مصر وارد شد، همان روزی است که بلایش سخت باشد؛ هر که در این روز بیمار شود چه بسا نجات نیافته و سلامتی باز نیابد؛ هر که در این روز سفر کند برنگردد و سودی نبرد؛ پس در این روز حاجتی نخواهید، خود را در این روز محافظت کنید و خویشتن داری کرده و تا می توانید تقوا پیشه کنید!

بیست و ششمین روز «أشتاد روز» نام دارد که نام فرشته گماشته ای است که هنگام ظهور دین خلق شده است. پارسیان می گویند: روز خوبی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز شایسته و مبارکی است؛ موسی علیه السّلام در این روز بر دریا زد و دریا شکافت؛ برای هر حاجتی به جز تزویج و سفرکردن، شایسته است و در این روز از آنها اجتناب کنید که هر کسی در این روز تزویج کند کارش ناتمام شده و از همسرش جدا شود، و نیز هر کسی در این روز سفر کند سودی نبرده و

ص: 106

برنگردد؛ و در این روز صدقه دهید که سودش فراوان باشد و زیان های این روز را به خواست و کمک الهی دفع کند.

بیست و هفتمین روز «آسمان روز» است که نام فرشته گماشته بر آسمان هاست. پارسیان می گویند: روز برگزیده ای است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز نیکی است و برای طلب حوائج و برای هر چه بخواهی، روز شایسته ای است؛ هر که در این روز متولّد شود خوب، زیبا، و نمکین می شود؛ این روز برای ساختن، زراعت، خرید و فروش، و رفتن نزد سلطان، نیکو است؛ پس آنچه را می خواهید انجام دهید و در حوائج خود بکوشید!

بیست و هشتمین روز «رامیاد روز» است که نام فرشته گماشته بر قضاوت میان خلق است. پارسیان می گویند: روز سنگین و نحسی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز فرخنده، مبارک و ستوده ای است؛ یعقوب پیامبر علیه السّلام در این روز زاده شد؛ برای سفر و برای همه حوائج، نیکوست؛ هر که در این روز متولّد شود روزی مند و محبوب نزد مردم و خانواده اش خواهد شد و بدانها نیکی کند، جز اینکه غم ها و دل مشغولی ها به او برسد و در آخر عمرش مبتلا شود و بینایی اش در خطر باشد.

بیست و نهمین روز «مهر اسفند روز» است که نام فرشته گماشته بر ساحت ها، زمان ها، عقل ها، گوش ها و دیده ها است. پارسیان می گویند: روز نیکی است. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز برگزیده و نیکویی است و برای هر حاجتی روز شایسته ای است؛ مگر کتابت برای کاتب که در این روز بد است و نیک نمی دانم که وی اگر بتواند، در حاجت خود نکوشد؛ هر که در این روز بیمار شود به سرعت سلامتی یابد؛ هر که در این روز سفر کند مال فراوانی یابد؛ هر کسی در این روز گریخته باشد به سرعت برگردد و هر کسی گمشده ای داشته باشد آن را بیابد.

سی امین روز «أنیران روز» است که نام فرشته گماشته بر روزگاران و زمان هاست. پارسیان این روز را مبارک می دانند. امام صادق علیه السّلام می فرماید: روز برگزیده و نیکویی است و برای هر چیزی، شایسته؛ و این همان روزی است که اسماعیل پسر ابراهیم علیهما السّلام در آن زاده شد؛ برای هر کاری و برای هر حاجتی از خرید و فروش، زراعت، درخت کاری،

تزویج و ساختن، روز شایسته ای است؛ و هر که در این روز بیمار شود به خواست خدا به زودی سلامتی یابد.

ص: 107

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هر که در این روز متولّد شود حکیم، بردبار، راستگو و مبارک می شود و کارش بالا گرفته و شأنش برآید، در سخن، صادق باشد و نیز وفادار؛ و در این روز هر کسی عبد فراری داشته باشد آن را پیدا کند و هر کسی گمشده ای داشته باشد به خواست خدای تعالی آن را بیابد.

2. مناقب: حکایت شده است منصور، موسی بن جعفر علیهما السّلام را پیش داشت تا در روز نوروز برای تبریک گفتن، جلوس کرده و آنچه عیدی نزد او آورند دریافت کند. ایشان فرمود: من اخبار جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را جستجو کرده ام، اما از این عید خبری نیافته ام. این، سنّت پارسیان بوده و اسلام آن را محو کرده است. پناه بر خدا اگر چیزی را که اسلام آن را محو کرده است زنده سازیم! منصور گفت: ما این کار را تنها از روی سیاست و برای سپاهیان انجام می دهیم. بنابر این به حق خدای بزرگ، از تو درخواست می کنم که جلوس کنی. پس ایشان جلوس کرد ... (ادامه خبر را در باب تاریخ آن حضرت آورده ام).

تبیین: این خبر که مخالف اخبار معلّی است، دلالت دارد بر بی اعتباری نوروز در نظر شرع؛ ولی اخبار معلّی سندش قوی تر و میان اصحاب مشهورتر است و می توان این خبر را حمل بر تقیّه کرد؛ زیرا خبر معلّی مشتمل بر مطالبی است که پیرامون آن تقیّه صورت می گیرد و بنابر این در بلاد مخالفین، نسبت به اظهار تبرّک بدان در آن زمان ها تقیّه صورت می گرفته است؛ و یا اینکه می توان گفت مقصود از روزی که آن را بزرگ می داشته اند روز دیگری به جز نوروز .که در خبر معلّی آمده است. می باشد.

3. المتهجّد: معلّی بن خنیس روایت کرده است که امام صادق علیه السّلام پیرامون نوروز فرمود: چون روز نوروز باشد، غسل کن، تمیزترین جامه های خود را بپوش، خوش بوترین عطرهای خود را استعمال کن و در آن روز، روزه دار باش!

مؤلّف: در برخی کتب منجّمان، پیرامون روزهای ماه های پارسیان، به روایت امام صادق علیه السّلام چنین یافتم:

اوّل: «هرمز» بوده و همان نام خدای تعالی است. در این روز آدم و حوّاء خلق شدند؛ و برای تجارت، هم نشینی پادشاهان، شکار، ساختن و

نوپوشیدن نیکوست، امّا برای حمّام، فصد، قرض، نبرد و مناظره شایسته نیست.

ص: 108

دوّم: «بهمن» است. روز مبارکی است؛ برای بیشتر کارها مانند مشارکت، تجارت، سفرکردن، نکاح، نقل مکان، زراعت، و نیز نوبریدن و نوپوشیدن شایسته بوده و برای فصد، حجامت و حمّام شایسته نیست.

سوّم: «اردیبهشت» است که نام فرشته گماشته بر درمان است. در این روز آدم و حوّاء از بهشت رانده شدند؛ پس در این روز پرهیز کن! اما این روز برای شکار و نوشیدن دارو، نیکوست؛ و هر که در این روز سفر کند مالش از دست برود.

چهارم: «شهریور» است. روز خوبیست؛ در این روز هابیل زاده شد؛ برای عمران، ساختن، صلح، نکاح، تجارت و صید شایسته بوده و برای سفرکردن، نقل مکان، تحویل و تراشیدن سر شایسته نیست.

پنجم: «اسفندار [مذ]» است. روز نحسی است؛ در این روز هابیل به دست قابیل کشته شد؛ در این روز به جز عمران و شرب دواء [و تراشیدن سر] از دیگر امور پرهیز و از بدی ها و مناظره دوری کن!

ششم: «خرداد» است که نام فرشته گماشته بر کوه ها است. روز مبارکی و برای صلح، نوپوشیدن، علم آموزی، مناظره، تزویج و سفرکردن، نیکو است؛ و در این روز از فصد، تعلیم و نبرد دوری کن!

هفتم: «مرداد» است که نام فرشته گماشته بر جانوران است. روز خوبیست و برای نوشتن کتب، فرستادن پیغام رسانان، عمران، نکاح و درمان، روز نیکویی بوده و برای فصد، حجامت، زراعت و طلاق، شایسته نیست.

هشتم: «دیبازر» است که از نام های خدای تعالی است. روز مبارک و شایسته ای برای خرید و فروش، مهمانی، فصد و طلب حوائج بوده و برای سفرکردن، صید، مناظره و حمّام، شایسته نیست.

نهم: «آذر» است که نام فرشته گماشته بر آتش است؛ آغازش نیک و آخرش بد باشد؛ برای دیدار پادشاهان، طلب حوائج، سفرکردن، صید و نوشیدن دارو شایسته است؛ و در این روز، مِلک نخرند که زود ویران می شود.

دهم: «آبان» است که نام فرشته گماشته بر دریاهاست؛ در این روز نوح علیه السّلام زاده شد؛ در این روز دیدار علماء، تاجران و بزرگان، نوشتن کتاب و فرستادن پیغام رسانان خوب است و در این روز باید از سفرکردن، صید، درمان و بالارفتن به جای بلند اجتناب کرد که خطر سقوط در پی دارد.

ص: 109

یازدهم: «خور» است که نام فرشته گماشته بر خورشید است؛ در این روز موسی علیه السّلام زاده شد؛ برای دیدار پادشاهان، زراعت، مناظره، صید، ساختن، سفرکردن و نوشیدن دارو نیکوست و برای فصد، حمّام، نکاح، نوپوشیدن و خریدن بنده، بد است.

دوازدهم: «ماه» است که نام فرشته گماشته بر ارزاق است؛ این روز را «مخزن الاسرار» می گویند؛ برای نوشیدن دارو، صید، حمّام، زراعت و تحویل، شایسته است و در این روز باید از گریز پرهیز شود که فرد، دستگیر خواهد شد.

سیزدهم: «تیر» است که نام فرشته گماشته بر ستارگان است؛ روز نحسی است؛ برای هم نشینی با خوبان و پرداختن به مناجات، نیکوست و در این روز باید از همه کارها به خصوص دیدار بزرگان اجتناب کرد.

چهاردهم: «جوش» است که نام فرشته گماشته بر چهارپایان است؛ در این روز ابراهیم علیه السّلام زاده شد؛ برای دیدار اشراف، تجارت، مشارکت، مناظره و فصد نیکوست و در این روز باید از کارهای بد اجتناب کرد.

پانزدهم: «دیب مهر» است که نام فرشته گماشته بر عرش است؛ در این روز ابراهیم علیه السّلام از آتش نجات یافت؛ برای تجارت، نکاح، سفرکردن، صید، نوپوشیدن و نوبریدن شایسته است و در این روز از فصد اجتناب کن!

شانزدهم: «مهر» است که نام فرشته گماشته بر دوزخ است؛ روز نحس مستمرّ است؛ برای ورود به حمّام و تراشیدن سر شایسته بوده و برای دیگر کارها به خصوص سفرکردن، نیکو نیست، چرا که خطر هلاک در پی دارد.

هفدهم: «سروش» است که از نام های خداوند متعال است و برخی گفته اند که نام جبرئیل است؛ روز میانه ای بوده و برای طلب حاجت ها و انجام کارهای خیر، شایسته است و از دیگر کارها باید اجتناب کرد.

هجدهم: «رشن» است که نام فرشته گماشته بر آتش است؛ روز نیکویی بوده و برای سفرکردن، تجارت، مشارکت، زراعت، بریدن لباس و فصد شایسته است و در این روز باید از فسق و فجور و کارهای بد حذر کرد.

نوزدهم: «فروردین» است که نام ملک الموت است؛ در این روز اسحاق علیه السّلام زاده شد؛ برای صید، حمّام، نوشتن کتاب، فرستادن پیغام رسانان، تحویل و

دیدار اشراف، شایسته است و در این روز باید از خون گرفتن و تراشیدن مو حذر کرد.

بیستم: «بهرام» است که نام فرشته گماشته بر جنگ ها است؛ روز میانه ای بوده و برای سفرکردن، نکاح، فصد، تراشیدن مو و نیز درمان، شایسته است و در این روز باید از خصومت، صید و درخواست خبرهِ کار، اجتناب کرد.

بیست و یکم: «رام» است که نام فرشته گماشته بر روح است؛ نحس بوده و بنابر این باید خداوند را یاد کرد، روزه گرفت، صدقه داد، توبه و طلب غفران از خدا کرد و از بدی ها و نیز از همه کارها دوری کرد؛ (در برخی نسخه ها این گونه آمده:) نام فرشته گماشته بر ابر است؛ روز مبارکی بوده و برای نکاح، سفرکردن، مناظره، خرید و فروش و نیز عمران شایسته بوده و برای صید، درمان و ورود به حمّام، بد است.

بیست و دوّم: «باد» است که نام فرشته گماشته بر ابرها است. روز مبارکی بوده و برای سفرکردن، نکاح، مناظره، خرید و فروش، عمران و فصد نیکوست. (در برخی نسخه ها آمده:) از نام های خداوند تعالی است؛ روز بسیار نیکویی بوده و برای سفرکردن، صید، نکاح، حمّام و تراشیدن شایسته است و در این روز باید از فسق و فجور اجتناب کرد.

بیست و سوّم: «دیبدین» است که از نام های خداوند متعال است؛ روز خوبی بوده و برای سفرکردن، نکاح، فصد، حمّام و کوتاه کردن مو شایسته است. (در برخی نسخه ها آمده:) در این روز فرعون زاده شد و تنها برای فصد شایسته است و در این روز باید از خوراک بد و نیز از همه کارها به ویژه سفرکردن اجتناب کرد.

بیست و چهارم: «دین» است؛ روز نحسی بوده و فرعون در این روز زاده شد؛ تنها برای فصد شایسته است و باید از خوراک ها و نیز از همه کارها به ویژه سفرکردن اجتناب کرد. (در برخی نسخه ها آمده:) نحس بوده و تنها برای فصد شایسته است.

بیست و پنجم: «أرد» است که نام فرشته گماشته بر شیاطین است؛ در این روز مصریان هلاک شدند؛ روز نحسی بوده و باید تنهایی اختیار کرد و از همه کارها به ویژه سفرکردن، تجارت، نکاح، حمّام و صید اجتناب کرد.

ص: 111

بیست و ششم: «اشتاد» است که نام فرشته گماشته بر آدمی است؛ در این روز موسی علیه السّلام به همراه قومش از دریا گذشتند؛ برای طلب حاجت، درخت کاری و خریدن مِلک نیکوست و باید از تحویل، سفرکردن، عمران، فصد و تزویج اجتناب کرد.

بیست و هفتم: «آسمان» است که نام فرشته گماشته بر آسمان ها است؛ روز بسیار مبارکی بوده و برای سفرکردن به خصوص به هنگام ظهر و نیز ورود به حمّام و مناظره شایسته است و باید از فصد، صید، نکاح و خریدن دام پرهیز کرد.

بیست و هشتم: «رامیاد» است که نام فرشته گماشته بر زمین هاست؛ روز مبارکی بوده و برای سفرکردن، خرید و فروش، مناظره و نوشیدن دارو شایسته است و از فصد و حمّام باید پرهیز کرد.

بیست و نهم: «مار اسفندار» است که نام میکائیل علیه السّلام است؛ روز بسیار خوبی بوده و برای دیدار اشراف، عمران سرزمین ها و نکاح، شایسته بوده و برای سفرکردن، طلب علم، نوپوشیدن، نوبریدن و خرید دام، شایسته نیست.

سی ام: «أنیران» است که نام فرشته گماشته بر روزها است؛ در این روز اسماعیل علیه السّلام زاده شد؛ برای سفرکردن، مشارکت، زراعت، فصد و حمّام نیکوست و در این روز باید از کارهای بد حذر کرد و کارهای خیر انجام داد؛ (در برخی نسخه ها آمده:) نام فرشته گماشته بر جنگ ها است؛ روز میانه ای بوده و برای سفرکردن، نکاح، فصد، تراشیدن و درمان، نیکوست و در این روز باید از کارهای بد پرهیز و به کارهای خیر مبادرت کرد.

5. در کتاب «المختار فی الاختیارات» نوشته ابونصر یحیی بن جریر تکریتی آمده است که امام صادق علیه السّلام فرمود:

اوّلین روز از ماه، خداوند تعالی آدم را در آن آفرید؛ روز فرخنده ای بوده و برای مناظره با امیران شایسته است.

دوّمین روز: برای تزویج، سفرکردن، خرید و فروش و نیز هر شروع کردن به کاری شایسته است.

سوّمین روز: روز نحسی است؛ در این روز با هیچ سلطانی دیدار نکن، و در آن حاجتی نخواه، و خرید و فروشی نکن!

ص: 112

چهارمین روز: قابیل پسر آدم در این روز زاده شد؛ و این روزی شایسته برای تزویج و طلب حوائج به جز سفرکردن است، چرا که وی برکنده شود، همان گونه که لباس آدم و حواء برکنده شد.

پنجمین روز: ملعون و نحس است؛ در این روز هابیل به دست قابیل کشته شد و به خاندانش نفرین کرد.

ششمین روز: برای تزویج، سفرکردن، حجامت و دیدار با سلطان برای هر حاجتی شایسته است.

هفتمین روز: برای مناظره، خصومت، طلب حوائج، دیدار قاضیان و غیر آنان، سفرکردن و نیز شروع کردن به هر کاری نیکوست.

هشتمین روز: مانند روز گذشته بوده، به جز سفرکردن که ناپسند است.

نهمین روز: روز فرخنده ای است؛ حاجت های خود را در این روز بخواه که برای تو برآورده می شوند!

دهمین روز: مانند روز گذشته، روز فرخنده ای است.

یازدهمین روز: در این روز هر که سفر کند غنیمت برد و هر که از سلطان بگریزد دستگیر شود و هر که در این روز متولّد شود، روزی مند به رزق نیکویی است.

دوازدهمین روز: برای حاجت خواستن، سفرکردن و نیز برای هر آنچه خواسته شود، نیکو است.

سیزدهمین روز: نحس و بد است؛ پس در این روز از دیدار با سلطان و غیر او بپرهیز و از تیراندازی اجتناب کن که شوم است!

چهاردهمین روز: برای هر حاجتی شایسته است؛ هر که در این روز متولّد شود، بی نیاز می شود و در آخر عمرش مالش فراوان خواهد شد.

پانزدهمین روز: نحس است؛ هر که در این روز سفر کند هلاک شود و بدو بدی رسد؛ و هر که در این روز متولّد شود ناگزیر دیوانه می شود.

شانزدهمین روز: برای هر کاری شایسته است؛ پس در این روز آنچه را می خواهی، طلب کن!

هفدهمین روز: برای هر حاجتی شایسته است؛ پس در این روز آنچه را می خواهی، طلب کن!

ص: 113

هجدهمین روز: برای هر حاجتی و برای سفرکردن شایسته است؛ هر که در این روز سفر کند، حاجت هایش برآورده شود.

نوزدهمین روز: در همه حالاتش مانند روز گذشته است.

بیستمین روز: نیز مانند آنست.

بیست و یکمین روز: روز نحسی است؛ برای خون گرفتن شایسته است؛ پس در این روز با هیچ سلطانی دیدار نکن، از خانه ات بیرون نیا و در آن حاجتی نخواه!

بیست و دوّمین روز: مانند روز گذشته است.

بیست و سوّمین روز: مانند روز گذشته است.

بیست و چهارمین روز: روز نحس مستمرّ و شومی است؛ هر که در این روز متولّد شود، کشته شود.

بیست و پنجمین روز: روز نحسی است و شایسته نیست شروع به کاری کرد.

بیست و ششمین روز: نیکو است؛ خدا در آن دریا را برای موسی شکافت؛ پس در این روز از تزویج اجتناب کن! زیرا همان گونه که دریا شکافت، باعث جدائی خواهد شد.

بیست و هفتمین روز: برای تزویج و برآوردن حاجت ها شایسته است؛ و روز فرخنده ای است؛ پس در این روز هر چه می خواهی، طلب کن!

بیست و هشتمین روز: در این روز یعقوب علیه السّلام زاده شد؛ روز فرخنده ای است؛ و هر که در این روز متولّد شود، محبوب نزد مردم باشد.

بیست و نهمین روز: برای سفرکردن و برای هر حاجتی شایسته بوده و روز فرخنده ای است.

سی امین روز: برای سفرکردن، طلب حوائج و خون گرفتن شایسته بوده و روز فرخنده ای است.

6. مؤلّف: در برخی کتاب ها، اختیارات روزهای ماه های پارسیان به گونه ای دیگر و بدین شرح از امام صادق علیه السّلام روایت شده است:

روز اوّل: «ارمزد» در همه ماه های دوازده گانه برگزیده است؛ زیرا نام خدای تعالی است.

دوّم: «بهمن» در ده ماه نخست سال، میانه؛ در بهمن ماه، نحس؛ و در اسفندماه، میانه است.

سوّم: «اردی بهشت» در فروردین، میانه؛ در اردیبهشت، خرداد و تیر، سعد؛ در مرداد، میانه؛ در شهریور، نحس؛ در مهر، دی و بهمن، میانه؛ و در آذر و اسفند، سعد است.

چهارم: «شهریور» در فروردین، تیر و مهر و نیز از مهر تا آخرین ماه سال، میانه بوده و در خرداد، مرداد و شهریور، سعد است.

پنجم: «إسفندار مذ» در فروردین، مرداد، مهر، دی و بهمن، میانه؛ در اردیبهشت، خرداد، تیر، شهریور، آبان و آذر، سعد؛ و در اسفند، نحس است.

ششم: «خرداد» در فروردین، اردیبهشت، مهر، آذر و بهمن، میانه بوده و در خرداد، تیر، مرداد، شهریور، آبان، دی و اسفند، سعد است.

هفتم: «مرداد» در فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مهر، آذر و بهمن، میانه بوده و در مرداد، شهریور، آبان، دی و اسفند، سعد است.

هشتم: «دیباذر» در تمام ماه ها میانه است.

نهم: «آذر» در فروردین و اسفند، نحس؛ در اردیبهشت، مهر، آبان و آذر، میانه؛ و در خرداد، تیر، مرداد، شهریور، دی و بهمن، سعد است.

دهم: «آبان» در آبان، نحس است و در دیگر ماه ها، میانه.

یازدهم: «خور» در خرداد، نحس است و در ماه های دیگر، میانه.

دوازدهم: «ماه» در تمام ماه های سال، برگزیده است، زیرا این ماه، همنام با قمر است.

سیزدهم: «تیر» در فروردین و اردیبهشت، سعد؛ در تیر، نحس؛ و در ماه های دیگر میانه است.

چهاردهم: «جوش» در اردیبهشت، تیر و مرداد، سعد و در دیگر ماه ها میانه است.

پانزدهم: «دی مهر» در اردیبهشت، نحس؛ در آبان، سعد؛ و در دیگر ماه ها میانه است.

شانزدهم: «مهر» در اردیبهشت، خرداد، مهر و اسفند، سعد است و در ماه های دیگر، میانه.

هفدهم: «سروش» در آبان، آذر و بهمن، سعد است و در دیگر ماه ها، میانه.

هیجدهم: «رشن» در شهریور و مهر، سعد است و در ماه های دیگر، میانه.

ص: 115

نوزدهم: «فروردین» در فروردین، تیر و آذر، سعد است و در ماه های دیگر، میانه.

بیستم: «بهرام» در مرداد، آذر و دی، نحس؛ در اسفند، سعد؛ و در ماه های دیگر، میانه است.

بیست و یکم: «رام» در خرداد، تیر، آذر و دی، میانه است و در دیگر ماه ها سعد.

بیست و دوّم: «باد» در فروردین و بهمن، نحس؛ در مرداد، شهریور و دی، سعد؛ و در ماه های دیگر، میانه است.

بیست و سوّم: «دیبدین» در آبان، سعد بوده و در دیگر ماه ها، میانه است.

بیست و چهارم: «دین» در فروردین، دی، بهمن و اسفند، سعد است و در ماه های دیگر، میانه.

بیست و پنجم: «أرد» در فروردین، اردیبهشت، مهر، بهمن و اسفند، سعد است و در دیگر ماه ها، میانه.

بیست و ششم: «أشتاد» در تیر، شهریور و دی، سعد است و در ماه های دیگر، میانه.

بیست و هفتم: «آسمان» در فروردین، مرداد، مهر، آبان، آذر، بهمن و اسفند، میانه؛ و در دیگر ماه ها سعد است.

بیست و هشتم: «رامیاد» در دی، سعد بوده و در ماه های دیگر، میانه است.

بیست و نهم: «ماراسفند» در تمام ماه ها میانه است.

سی ام: «أنیران» در خرداد، نحس است و در ماه های دیگر، میانه.

مؤلّف: روایات اخیر را از کتب منجّمین به دلیل نقل آنها از ائمه ما علیهم السّلام استخراج کرده ایم؛ ولی بدانها اعتماد ندارم و در نسخه ها، اختلاف های بسیاری وجود دارد که به برخی اشاره کرده ایم.

7. علل و عیون: امام رضا علیه السّلام از پدران طاهرینش علیهم السّلام نقل می کند: مردی از اشراف بنی تمیم به نام «عمرو»، سه روز پیش از شهادت علی بن ابی طالب علیه السّلام نزد آن حضرت رفت و به ایشان گفت: یا امیرالمؤمنین! به من بگو اصحاب رسّ در چه عصری و در کجا بودند؟ پادشاهشان چه کسی بود؟ آیا خداوند فرستاده ای به سوی آنها فرستاد و یا نه؟ و به چه چیزی هلاک شدند؟ چرا که

من در کتاب خداوند عزّ و جلّ، یادکرد آنها را می یابم، در حالی که خبری از آنها پیدا نمی کنم.

امام علی علیه السّلام به او فرمود: پرسشی کردی که پیش از تو هیچ کسی از من نکرده و پس از من نیز، کسی جز از ناحیه من، به تو پاسخی نخواهد داد. هیچ آیه ای در کتاب خداوند عزّ و جلّ وجود ندارد مگر آنکه تفسیرش را می دانم، و می دانم در کجا .دشت و یا کوه. و در چه وقتی – شب و یا روز. نازل شده و به راستی در اینجا (اشاره به سینه خود) دانشی بسیار وجود دارد، امّا جویندگانش کم اند و به زودی چون مرا از دست دهند، پشیمان گردند.

ای برادر تمیمی! بدان آنها قومی بودند که درخت صنوبری را .که «شاه درخت» نامش گذارده بودند. می پرستیدند. این درخت را یافث پسر نوح، در کنار چشمه ای به نام «وشناب» .که پس از طوفان، برای نوح علیه السّلام جوشیده بود. کِشته بود. آنها اصحاب رسّ نام گرفتند زیرا پیامبر خود .پس از سلیمان بن داود علیهما السّلام. را زنده به گور کردند. آنها در کنار نهری به نام «رسّ» از بلاد شرق .که نام نهر از آنها گرفته شده بود. دوازده آبادی داشتند. در آن روزگار بر روی زمین، نهری پرآب تر و گواراتر از آن نهر نبود و نیز آبادی هایی بیشتر و آبادتر از آنها نبود؛ نام اوّلین آبادی «آبان»، دوّمین «آذر»، سوّمین «دی»، چهارمین «بهمن»، پنجمین «إسفندار»، ششمین «فروردین»، هفتمین «اردیبهشت»، هشتمین «أرداد»، نهمین «مرداد»، دهمین «تیر»، یازدهمین «مهر» و دوزادهمین آبادی «شهریور» بود. بزرگ ترین شهرشان «اسفندار» بود که پادشاهشان در آنجا می زیست. نام وی، ترکوز بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود – یعنی فرعونِ زمان ابراهیم علیه السّلام. بن کنعان بود.

چشمه و صنوبر هم در آن شهر بودند و از میوه آن صنوبر، دانه ای در هر یک از آبادی ها کِشته بودند و از آن چشمه .که کنار صنوبر بود. نهری به سوی آنها جاری کرده بودند. دانه رویید و تبدیل به درخت بزرگی شد. آنها آب چشمه و جوی هایش را ممنوع کرده بودند و خود و چهارپایانشان از آن نمی نوشیدند و هر کسی مرتکب چنین کاری می شد، وی را می کشتند. آنها می گفتند: این آب، مایه حیات خدایان ماست؛ پس شایسته نیست کسی از حیات آنها کم کند. آنها و چهارپایانشان از نهر رسّ که آبادی هایشان در کنار آن بنا شده بود، می نوشیدند.

ص: 117

آنها در هر ماهی از سال، و در هر آبادی، عیدی معیّن کرده بودند که اهالی آن در کنار چشمه جمع شده و بر روی درخت، پرده ای از حریر که دارای انواع نقش و نگار بود می انداختند. سپس گاو و گوسفندهایی آورده و آنها را برای آن درخت، قربانی می کردند و بر آن قربانی ها هیزم ریخته، آتش می زدند و زمانی که دود آن قربانی ها به هوا رفته و بین آنها و آسمان حائل می شد و دیگر نمی توانستند آسمان را ببینند، در برابر درخت، به سجده می افتادند و در مقابلش گریه و زاری می کردند تا از آنها راضی شود. شیطان نیز می آمد و شاخه های درخت را حرکت می داد و از تنه آن همچون کودکی فریاد می زد که: ای بندگانم! از شما راضی شدم، راحت و شادمان باشید! آنان هم سر از سجده برداشته، شراب می نوشیدند، موسیقی نواخته و سنج می زدند و آن روز و شب را به همان حال سپری می کردند و سپس برمی گشتند.

عجم ها نام ماه های خود را با برگرفتن از نام این آبادی ها، آبان ماه، آذرماه و غیره گذاردند؛ زیرا اهل آن آبادی ها به یکدیگر می گفتند: این عید فلان ماه است و آن عید فلان ماه.

در زمان عیدِ مخصوصِ بزرگ ترین آبادی، کوچک و بزرگ آنان در آن شهر جمع می شدند و کنار چشمه و صنوبر، سراپرده ای از حریر که انواع نقش و نگار بر آن بود، برمی افراشتند. این سراپرده، دوازده در داشت که هر دری، مخصوص به اهل یک آبادی بود. آنان خارج از سراپرده در مقابل صنوبر سجده کرده و قربانی هایی چند برابر قربانی درخت آبادی های کوچک تر، ذبح می کردند. در این هنگام ابلیس نیز می آمد و صنوبر را به شدّت تکان می داد و با صدای بلند از درون آن سخن گفته، و بیش از وعده دادن و آرزومندکردن توسط تمام شیاطین، به آنان وعده می داد و آنها را آرزومند می کرد. آنان نیز سر از سجده برمی داشتند و از شدّت شادی و نشاط، از حال رفته و از شدّت شراب خواری و اشتغال به موسیقی، توان صحبت کردن نداشتند. آنها به تعداد اعیادشان در طول سال، دوازده روز و شب را به همان حال می گذراندند و سپس باز می گشتند.

پس چون کفر به خداوند و عبادت غیرخدا در میان آنان طولانی گشت، خداوند عزّ و جلّ پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهودا بن یعقوب را به سوی آنان فرستاد. وی مدّت زمانی طولانی در بین آنان بوده و آنان را به

عبادت خداوند عزّ و جلّ و شناخت ربوبیّت او دعوت می کرد، ولی آنها از او پیروی نمی کردند.

ص: 118

وقتی آن پیامبر دید که آنان به شدّت، غرق در ضلالت و گمراهی هستند و دعوت او را به سوی رشد و رستگاری نمی پذیرند، در عید شهر بزرگ آنها شرکت کرد و گفت: بار پروردگارا! این بندگان تو، جز تکذیب من و کفر به تو، کار دیگری نمی کنند و درختی را که نه فایده ای می رساند و نه ضرری، می پرستند. پس تمام درختانشان را خشک گردان، و قدرت و چیرگی خود را به آنان بنمایان!

صبح روز بعد، تمام درخت ها خشک شده بود. این واقعه آنان را ترساند و احساس عجز و ناامیدی به آنها دست داد. ایشان به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی گفتند: این مرد که ادّعا می کند فرستاده پروردگار آسمان و زمین است، خدایان شما را سحر کرده است تا شما را از خدایانتان به سوی خدای خویش متوجّه گرداند؛ گروه دیگر گفتند: نه، بلکه خدایان شما با دیدن این مرد که از آنان عیب گویی می کند و در موردشان سخنان نامربوط گفته و شما را به پرستش خدای دیگری فرا می خواند، خشمگین شده اند و زیبایی و شکوه خود را از شما پوشانده اند تا شما نیز به خاطر آنان خشمگین شوید و انتقام آنان را از این مرد بگیرید.

لذا همگی بر آن شدند تا او را بکشند؛ برای این کار، لوله های بلندی از سرب که دهانه های گشادی داشت، برگرفتند و آنها را از قعر چشمه تا روی آب مثل لوله های سفالین آبراهه (فاضلاب) بر روی هم سوار کردند، و آب داخل آن را کشیدند و سپس در قعر آن، چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبرشان را به درون آن انداخته و صخره بزرگی بر دهانه آن نهادند و آنگاه لوله ها را از آب بیرون آوردند و گفتند: اکنون که خدایانمان دیدند که ما، شخصی را که درباره آنها به بدی سخن می گفت و ما را از پرستش آنان باز می داشت کشتیم، و او را در زیر بزرگ ترین خدایان دفنش کردیم تا دلش آرام گیرد، امیدواریم که از ما راضی شده باشند و شکوفه ها و طراوت آنها مثل گذشته به سوی ما باز گردد.

آن مردم در تمام روز، صدای ناله پیامبرشان را می شنیدند که می گفت: «مولای من! تنگی جا و شدّت اندوه مرا می بینی، پس بر ناتوانی و درماندگی ام رحم کن و زودتر قبض روحم کن، و اجابت دعایم را تأخیر نینداز!» تا اینکه بالاخره آن پیامبر از دنیا رفت. پس خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! آیا این بندگان من، که بردباری من آنها را فریب داده و خود را از خشم من در امان می پندارند و کس دیگری را غیر از من پرستیده و فرستاده مرا کشته اند، گمان می کنند

ص: 119

که در مقابل غضب من توان مقاومت دارند، یا اینکه می توانند از محدوده قدرت من خارج شوند؟ چگونه؟ ! و حال آنکه من از کسی که مرا نافرمانی کند و از عقاب من نهراسد، خودم انتقام خواهم گرفت، و به عزّت و جلالم قسم یاد کرده ام که آنان را مایه عبرت اهل عالم قرار دهم.

خداوند، آنها را در آن عیدشان تنها با بادهای طوفان گونه و بسیار سرخ رنگ به هراس افکند. آنان در آن طوفان حیران شده، به هراس افتاده بودند و به یکدیگر پناه می بردند؛ سپس زمین در زیر پاهایشان به گوگردی مشتعل تبدیل شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند و آتشی ملتهب همچون گنبد بر آنان فرو افکند و بدن هایشان همچون سرب مذاب، در آتش ذوب شد. پناه می بریم به خداوند متعال از غضب و عذابش. و لا حول و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم.(1)

توضیح: جوهری گفته است: «رسستَ رسّاً» یعنی چاهی حفر کرده ای، و «رسّ المیّت» یعنی متوفّی در قبر گذارده شد.(2)(پایان سخن جوهری) «کِلّه» پرده نازکی است که مانند خانه ای کشیده شده و در آن، از پشه مصون می مانند. «قُتار» دود بَخور و دیگ و بریان است. «معازف» آلات موسیقی است و گویا مراد از «دستبند» چیزی است که در فارسی «سنج» می نامند و یا منظور از آن، زینت کردن با النگو است. گفته می شود «کلام جهوریّ» یعنی سخن بلند. در قاموس آمده است: قطع بزید کعنی فهو مقطوع به یعنی وی به سببی از سفر باز ماند و یا بین او و بین آرزویش فاصله افتاد.(3) و «بَربَخ» لوله های سفالینی است که برای چاه و مجاری آب استفاده می شود.

نکات مهم و ارزنده

نکته اوّل: بیشتر نام هایی که برای روزهای ماه در خبر معلّی آمده، با آنچه منجّمین پارسی نقل کرده اند مطابق است و ظهور در آن دارد که در این خبر، مقصود از ماه، همان ماه های پارسی قدیم باشد نه ماه های عربی؛ و سخن در این رابطه پیشتر گذشت.

1- . علل 1 : 38-41؛ عیون 1 : 205-209
2- . الصحاح 2 : 931

3- . القاموس 3 : 70

و هر یک از روزهای پنج گانه مسترقه را نامی نهاده اند: اوّل: أهنود؛ دوّم: اُشنود؛ سوّم: إسفند مذ؛ چهارم: دهشت؛ و پنجم: هشتویش؛ این نام گذاری مشهور بوده و نام های دیگری نیز نقل شده است. گفته اند هر یک از اینها، نام فرشته گماشته بر آن روز است.

محقّقان پیرامون این فرشته ها اختلاف دارند؛ برخی حمل بر ظاهر کرده و گفته اند: خدا بر هر آفریده ای، فرشته ای گماشته است که نگهبان اوست و او را پرورش داده، به سوی هدف آفرینش سوق می دهد؛ چنانکه در اخبار آمده است: «فرشته گماشته بر دریاها»؛ «فرشته گماشته بر کوه ها»؛ «فرشتگان گماشته بر درخت ها و گیاهان دیگر»؛ «فرشتگان گماشته بر ابرها، برق ها، صاعقه ها و بر هر قطره باران»؛ و نیز «فرشتگان گماشته بر روزها، شب ها، ماه ها و ساعت ها»؛ با این بیان، روشن می شود که منظور از سخن روز، ماه، زمین، گور و ...، سخن فرشتگان گماشته بر آنها است.

و برخی محقّقان، آنها را حمل بر ربّ النوع های مجرّدی که افلاطون و پیروان اشراقیّ وی به اثبات رسانده اند، می کنند؛ زیرا ایشان برای هر نوعی از انواع افلاک، ستارگان، عناصر بسیط و موالید، ربّ مدبّری ثابت کرده اند که او را پرورش داده، به کمال لایق آن می رسانند. گفتار اوّل، مطابق مسلک ملّیّین و دینداران بوده و گفتار دوّم، روش کسانی است که وجود صانع را اثبات نکرده و قائل به تأثیر طبایع اند، گرچه برخی معتقدان به وجود صانع نیز به این روش گرویده اند؛ و اینجا مناسب تحقیق پیرامون این سخن نیست.

ابوریحان گفته است: هر یک از ماه های پارسی، سی روز بوده و هر یک از این روزها را نام جداگانه ایست که به زبان ایشان عبارتند از: 1: هرمز؛ 2: بهمن؛ 3: اُردیبهشت؛ 4: شهریور؛ 5: إسفندارمذ؛ 6: خرداد؛ 7: مرداد؛ 8: دی؛ 9: باذر؛ 10: آذر؛ 11: آبان؛ 12: خرماه؛ 13: تیر؛ 14: جوش؛ 15: دیبمهر؛ 16: مهر؛ 17: سروش؛ 18: رشن؛ 19: فروردین؛ 20: بهرام؛ 21: رام؛ 22: باد؛ 23: دیبدین؛ 24: دین؛ 25: أرد؛ 26: أشتاد؛ 27: آسمان؛ 28: رامیاد؛ 29: مارسفند؛ 30: أنیران؛ و در نام این روزها اختلافی میان آنها نیست و برای هر ماهی، بدین گونه و به همین ترتیب است، جز در «هرمز» که برخی آن را «فرّخ» نامیده اند و در «أنیران» که برخی آن را «به روز» نام نهاده اند؛ و تعداد این روزها، 360 روز است، و پیشتر گذشت که سال حقیقی، 365

ص: 121

روز و یک چهارم روز است؛ پس به پنج روز زائد، نام های دیگری به جز نام روزهای هر ماه داده اند که عبارتند از: أهشدگاه، اشتدگاه، إسفندگاه، إسفندمذگاه و بهشیشگاه.

مؤلّف: سپس ابوریحان آنچه را گذشت با وجوه فراوان دیگری آورده است. پس تعداد روزهایشان 365 روز شد و یک چهارم روز را رها کردند تا از جمع آنها، روزهای یک ماه تمام در مدّت 120 سال به دست آید و آن را به ماه های یک سال افزودند تا آن سال دارای سیزده ماه شود و نامش را «کبیسه» نهادند و به روزهای این ماه زائد، نام همان روزهای دیگر ماه ها را دادند.

آنها این روش را داشتند تا اینکه پادشاهی آنها نابود شد و آیینشان از میان رفت. پس از آنها، یک چهارم ها رها شد و سال کبیسه مقرّر نشد تا به حال نخست خود بازگردد و از اوقات محموده تأخیر زیادی نیفتد؛ زیرا این کاری بود که زیر نظر پادشاه و در شورایی مرکب از محاسبه گران، ناقلان اخبار و روایات، علماء و قضّات مرکز و مناطق پیرامونی، و پس از اتّفاق نظر همه آنان انجام می شد و دست کم یک میلیون دینار هزینه برمی داشت. در آن روز، بزرگ ترین و مشهورترین اعیاد که «عید کبیسه» نامیده می شد، برپا می شد و در آن سال پادشاه، مالیات را بر مردم می بخشید. آنچه باعث می شد آنها یک چهارم روز را در هر چهار سال، یک روز حساب نکرده تا به یکی از ماه ها یا خمسه مسترقه بیفزایند، بدین خاطر بود که معتقد بودند کبیسه در ماه است نه در سال، و به علاوه در کیش آنها هر روز ذکر و دعای واجبی داشت که باید نام روز در آن برده شود.

و این روز فراهم شده نامی نداشت، و خسروان مقرّر کرده بودند که برای هر روز از خمسه مسترقه، یک نوع گل و شکوفه در برابر آنها بگذارند و یک رنگ شراب به مجلس بیاورند، و این شیوه منظّم، تخلف پذیر نبود؛ و سبب گذاردن این ایّام پنج گانه در آخر آبان ماه و میان آبان و آذر این بود که پارسیان گمان می کردند آغاز سالشان، که روز هرمز و ماه فروردین است و در این زمان، خورشید در نقطه اعتدال بهاری و در میانه آسمان جا دارد، از هنگام آفرینش انسان نخستین بوده است؛ یعنی آغاز هزاره هفتم در نزد آنها.

منجّمین نیز سخن مشابهی دارند. آنها می گویند طالع جهان، سرطانست؛ چرا که خورشید در ابتدای ادوار سند هند، در ابتدای حمل بر نیمه دو حدّ

نهایت عمارت

ص: 122

بوده است که در این صورت، طالع جهان، سرطان خواهد شد و همچنانی که گفتیم در نزد ایشان، این آغاز دور و نشوء است.

برخی نیز گفته اند: بدین جهت سرطان نامیده شده که به لحاظ رأس، نزدیک ترین برج به ربع معمور است و شرف مشتری، که مزاج معتدل دارد، در آنست؛ و نشوء، تنها در اثر عمل کردن حرارت معتدل در رطوبت رخ می دهد؛ پس در این صورت سزاوار است که طالع نشوء جهان باشد. برخی نیز گفته اند: وجه تسمیّه این است که با طلوع آن، طلوع طبایع چهارگانه کامل شده و در نتیجه نشوء حاصل می گردد؛ و امثال این تشبیهات را گفته اند.

ابوریحان این گونه ادامه می دهد: سپس چون زردشت آمد و سال ها را با ماهی که از یک چهارم ها فراهم می شد کبیسه کرد، زمان به آغاز خود بازگشت و وی بدانها دستور داد که بعد از وی نیز مانند او عمل کرده و فرمانش را اجرا کنند؛ آنها نام جداگانه ای برای ماه کبیسه ننهاده و نام ماه را مکرّر نکردند؛ بلکه به ترتیب متوالی، آن را محافظت می کردند، و بر اینکه مبادا در رعایت این ترتیب، مرتکب اشتباه شوند نگران بودند؛ پس به انتقال پنج روز به آخر ماهی که نوبت کبیسه بدان منتهی می شد، مبادرت کردند.

به خاطر بزرگی امر کبیسه گیری و منفعتی که این کار برای عامّ و خاصّ، و مردم و پادشاه داشت و نیز به خاطر موافقت با حکمت و عمل به اقتضای طبیعت، اگر در هنگام این کار، امور کشور به سبب حوادثی قوام نمی داشت، آن را به تأخیر می انداختند تا از این کار، دو ماه فراهم شود و اگر مانعی برای کبیسه گیری آتی پیش بینی می شد، دو ماه آن را پیش می انداختند؛ چنانکه در دوران یزدگرد پسر شاپور با درپیش گرفتن احتیاط، عمل شد و آن، آخرین کبیسه ای بود که اجرا شد و متصدّیش، مردی دیوانی به نام «یزدگرد هزاری» بود و نوبت در آن کبیسه، آبان ماه بود؛ پس پنج روز را به آخر آن ماه الحاق کردند؛ و چون کار کبیسه گیری را رها کردند، به همان حالت باقی ماند. (پایان کلام ابوریحان)

من این سخن را نقل کردم تا زمینه ای باشد برای بیان نکته دوّم؛ و توضیح بیشتر آنچه گذشت در روایت امام رضا علیه السّلام پیرامون تقدّم روز بر شب و ... آمده است.

نکته دوّم: شیخ طوسی و همه متأخرین از وی، نوروز و اعمال آن را از غسل، روزه، نماز و جز اینها ذکر کرده، ولی روزش را مشخص نکرده اند؛ پس باید ضمن اشاره به اقوال، روز آن را تعیین کرد.

بزرگِ فقهای مدقّق، محمّد بن ادریس در السرائر گفته است: شیخ ما ابوجعفر در «مختصر المصباح» آورده که مستحب است در روز نوروز پارسی، چهار رکعت نماز با کیفیّت خاصّی خوانده شود؛ امّا وی نگفته که آن چه روزیست و ماه رومی و یا عربی آن را نیز تعیین نکرده است؛ آنچه برخی از اهل حساب و علمای هیئت در کتابی مخصوص این علم، تحقیق کرده اند، اینست که نوروز، روز دهم أیار است. این ماه دارای سی و یک روز است که با گذشتن نُه روز از آن، نوروز فرا می رسد. گفته می شود «نیروز» و «نوروز» هر دو به کار برده می شود.

شهید، نوروز را به آغاز سال پارسیان، یا حلول خورشید به برج حمل، و یا روز دهم أیار تفسیر کرده است.

جمال السّالکین، احمد بن فهد حلّی در کتاب «المهذّب البارع فی شرح المختصر النافع» گفته است: روز نوروز، روز جلیل القدری بوده و تعیین آن در سال، مشکل بوده و شناخت آن به خاطر تعلّق گرفتن عبادتِ مطلوبِ شارع بدان و با توجّه به منوط بودن امتثال به شناخت، امری مهم است.

همان گونه که مشاهده شد جز محمّد بن ادریس و شهید، کسی از علمای ما متعرّض تعیین روز نوروز نشده اند. امّا احتمال سوم شهید، یعنی روز دهم أیار، اشاره ای به گفته ابن ادریس دارد و احتمال اوّل وی اشاره دارد به نظریّه مشهور فقهای عجم که در بلاد خود، نزول خورشید را به جدی، نوروز می دانند؛ و این نظرّیه، نزدیک است به گفته مؤلّف کتاب «الأنواء»؛ وی این چنین گفته است: روز هفدهم کانون اوّل، روزه یهود است و در این روز، خورشید به صورت صعودی به سمت شمال بازگشته و روز از شب، سیزده ساعت می گیرد و این همان مقداری است که در هر روز می گیرد؛ و خورشید دو روز پیش از آن، به برج جدی وارد می شود. برخی علماء نیز نوروز را آغاز سال دانسته اند.

پس مشاهده شد که مؤلّف کتاب «الأنواء»، این قول را به برخی از علماء نسبت می دهد. وی ادامه می دهد: روز نهم شباط، روز نوروز است که مطابق روایت معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السّلام، در این روز، غسل و چهار رکعت نماز

ص: 124

مستحب است. وی سپس روایت را ذکر کرده و تفسیر اخیر را به صورت جزمی برگزیده است.

به چند دلیل، بهترین تفسیر همان روز نزول خورشید به برج حمل است:

1. این تفسیر میان مردم معروف تر بوده و در استعمال آنان، اظهر است؛ با توضیح این نکته که خطاب مطلق و عمومیِ شامل هر مکلّف، به آنچه نزد عرف، شناخته شده است انصراف دارد و نیز ظاهر در استعمال، سزاوارتر از انصراف آن به غیرظاهر در استعمال است که این مطلب، از عادت و حکمت شرع دانسته می شود؛ مانند اینکه اوقات نماز را به گردش ظاهری خورشید مربوط ساخته و روزه ماه رمضان و حجّ را به دیدن هلال مشروط کرده است و همه اینها امور ظاهری هستند که همه مردم و بلکه جانداران، آنها را می شناسند.

اگر این چنین بگویی: در بلاد عجم، استعمال نوروز در نزول شمس به برج حمل، استعمال غیرظاهری بوده، تا آن جایی که میان آنان معروف نبوده و بلکه مورد انکار است؛ نیز چرا عرف ظاهر برخی بلاد را بر برخی دیگر ترجیح داده ای؟ به علاوه اینکه آنچه تو یاد کرده ای، پدیده تازه ای است و «نوروز سلطانی» نام دارد؛ حال آنکه پدیده نخست، قدیمی تر بوده و حتّی می گویند سابقه آن به زمان نوح علیه السّلام برمی گردد.

پاسخ این است: هنگامی که عرف متعدّد شد به عرف شرع انصراف دارد و اگر چنین عرفی نباشد به عرف نزدیک ترین بلاد انصراف دارد و نیز واژه ها به شرع انصراف دارند؛ پس با این وجود، منصرف به عرف بلاد عرب و زبان عرب می شوند، چرا که نزدیک ترین عرف ها و زبان ها به شرع است. پاسخ اشکال دوّم این است که هر دو تفسیر، پیش از اسلام بوده اند.

2. تناسب دارد با این گفته صاحب «الأنواء» که: خورشید در «دو شرط» آفریده شد که این دو در اوّل حمل اند؛ پس این امر با بزرگداشت این روز که در آن، خورشید به مبدأ پیدایش خود باز می گردد، مناسب است.

3. تناسب دارد با این گفته سیّد رضی الدین علیّ بن طاووس که: آغاز آفرینش جهان در ماه نیسان بوده است؛ و شکی در این نیست که نیسان، به هنگام قرارداشتن خورشید در حمل داخل می شود. و اگر آغاز آفرینش

جهان در مثل چنین روزی بوده باشد، مناسب است که این روز، روز عید و شادی باشد و از این رو،

روایت شده است که در این روز، بهترین عطرها استفاده شود، تمیزترین جامه ها پوشیده شود، شکرگزاری گردد، با غسل، آماده دعا شوند، و آن را با روزه و نمازِ مقرّر، به کمال برسانند، چرا که آغاز نعمت کبری است و آن، برآمدن از نیستی به هستی است و سپس قرار گرفتن بشر در معرض ثواب جاوید الهی؛ و بدین خاطر به بزرگداشت روز مبعث و غدیر، که آغاز منصب نبوّت و امامت است، فرمان داده شده ایم، و همچنین به بزرگداشت روز ولادت پیامبر و امام علی علیهما السّلام.

اگر این چنین بگویی: انتساب نوروز به پارسیان، مؤیّد احتمال اوّل شهید است؛ زیرا آنها بودند که نوروز را مقرّر کردند و احتمال دوّم را گروه خاصّی مقرّر کردند، در حالی که دیگران با آنان موافق نبودند.

پاسخ این است: در انتساب به آنان همین کافی است که تنها گروهی از آنان، این چنین گفته باشند؛ گرچه تعداد ایشان از کسانی که این چنین نگفته اند کمتر باشد؛ آیا نمی بینی که خدا می فرماید: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قالَتِ النَّصاری الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ»(1) {و یهود گفتند: «عُزَیر، پسر خداست.» و نصاری گفتند: «مسیح، پسر خداست.» } با اینکه همه یهود و همه نصاری این سخن را نگفته اند؛ و نیز مانند سخن خدای تعالی است که: «وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ»(2) {و کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده ایم، از آنچه به سوی تو نازل شده شاد می شوند. } که مقصود در این آیه، همه اهل کتاب نیستند، بلکه اشاره به عبد اللَّه بن سلام و یاران وی دارد.

به علاوه: آنچه در فضیلت نوروز وارد شده و مؤیّد گفته ما است حدیث معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السّلام است که: روز نوروز، همان روزیست که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در غدیر خمّ، برای امیرالمؤمنین علیه السّلام بیعت گرفت و مردم به ولایت او اقرار کردند؛ پس خوشا به حال آنکه بر این بیعت ثابت ماند و وای بر آنکه آن را بشکند؛ و این همان روزیست که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله، علی علیه السّلام را به سوی وادی جنّ فرستاد تا از آنها پیمان و میثاق بستاند؛ و این همان روزیست که آن حضرت بر اهل نهروان پیروز شد و ذوالثدیّه را کشت؛ و این همان روزی است که در آن، قائم ما اهل بیت و اولی الامر ظهور می کند؛ و خداوند او

1- . توبه / 30
2- . رعد / 36

را بر دجّال پیروز می کند و آن حضرت او را در محل زباله دان کوفه بر دار آویزد؛ هیچ نوروزی نیست مگر اینکه ما در آن، انتظار فرج را داریم؛ زیرا این روز، از روزهای ما است؛ عجم آن را حفظ کردند و شما آن را تباه کردید.

یکی از پیامبران بنی اسرائیل از پروردگارش درخواست کرد قومی را که هزاران تن بودند و از بیم مرگ، از خانه های خود خارج شده بودند و خداوند آنها را میرانده بود، زنده کند. پس خداوند به او وحی کرد که آب بر مرقدشان بپاشد و وی در این روز بر مرقدشان آب پاشید. پس آنان که تعدادشان 30 هزار نفر بود، زنده شدند و از آن پس، آب پاشیدن در نوروز به سنّت گذشته ای تبدیل شد که جز راسخان در علم، سبب آن را کسی نمی دانست و این روز، نخستین روز سال پارسیان بود؛ معلّی می گوید: امام این سخنان را بر من املاء کرد و من آن را نوشتم.

از معلّی نیز روایت شده است که: در صبح روز نوروز نزد امام صادق علیه السّلام رفتم. امام گفت: ای معلّی! می دانی امروز چه روزی است؟ گفتم: نه! امّا روزیست که عجم ها آن را مبارک شمارده و بزرگ می دارند. امام گفت: هرگز! سوگند به بیت عتیقی که در مکّه است این روز تنها به خاطر امری دیرین است که آن را برای تو تبیین می کنم تا آن را بدانی. گفتم: ای آقایم! دانستن این امر از ناحیه شما از اینکه زندگی جادودانه یابم و دشمنان هلاک شوند، نزد من محبوب تر است. امام گفت: نوروز همان روزی است که خداوند در آن، از بنده هایش پیمان گرفت که او را بپرستند و چیزی را شریک او نسازند، و به رسولان و حجّت ها و اولیای الهی گوش فرا دهند؛ این، نخستین روزی است که در آن، خورشید طلوع کرد، بادهای لقاح دهنده وزید و شکوفه های زمین در آن آفریده شد؛ و این همان روزی است که کشتی نوح علیه السّلام در آن، بر کوه جودی استوار شد؛ و این همان روزی است که خداوند در آن، هزاران تن که از بیم مرگ، از خانه های خویش بیرون رفتند [و مردند] را زنده کرد، سپس خدا به آنها گفت: بمیرید! آن گاه همه را زنده ساخت(1)؛ و این همان روزی است که جبرئیل علیه السّلام در آن، بر پیامبر صلّی الله علیه و آله نازل شد؛ و این همان روزی است که ابراهیم علیه السّلام بت های قوم خویش را شکست؛ و این همان روزی است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آن، علی علیه

1- . اشاره به داستان یادشده در آیه 243 سوره بقره

السّلام را بر دوش گرفت تا بت های قریش را از فراز بیت الحرام فرو افکنده، خرد کند؛ ... .

برای مسأله موردنظر، چندین شاهد در این دو حدیث وجود دارد:

1. این گفته که «این همان روزی است که در آن، در غدیر خم بیعت گرفته شد» اشاره به تاریخ دارد. این واقعه در سال 10 هجری رخ داده و بر حسب فوافق و بر اساس تقویم، نزول خورشید در روز 19 ذی الحجّه در برج حمل بوده، امّا با توجّه به دیده نشدن هلال در شب سی ام در مکّه، بر اساس رؤیت، 18 ذی الحجّه بوده است.

2. آب پاشیدن در آن روز، سنّت فراگیری بوده و ظاهر این است که چنین سنت عامّی که شامل همه مکلّفین است، باید در وقتی بوده که نفرت بار نبوده باشد و چنین چیزی با قرارداشتن خورشید در برج جدی سازگار نیست، زیرا همزمان با شدّت سرما در بلاد اسلامی است.

3. در حدیث دوّم می گوید: «این، نخستین روزی است که در آن، خورشید آفریده شد» و این مطلب، مناسب با این گفته است که: خورشید در دو شرط آفریده شد.

4. پدیده ای که جمله «شکوفه های زمین در این روز آفریده شد» بیانگر آن است، تنها در زمان حمل رخ می دهد نه جدی؛ و این موضوعی روشن است. (پایان سخن)

مؤلّف: تحقیق سخن در اینجا اینست که در گذشته دانسته شد که یک سال خورشیدی، عبارت است از مدّت زمان یک گردش خورشید با حرکت خاصّ خود از هر مبدأی که فرض شود؛ و این مدّت بر طبق رصد أبرخس و متقدّمین موافقش، 365 روز و یک چهارم کامل یک روز است و طبق رصدهای مشهور دیگر، به یک چهارم نمی رسد، بلکه چند دقیقه کم دارد؛ این کسر به گفته بیرجندی در «فی شرح التذکره علی رصد التبانی»، 13 دقیقه و سه پنجم دقیقه؛ به حساب مغربی، 12 دقیقه؛ بر اساس رصد مراغه، 11 دقیقه؛ بر طبق رصد برخی از متأخّرین، 9 دقیقه و سه پنجم دقیقه؛ و بر اساس رصد بطلمیوس، 4 دقیقه و چهار پنجم دقیقه است.

بنابر این، پارسیان از زمان جمشید یا پیشتر، و رومیان از عهد اسکندر یا بعد از آن، کسر را بر اساس رصد أبرخس، یک چهارم کامل گرفته اند و

تفاوت این دو اینست که رومیان در طیّ هر چهار سال، از یک چهارم یادشده کبیسه گرفته و با

افزودن یک روز به سال چهارم، آن را 366 روز برمی شمردند، ولی پارسیان تا عهد یزدگرد، آخرین پادشاه عجم و یا تا زمان خسروان پیش از وی، در هر 120 سال اقدام به کبیسه گیری کرده و با افزودن 30 روز به سال اخیر، آن را 395 روز برمی شمردند و چه بسا به سبب جلوس پادشاه جدیدی، با تجدید تاریخ خود، سال های گذشته را اسقاط می کردند؛ امّا پس از آن زمان، هرگز اقدام به کبیسه گیری از کسر یادشده نکرده و در نتیجه، سال خود را همیشه، 365 روز برمی شمردند.

و مبدأ سال رومیان، ابتدای تشرین اوّل، و مبدأ سال پارسیان، اوّل فروردین ماه به نام نوروز بوده است؛ نیز هر بخشی از ماه های این دو ملّت، پیوسته نه مطابق مبدأ سال و نه مطابق بخش مشخّصی از سال دیگری بوده، بلکه به خاطر اختلاف در روش محاسبه، هر بخشی از این تاریخ ها با مرور ایّام، در هر بخشی از تاریخ دیگری گردش داشته است؛ و همچنین نه آغاز این سال ها و نه اجزاء دیگر آنها، پیوسته با آغاز فصلی و یا جزئی از آن مطابق نبوده و هر بخشی، در اجزاء فصول دیگری گردش داشته است.

چنین حالتی، تا زمان سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی ادامه داشت؛ وی دوست داشت در زمان خود و به نام خود، تاریخ جداگانه ای از تاریخ های مشهور وضع کند؛ وی دانشمندان خبره این کار را که در نزد او بودند، بدین کار دستور داد. آنها بنای محاسبه خود را بر اساس رصد بطلمیوس و یا موافقان وی در کسر از یک چهارم، که نزد آنها درست تر از رصد بر مبنای تاریخ های دیگر بود گذاشتند؛ سپس آغاز سال را با جلوگیری از گردش در فصل ها، در روز انتقال خورشید به اعتدال بهاری قبل از نیمه روز قرار دادند و در این حال، این انتقال، مطابق با روز جمعه 10 ماه رمضان سال 471 هجری و نیز مطابق با 18 فروردین ماه یزدگردی است؛ و این روز را اوّل فروردین ماه سال جلالی قرار دادند و روزهای سابق بر آن را از درجه اعتبار انداختند و این روز را نوروز سلطانی نامیدند؛ و بنا بر آن شد که برای محاسبه سال های خورشیدی، از نوروز یادشده 365 روز برشمرده و روز سیصد و شصت و ششم را نوروز سال آتی قرار دهند و به خاطر اینکه کسر، از یک چهارم کوچک تر است، در هر چهار و یا پنج سال، کبیسه گیری کنند که در نتیجه، سال کبیسه 366 روز می شد؛ و این روش تاکنون جاری است.

چون این مطلب را دانستی، می گوئیم اوّلاً: توقّع ابن ادریس از شیخ مبنی بر اینکه نوروز را به یک روز از ماه های عربی و یا رومی مشخّص سازد و نیز آنچه که از برخی از اهل حساب نقل کرده که نوروز، دهم أیار از ماه های رومی است، بسیار عجیب است؛ زیرا دانسته شد به دلیل اختلاف معیار در محاسبه سال ها، روزهای ماه پارسیِ قدیم و جدید، در ماه های عربی و رومی می چرخد و بالعکس؛ پس چگونه می شود با وجود گذشت زمان، روز و یا ماهی مشخّص از یک تقویم را بدون اینکه دچار تغییر و تبدیل نشود در تقویم دیگری متعیّن کرد؟ و اینکه برخی از اهل حساب، نوروز را دهم أیار تعیین کرده اند، صورت درستی ندارد و دلیل این تعیین، تنها اینست که در برخی زمان های گذشته چون زمان امام صادق علیه السّلام .که مرجع روایات پیرامون نوروز است. نوروز را مطابق دهم أیار دیده، و توهّم کرده است که همیشه چنین مطابقتی وجود دارد؛ چرا که از توضیحات آینده دانسته می شود که این توافق، در اواسط سده دوّم هجری و نزدیک اواخر زمان امام صادق علیه السّلام بوده است و امثال این اشتباه در بین مردم نایاب نیست؛ چنانچه کفعمی در بیان اعمال ماه شعبان گفته است که بیست و سوّم این ماه، نوروزِ واردشده در روایات است که به یازدهم حزیران، نهمین ماه رومی، ضبط شده است؛ و چنین مطلبی در کتاب سرائر ابن ادریس نیز با ذکر دلیل آمده است؛ و معلوم است که ضبط آن به ماه عربی ممکن نیست، زیرا هر کدام در دیگری می چرخد.

و ثانیاً: تردید شهید در نوروز پارسی میان اوّلین روز سال پارسیان و میان روز دیگری چون اوّل حمل و یا دهم أیار، عجیب است و این تردید مانند تردید در مبدأ سال عربی میان اوّل محرّم و میان روز دیگری است؛ زیرا اینکه نوروز، اوّلین روز سال پارسی است، مطلبی در نهایت وضوح است؛ و افزون بر آن، در اکثر سندهای روایت بدان تصریح شده است؛ چرا که مقصود ما در اینجا، تعیین نخستین روز سال پارسی است که آیا اوّل حمل است و یا روز دیگر.

و ثالثاً: آنچه ابن فهد گفته که نوروز نزد فقهای عجم، روز نخست سال پارسی است، مطلبی درست و موافق روایت است، ولی اینکه نوروز را به هنگام نزول خورشید به جدی قرار داده اند همچنانی که بیان شد، مبتنی بر توهّم مطابقت دائمی، به سبب رخداد مطابقت در برخی زمان ها و نیز غفلت از گردش در میان فصل هاست؛ آنچه مؤلّف الأنواء به برخی علماء نسبت داده که نوروز، هفدهم کانون اوّل، مطابق با

ص: 130

دو روز پس از نزول خورشید به جدی است، و همچنین قول برگزیده او، که نوروز، روز نهم شباط است، مانند مطلب یادشده است.

و خلاصه آنکه ابتنای بر غفلت یادشده، دامنگیر همه این اقوال شده است؛ پس منشأ توهّم برخی از علماء، که مؤلّف الانواء آن را نقل کرده، ممکن است بر پایه رخداد این مطابقت در زمان او، یعنی اواسط سده هشتم هجری باشد؛ چرا که قواعد حساب .که به زودی تبیین می شوند. دلالت بر آن دارد که در سال دهم هجری، اوّل فروردین ماه پارسی، که نوروز نامیده می شود، نزدیک به نزول خورشید به اوّل برج حمل بوده؛ و این رخداد، مطابق با اواسط ماه آذار رومی و نیز چنانچه روایت بدان تصریح کرده، مطابق با 18 ذی الحجّه عربی یعنی روز بیعت گرفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام در غدیر خم و در بازگشت از حجّه الوداع بوده است. سپس بعد از وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در سال 11 هجری، پادشاهی عجم به یزدگرد، آخرین پادشاه آنان منتقل شد و چنانچه شیوه آنها بود، سال هایی که گذشته بود از درجه اعتبار ساقط شد و روز جلوس وی، اوّل فروردین و روز نوروز قرار داده شد و این حادثه، مطابق با اواسط حزیران و نیز 22 ربیع الاوّل بود.

و دانستی که محاسبه پارسیان در دوران یزدگرد و بلکه کمی پیش از آن در زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله، بر این پایه بود که هر سال را 365 روز محاسبه کرده و کبیسه ها را که میان قدمایشان متداول بود رها کنند؛ پس ناگزیر، نوروز آنان در هر چهار سال به روز دیگری از روزهای ماه رومی و پیش از روزی که در آن بوده، منتقل می شد، زیرا آنها در هر چهار سال، یک روز کبیسه داشتند؛ و در این انتقال، جایگاه خورشید در بروج نیز به همین نسبت جابجا می شود؛ و همچنانی که بیان شد، در حقیقت، این اختلاف در هر سال به اندازه نقصان کسر از یک چهارم بوده که حقیقتاً اندک است.

خلاصه آنکه انتقال آن، از اواسط حزیران و اواخر جوزاء .که در سال یازدهم هجری در آن بوده. به اواسط کانون اوّل و اوایل جدی بوده است و این مدّتِ نزدیک شش ماه، در طیّ حدود 730 سال بوده است؛ پس همچنانی که بیان شد در اواسط سده هشتم رخ داده است.

امّا منشأ توهّم مؤلّف الأنواء ممکن نیست شبیه این امر و مبنی بر رخداد مطابقت یادشده در زمان او باشد، چرا که پیشی گرفتن زمان ناقل بر آنچه نقل شده را لازم می آید؛ زیرا چنانچه انتقال ماه ها را دانستی، انتقال آن به برخی از روزهای شباط، قبل از انتقال آن به برخی از روزهای کانون است؛ و همچنین انتقال، برخلاف توالی این دو برج است، چرا که قدر این دو برج به اندازه یک چهارم روز و یا نزدیک آن، از قدر آن بیشتر است. پس نهایت توجیهی که می توان بیان کرد این است که: منشأ توهّم وی می تواند .مطابق آنچه که از برخی از اهل حساب نقل شد. مبنی بر اعتبارداشتن زمان امام صادق علیه السلام در سخن وی باشد؛ و تفاوت این است که پایه محاسبه برخی از اهل حساب بر اساس روش مستمرّ آنان، بر اعتبار اسقاط یزدگردی بوده و پایه محاسبه مؤلّف کتاب الأنواء، به دلیل وقوع آن پس از زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله بر عدم اعتبار آن بوده باشد که این امر، شبیه دیگر تغییرات رخ داده در سنن و آداب شناخته شده در زمان ایشان باشد؛ چرا که همچنانی که دانستی، مدّت مابین نهم شباط و دهم أیار، نزدیک مدّتی است که یزدگرد، آن را اسقاط کرد.

و رابعاً: وی از میان تفسیرهای شش گانه، این تفسیر را برگزیده است که نوروز، روز نزول خورشید به برج حمل است و در دلیل نخست خود، این گونه آورده که این امر، میان مردم مشهورتر است و ... . بطلان این دلیل نزد اهل خبره به حساب و تاریخ روشن است، زیرا خلاف این مطلب که نوروز پارسی به خصوص از زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تا زمان ملک شاه، میان فصول سال می چرخیده است از هیچ کدام از این اهل خبره شنیده نشده، بلکه در شروح تذکره و غیر آن تصریح کرده اند که رومیان و پارسیان در مبدأ سال خود، جایگاه خورشید را ملاحظه نمی کردند، و نیز قراردادن اعتدال بهاری به عنوان مبدأ سال، مخصوص تاریخ ملکی است و چیزی از تواریخ مشهور، موافق آن نیست. پس چگونه می توان مانند آن را مناط احکام شرعی دانست که پیش از زمان ملکشاه نزدیک 500 سال، ثابت بوده است؟ سخن وی مبنی بر انصراف لفظ در صورت نبود عرف شرعی به لغت عرب، امری مسلّم است، ولی در کجا لفظ نوروز در زبان عرب، به اوّلین روز نزول خورشید به برج حمل اطلاق شده است؟ بلکه برخی لغویّان طبق روایت و با تکیه بر شهرت، آن را به اوّل سال پارسی تفسیر کرده اند؛ و برخی از آنان، مانند احمد بن محمّد

میدانی، که از قدیمی ترین و معتبرترین لغویّان است در کتاب «السامی فی الاسامی» خود، نه تنها به این امر اکتفاء نکرده، بلکه پس از ذکر نام ماه ها و روزهای پارسی، «نیروز» را «نخست روز از فروردین ماه» معرّفی کرده است.

و اگر از این حقیقت بگذریم و ناچار شویم آن را حمل بر عرف کنیم، بر جستجوگر شکّی نمی ماند که در زمان خطاب، عرفِ پیرامون آن، متعدّد نبوده، بلکه طیّ زمانی طولانی و پس از آن متعدّد شده است؛ ملک شاه، روز نزول خورشید به برج حمل را «نوروز سلطانی» نامید؛ خوارزمشاه، روز نزول خورشید به درجه نوزدهم برج حمل را که در نظر منجّمین، شرف خورشید است «نوروز خوارزمشاهی» نام گذاری کرد؛ و شخص دیگری، روز دیگری را «نوروز معتضدی» نام نهاد و ... ؛ انکار حادث بودن نوروز سلطانی و بلکه ادّعای تقدّم آن بر اسلام، مایه شگفتی است؛ چرا که گاهی مقیّد به سلطانی است و گاهی به جلالی و گاهی به ملکی؛ و همه اینها، همان گونه که در دفترها، تقویم ها، و کتاب های منجّمین و اهل هیئت ضبط است، برای نسبت دادن به هر یک از القاب سلطان جلال الدین ملک شاه است.

اگر گفته شود: چه بسا ادّعای تقدّم آن بر اسلام، مبتنی بر این شهرت است که مبدأ تاریخشان در عهد جمشید یا غیر او، مطابق اوّل حمل بوده، و انتقال از آن و چرخیدن در فصول، به سبب کبیسه ها و اسقاط ها بوده است، که ذکرشان گذشت.

پاسخ این است: اگر آن را بپذیریم، تردیدی در این نیست که مقصود از نوروز پارسی، روزی است که در هر سال، تازه می شود و آن را آغاز سال می دانند، نه آنچه جز به ندرت واقع نمی شود؛ کما اینکه از لزوم مطابقت با اوّل حمل برمی آید.

اگر گفته شود: در اینجا سه احتمال بیشتر نیست؛ احتمال اوّل: نوروز در روایت، اوّل حمل است مطلقاً؛ احتمال دوّم: نوروز در روایت، اوّل فروردین پارسی است مطلقاً؛ احتمال سوّم: نوروز در روایت، اوّل فروردین پارسی، مطابق با اوّل حمل است؛ احتمال سوّم درست نیست، چون جز در مدّتی طولانی اتفاق نمی افتد، و معلوم است که مقصود از نوروز، چیزی است که در هر سال، تازه می شود. احتمال دوّمی نیز از نظر محاسبه ساقط است، زیرا وقتی ما روزهای فروردین پارسی را که در

تقویم های زمان ما ضبط است تا 18 ماه ذی الحجّه در سال 10 هجری .که در نصّ روایت، مطابق با نوروز پارسی معرّفی شده است. جمع کنیم و آن را بر روزهای

ص: 133

سال های بی کبیسه پارسی .که 365 روز است. از زمان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله تاکنون تقسیم کنیم، 92 و یا 93 روز باقی می ماند. پس روشن می شود تعداد فروردین های پارسی پس از تاریخ نامبرده، مانند تعداد این روزها بوده است؛ و چون این دو احتمال از میان رفت، احتمال اوّل باقی می ماند که مطلوب است؛ افزون بر اینکه این احتمال، با محاسبه تأیید می شود؛ محاسبه دلالت دارد بر اینکه تاریخ نامبرده، یک یا دو روز با اوّل حمل فاصله داشته است و نیز با تسامح، احتمال اوّلِ حمل می رود.

پاسخ این است: درست نبودن احتمال دوّم مطرود است، زیرا این محاسبه، بر پایه غفلت و یا تغافل از اسقاط یزدگردی، که چنانچه گذشت در سال یازدهم هجری واقع شده، می باشد؛ زیرا اگر این اسقاط را به حساب آوریم روشن می شود مطابقت فروردین پارسیِ یزدگردی با زمان پس از تاریخ نامبرده .که در تقویم ها ضبط است.، منافاتی با این مطلب ندارد که تاریخ نامبرده نیز مطابق با فروردین پارسیِ متداول در پیش از زمان یزدگرد باشد؛ زیرا چنانچه گذشت، جلوس یزدگرد در روز سه شنبه 22 ماه ربیع الاوّل سال 11 هجری بوده و تفاوت دو تاریخ، همان 92 تا 93 روز است.

پس روشن شد که با به میدان آمدن حساب، اوّل فروردین، تطابق بیشتری با محاسبه دارد تا اوّل حمل؛ چرا که اوّل حمل، یک یا دو روز تفاوت دارد و این تفاوت هر چند اندک باشد، زیان می زند؛ و اگر هم تطابق آن را فرض کنیم، نهایت کار این است که در روز غدیر، دو امری که سالیانی طولانی با هم فاصله دارند با هم مطابق شده اند و این، نتیجه مطلوب را نمی دهد. زیرا صرف مطابق بودن روز غدیر با نوروز –به هر معنایی که باشد. بدون مطابقت روزهای دیگری که در دو روایت ذکر شده، مطلوب را ثابت نکند؛ و به زودی روشن می شود که مطابق بودن همه آنها با اوّل حمل، محال است، نه مطابق بودن با اوّل فروردین.

اگر گفته شود: از سخن ابوریحان و کوشیار در برخی کتبشان برمی آید که نزد منجّمین، اعتدال بهاری در طالع سال و حساب دوره ها لازمست و در میان منجّمان، بزرگان مشهور پارسی مانند زردشت و جاماسب قرار دارند و بر این اساس، ممکن است که به اعتبار یادشده، مراد از نوروز، که آغاز سال پارسیان در روایت معرّفی شده است، همان اوّل حمل باشد.

پاسخ این است؛ اوّل: اعتبار وقت یادشده را نزد آنها در موارد مقرّر می پذیریم، ولی نقل نشده که آنها با عنوان نوروز از آن یاد کرده باشند و یا آن را مبار ک شمرده و یا چنانچه از روایت فهمیده می شود، آن را عید قرار داده باشند.

دوّم: تعبیرکردن از منجّمان به پارسی، به صرف پارسی بودن برخی منجّمان، بسیار بعید است؛ بلکه برای اهل زبان، آشکار است که اطلاق پارسی در برابر روم و عرب، تنها به طایفه بزرگی اشاره دارد که جمشید و فریدون تا خسرو و یزدگرد، پادشاهان مشهور آنها بودند؛ پس مراد از نوروز و آغاز سال پارسی، روزی است که عید قرار دادن آن در هر سال و نزد این پادشاهان، امری مرسوم بوده است و میان اهل خبره اختلافی در این نیست که این روز، همان اوّل فروردین پارسیان بوده که به دلایلی که ذکر شد، گردش در فصول داشته است.

سوّم: اهل تامّل و انصاف می دانند که تعبیر از آن روز، یک بار به نوروز پارسیان و بار دیگر به آغاز سال آنها، بدین خاطر است که این روز، روز معیّنی از نظر فصل نبوده و گرنه، چه مانعی وجود داشته که از آن به اوّل بهار و یا اوّل حمل .که برای هر شخصی معلوم بوده و هرگز نیازی به تفسیر ندارد. تعبیر نشده است؟

چهارم: اهل لغت در تفسیر نوروز به اوّلین روز فروردین پارسیان صراحت دارند و اطلاق آن به اوّل بهار، از زمان ملک شاه بوده است و این اطلاق در زمان ما، از این نظر که آنان ملتزم هستند که اوّل فروردینشان همیشه مطابق با اوّل بهار باشد، از باب مَجاز است؛ و اهل زبان بر وجوب انصراف لفظ به معنای حقیقی، به ویژه پیش از پیدایش معنای مجازی برای لفظ قدیمی اجماع دارند؛ و نمی توان نشانه هائی را که در دو روایت نوروز است به اوّل بهار تطبیق کرد؛ پس به خاطر امکان تطبیق، باید آنها را بر اوّل فروردین حمل کرد.

پنجم: این گفته وی که «... این مطلب، از عادت و حکمت شرع دانسته می شود» یک قیاس مع الفارق است، زیرا انتقال خورشید از برج حوت به برج حمل، مانند رسیدن آن به نصف النهار و امثال آن. که با حسّ و مشاهده معلوم اند. نیست؛ بلکه نیاز به رصد و محاسبه ای دارد که بیشتر استادان هیئت و محاسبه نیز به آسانی نمی توانند آن را استخراج کنند تا چه رسد به دیگران؛ و برای اثبات این مطلب، اختلاف رصدها پیرامون آن کافی

است. چرا که روز یاد شده براساس رصد متاخّران، که بیشتر تقویم های زمان ما مبتنی بر آن است، مقدّم بر رصد ابرخس است که چند

روزی تفاوت دارد. و نیز بر رصد بطلمیوس که کمتر از آن تفاوت دارد مقدّم است. رصد محقّ طوسی با اندک مقداری، و رصدهای تبانی و مغربی با مقدار بیشتری، بر آن مقدّم است. با این حال، کسی که اندک معرفتی به عادت شرع درباره تکالیف دارد، آیا روا می دارد که ما مکلّف به پیروی از نظرات ایشان در شناخت نوروز و در نتیجه تمایز قراردادن بین حقّ و باطل باشیم؟ و یا آنکه با وجود تناقضی که در گفته های آنها است، به مقتضای این گفته ها عمل کنیم؟ یا اینکه هر کدام از آنها را خواستیم برگزینیم؟ و یا با علم به عدم شهرت و یا حتّی عدم ذکر آن در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمّه علیهم السّلام، بر شهرتی که در زمان ما وجود دارد تکیه کنیم؟

و بدین خاطر، محقّقان، احکامی مانند کراهت نکاح و کراهت سفر به هنگام قرارداشتن قمر در عقرب را بر زمانی که قمر در صورت عقرب است حمل کرده اند، که برای بیشتر توده های مکلّفان معلوم است، نه برج عقرب که نیاز به استخراج از تقویم دارد. بنابراین، گزینه مناسب عادت و حکمت شرع، همان اوّل فروردین است که نه کبیسه دارد و نه نیاز به رصدبانی، و محاسبه آن نیز برای عموم مکلّفان، آسان است.

ششم: درباره گفته وی مبنی بر تناسب آفرینش خورشید در دو شرط، براساس نقل از مؤلّف کتاب «الأنواء» باید گفت با فرض درستی، گفته او صرفِ قرارداشتن خورشید در اوائل صورت حمل را به هنگام آفرینش می رساند؛ زیرا دو شرط، دو ستاره اند که نزدیک سر حمل بوده و یکی از منازل قمر به شمار می روند؛ پس اگر این امر، مناسب بزرگداشت روزی باشد که خورشید در آن، به این جایگاه برمی گردد، روزِ قرارداشتن خورشید در این جایگاه نیز شایسته بزرگداشت است. اگر بر اساسی که میان رصدشناسان معروف است، حرکت ثوابت و از جمله کواکب صور در هر هفتاد سال، یک درجه باشد، خورشید در زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله، در اواسط برج حمل بوده و در زمان ما به اواخر آن منتقل شده است.

با توضیح یادشده، وضعیّت گفته وی مبنی بر اینکه نظرش با آغاز آفرینش جهان در ماه نیسان تناسب دارد، مشخّص می شود. زیرا هیچ روزی از ماه نیسان از زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تا زمان ما، موافق اوّل حمل نبوده که اثبات آن مطلوبست؛ پس نخست در این سخن وی که «نیسان، به هنگام قرارداشتن خورشید

ص: 136

در حمل داخل می شود» خوب دقّت کن و سپس در نتیجه گیری او تامّل کرده و ضمن تعجّب، عبرت بگیر!

هفتم: اینکه گفته است خورشید در 19 ذی الحجّه به حمل وارد می شود، دانستی که اگر بر فرض هم موافق حساب درآید، دلالتی بر مطلوب وی ندارد، تا چه برسد به مخالفت با حساب.

هشتم: اینکه گفته است آب پاشیدن در آن روز سنّت بوده و با اوّل حمل موافق است نه اوّل جدی، باید گفت اگر بتوان چنین مناسباتی را ملاک احکام شرعی دانست، چنین امری تأییدکننده دهم أیار است نه اوّل حمل؛ زیرا این روز برای آب پاشیدن، مطلوب تر از هر یک از جدی و حمل است، چون این روز، تقریباً دو ماه پس از اوّل حمل بوده و به روز مرسوم «آب پاشان» در زمان ما، نزدیک تر است. این در صورتی است که مراد از آب پاشیدن در روایت، جاری کردن آب به روش رسم جاری در برخی از بلاد باشد، ولی از بیان ابن جمهور برمی آید که وی، سنّت آب پاشیدن در نوروز را به استحباب غسل نوروز حمل کرده است و این بیان بعید نیست.

نهم: وی گفته است براساس تناسب آفرینش خورشید در دو شرط، طلوع خورشید در نوروز که در روایت آمده است، مناسب اوّل حمل است. همچنان که بیان شد این گفته وی مبتنی بر اشتباه بین صورت حمل و برج حمل است؛ زیرا پیشتر حدیث امام رضا علیه السّلام را آوردیم که دلالت دارد بر ابتدای آفرینش خورشید در موضع شرف آن؛ و آن، درجه نوزدهم حمل است؛ و بعید نیست که دو شرط هم هنگام آفرینش آن، در همان درجه بوده باشند. پس کلام صاحب کتاب «الانواء»، مخالف حدیث نامبرده نیست و چنانچه مطلوب است، هر دو در عدم مطابقت با اوّل حمل اشتراک دارند.

دیگر آنکه آفرینش خورشید غیر از طلوع آنست؛ و چون طبق حدیث یادشده، خورشید در هنگام آفریده شدنش در وسط آسمان بوده است، پس ظاهر این است که وی در اینجا به مطابقت روز دوّم آفرینش خورشید با نوروز اشاره کرده است، نه روز آفریدن آن؛ پس نیک بیندیش!

دهم: گفته وی مبنی بر مناسبت آفرینش شکوفه های زمین در نوروز با اوّل حمل و نه جدی، روشن نیست، زیرا می توان گفت: چه بسا آغاز آفرینش آن، در اوّل

ص: 137

جدی بوده و پدیدارشدنش بر روی زمین پس از آن بوده است؛ با اینکه سرزمین های گوناگون در این باره اختلاف بسیاری دارند.

نیز مناسب نبودن با جدی، دیگر تفسیرهای یادشده برای نوروز را ردّ نکرده و مورد مطلوبی را متعیّن نمی کند. ممکن است آفرینش شکوفه های زمین و نیز آفرینش خورشید و یا طلوع آن، در روزی بوده باشد که از نظر محاسبه متداول سال ها در بین پارسیان، مطابق با اوّل فروردین آنها باشد، ولی این روز به دلایلی که چند بار ذکر شد، شروع به گردش در فصول کرده باشد. پس اگر این گونه فرض کنیم که در آغاز آفرینش هم، این روز مطابق با آغاز نزول خورشید به برج حمل بوده، در این هنگام مانند مطابقت آن با اوضاع دیگری مانند مواضع ستارگان دیگر است که به مقصود ما ربطی ندارد؛ و همیشه حفظ این مطابقت لازم نیست تا کار نوروز در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و استمرار آن تا زمان ما با ضوابط حساب سال ها مختلّ نگردد.

اگر گفته شود: کما اینکه از پارسیان نقل شده، رعایت کبیسه در بین آنها، بیانگر این است که قدمای آنها می خواستند با رعایت کبیسه، وضعیّت مشخّصی را برای خورشید در نسبت با آغاز سال خود حفظ کنند و گمان بر این است که آغاز بهار را برای این کار تعیین کردند؛ چون نسبت به اوقات دیگر، امتیازات بیشتری مانند زیبائی، اعتدال هوا و نیروی زایش و رویش در بیشتر جهان دارد؛ پس به محض گردش آن در فصول براساس نوشدن رسم های اصطلاحی، چگونه مقصود اصلی خود را به کلّی از درجه اعتبار ساقط کردند، و رسم های نوظهور در بین آنها مستقرّ و معتبر شد؟

پاسخ این است: می پذیریم که قصد آنها، تعیین آغاز بهار برای آغاز سال بوده است؛ با این توضیح که آنچه از کبیسه گیری آنها در طیّ 120 سال حاصل می شده، در مدّت زمانی کمتر و بیشتر هم به دست می آمده و تفاوت گذاردن بین کمی و بیشتری در مانند آن، مشکل است؛ چنانچه رومیان هم در رعایت کبیسه با آنها اشتراک داشتند، بلکه در این کار از آنها دقیق تر بودند، ولی آغاز بهار را برای آغاز سال معیّن نکردند.

ولی می دانیم مصالح با تغییر زمان، طبع و عادت تغییر می کند و شاید برانگیزاننده آنها در اجماع بر خلاف نظر قدمایشان، پیدایش مصلحت مهم تری برای آنها بوده باشد، و برانگیزاننده اعتبار مصلحت آنها در نظر شارع، مصلحت و حکمت

ص: 138

دیگری بوده که پنهان و دور از دسترس خرد ماست. پس تکلیف امروز ما در احکام، پیروی از ظاهر روایاتی که به ما رسیده، و نیز احتیاط از فروافتادن در پیروی از آراء خود با امثال آن استحسان هاست.

یکی از دانشمندان پس از آوردن مقداری از آنچه بیان شد گفته است: پس روشن شد که مقصود از نوروز پارسیان، ناگزیر، آغاز سال آنهاست که بی هیچ اختلافی همان آغاز فروردین آنها است؛ و این روز از روزگاران قدیم و به خصوص از زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله .که کبیسه را رها کردند و تاکنون بر آن پایدار بوده اند. به دلایل مختلفی در فصول، گردش داشته است؛ بنابراین همیشه تعداد روزهای سال آنها بدون هیچ گونه تغییر و تفاوتی، 365 روز می شود؛ و روز غدیر در سال 10 هجری مطابق اوّل فروردین آنها بوده؛ و اگر آنچه را که بعد از این تاریخ، مبنی بر اسقاط سال های گذشته و از سرگرفتن فروردین پارسی به هنگام جلوس یزدگرد، رخ داده است معتبر بدانیم، نوروز معتبر شرعی، همان اوّل فروردین آنها در هر سال است، که منجّمین در تقویم ها ثبت می کنند. و دلیل این مطلب این است که این اسقاط بر طبق رسم متداول آنها صورت گرفته و نیز مبنای نوروز، مقتضای رسم پارسیان است. این روز در زمان کنونی ما، یعنی سال 1088 هجری، مطابق با روز جمعه 10 ماه شعبان و نیز مطابق با 28 ایلول رومی و نیز مطابق با 23 مهرماه جلالی است.

و اگر به این دلیل که اسقاط یزدگردی، پس از زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اکمال دین بوده و در حکم بدعت غیرمعتبر در شرع است، آن را معتبر ندانیم، نوروز شرعی به مقدار روزهائی که ساقط شده، پیش از فروردین تقویمی می شود. براساس هر دو احتمال، در هر چهار سال، یک روز بر روز مطابق آن در بین روزهای ماه رومی پیش می افتد و نیز در هر چهار و یا پنج سال، یک روز بر روز مطابقش در بین روزهای ماه جلالی؛ و در هر سال غیرکبیسه، یازده روز و در سال کبیسه، ده روز از روز مطابقش در بین روزهای ماه عربی پس می افتد؛ و نیز همیشه در هر سال، یک روز از روز مطابقش در میان روزهای هفته پس می افتد.

پس روشن شد که بنا بر این تقریر، اگر آنچه شهرت دارد که انتقال خلافت ظاهری به امیرالمؤمنین علیه السّلام پس از کشتن عثمان، و نیز روز غدیر در نوروز بوده است، مستند به نصّی باشد، این احتمال را تأیید می کند که اسقاط یزدگردی

ص: 139

معتبر شمرده شده است؛ زیرا هر دو واقعه در اواخر ماه ذی الحجّه بوده و فاصله میان آنها 25 سال است و بدون اسقاط، جز در سی سال و اندی این تطابق ممکن نیست؛ پس نصّ بر اینکه هر دو واقعه مطابق نوروز بوده اند در حکم نصّ بر اعتبار اسقاط یادشده است و نیز اثبات رخداد هر دو واقعه در نوروز، روشن ترین دلیل است بر بطلان قول به اینکه نوروز، روز نزول خورشید به برج حمل است؛ زیرا همزمانی دو نوروز به این معنا در یک ماه عربی، به فاصله 25 سال، قطعاً ممکن نیست؛ و کسی که هم زمانی این دو واقعه را در نوروز، دلیل این موضوع آورده است که مقصود از آن، همان اعتدال بهاری است، همانا دلیل صریحی نه بر صحتّ قول خود، بلکه بر بطلان آن آورده است (پایان سخن).

مؤلّف: گفته ابوریحان در کتاب «الآثار الباقیه من القرون الخالیه» سخن گذشته را تأیید می کند؛ آنجایی که در شمار تاریخ های مشهور می نویسد: سپس تاریخ یزدگردشاه، پسر شهریار پسر خسرو پرویز؛ که بر پایه سال های پارسی بی کبیسه بوده و برای آسانی کار با زیج ها به کار رفته است؛ و شهرت تاریخ او میان دیگر پادشاهان پارسی، برای اینست که پس از درهم ریختگی امور کشور و تسلّط زن ها و افراد نالایق بر امور، قیام کرد و با این حال، آخرین پادشاه آنها بود؛ و بیشترین نبردهای یادشده با عمر بن خطّاب و حوادث مشهور، به دست او انجام شد، تا اینکه دولت او شکست خورده و نابود شد و خودش در مرو شاهجان به قتل رسید.

وی سپس ادامه داده است: پس از آن، تاریخ احمد بن طلحه المعتضد باللَّه بر پایه سال های رومی و ماه های پارسی با معیار دیگری که در آن، در هر چهار سال، یک روز کبیسه محسوب می شود، است و سبب این امر، براساس آنچه ابوبکر صولی و حمزه بن حسن اصفهانی گفته اند این است که متوکّل عباسی حین گردش در شکارگاه خود، مشاهده کرد زراعت هنوز نرسیده و درو نشده است. پس گفت: عبید اللّه بن یحیی از من اجازه دریافت خراج خواسته، در حالی که زراعت هنوز سبز است، مردم از کجا خراج بپردازند؟ به او گفتند: این کار به مردم زیان رسانده است؛ زیرا آنها وام گرفته و پیش فروش می کنند و از وطن خود آواره می شوند، و بدین خاطر، شکایت بسیاری دارند.

متوکّل گفت: این در دوران من رخ داده یا همیشه چنین بوده است؟ به او گفتند: این بر اساس روشی است که پادشاهان پارسی تاسیس کرده اند؛ آنها در هنگام نوروز خراج می گرفتند؛ و شاهان عرب از آنها پیروی کردند. متوکّل در این هنگام، مؤبد را خواست و به او گفت: در این باره بسیار بحث شده و من تصمیم بر تجاوز از رسوم پارسیان ندارم، آنها چگونه از رعیّت خراج می گرفتند با آنکه رعیّت پرور بودند؟ و چگونه در این وقت که غلّات و زراعت ها نرسیده است، اجازه مطالبه می دادند؟ مؤبد گفت: آنها اگر چه در نوروز، خراج را شروع می کردند، ولی جمع آوری آن، هنگام رسیدن زراعت بود. متوکّل گفت: چطور؟ و مؤبد، وضعیّت و کمیّت سال ها و نیاز سال ها به کبیسه را برایش شرح داد و گفت: پارسیان اقدام به کبیسه گیری می کردند و چون اسلام آمد کبیسه رها شد و این امر به مردم زیان رساند. در زمان هشام بن عبدالملک، دهقان ها نزد خالد قسری آمدند و این موضوع را برایش شرح دادند و از او درخواست کردند که به مدّت یک ماه، نوروز را به تأخیر اندازد و او امتناع کرد. وی در این رابطه به هشام نامه ای نوشت و گفت: من بیم آن دارم که این کار در زمره قول خداوند باشد که فرموده است: «إِنَّمَا النَّسِی ءُ زِیادَهٌ فِی الْکُفْرِ»(1) {جز این نیست که جابجا کردنِ [ماه های حرام]، فزونی در کفر است} و در دوران رشید، آنها به خالد بن یحیی بن برمک مراجعه و از او درخواست کردند نوروز را حدود دو ماه به تأخیر اندازد. وی عزم بر این کار کرد، امّا دشمنانش بر او خرده گرفته و او را به مجوسی گری متّهم کردند؛ در نتیجه وی از آن منصرف شد و این کار به همان وضع باقی ماند.

متوکّل، ابراهیم بن عباس صولی را خواست و به او فرمان داد با مؤبد درباره نوروز موافقت کرده، روزها را حساب کرده و قانون ثابتی را برای آن تنظیم کند و تأخیر نوروز را به همه شهرهای کشور ابلاغ کند. پس عزم آن شد که نوروز به 17 حزیران تأخیر افتد و همین گونه شد؛ در محرّم سال 243 هجری، نامه هایی به همه شهرها فرستاده باشد. بختری در این باره، قصیده ای در مدح متوکّل سرود. با کشته شدن متوکّل، این کار به سامان نرسید، تا اینکه معتضد به خلافت رسید و شهرها را از شورشیان باز گرفته و به امور رعیّت پرداخت. وی مسأله کبیسه و به اتمام رساندن آن را مهمترین کار خود قرار داد و در به تأخیر انداختن نوروز، مطابق متوکّل گام

1- . توبه / 37

برداشت، جز اینکه نظر وی جهت دیگری داشت؛ متوکّل فاصله را از زمان خود تا آغاز تاریخ یزدگردشاه درنظر گرفت و معتضد از زمان خود تا سال زوال ملک پارسی و هلاکت یزدگرد؛ وی و یا کسی که متولّی این امر بود، بر این گمان بوده که واگذاردن کبیسه، از آن زمان بوده است؛ پس این مدّت را 243 سال در نظر گرفت و سهم یک چهارم روز در این مدّت، برابر 60 روز و کسری شد و آن را به نوروز سالی افزود و نوروز را دو ماه به تأخیر انداخت و این روز، اوّل خرداد ماه آن سال و مطابق با 11 حزیران بود. وی سپس بنای نوروز را بر ماه های رومی نهاد تا با آنها در کبیسه گیری ماه ها همزمان باشد، و متصدّی اجرای این کار، وزیرش، ابوالقاسم عبیدالله بن سلیمان بن وهب بود؛ و علی بن یحیی در این باره سروده است:

یوم نیروزک یوم واحد لا یتأخر

من حزیران یوافی أبدا فی أحد عشر.

روز نوروزت یکی باشد نیفتد پیش و پس

در حزیران تا همیشه یازدهم در دسترس

اگرچه وی در تحصیل نوروز دقّت کرد، ولی نوروزی را که به هنگام رعایت کبیسه در حکومت پارسی بود به دست نیاورد؛ زیرا واگذاردن کبیسه در حدود 70 سال پیش از هلاکت یزدگرد بود؛ آنان در زمان یزدگرد پسر شاپور، دو ماه کبیسه گرفتند؛ یک ماه برای به تأخیرانداختن سال که لازم بود، و برای این کار، نشانه هایی را در پس آن قرار دادند و چنانچه آن را بیان خواهیم کرد نوبت به آبان ماه رسید؛ و یک ماه برای آینده، که تا مدّتی طولانی از آن فارغ باشد.

و هنگامی که 120 سال را از فاصله میان یزدگرد پسر شاپور تا او ساقط کنیم، به صورت تقریبی و نه تحقیقی، هفتاد سال باقی می ماند؛ زیرا تاریخ های پارسی بسیار مشوّش هستند و سهم یک چهارم ها در مدّت این 70 سال، نزدیک 17 روز است؛ پس باید به سبب تحلیل قیاسی، نوروز را 77 روز به تأخیر انداخت نه 60 روز، تا نوروز در بیست و هشتم حزیران واقع شود. امّا متصدّی این کار پنداشته است روش پارسیان در کبیسه گیری، مشابه کبیسه گیری رومیان است و در نتیجه، روزها را از زمان زوال

پادشاهی آنها محاسبه کرده است؛ در حالی که چنانچه بیان شد و در آینده بیان خواهد شد، مطلب برخلاف آنست.

ص: 142

سپس ادامه داده است: این آخرین تاریخ مشهور است، و شاید ملّت های بسیار دور، تاریخ هایی داشته باشند که به ما نرسیده و یا متروک شده است؛ مانند مجوس ها در دوران مجوسی گری، که آغاز هر تاریخ را به ترتیب بر تخت نشستن پادشاهان خود می دانستند و چون پادشاهی می مرد، تاریخ او را رها کرده و به تاریخ جانشین او منتقل می شدند. (پایان آنچه می خواستم از کتاب وی بیاورم)

اگر چه این گفته، ترک کبیسه را در زمان یزدگرد و نیز گردش نوروز را در فصول تأیید می کند، ولی دلالتی بر اسقاط نداشته و با برخی از ضوابط گذشته هم منافات دارد، و البتّه مؤیّد آن، در ادامه نقل قول از وی خواهد آمد.

و خلاصه آنکه درباره اخبار واردشده پیرامون این موضوع، چند احتمال وجود دارد:

اوّل: اخبار یادشده، مبتنی بر اسقاط یک چهارم ها و نیز پنج روز باشد؛ چنانچه پیشتر بدان اشاره شد، سال پادشاهان پیشدادی و برخی از ملوک هند نیز این گونه بوده است؛ و سخن امام صادق علیه السّلام در خبر معلّی هم بدان اشاره دارد: «آنها روزهایی دیرین از ماه هایی دیرین اند و هر ماهی بی کم و بیش، سی روز است» و مؤیّد آن، اخبار بسیاری است که دلالت دارند سال 360 روز است و در نتیجه بر این اساس، اوّل فروردین، نوروز خواهد بود. و بر این مطلب اشکال وارد می شود که همان گونه که دانستی، احاله کردن نوروز و سال به یک اصطلاح متروک، که نه تعیین آن معلوم است و نه آغاز ماه های سال، از قانون گذار بعید است.

دوّم: اخبار یادشده، مبتنی بر پارسی قدیم باشد، که بیانش گذشت؛ و این نظری قوی است، ولی بنانهادن یک امر شرعی بر وضعی متحوّل و تغییرپذیر، که در هر زمانی از رأی یک پادشاه جور و یا غفلت و یا ناتوانی آنها در اجرای کبیسه . چنانچه پس از یزدگرد رخ داد. پیروی می کند، بسیار بعید است.

همچنین ظاهر اینست که فضیلت این روز یا به سبب امور مقارنش و احوال واقع در آن است، که بسیاری از آنها پیش از زمان یزدگرد و بر پایه کبیسه بوده و پس از آن سقوط کرده است؛ یا به سبب برخی اوضاع فلکی و یا ارضی؛ مانند ورود خورشید در یک برج و یا درجه ای از آن، و یا پدیدار شدن گل ها و روئیدن گیاه ها و درخت ها و مانند آن؛ و هیچ کدام از این

امور، وابسته به نوروز به این معنی نیستند؛ و با این همه، این احتمال از نظر دلیل، قوی تر از همه است.

ص: 143

سوّم: چنانچه بیان شد مراد از نوروز در اخبار یادشده، نوروز قدیم که مبتنی بر کبیسه در هر 120 سال بوده، می باشد؛ زیرا نزد پارسیان، همین نوروز اصیل بوده و اسقاط کبیسه تنها به سبب مشوّش شدن وضعشان و ناتوانی آنها در ضبط قواعد رخ داده است؛ و باز هم اشکال گذشته پیش می آید که بسیار بعید است یک تکلیف عام و مشترک میان عوام و خواص، مبتنی بر امر مشکلی باشد که جز یک استاد یگانه در نجوم و هیئت از آن خبر ندارد و بلکه چنانکه بیان شد، شناخت آن به واسطه تحقیق، برای هیچ کس میسّر نباشد. مگر آنکه گفته شود قاعده آن را امام علیه السّلام به معلّی آموخته، امّا وی آن را روایت نکرده و یا مردم از او روایت نکرده اند؛ و چنین امری هم بعید است.

چهارم: مراد از نوروز در اخبار یادشده، همان نوروزی باشد که اکنون میان منجّمان، مصطلح است و آن، ورود خورشید به برج حمل است؛ زیرا امام علیه السّلام می دانسته که قانون پارسیان در قدیم همین بوده است، امّا آن را وانهادند و برای آسان شدن کار، کبیسه گیری را به 120 سال تأخیر انداختند؛ و یا اینکه گفته شود: نوروز پارسی، همان اوّل فروردین است، با رعایت کبیسه گیری به هر صورتی که باشد؛ در زمانی کوتاه و یا زمانی طولانی باشد؛ و در این صورت به شکل عام، شامل نوروز جلالی هم است، گرچه این نوع هنوز پدید نیامده بوده است.

و مؤیّد آن، این مطلب است که منجّمان پارسی و غیرپارسی، آغاز سال را تحویل خورشید به حمل قرار داده اند؛ چنانچه کوشیار در کتاب مجمل الاصول خود گفته است: «روشن است که آغاز سال جهان، همان حلول خورشید به ثانیه اوّل حمل بوده و طالع آن، طالع سال است» و سخنانی مانند آن؛ خبر نیز بیان می کند که نوروز، اوّل سال پارسی است.

مؤیّد دیگر این احتمال، این مطلب واردشده است که در آغاز آفرینش جهان، خورشید در حمل بوده است؛ و نیز اینکه در صورت محاسبه قهقرایی، عید غدیر در سال دهم هجری، مطابق با نزول خورشید به اوّل حمل، می شود؛ و ظاهر این است که این امر، براساس برخی رصدها بوده است؛ و براساس برخی از این رصدها، کما اینکه ابن فهد حلّی به آن اشاره کرده، یک روز پیش از آن است و طبق برخی رصدهای دیگر، کما اینکه دیگرانی غیر از ابن فهد به آن اشاره کرده اند، دو روز پیش از آن بوده و در این موضوع، موافقت آن براساس برخی رصدها کافی است.

ص: 144

بدین خاطر که هنگام آغاز حمل، آغاز رشد بدن جانداران، درختان و گیاه ها است، چنانچه خدای سبحان فرموده است: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها»(1) {بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند} و اینکه در این هنگام، قدرت، حکمت، لطف و رحمت صانع نمایان می شود، این زمان سزاوارتر است که شکر پروردگار کریم در آن به جا آورده شده و آغاز سال و عید بزرگ قرار داده شود؛ و سخن پیرامون بیشتر این مطالب گذشت.

و دلیل بر اینکه احتمال یادشده، مقصودِ در روایت نیست، این مطلب روشن است که این وجه در زمان امام صادق علیه السّلام مشهور نبوده است. و معلّی گفته است: در روز نوروز نزد امام صادق علیه السّلام رفتم؛ پس ناگزیر، این روز باید روز معروفی در آن زمان بوده باشد، و در آن زمان جز تاریخ یزدگردی وجود نداشته است؛ پس همان گونه که در آغاز سخن بدان اشاره شد، این امر جز با تکلّف، درست نمی نماید؛ و خداوند است که آگاه به حقایق امور است.

نکته سوّم: پیرامون احادیث واردشده در نوروز، این اشکال وارد می شود که وقایعی که مانند روز مبعث، فتح مکّه و روز غدیر در دو روایت آمده است در نزد مورّخان با ماه، روز و سال آن ثبت است و رخداد این وقایع در روز نوروز، به هر تفسیری باشد، غیرممکن است؛ زیرا اجتماع دو واقعه از وقایع یادشده در نوروز ممکن نیست تا چه رسد به همه آنها؛ زیرا مبعث، نزدیک سیزده سال پیش از هجرت بوده است و فتح مکّه در سال هشتم هجری و واقعه غدیر در سال دهم هجری رخ داده است، و باید فاصله میان نوروز واقع شده در مبعث و هر کدام از دو نوروز واقع شده در دو رخداد دیگر، از نظر ماه های عربی بیشتر از هفت ماه باشد، و نیز باید میان دو نوروز واقع شده در دو رخداد اخیر، کمتر از یک ماه فاصله باشد، در حالی که مبعث در آخر ماه رجب بوده است و فتح مکّه در اواخر ماه رمضان و واقعه غدیر در اواخر ذی الحجّه.(2)

می توان به دو طریق به این اشکال پاسخ داد:

1- . حدید / 17

2- . فاصله میان رجب و دو تاریخ بعدی، کمتر از شش ماه است و فاصله دو رخداد اخیر، در حدود سه ماه.

اوّل: یکی از صاحبان فضیلت گفته است: از سال نوزدهم بعثت پیامبر صلّی الله علیه و آله .که در آن سال، خسرو پرویز کشته شد. تا آخر زمان آن حضرت، سه پادشاه عجم به نام شیرویه، اردشیر و توران دخت بر تخت نشستند؛ دو واقعه اوّل، پیش از فتح مکّه بوده و واقعه اخیر بعد از آن؛ پس ممکن است هر کدام از این پادشاهان، بر طبق شیوه متداول، مقداری از سال را به هنگام جلوس، ساقط کرده باشند و این امر، باعث پیدایش این اختلاف شده باشد (و بدین سبب، نوروز با سه رخداد یادشده مطابق شده باشد).

علاوه بر این دلیل، دلائل دیگری، برآمده از دو روایت یادشده وجود داشته که دلالت دارد بر اینکه مقصود از نوروزِ معتبر در شرع، همان اعتدال بهاری نیست؛ زیرا بر این اساس، به هیچ وجه نمی توان تاریخ های یادشده در دو حدیث را توجیه کرد و وضعیّت تفسیرهای دیگری که بیان شد به جز اوّل فروردین، همین گونه است؛ پس مشخّص شد که مقصود از نوروز، اوّل فروردین است (پایان سخن).

دوّم: مطلبی است که به ذهن من خطور کرده و آن اینست که در حدیث، تصریح به مبعث نشده است، بلکه این گونه آمده است: در این روز، جبرئیل بر پیامبر صلّی الله علیه و آله فرود آمد و میان این دو رخداد، ملازمه ای وجود ندارد؛ زیرا بعثت، فرمان تبلیغ رسالت به مردم بوده و همان گونه که برخی از روایات بدان اشاره کرده اند، ممکن است نزول جبرئیل بر پیامبر صلّی الله علیه و آله، سال ها پیش از آن بوده باشد.

و امّا شکستن بت ها در هنگام فتح مکّه، از ظاهر خبر یادشده و دیگر اخبار مربوط برنمی آید؛ بلکه برخی اخبار به صراحت و برخی دیگر به واسطه ظاهر، بر رخ دادن این واقعه در پیش از هجرت دلالت دارند. نیز ممکن است با قول به تعدّد وقوع این حادثه، و تطابق یکی از آن دو با نوروز، بین دو دسته اخبار جمع کرد؛ چنانچه در کشف الغمّه به نقل از مسند احمد بن حنبل آمده است: علی علیه السّلام گفت: من و پیامبر صلّی الله علیه و آله رهسپار شدیم تا به خانه کعبه رسیدیم. در این هنگام آن حضرت به من فرمود: بنشین! و ایشان بر دوش من بالا رفت و من آن حضرت را بلند کردم، امّا دید من ضعف دارم؛ پس ایشان نشست و گفت: بر دوشم بالا برو! پس بر دوش ایشان بالا رفتم و آن حضرت مرا بلند کرد، در این حال حس می کردم که اگر بخواهم، می توانم به افق آسمان برسم. تا اینکه بر بیت الحرام بالا رفتم. بت هایی

ص: 146

از جنس طلا و مس بر بالای کعبه بود و من شروع به جمع آوری آنها از همه اطراف کردم و چون این کار را انجام دادم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آنها را پرت کن! پس آنها را پرت کردم و آنها مانند شیشه خرد شدند. سپس پایین آمدم و از بیم اینکه کسی ما را ببیند، به همراه آن حضرت باشتاب حرکت کردیم تا در خانه ها پنهان شویم.

اخبار با این مضمون، که پیشتر بیان شد، بسیارند و همگی دلالت دارند که این حادثه، پیش از هجرت بوده است، وگرنه بیم ایشان و پنهان شدن از مردم معنایی نخواهد داشت؛ پس چون تاریخ نزول جبرئیل علیه السّلام و شکستن بت ها نامعلوم است، منافات داشتن با نوروز، به هر تفسیری که باشد، برطرف می شود.

اگر گفته شود: در خبر تصریح شده است که نوروز، روزی است که پیامبر صلّی الله علیه و آله در آن، علی علیه السّلام را بر دوش خود بالا برد. پس حمل کردن این حادثه بر وقوع در شب، امری بعید است.

پاسخ این است: حمل کردن «یوم» بر شبانه روز، امری رایج بوده و سرایت کردن فضیلت و برکات شب به روز، مانند ولادت پیامبر صلّی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السّلام و غیر آن، بسیار است.

اگر گفته شود: در مناقب ابن شهر آشوب، تاریخ فتح نهروان و نیز کشتن ذو الثدیّه، نهم ماه صفر سال 39 ثبت شده است و این تاریخ، با اوّل فروردین پارسی مطابق نیست؛ زیرا اوّل فروردین پارسی در سال یادشده، بر اساس اختلاف در دو اعتبار (که اسقاط یزدگردی منظور شود و یا نشود)، یا پیش از این تاریخ در اواسط محرّم بوده است و یا پس از آن در اواسط شوّال؛ و همچنین تاریخ یادشده، با اوّل بهار مطابق نیست؛ زیرا بهار در سال یادشده، پس از آن در اواخر شوّال بوده است؛ و دو توجیه گذشته در اینجا به کار نمی آیند.

پاسخ این است: سال فتح نهروان نزد اکثر مورّخان، همان سال 39 و یا سال 38 هجری است، و ایشان در بیان ماه و روز آن، سکوت کرده اند؛ پس نقل یکی از مورّخان، در اینجا مورد اعتماد نیست.

نکته چهارم: ابوریحان در کتاب یادشده آورده است که برخی از حشویّه گفته اند: چون انگشتر سلیمان بن داود علیهما السّلام گم شد و از

پادشاهی افتاد، و سپس انگشترش پس از 40 روز بدو برگردانده شد، وی مقام خود را بازیافت و

پادشاهان به نزد او آمده و پرنده ها به گرد او آمدند؛ پس پارسیان گفته اند: «نوروز آمد»؛ یعنی روز جدید آمد و بدین سبب، نوروز نام گرفت. و سلیمان به باد فرمان داد تا او را جابجا کند. در حال حرکت، پرستویی جلو آمد و گفت: پادشاها! من آشیانه ای دارم که چند تخم در آن قرار دارد، راه خود را بگردان! و او راه خود را گردانید و چون به زمین نشست، پرستو با منقار خود آبی در مقابل او پاشید و ران ملخی به او هدیه کرد؛ پس این امر، علّت آب پاشیدن و دادن هدیه در نوروز است. علمای عجم گفته اند: نوروز، روز برگزیده ای است؛ زیرا این روز، «هرمز» نام دارد که نام خداوند عزّ و جلّ، خالق، سازنده و پرورش دهنده جهان و جهانیان است که توصیف کنندگان، نمی توانند جزئی از اجزاء نعمت و احسان او را توصیف کنند.

سعید بن فضل گفته است: در هر شب نوروز، در هر زمانی که باشد، برق هایی از کوه دماوند .واقع در فارس. ساطع شده و در هوا می درخشد و این کوه را چون ابری فرا می گیرد؛ و عجیب تر از این، آتش «کلواذا» است. هرچند تا چشم، آن را نبیند دل، اطمینان نمی یابد، ولی ابوالفرج زنجانی منجّم به من خبر داده در سالی که عضد الدوله وارد بغداد شد، این پدیده را به همراه جمعی که قصد کلواذا کرده بودند مشاهده کرده است و در آن، آتش ها و شمع های بی شماری قرار داشته است که در شب نوروز، در ساحل غربی دجله و در برابر کلواذا ظاهر می شده اند، و سلطان، دیده بانانی در آنجا برای جستجوی حقیقت گمارده بود تا مبادا این واقعه، نیرنگی از طرف مجوس ها باشد. آنها اطّلاعی به دست نیاوردند جز اینکه هر زمان به آن نزدیک می شدند دورتر می شد و چون از آن دور می شدند نزدیک می شد. به ابوالفرج گفتم: به سبب اینکه پارسیان، کبیسه را رها کردند روز نوروز از موضع خود بیرون رفته است و چرا این پدیده به تأخیر نیفتاده است؟ و اگر به تأخیر افتادن آن لازم نباشد آیا به هنگام به کاربردن کبیسه، جلو خواهد آمد؟ وی، پاسخ قانع کننده ای نداشت.

اصحاب نیرنجات گفته اند: هر که در صبح نوروز پیش از سخن گفتن، سه انگشت عسل بخورد و سه قطعه موم عسل را بخور دهد، این کار، درمان از هر دردی باشد. در نوروز رسم است که به یکدیگر، شِکر هدیه می دهند و سبب این کار، آنچنان که مؤبد بغداد گفته، اینست که نیشکر در روز نوروز در کشور جم پدیدار شد و پیش از آن زمان، شناخته شده نبود؛ این گونه بوده که جم، نی های پرآبی دیده،

ص: 148

مقداری از عصاره آن را مزمزه کرده، و آن را چشیده، شیرینی لذیذی در آن یافته است. پس دستور داد تا آب آن را گرفتند و از آن شکر ساختند و در روز پنجم به دست آمد و برای تبرّک، آن را به یکدیگر هدیه دادند و در مهرگان هم به کار برده شد.

آنها زمان انقلاب تابستانی را به آغاز سال اختصاص دادند؛ زیرا به وسیله ابزار نجومی و مشاهده، دو انقلاب را بهتر از دو اعتدال می توان تشخیص داد و این امر بدین خاطر است که دو انقلاب، یعنی دو آغاز اقبال خورشید به یکی از دو قطب کلّ خورشید و ادبار از آن، چشمگیر است، و هنگام رصد سایه عمودی در انقلاب تابستانی و نیز رصد سایه کشیده در انقلاب زمستانی در هر جای زمین، روز انقلاب بر رصدگر پنهان نمی ماند، گرچه از علم هندسه و هیئت دور باشد. امّا شناخت دو روز اعتدال، تنها از طریق شناخت عرض بلد و میل کلّی صورت می پذیرد و این امر تنها برای کسی که در علم هیئت، ماهر و دقیق بوده و آشنا به ابزارهای رصدی و طریقه نصب و کار با آنها باشد آشکار است، بنابراین، دو انقلاب برای اتّخاذ به عنوان مبدأ، شایسته تر از دو اعتدال هستند؛ و چون انقلاب تابستانی به سمت الرأس شمالی نزدیک تر است و نیز چون این زمان، موسم رسیدن غلّات بوده و برای آغاز دریافت خراج، مناسب تر از زمان های دیگر است، آن را بر زمستانی برگزیدند.

و بسیاری از علماء و حکماء یونان، طالع را برای هنگام طلوع «کلب الجبّار» قرار داده اند و سال را از آن، آغاز کرده اند نه از اعتدال بهاری؛ زیرا طلوع آن در آنچه گذشت، مطابق انقلاب تابستانی یا نزدیک آن است. و نوروز از وقت خود خارج شده، تا اینکه در زمان ما، مطابق با ورود خورشید به برج حمل بوده که اوّل بهار است؛ و در این روز، پادشاهان خراسان این گونه رسم داشته اند که به فرماندهان لشکر خود، خلعت های بهاری و تابستانی بدهند. روز ششم آن، که روز خرداد است، نوروز بزرگ بوده و نزد پارسیان، عید بلندمرتبه ای محسوب می شود. و پیرامون این روز، این گونه گفته شده است: خداوند در این روز، که آخرین روز از شش روز یادشده است، از آفرینش مخلوقات فراغت یافت، و در این روز، مشتری آفریده شد و ساعات مشتری، ساعات آن را سعد کرد.

اصحاب نیرنجات گفته اند: هر که در بامداد این روز پیش از سخن گفتن، شکر چشیده و روغن زیتون به خود بمالد در تمام طول سال، انواع بلایا از او دفع شود. و

ص: 149

گفته اند: جمشید به مردم فرمان داد که در نوروز با آب، خود را شست وشو داده تا از گناهان پاک شوند، و هر سال چنین کنند تا خداوند آفات سال را از آنها دفع کند. برخی از مردم می پندارند که جم، فرمان داد تا نهرها بکنند و در این روز بود که آب در آنها جاری شد و مردم، مژده فراوانی گرفتند و با آن آب رهاشده، غسل کرده و تبرّک جستند و آیندگان در مبارک شماردن آن، از پیشینیان پیروی کردند.

نیز گفته اند: سبب غسل اینست که این روز، متعلّق به «هروزا»، فرشته آب است و آب با آن مناسب است و بدین سبب، مردم در این روز به هنگام طلوع فجر برخاسته و با آب چشمه و حوض تن شوئی می کنند. و چه بسا بر سر آب های روان رفته و برای تبرّک و دفع آفات، از آن بر خود می پاشند؛ و در این روز، مردم به یکدیگر آب می پاشند، و علّت آن، همان سبب غسل است. و پادشاهان پس از جم، تمام ماه فروردین را عید دانسته و آن را شش بخش کردند؛ پنج روز نخست برای پادشاهان، پنج روز دوّم برای اشراف، پنج روز سوّم برای خادمان پادشاهان، پنج روز چهارم برای اطرافیان، پنج روز پنجم برای عموم مردم، و پنج روز ششم برای چوپانان؛... .

مؤلّف: همانا این یاوه ها را نقل کردم تا به برخی از خرافات آنها آگاه شوی و در آنها، تأیید برخی گفته هایی که در نکات گذشته آوردیم، نیز بود؛ و در برخی کتب معتبر، این گونه یافته ام: بدان که جمشید، همه جهان را مالک شد و اقالیم ایران را آباد کرد، و در روز نوروز، اوّل فروردین قدیم، کارش استوار گشت؛ پس این روز، اوّل سال عجم شد و این روزی است که در آن، کیومرث پسر هبهاللّٰه پسر آدم علیه السّلام زاده شد.

و امّا نوروز سلطانی، روز ورود خورشید به دقیقه اوّل برج حمل است که در عهد سلطان جلال الدین ملک شاه پسر آلب ارسلان وضع شد و مطابق با روز پنجشنبه، نهم ماه رمضان سال 471 هجری قمری است.

و مهرگان، روز نیمه از مهرماه است. فریدون، که قصد ضحّاک کرد و وی را در مغرب زمین دستگیر کرد، او را در این روز، در کوه دماوند زندانی کرد؛ در این حال، وی به یاران خود گفت: «این کار که من کردم مهرجان بان هست». و بدین خاطر، «مهرگان» نام گرفت؛ و نخستین کسی که رسم مبارک باد را در نوروز و مهرگان وضع کرد، فریدون بود (پایان سخن).

ص: 150

مؤلّف: منجّمان در کتب خود، روزهای نحس در ماه را از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده و آن را بر ماه های قدیم پارسی حمل کرده اند؛ و این روزها که عبارتند از: روز سوّم، پنجم، سیزدهم، شانزدهم، بیست و یکم، بیست و چهارم، و بیست و پنجم، در این دو بیت فارسی گرد آمده اند:

هفت روزی نحس باشد در مهی

زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج و سیزده با شانزده

بیست و یک با بیست و چار و بیست و پنج

و چنانچه گذشت چه بسا آن را حمل بر ماه های عربی کرد؛ و نیز از امام صادق علیه السّلام، نحوست برخی روزهای ماه قدیم پارسی روایت شده، که خواجه نصیرالدین طوسی آن را در قالب این اشعار فارسی به نظم درآورده است:

ز قول جعفر صادق خلاصه ی سادات

ز ماه فارسیان هفت روز مذمومست

نخست روز سیّم باز پنجم و پس ازان

چه روز سیزدهم روز شانزده شومست

دیگر ز عشر سیّم بیست و یک چه بیست و چهار

چه بیست و پنج که آن هم به نحس مرقومست

به جز عبادت کاری مکن در این ایّام

اگر چه نیک و بدت هم ز رزق مقسومست

بماند بیست و سه روز ای خجسته مختار

که در عموم حوائج به خیر موسومست

ولی چهارم و هشتم سفر مکن زنهار

که خوف هلک در این هر دو نصّ محتومست

به روز پانزدهم پیش پادشاه مرو

اگر چه سنگ دلش بر تو نیز چون مومست

گریز نیز در این روز ناپسند آمد

که ره مخوف و هوای خلاص مسمومست

ص: 151

مکن دوازدهم با کسی مناظره ای

که در خصومت این روز صلح معدومست

ز روزهای گزیده همین چهار آنگه

در این حوائج در سلک نحس منظومست

و از موسی کلیم اللَّه علیه السّلام نیز روایت کرده اند که در ماه های رومی، روزهای نحسی است که هر کسی در آنها به جنگ برود کشته شود، هر که در آنها سفر کند به مقصود خود نرسد، و هر که زناشوئی کند بهره نبرد؛ و اینها 24 روزند که در هر ماهی از سال، 2 روز قرار دارد: روز دهم و بیستم از تشرین اوّل، روز اوّل و پانزدهم از تشرین دوّم، روز پانزدهم و هفدهم از کانون اوّل، روز هفتم و چهاردهم از کانون دوّم، روز شانزدهم و هفدهم از شباط، روز چهارم و بیستم از آزار، روز بیستم و روز سوّم از نیسان، روز ششم و هشتم از ایار، روز سوّم و هشتم از حزیران، روز بیستم و روز ششم از تموز، روز چهارم و پانزدهم از آب، و روز اوّل و سوّم از ایلول؛ و در برخی نسخه ها این گونه آمده است: روز نهم و دهم از تشرین اوّل، روز نهم و دوازدهم از کانون اوّل، روز دوّم و چهاردهم از کانون دوّم، روز دوازدهم و شانزدهم از شباط، و روز سوّم و دهم از حزیران؛ و در برخی دیگر از نسخه ها روز چهارم و یازدهم از آب آمده است.

.8 مکارم: امام موسی کاظم علیه السّلام فرمود: حجامت را در هفتم حزیران ترک نکن و اگر نتوانستی، در روز چهاردهم انجام بده!

آیات:

- وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائکَهِ إِنىّ جَاعِلٌ فىِ الْأَرْضِ خَلِیفَهً قَالُواْ أَ تجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَ یَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَ نحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنىّ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَ عَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسمْاءَ کلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلىَ الْمَلَئکَهِ فَقَالَ أَنبِئُونىِ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ * قَالُواْ سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الحْکِیمُ * قَالَ یَادَمُ أَنبِئْهُم بِأَسمْائِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُم بِأَسمْائِهِمْ قَالَ أَ لَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنىّ أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ * وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَئکَهِ اسْجُدُواْ لِادَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِیسَ أَبىَ وَ اسْتَکْبرَ وَ کاَنَ مِنَ الْکَافِرِینَ.(1)

{و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم.» فرمود: «من چیزی می دانم که شما نمی دانید.» و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید.» گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم.» فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده.» و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید، و آنچه را پنهان می داشتید می دانم؟» و چون فرشتگان را فرمودیم: «برای آدم سجده کنید»، پس به جز ابلیس- که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد- [همه] به سجده درافتادند.}

1- . بقره / 30 - 34

- قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلىَ قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَينْ َ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ * مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَ مَلَئكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَئلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ.(1)

{بگو: «کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او، به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است، در حالی که مؤید [کتابهای آسمانی] پیش از آن، و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.» هر که دشمن خدا، و فرشتگان و فرستادگان او، و جبرئیل و میکائیل است [بداند که] خدا یقیناً دشمن کافران است.}

- وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَکَ ءَالُ مُوسىَ وَ ءَالُ هَرُونَ تحْمِلُهُ الْمَلَئكَةُ إِنَّ فىِ ذَالِکَ لاَيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ.(2)

{و پیامبرشان بدیشان گفت: «در حقیقت، نشانه پادشاهی او این است که آن صندوقِ [عهد] که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان، و بازمانده ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده اند- در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند- به سوی شما خواهد آمد. مسلما اگر مؤمن باشید، برای شما در این [رویداد] نشانه ای است.»}

- شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَئكَةُ وَ أُوْلُواْ الْعِلْمِ قَائمَا بِالْقِسْطِ لَا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.(3)

{خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگانِ [او] و دانشوران [نیز گواهی می دهند که:] جز او، که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست.}

- فَنَادَتْهُ الْمَلَئكَةُ وَ هُوَ قَائمٌ يُصَلىّ ِ فىِ الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُکَ بِيَحْيىَ مُصَدِّقَا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّلِحِينَ.(4)

{پس در حالی که وی ایستاده [و] در محراب [خود] دعا می کرد، فرشتگان، او را ندا دردادند که: خداوند تو را به [ولادت] یحیی- که تصدیق کننده [حقانیت]

1- . بقره / 97 - 98
2- . بقره / 248
3- 1. آل عمران / 18
4- 2. آل عمران / 39

کلمه اللَّه [عیسی] است، و بزرگوار و خویشتندار [پرهیزنده از زنان] و پیامبری از شایستگان است- مژده می دهد.}

- وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَئکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَئکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفَئکِ عَلىَ نِسَاءِ الْعَالَمِین.(1)

{و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.}

- إِذْ قَالَتِ الْمَلَئکَهُ یَامَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکلِمَهٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسىَ ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهًا فىِ الدُّنْیَا وَ الاْخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِین.(2)

{[یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می دهد، در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.}

- وَ قَالُواْ لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ

وَ لَوْ أَنزَلْنَا مَلَکًا لَّقُضىِ َ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا یُنظَرُونَ * وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَکًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنَا عَلَیْهِم مَّا یَلْبِسُونَ.(3)

{و گفتند: «چرا فرشته ای بر او نازل نشده است؟» و اگر فرشته ای فرود می آوردیم، قطعاً کار تمام شده بود سپس مهلت نمی یافتند. و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می آوردیم، و امر را هم چنان بر آنان مشتبه می ساختیم.}

- وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَهً حَتىَّ إِذَا جَاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا یُفَرِّطُون.(4)

{و اوست که بر بندگانش قاهر [و غالب] است و نگهبانانی بر شما می فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما جانش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی کنند.}

- وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلىَ اللَّهِ کَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِىَ إِلىَ ّ وَ لَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شىَ ْءٌ وَ مَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّلِمُونَ فىِ غَمَرَاتِ

الْمَوْتِ وَ الْمَلَئكَهُ

ص: 155

1- .1 آل عمران / 42
2- 2. آل عمران / 45
3- . انعام / 8 - 9
4- .[4] انعام / 61

بَاسِطُواْ أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُواْ أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلىَ اللَّهِ غَيرَْ الحْقّ ِ وَ كُنتُمْ عَنْ ءَايَتِهِ تَسْتَكْبرُِونَ.(1)

{و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می بندد یا می گوید: «به من وحی شده»، در حالی که چیزی به او وحی نشده باشد، و آن کس که می گوید: «به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می کنم»؟ و کاش ستمکاران را در گردابهای مرگ می دیدی که فرشتگان [به سوی آنان] دستهایشان را گشوده اند [و نهیب می زنند:] «جانهایتان را بیرون دهید» امروز به [سزای] آنچه بناحق بر خدا دروغ می بستید و در برابر آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می یابید.}

- هَلْ ينَظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَئكَةُ أَوْ يَأْتىَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتىَ بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتى بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانهُا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فىِ إِيمَانهَِا خَيرًْا قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ.(2)

{آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند، یا پروردگارت بیاید، یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید؟ [اما] روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد. بگو: «منتظر باشید که ما [هم] منتظریم.»}

- إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنىِّ مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَئكَةِ مُرْدِفِينَ * وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَ لِتَطْمَئنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَ يُنزَّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنكمُْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيرَْبِطَ عَلىَ قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ * إِذْ يُوحِى رَبُّكَ إِلىَ الْمَلَئكَةِ أَنىِّ مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ ءَامَنُواْ سَأُلْقِى فىِ قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرُّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُواْ مِنهُْمْ كُلَّ بَنَانٍ.(3)

{[به یاد آورید] زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید، پس دعای شما را اجابت کرد که: «من شما را با هزار فرشته پیاپی، یاری خواهم کرد.» و

1- .[1] انعام / 93
2- . انعام / 158
3- . انفال / 9 - 12

این [وعده] را خداوند جز نویدی [برای شما] قرار نداد، و تا آنکه دلهای شما بدان اطمینان یابد و پیروزی جز از نزد خدا نیست، که خدا شکست ناپذیر [و] حکیم است. [به یاد آورید] هنگامی را که [خدا] خواب سبک آرامش بخشی که از جانب او بود بر شما مسلّط ساخت، و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند، و وسوسه شیطان را از شما بزداید و دلهایتان را محکم سازد و گامهایتان را بدان استوار دارد. هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس، فراز گردنها را بزنید، و همه سرانگشتانشان را قلم کنید.}

- لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَينْ ِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيرُّ مَا بِقَوْمٍ حَتىَ يُغَيرِّوُاْ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ.(1)

{برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می کنند. در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست، و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.}

- وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بحَِمْدِهِ وَ الْمَلَئكَهُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَ هُمْ يجُْدِلُونَ فىِ اللَّهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ.(2)

{رعد، به حمد او، و فرشتگان [جملگی] از بیمش تسبیح می گویند، و صاعقه ها را فرو می فرستند و با آنها هر که را بخواهد، مورد اصابت قرار می دهد، در حالی که آنان در باره خدا مجادله می کنند، و او سخت کیفر است.}

- مَا نُنزَّلُ الْمَلَئكَهَ إِلَّا بِالحْقّ ِ وَ مَا كاَنُواْ إِذًا مُّنظَرِينَ.(3)

{ فرشتگان را جز به حق فرو نمی فرستیم، و در آن هنگام، دیگر مهلت نیابند.}

- وَ نَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ دَخَلُواْ عَلَيْهِ فَقَالُواْ سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ * قَالُواْ لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ * قَالَ أَ بَشَّرْتُمُونىِ عَلىَ أَن

مَّسَّنِيَ

ص: 157

1- . رعد / 11
2- . رعد / 13
3- . حجر / 8

الْكِبرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ * قَالُواْ بَشَّرْنَاکَ بِالْحَقّ ِ فَلَا تَکُن مِّنَ الْقَانِطِينَ * قَالَ وَ مَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَهِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ * قَالَ فَمَا خَطْبُکُمْ أَيهَّا الْمُرْسَلُونَ * قَالُواْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلىَ قَوْمٍ مجُّرِمِينَ * إِلَّا ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنهَّا لَمِنَ الْغَابرِِينَ.(1)

{و از مهمانان ابراهيم به آنان خبر ده، هنگامى كه بر او وارد شدند و سلام گفتند. [ابراهيم] گفت: «ما از شما بيمناكيم.» گفتند: «مترس، كه ما تو را به پسرى دانا مژده مى دهيم.» گفت: «آيا با اينكه مرا پيرى فرا رسيده است بشارتم مى دهيد؟ به چه بشارت مى دهيد؟» گفتند: «ما تو را به حق بشارت داديم. پس، از نوميدان مباش.» گفت: «چه كسى- جز گمراهان- از رحمت پروردگارش نوميد مى شود؟» [سپس] گفت: «اى فرشتگان، [ديگر] كارتان چيست؟» گفتند: «ما به سوى گروه مجرمان فرستاده شده ايم، مگر خانواده لوط، كه ما قطعاً همه آنان را نجات مى دهيم، جز زنش را كه مقدّر كرديم او از بازماندگان [در عذاب] باشد.» }

- قُل لَّوْ كاَنَ فىِ الْأَرْضِ مَلَئكَهٌ يَمْشُونَ مُطْمَئنِّينَ لَنزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكاً رَّسُولاً.(2)

{بگو: «اگر در روى زمين فرشتگانى بودند كه با اطمينان راه مى رفتند، البته بر آنان [نيز] فرشته اى را به عنوان پيامبر از آسمان نازل مى كرديم.» }

- فَاتخَّذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا.(3)

{و در برابر آنان پرده اى بر خود گرفت. پس روح خود را به سوى او فرستاديم تا به [شكل] بشرى خوش اندام بر او نمايان شد. }

- اللَّهُ يَصْطَفِى مِنَ الْمَلَئكَهِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعُ بَصِيرٌ.(4)

{خدا از ميان فرشتگان رسولانى برمى گزيند، و نيز از ميان مردم، بى گمان خدا شنواى بيناست. }

- وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَئكَهُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبرُواْ فىِ أَنفُسِهِمْ وَ عَتَوْ عُتُوًّا كَبِيرًا * يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَئكَهَ لَا بُشْرَى يَوْمَئذٍ

لَلّمُجْرِمِينَ

ص: 158

1- . حجر / 51 - 60
2- .[2]اسراء / 95
3- . مريم / 17
4- . حج / 75

وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَحَّجُورًا * وَ قَدِمْنَا إِلىَ مَا عَمِلُواْ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَهُ هَبَاءً مَّنثُورًا * أَصْحَابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئذٍ خَيرٌ مُّسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلاً.(1)

{و کسانی که به لقای ما امید ندارند، گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگارمان را نمی بینیم؟» قطعاً در مورد خود تکبّر ورزیدند و سخت سرکشی کردند. روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز برای گناهکاران بشارتی نیست، و می گویند: «دور و ممنوع [از رحمت خدایید].» و به هر گونه کاری که کرده اند می پردازیم و آن را [چون] گَردی پراکنده می سازیم.آن روز، جایگاه اهل بهشت بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است.}

- يَأَيهَّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اذْكُرُواْ نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيهِْمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا.(2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بر خود به یاد آرید، آن گاه که لشکرهایی به سوی شما [در] آمدند، پس بر سر آنان تندبادی و لشکرهایی که آنها را نمی دیدید فرستادیم، و خدا به آنچه می کنید همواره بیناست.}

- وَ يَوْمَ يحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثمُ ّ يَقُولُ لِلْمَلَئكَهِ أَ هَؤُلَاءِ إِيَّاكمُْ كَانُواْ يَعْبُدُونَ * قَالُواْ سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُواْ يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثرُهُم بهِم مُّؤْمِنُونَ.(3)

{و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می کند، آن گاه به فرشتگان می فرماید: «آیا اینها بودند که شما را می پرستیدند؟» می گویند: «منزّهی تو، سرپرست ما تویی نه آنها! بلکه جنّیان را می پرستیدند بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند.»}

- الحَْمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَئكَهِ رُسُلاً أُوْلىِ أَجْنِحَهٍ مَّثْنىَ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَعَ يَزِيدُ فىِ الخَْلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلىَ كلُ ّ شىَ ْءٍ قَدِيرٌ.(4)

{سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند پیام آورنده قرار داده است. در آفرینش، هر چه بخواهد می افزاید، زیرا خدا بر هر چیزی تواناست.}

- وَ الصَّفَّاتِ صَفًّا * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا.(5)

1- . فرقان / 21 - 24
2- . احزاب / 9
3- . سباء / 40 - 41
4- . فاطر / 1
5- .[5] صافات / 1 - 3

{سوگند به صف بستگان- که صفی [با شکوه] بسته اند- و به زجرکنندگان- که به سختی زجر می کنند- و به تلاوت کنندگان [آیات الهی]}

- فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّکَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ * أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَئکَةَ إِنَثًا وَ هُمْ شَهِدُونَ * أَلَا إِنهَّم مِّنْ إِفْکِهِمْ لَيَقُولُونَ * وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنهَّمْ لَکَاذِبُونَ * أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلىَ الْبَنِينَ * مَا لَکُمْ کَيْفَ تحْکُمُونَ * أَ فَلَا تَذَکَّرُونَ * أَمْ لَکُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ * فَأْتُواْ بِکِتَابِکُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِينَ * وَ جَعَلُواْ بَيْنَهُ وَ بَينَ الْجِنَّهِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّهُ إِنهَّمْ لَمُحْضَرُونَ * سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ * فَإِنَّکُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ * مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ * إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ * وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ * وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ * وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ.(1)

{پس، از مشرکان جویا شو: آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟! یا فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟ هش دار که اینان از دروغ پردازی خود قطعاً خواهند گفت: «خدا فرزند آورده.» در حالی که آنها قطعاً دروغگویانند. آیا [خدا] دختران را بر پسران برگزیده است؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟ آیا سَرِ پندگرفتن ندارید؟! یا دلیلی آشکار [در دست] دارید؟ پس اگر راست می گویید کتابتان را بیاورید. و میان خدا و جنّ ها پیوندی انگاشتند و حال آنکه جنّیان نیک دانسته اند که [برای حساب پس دادن،] خودشان احضار خواهند شد. خدا منزّه است از آنچه در وصف می آورند. به استثنای بندگان پاکدل خدا. در حقیقت، شما و آنچه [که شما آن را] می پرستید، بر ضدّ او گمراه گر نیستید، مگر کسی را که به دوزخ رفتنی است. و هیچ یک از ما [فرشتگان] نیست مگر [اینکه] برای او [مقام و] مرتبه ای معیّن است. و در حقیقت، ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم. و ماییم که خود تسبیح گویانیم.}

- وَ تَرَى الْمَلَئکَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِّمْ وَ قُضىِ بَيْنهُم بِالحْقّ وَ قِيلَ الحْمْدُ لِلَّهِ رَبّ الْعَالَمِينَ.(2)

1- . صافات / 149 - 166
2- . زمر / 75

{و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگارِ خود تسبیح می گویند و میانشان به حقّ داوری می گردد و گفته می شود: «سپاس، ویژه پروردگار جهانیان است.» }

- إِنَّ الَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَئكَةُ أَلَّا تخَافُواْ وَ لَا تحْزَنُواْ وَ أَبْشِرُواْ بِالجْنَّهِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَوهِ الدُّنْيَا وَ فِي الاْخِرَهِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِى أَنفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ.(1)

{در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] «هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانتان ماییم، و هر چه دلهایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست، و هر چه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت. روزیِ آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است.» }

- فَإِنِ اسْتَكْبرُواْ فَالَّذِينَ عِندَ رَبِّکَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِالَّيْلِ وَ النهَّارِ وَ هُمْ لَا يَسْمُونَ. (2)

{پس اگر کبر ورزیدند، کسانی که در پیشگاه پروردگارِ تواند شبانه روز او را نیایش می کنند و خسته نمی شوند. }

- تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلَئكَهُ يُسَبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِّمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ

أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.(3)

{چیزی نمانده که آسمانها از فرازشان بشکافند و [حال آنکه] فرشتگان به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می طلبند. آگاه باش، در حقیقت خداست که آمرزنده مهربان است. }

- وَ جَعَلُواْ لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْانسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ * أَمِ اتخَّذَ مِمَّا يخْلُقُ بَنَاتٍ وَ أَصْفَئكُم بِالْبَنِينَ * وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَانِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ * أَ وَ مَن يُنَشَّؤُاْ فِي الْحِلْيَهِ وَ هُوَ فِي الخِْصَامِ غَيرُ مُبِينٍ * وَ جَعَلُواْ الْمَلَئكَهَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَانِ إِنَثًا

أ شَهِدُواٰ خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَدَتهُمْ وَ يُسْلَونَ.(4)

ص: 161

1- . فصلت / 30 - 32
2- . فصلت / 38
3- . شورى / 5
4- . زخرف / 15 - 19

{و برای او بعضی از بندگان [خدا] را جزئی [چون فرزند و شریک] قرار دادند. به راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است. آیا از آنچه می آفریند، خود، دخترانی برگرفته و به شما پسران را اختصاص داده است؟ و چون یکی از آنان را به آنچه به [خدای] رحمان نسبت می دهد خبر دهند، چهره او سیاه می گردد، در حالی که خشم و تأسف خود را فرو می خورد. آیا کسی [را شریک خدا می کنند] که در زر و زیور پرورش یافته و در [هنگام] مجادله، بیانش غیر روشن است؟ و فرشتگانی را که خود، بندگان رحمانند، مادینه [و دختران او] پنداشتند. آیا در خلقت آنان حضور داشتند؟ گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و [از آن] پرسیده خواهند شد. }

- وَ لَوْ نَشَاءُ لجَعَلْنَا مِنكمُ مَّلَئكَةً فىِ الْأَرْضِ يخْلُفُونَ.(1)

{و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در [روی] زمین جانشین [شما] گردند قرار دهیم. }

- فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا.(2)

{و تقسیم کنندگان کار[ها]}

- وَ الْمَلَكُ عَلىَ أَرْجَائهَا وَ يحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئذٍ ثمَانِيَةٌ.(3)

{و فرشتگان در اطراف [آسمان]اند، و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند. }

- تَعْرُجُ الْمَلَئكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فىِ يَوْمٍ كاَنَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.(4)

{فرشتگان و روح، در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی «او» بالا می روند. }

- عَلَيهَْا تِسْعَةَ عَشَرَ * وَ مَا جَعَلْنَا أَصحْبَ النَّارِ إِلَّا مَلَئكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِيمَانًا

وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فىِ قُلُوبهِم مَّرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بهَِاذَا مَثَلًا

كَذَالِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَ يهَْدِى مَن يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِىَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ.(5)

1- . زخرف / 60
2- . ذاريات / 4
3- . حاقه / 17
4- . معارج / 4
5- . مدّثر / 30 - 31

{[و] بر آن [دوزخ]، نوزده [نگهبان] است. و ما موكّلان آتش را جز فرشتگان نگردانيديم، و شماره آنها را جز آزمايشى براى كسانى كه كافر شده اند قرار ندايم، تا آنان كه اهل كتابند يقين به هم رسانند، و ايمان كسانى كه ايمان آورده اند افزون گردد، و آنان كه كتاب به ايشان داده شده و [نيز] مؤمنان به شكّ نيفتند، و تا كسانى كه در دلهايشان بيمارى است و كافران بگويند: «خدا از اين وصف كردن، چه چيزى را اراده كرده است؟» اين گونه، خدا هر كه را بخواهد بيراه مى گذارد و هر كه را بخواهد هدايت مى كند، و [شماره] سپاهيان پروردگارت را جز او نمى داند، و اين [آيات] جز تذكارى براى بشر نيست. }

- وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا * فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا * وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا * فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا * فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا * عُذْرًا أَوْ نُذْرًا.(1)

{سوگند به فرستادگانِ پى در پى، كه سخت توفنده اند. و سوگند به افشانندگانِ افشانگر، كه [ميان حق و باطل] جُداگرند، و القاكننده وحى اند. خواه عذرى باشد يا هشدارى. }

- يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَئكَهُ صَفًّا لَّا يَتَكلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَانُ وَ قَالَ صَوَابًا.(2)

{روزى كه «روح» و فرشتگان به صف مى ايستند، و [مردم] سخن نگويند، مگر كسى كه [خداى] رحمان به او رخصت دهد، و سخن راست گويد. }

- وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا * وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا * وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا.(3)

{سوگند به فرشتگانى كه [از كافران] به سختى جان ستانند، و به فرشتگانى كه جان [مؤمنان] را به آرامى گيرند، و به فرشتگانى كه [در دريای بى مانند] شناكنان شناورند، پس در پيشى گرفتن [در فرمان خدا] سبقت گيرنده اند، و كار [بندگان] را تدبير مى كنند. }

- بِأَيْدِى سَفَرَهٍ * كِرَامٍ بَرَرَهٍ.(4)

{به دست فرشتگانى، ارجمند و نيكوكار. }

1- . مرسلات / 1 - 6
2- . نباء / 38
3- . نازعات / 1 - 5
4- . عبس / 15 - 16

تفسیر:

«و إذ قال ربّک» تفسیرش در مجلّد پنجم گذشت، و این آیات بر بسیاری از حالات فرشتگان دلالت دارند. « قُلْ مَن کاَنَ عَدُوًّا لِّجِبرْیلَ »، شیخ طوسی - رحمه الله - گفته: روایت است که ابن صوریا و گروهی از یهودِ فدک، نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمدند و چند مسأله از ایشان پرسیدند. پس حضرت به آنها پاسخ داد. ابن صوریا به حضرت گفت: یک سؤال دیگر مانده، اگر پاسخ گفتی به تو ایمان می آورم و از تو پیروی می کنم: کدام فرشته است که آنچه را خدا بر تو نازل می کند برایت می آورد؟ حضرت فرمود: جبرئیل. ابن صوریا گفت: او دشمن ما است؛ کار زار و سختی و جنگ فرود می آورد، و میکائیل است که آسانی و فراوانی نعمت نازل می کند. اگر میکائیل نزد تو میآمد ما قطعا به تو ایمان می آوردیم. پس خدا این آیه را نازل کرد: « فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلىَ قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ » نه اینکه جبرئیل سرخود نازل شود. و همانا نزول را به قلب پیامبر نسبت داد، چون پس از نزول آن، را حفظ میکرد و می فهمید.

« بِإِذْنِ اللَّهِ » یعنی به فرمان خدا و برخی گفته اند: یعنی به علم الهی یا به آگاه ساختن پیامبر توسط خدا نسبت به آنچه بر قلبش نازل میشود. « مُصَدِّقًا لِّمَا بَینْ َ یَدَیْهِ » یعنی کتابهای آسمانی که قرآن با آن موافقت دارد. « وَ هُدًی وَ بُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ » یعنی آن آیاتی از قرآن که مؤمنان را به جنگ و سخت گرفتن بر کفّار فرمان میدهد در واقع هدایت و بشارتی برای مؤمنان است. « مَن کاَنَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَ مَلَائکَتِهِ وَ رُسُلِه » منظور کسی است که رفتارش، رفتار دشمن باشد؛ یعنی مخالفت و نافرمانی خدای متعالی را انجام دهد. برخی گفته اند: مراد دشمنی با دوستان اوست. « وَ جِبرْیلَ وَ مِیکَالَ » علّت ذکر دوباره این دو ملک، برتری آنها بر دیگر ملائکه است و برای آنکه یهود نام آنها را برده بودند. « فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِینَ » علّت اینکه نفرمود: (عدوّ لهم) این بود که ممکن بود این افراد، با ایمان آوردن خودشان در واقع دست از دشمنی خود بر دارند. (پایان نقل از تبیان شیخ طوسی).

مؤلّف: تعبیر از آنها به کافران ظاهر در این است که همین اظهار دشمنی نسبت به ملائکه هم کفر است و آیه دلالت دارد بر اینکه دوستی فرشتگان واجب و دشمنی با آنها کفر است. « وَ قَالُواْ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ » طبرسی- رحمه الله- گفته: یعنی تا ما او را مشاهده، و صدق گفتار او را تأیید کنیم. « وَ لَوْ أَنزَلْنَا مَلَکًا » موافق

ص: 164

پیشنهادشان، باز ایمان نمیآورند؛ پس به اقتضای حکمت الهی باید ریشه کن شوند و این است معنی قول خدای متعالی که فرمود: « لَّقُضِیَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا یُنظَرُونَ » برخی گفته اند: یعنی اگر فرشته ای را در صورت واقعیاش نازل کنیم؛ لازم میآید که قیامت برپا شود، یا اینکه اینها ریشه کن شوند.

« وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَکاً » یعنی اگر- آن طور که طلب میکنند- رسول یا آن کسی را که نازل میشود تا به رسالت شهادت دهد را ملک قرار میدادیم، « لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا » {حتما وی را [به صورت] مردی در میآوردیم} چون آنها نمی توانند فرشته را به صورت واقعیاش بنگرند؛ زیرا دیدگان آدمی از دیدن فرشته خیره میشود، مگر اینکه به صورت اجسام غیر لطیف مجسم گردد. برای همین است که فرشتگان به صورت آدمی نزد انبیاء حاضر میشوند و جبرئیل علیه السلام به صورت دحیه کلبی نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله می آمد و همچنین دو فرشتهای که در ظاهر با هم نزاع داشتند، هنگامی که از دیوار محراب نزد داود آمدند و فرشتگانی که نزد ابراهیم و لوط آمدند به صورت مهمانان آدمی بودند.

« لَلَبَسْنَا عَلَیْهِم مَّا یَلْبِسُونَ » زجاج گفته: ضعفای فکری خود را در امر پیامبر صلی اللّه علیه و آله به اشتباه میانداختند و میگفتند: این هم یک آدمی است مثل شماها. پس خدا متعالی فرمود: اگر فرشته ای هم به صورت آدمی فرستاده بودیم، همان طوری که مردم ساده لوح دچار اشتباه شده اند، آنها هم دچار اشتباه می شدند. برخی گفته اند: معنا این است که اگر فرشتهای نازل کنیم جز با اندیشه، او را نشناسند؛ و از آنجا که اینها اهل تفکر نیستند، همچنان بر اشتباه خود باقی می مانند.

خدای متعالی ایجاد شبهه را به خود نسبت داد، چون با نزول فرشتگان توسط خداوند، شبهه محقّق میشود.

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه: « وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً » میگوید: او خدایی است که فرشتگانی به سوی شما می فرستد که اعمال شما را ثبت و ضبط کنند. این کار برای بندگان لطف است؛ زیرا موجب میشود که از گناهان اجتناب کنند، هنگامی که بدانند از سوی خدای متعالی حافظانی بر آنها گماشته شدهاند که در روز قیامت بر علیه آنها گواهی میدهند. « تَوَفَّتْهُ » یعنی جان او را میگیرند. « رُسُلُنَا » یعنی یاوران ملک الموت. ابن عباس و دیگران گفته اند: فرستادگان، روح را به امر وی می ستانند. از این رو جان ستانی را در آیه: « قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْت » به او نسبت

ص: 165

داده است. « وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ » يعنى اين فرستادگان در كار خود عجز و سستى و غفلت نشان نميدهند.

بيضاوى در تفسير آيه مباركه: « وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ » گفته: مفعول به علّت دلالت ظرف بر آن حذف شده است؛ و معنا اين گونه است: اگر ظالمان را ببينى. « فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ » يعنى در سختيهاى آن « وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ » خواستار با اصرار براى ستاندن جانشان يا عذابشان « أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ » يعنى به آنها ميگويند: جانهايتان را از بدنهايتان خارج كنيد و به ما بدهيد - تا به اين وسيله بر آنها سخت بگيرند- يا اينكه خود را از دست ما و عذاب رهايى بخشيد. « الْيَوْمَ » منظور يا لحظه مردن است يا از لحظه مردن تا ابد « تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ » يعنى عذاب شديد و خوار كننده. (پايان نقل از تفسير بيضاوى).

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ» مرحوم طبرسى ميگويد: مفسّران درباره مرجع ضمير در (له) اختلاف دارند و در اين زمينه چند نظر وجود دارد:

1. مرجع آن (مَن) در « مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ » است.

2. مرجع آن « عالِمُ الْغَيْبِ وَ ... » يعنى خداوند است.

3. مرجع آن پيامبر گرامى اسلام صلى الله عليه و آله است كه در « إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ ... » به آن اشاره شده است.

درباره (معقّبات) نيز اختلاف است:

1. منظور فرشتگان است كه به دنبال يكديگر مى آيند. ملائكه شب، به دنبال ملائكه روز و ملائكه روز به دنبال ملائكه شب. اينها فرشتگانى هستند كه عمر انسان را حفظ مى كنند. حسن ميگويد: اينها چهار فرشته هستند كه هنگام نماز فجر جمع ميشوند. چنانكه خداوند مى فرمايد: « إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً » و اين مطلب از ائمه عليهم السّلام هم روايت شده است.

2. منظور فرشتگانى است كه انسان را از مهالک حفظ مى كنند و ميان او و مقدّرات، حائل ميشوند. اين قول از على عليه السلام است. برخى گفته اند: تعداد فرشتگان محافظ هر انسانى، ده تا است كه او را از جلو و عقب در برابر مقدّرات الهى حفظ ميكنند، « يَحفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ الله » هميشه در

گرد او باشند. و برخی گفته اند: اعمال گذشته و آینده او را حفظ میکنند تا از دنیا برود، سپس آن را مکتوب میدارند. و برخی دیگر گفته اند: او را از هر مهلکه و نابودی و از هر جن و آدمی و

جانوری حفظ میکنند. ابن عباس گفته: او را از آنچه نزولش هنوز مقدّر نشده حفظ میکنند و چون تقدیر صورت گرفت حفظ به سر میآید. و گفته شده که «مِن» در « مِنْ أَمْرِ الله » به معنای «باء» است. و برخی گفته اند: «مِن» به معنای «عن» است، یعنی او را از خلق خدا حفظ میکنند. و از کعب است که گفته: اگر خدا بر شما فرشتگان را نگماشته بود که از شما در نوشیدنیها و خوردنیها و عوراتتان محافظت کنند، به طور قطع جنّیان شما را میربودند. (پایان نقل از مجمع البیان).

فخر رازی در تفسیرش گفته: روایت است که به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله گفته شد: به من بگو به همراه بنده خدا چند فرشته وجود دارد؟ حضرت فرمود: یکی از راست برای حسنات، و او ناظر بر فرشته سمت چپ است، چون کار نیکی انجام دهی، ده برابر مینویسد، و چون عمل بدی انجام دهی فرشتهای که سمت چپ است به آنکه در سمت راست است میگوید: بنویس. فرشته سمت راست میگوید: نه، شاید توبه کند. تا سه بار که گفت: میگوید: چرا مینویسم، خدا ما را از او آسوده کند. چه بد همنشینی است. چه کم ملاحظه از خدا دارد و چه کم شرم و حیا از ما دارد. این است قول خدا متعالی که میفرماید: « لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَینْ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِه ». فرشته دیگر موی پیشانی تو را در دست دارد - کنایه از این که عنان تو را در دست دارد - و چون برای پروردگارت تواضع کنی تو را بالا میبرد و اگر تکبّر کنی تو را در هم میشکند. دو فرشته بر دو لب تو هستند و کار آنها نگداری از نماز توست. فرشته ای بر دهان تو است تا مار وارد دهانت نشود. و فرشته ای بر دو چشم تو قرار دارد. پس این ها 10 فرشته اند برای هر انسانی، و ملائکه شب جای خود را با ملائکه روز عوض میکنند؛ پس در مجموع 20 ملک بر هر انسانی قرار دارد.

فخر رازی در ادامه گفته: اگر گفته شود: گماشتن این فرشته ها بر ما چه سودی دارد؟ در پاسخ میگوئیم: بدان که این سخن دور از باور نیست؛ چون منجّمان معتقدند: تدبیر امور در هر روزی با ستارهای جداگانه است، و وضعیّت در شب نیز به همین منوال است. و تردیدی نیست که به اعتقاد منجّمان، هر ستارهای روحی دارد که این تدبیرات مختلف در حقیقت از این ارواح ناشی میشود. و این سخن در میان اهل طلسم مشهور است، و از این رو میگویند: طبائع کامل به من خبر دادند و مقصودشان از طبائع کامل این است که هر انسانی روحی آسمانی دارد که اصلاح

مهمّاتش را بر عهده دارد و از او دفع بلا میکند. وقتی این مطلب مورد اتّفاق فیلسوفان قدیم و منجّمان است، چه بُعدی دارد که در شرع هم بیاید.

حقّ مطلب آن است که نفوس بشری در طبع و گوهر با هم فرق دارند؛ برخی نیک هستند و برخی شرّ، برخی نیرومند و برخی ضعیف. وضعیّت در ارواح آسمانی هم به همین منوال است با این تفاوت که ارواح آسمانی در هر زمینهای نیرومندتر از ارواح بشری هستند. هر گروه از ارواح در طبیعت و ویژگی خاصی با هم مشارکت و هماهنگی دارند و در نتیجه روح هر انسانی در مرتبه روحی از ارواح آسمانی قرار دارد که در طبیعت و ویژگیها شبیه هم هستند و گویا این ارواح انسانی، اولاد این روح آسمانی هستند واز او زاده شدهاند. بنابراین روح آسمانی یاور انسان در مهمّاتش و هدایت کننده او به مصالحش و حافظ او در برابر انواع بلاها است. این را محقّقان فلاسفه گفتند و با توجه به اینکه میدانیم آنچه که در شرع آمده امری معقول و مقبول نزد همگان است، پس انکار این مطلب از شریعت مقدسه روا نیست.

حال اگر گفته شود: اختصاص دادن این فرشتهها به انسان و مسلّط نمودن آنها بر آدمی چه سودی دارد؟ میگوییم: چند وجه دارد:

1. شیاطین انسان را به شرور و گناهان میخوانند و این فرشته ها او را به خیر و اطاعت از پروردگار دعوت میکنند.

2. مجاهد گفته: هیچ بندهای از بندگان خدا نیست، مگر اینکه به همراه او فرشتهای گماشته شده که او را از جنّ، آدمی و جانوران، در خواب و بیداری محافظت میکند.

3. ما می بینیم که بسا در دل انسان انگیزه و داعیهای قوی برای انجام عملی ایجاد میشود که در ظاهر علّتی ندارد؛ اما بعد معلوم می شود که وقوع این انگیزه در دل او سببی بوده که مصلحتی از مصالح او را تأمین میکرده است. و بسا بعدا کشف شود که آن داعیه، سببی برای وقوع او در گناه و مفسده بوده است. پس معلوم میگردد که دعوت کننده به امر اول، خیر و راحتی او را میخواسته و دعوت کننده به امر دوم، تباهی و ناراحتی او را اراده کرده بوده است. اوّلی فرشته هدایتگر و دومی شیطان فریبنده بوده است.

4. وقتی انسان بداند که ملائکه اعمال او را شماره میکنند، دوری کردن او از ارتکاب گناه بیشتر خواهد بود. چرا که انسان مؤمن معتقد به شکوه و رفعت مقام

ملائکه است. پس زمانی که میخواهد معصیتی انجام دهد و در عین حال معتقد است که ملائکه شاهد بر اعمال او هستند، حیای از آنها مانع ارتکاب به معصیت میشود؛ همان گونه که وقتی در محضر انسان عظیم القدر باشد. و چون بداند که ملائکه اعمال او را مینویسند، پرهیز او از گناه کاملتر خواهد شد.

پس اگر گفته شود نوشتن اعمال بندگان چه سودی دارد؟ گوییم: در اینجا دو مقام است:

مقام اول: کتابت به همان معنای معروف خودش، یعنی نوشتن تفسیر شود. متکلّمان گویند: فائده این کتابها در وزن آنها است؛ اگر کفه طاعت سنگین تر باشد، مردم متوجّه میشوند که او اهل بهشت است و برعکس. [اگر کفه معاصی سنگینتر باشد مردم میفهمند که او اهل جهنم است.] قاضی گفته: این بعید است، زیرا ادلّه دلالت دارد بر اینکه هرکس قبل از مرگ خود یعنی در حالت احتضار میفهمد که اهل سعادت است یا اهل شقاوت؛ پس صحیح نیست که حصول این معرفت توقّف بر وزن کُتب در قیامت داشته باشد. سپس خودش از این اشکال پاسخ داده که آنچه را که نقل کردیم منعی ندارد، چرا که میتوان آن را بر ایجاد سرور در دل مؤمنان و ایجاد هراس در دل معاندان حمل کرد، به این بیان که وقتی در برابر همه خلایق اعلام شود که فلان شخص از اولیاء الهی است، سروری در دل آن شخص وارد میگردد و عکس این مطلب در مورد معاندان صادق است.

مقام دوم: نظر حکماء اسلام است که میگویند: نوشتن عبارت است از نقوش مخصوصی که اصطلاحا برای معانی مخصوص، وضع شده اند. پس اگر این نقوش خود به خود دلالت بر اعیان و ذوات معانی کنند، دلالت اقوی است. اگر این مطلب را بپذیریم میگوییم: وقتی انسان عملی را به صورت مکرّر و پشت سر هم انجام دهد، به سبب این تکرار یک ملکه قوی و راسخ در نفس انسان ایجاد میگردد. اگر این ملکه در جهت سعادت روحانی انسان باشد، پس از مرگ، شادی بزرگی نصیب او میگردد. اما اگر این ملکه، مضرّ به حالات روحانی انسان باشد، ضرر بزرگ ناشی از آن را پس از مرگ درک خواهد کرد. پس از پذیرش این مطلب میگوییم: وقتی تکرار زیاد موجب به وجود آمدن ملکه راسخ در انسان شود، برای هر کدام از این اعمال، اثر جداگانهای در شکلگیری این ملکه راسخ وجود دارد؛ و این اثر اگرچه در ظاهر محسوس نیست، امّا در واقع امر وجود دارد. از اینجا روشن شد که هر چشم

ص: 169

به هم زدن و حرکت و سکونی در گوهر جان آدمی اثری دارد، یا در جهت سعادت او یا در جهت شقاوت او، حال این عمل کم باشد یا زیاد. منظور از نوشتن اعمال نزد حکماء، همین است و خداوند به حقائق امور آگاه است. (پایان نقل از کلام فخر رازی).

ما سخن او را آوردیم تا از تحریفات فلاسفه آگاه شوی و به تأویلهایی که برای آیات و روایات میکنند که جز توهّم و استبعاد و بیاعتنایی به کلام صاحب شریعت وجهی ندارد، توجّه کنی.

«وَ یَوْمَ یحْشُرُهُمْ جَمِیعًا » یعنی کسانی که غیر خدا را عبادت کردهاند معبودانشان را محشور میکند. « أَ هَؤُلَاءِ إِیَّاکمُ ْ کَانُواْ یَعْبُدُونَ » استفهام انکاری است، تا بر خلاف آن اقرار کنند. « قَالُواْ سُبْحَانَکَ » یعنی تو منزهی از این که جز تو پرستش شود. «أَنتَ وَلِیُّنَا» یعنی تو یاور و سرپرست و همه کاره ما هستی، نه این کافران و ما راضی نبودیم که اینها ما را بپرستند. « بَلْ کاَنُواْ یَعْبُدُونَ الْجِنَّ » منظور از جنّ، ابلیس و نژادش است که کافران دعوت آنها را برای عبادت ملائکه و غیر آنها اطاعت مینمودند. « أَکْثرُهُم بهِم مُّؤْمِنُونَ » یعنی شیاطین را تصدیق و اطاعت مینمودند.

« جَاعِلِ الْمَلَائکَهِ رُسُلاً » مرحوم طبرسی میگوید: یعنی به سوی پیامبران با کتابها و وحی الهی « أُوْلىِ أَجْنِحَهٍ » آنها را صاحبان بال قرار داد، برای آنکه برایشان امکان بالا رفتن به سوی آسمان و پائین آمدن به سوی زمین باشد. قتاده گفته: بعضی از ایشان دو بال دارند و بعضی سه بال و برخی چهار بال، و زیاد میکند در آن بالها آنچه خواهد و آن قول خدای متعالی است که فرمود: « یَزِیدُ فىِ الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ » ابن عباس گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج جبرئیل را دید که 600 پر دارد. و برخی گفته اند: مقصود از « یَزِیدُ فىِ الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ » صوت خوش است، و برخی دیگر گفته اند: منظور ملاحت و نمکین بودن دو چشم است. و از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل است که فرمود: مقصود زیبایی صورت و موی قشنگ و صدای خوب است.

رازی در تفسیرش گفته: کمترین بال برای پرنده دوتا است و بیش از دو بال، فزونی است. و قومی گفته اند: پر، اشاره به جهت است، بیان مطلب آنکه هیچ شیءای فوق خداوند متعالی قرار ندارد، بلکه همه اشیاء تحت قدرت او و مشمول نعمات او

هستند. فرشتگان یک وجه به سوی خدا دارند که از او فیض دریافت میکنند و با وجه دیگر، آنچه را میگیرند به اذن الهی به زیر دستان میرسانند. چنانکه فرمود: « نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلىٰ قَلْبِكَ » {«روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد} و فرمود: « عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ » {آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت} و درباره آنها فرمود: « فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا » {و کار [بندگان] را تدبیر می کنند.} پس این فرشتگان دو بال دارند. برخی از این فرشتگان بدون واسطه کار خیر را انجام میدهند، و برخی دیگر با واسطه؛ پس آن فرشتگانی که با واسطه، کار خیر انجام میدهند، دارای سه وجه هستند. در میان فرشتگان برخی هم هستند که چهار وجه یا بیشتر دارند. و آن چه نخست ذکر کردیم روشن است و مفسّران بر آن اتّفاق دارند.

و در تفسیر آیه: « وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا » و آیات بعد آن گفته: این سه وصف (صافات، زاجرات، تالیات) که به آنها سوگند یاد شده، بسا وصف یک چیز باشند و بسا سه وصف برای سه چیز متباین و جدای از هم باشند. امّا بنا بر تقدیر اوّل، در آن چند وجه است:

وجه اول: این اوصاف، وصف فرشته ها باشد؛ با این تقریر که فرشتگان برای عبادت در آسمانها صف میکشند آن گونه که خدای متعالی خبر داده که ملائکه میگویند: « وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ » {و در حقیقت، ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم.} برخی گفته اند: در هوا پر در پر صف شوند و انتظار فرمان خدا را میبرند و ممکن است مقصود این باشد که هر کدام از این ملائکه درجه و رتبه معیّنی از لحاظ شرافت و فضیلت، یا در ذات و اثر دارند و این درجات تغییر ناپذیر هستند. و این همان صفوف ملائکه است.

و امّا لیث در تفسیر آیه: « فَالزَّاجِراتِ زَجْراً » گفته: «زجر» وقتی برای شتر استعمال شود، به معنای تشویق او به راه رفتن است و اگر برای انسان به کار رود به معنای بازداشتن او از کار بد است، پس باید بگوییم که در به کار رفتن «زجر» برای ملائکه چند وجه وجود دارد:

1. ابن عباس گفته: مقصود، فرشته هایی هستند که مسؤولیت ابرها به آنها سپرده شده، و آنها ابرها را از جایی به جای دیگر میرانند.

2. مقصود این است که ملائکه قادر هستند که از طریق الهام کردن، بر قلوب انسانها اثر بگذارند؛ پس انسانها را به گونهای از گناهان باز میدارند.

ص: 171

3. شاید هم منظور، فرشتگانی باشند که شیاطین را از شر رساندن و آزار دادن به انسانها باز میدارند.

مؤلّف: در علوم عقلیّه ثابت شده است که موجودات بر سه نوعاند:

اوّل: تأثیر گذارِ اثر ناپذیر، که همانا خدای سبحان است و او اشرف موجودات است.

دوم: اثر پذیرِ بی اثر و آن عالَم اجسام است که پست ترین موجودات است.

سوم: موجودی که در اشیاء دیگر تأثیر گذار است و خود از اشیاء دیگر تأثیر میپذیرد و آن عالَم ارواح است که از عالم عظمت خداوندی اثر میپذیرد، سپس در عالم اجسام اثر میگذارد.

و بدان که جهتِ اثر پذیری عالم ارواح از عالم عظمت خداوندی، غیر از جهتی است که به اعتبار آن بر عالم اجسام، استیلاء مییابند و میتوانند در آن تصرف نمایند. و اینکه فرمود: « فَالتَّالِیاتِ ذِکْراً » اشاره دارد به جهت شریفتر، یعنی اثرپذیری از خدا که به وسیله آن قدرت اثر بخشی در عالم اجسام را پیدا میکند.

با توجه به آنچه گفته شد، این سخن خدای متعالی یعنی: « وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا » اشاره دارد به صف ایستادن ملائکه در مقام بندگی و اطاعت و خضوع و خشوع، و این همان جهتی است که این ذوات مقدّسه به اعتبار آن، هر گونه نور الهی و کمال صمدی را پذیرا هستند و آیه: « فَالزَّاجِراتِ زَجْراً » اشاره به تأثیر ذوات ملائکه در نورانی ساختن ارواح مقدّس بشری و به فعلیّت رساندن استعدادهای بالقوّه آنها دارد، چرا که نسبت ارواح بشری به ذوات ملائکه همچون نسبت قطره ای به دریا، و شعله ای به خورشید است و استعداد ارواح بشر به وسیله ذوات ملائکه در زمینه معارف الهی و کمالات معنوی به فعلیّت میرسد. نظیر این مطلب در آیه: « یُنَزِّلُ الْمَلَئکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلىَ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ »(1) {فرشتگان را با «روح»، به فرمان خود، بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند.} آمده و در آیه: « نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلىَ قَلْبِکَ »(2) {«روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد.} و آیه: « فَالْمُلْقِیَاتِ ذِکْرًا » {و القاکننده وحی اند.}

1- . نحل / 2
2- . شعراء / 193 - 194

چون این را دانستی میگوییم: در این آیه نکته دیگری است، و آن این است که کمال مطلق هر چیز، وقتی حاصل میگردد که آن شیء تمام و بالاتر از آن باشد. منظور از تمام بودن، این است که هر کمالی که شایستگی آن را دارد به صورت بالفعل در او یافت شود، و منظور از بالاتر از تمام، این است که آن شیء انواع کمالات را به دیگران برساند و معلوم است که اگر موجودی بخواهد مکمّل دیگران قرار بگیرد، باید خودش ذاتا کامل باشد. حال که این را دانستی میتوان گفت که آیه: « وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا » اشاره به کمال پذیری ذوات فرشتگان در مواقف بندگی و صف بندی و آمادگی آنها برای خدمت و طاعت الهی دارد، و آیه: « فَالزَّاجِراتِ زَجْراً » اشاره دارد به چگونگی تأثیر گذاری فرشتگان در ازاله ناشایستگیها و پلشتیها از ارواح بشری، و آیه: « فَالتَّالِیاتِ ذِکْراً » اشاره دارد به چگونگی تأثیرگذاری فرشتگان در افاضه پرتوهای قدسی و انوار الهی بر ارواح بشری. اینها مناسبات عقلی و اعتبارات دقیقی است که این الفاظ سه گانه بر آنها منطبق میشوند.

وجه دوم: مقصود از این صفات، نفوس پاک و مقدّس انسانها باشد که دل به پرستش خدا متعالی دادهاند و فرشتگان زمیناند؛ بیان این مطلب به دو وجه است:

1- مقصود از « الصَّافَّاتِ صَفًّا » صفهای نماز جماعت است و آیه: « فَالزَّاجِراتِ زَجْراً » اشاره به گفتن (أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ) دارد؛ گویا نماز گزاران به واسطه گفتن این جمله، شیاطین را از القای وسوسه در دلهایشان در حال نماز، باز میدارند. و آیه: « فَالتَّالِیاتِ ذِکْراً » اشاره به قرائت قرآن در نماز دارد. برخی گفته اند: منظور، بلند خواندن قرآن در نماز است؛ گویا نماز گزاران با بلند خواندن میخواهند شیطان را از خود دور کنند.

2. مقصود از آیه اول، صفوف علماء بر حق است که به دین خدا دعوت میکنند و منظور از آیه دوّم، پرداختن آنها به دفع شبهه های دینی و تمایلات نفسانی است و مراد از آیه سوم، پرداختن آنها به دعوت مردم به دین خدا و تشویق به عمل به احکام الهی است.

وجه سوم: مقصود، جنگجویان و مجاهدان در راه خدا باشد؛ پس مراد از آیه اول، صفوف جنگجویان است. مانند آیه دیگری که میفرماید: « إِنَّ اللَّهَ

يحِبُّ الّذِينَ يُقَتِلَونَ فيِ سَبِيلِهِ صَفًّا »(1) {در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف

ص: 173

1- . صف / 3

در صف، جهاد می کنند.} و مقصود از آیه دوم، آواز برآوردن جنگجویان برای راندن اسبها است و منظور از آیه سوم، مشغول بودن آنها به قرائت قرآن و تهلیل و تقدیس خدا در آغاز نبرد است.

وجه چهارم: این صفات، وصف آیات قرآن باشد. پس مقصود از آیه اوّل، این است که آیات قرآن انواع مختلفی دارد؛ بعضی از آیات آن در بیان دلائل توحید است؛ برخی دیگر در بیان تکالیف و احکام و برخی دیگر در تعلیم اخلاق فاضله است. این آیات ترتیبی تغییر ناپذیر دارند. با این توصیف، آیات قرآن، شبیه به افرادی هستند که در صفوف معیّن خود، ایستادهاند. منظور از آیه دوم، آیاتی از قرآن است که از زشتیها منع میکند. و مراد از آیه سوم، آیاتی از قرآن است که بر وجوب اقدام به اعمال خیر رهنمون میشود. و توصیف آیات به «تالیه» بر اساس قانون ادبی جاری در امثال «شعر شاعر» و «کلام قائل» میباشد.(1)خدای متعالی فرموده: « إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يهْدِی لِلَّتِي هِیَ أَقْوَمُ » { قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می نماید.}

و امّا احتمال دوم این است که مقصود از این سه وصف، سه چیز متفاوت باشد؛ برخی گفته اند: مقصود از « وَ الصَّفَّاتِ صَفًّا » پرندگانند، چنانکه خدای متعالی فرموده: « وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ » و مراد از «الزّاجرات» هر چیزی است که از گناه باز دارد، و مقصود از «التّالیات» آیات قرآن است که تلاوت میشود.

و من (رازی) میگویم: توجیه دیگری هم هست و آن اینکه آفریده های خدا، یا جسمانیاند یا روحانی؛ مخلوقات جسمانی بر اساس طبقات و درجات خاصی ترتیب یافتهاند که تغییر ناپذیر است. به این صورت که زمین وسط عالم است و اطرافش کُره آب است، و آب توسط هوا احاطه شده، و هوا هم محاط به آتش است و این چهار کُره هم درون افلاک قرار دارند تا انتهای عالم جسمانی؛ پس این اجسام همچون صفوفی در آستان جلال خدا هستند. و اما فرشتگان؛ پس آنها با وجود اختلاف درجات و تباین صفاتی که دارند در دو ویژگی مشترکند: یکی اثر بخشی در تحریک اجسام و تصرف در آنها که مورد اشاره آیه: « فَالزَّاجِراتِ زَجْراً » میباشد، زیرا گفتیم زجر به معنای راندن و تحریک است. و دیگری ادراک و استغراق در

1- . توضیح این که در مورد دو مثال بالا، صفت شاعر و قائل درحقیقت از آن سراینده شعر و گوینده کلام است ولی گاهی از باب مبالغه خود شعر و کلام توصیف به این دو صفت میشود.

معرفت خدا و ستایش او که آیه : «فَالتَّالِیاتِ ذِکْراً» به آن اشاره دارد. و چون جسم نسبت به ارواحی که مشتغل به تصرّف در اجسام و مستغرق در شناخت جلال الهی و روی آورده به تسبیح خداوند هستند، چنانکه فرموده: « وَ مَنْ عِندَهُ لَا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ »(1) {و آنان که در نزد او هستند، از عبادتش به تکبر سر نمی تابند.}، در مرتبه پایینتری قرار دارد، به ناچار در آغاز اجسام را ذکر کرده و پس از آن ارواحی که مدبّر اجسام این عالمند را آورده است. و آن گاه بالاترین درجات یعنی ارواح مقدّسه که با تمام وجود، روی به شناخت جلال خدا دارند و غرقه در ستایش اویند، را مطرح ساخت. اینها احتمالاتی است که به خاطر رسید، و دانای به اسرار کلام خدا، کسی جز خود او نیست.(2)

« فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّکَ الْبَناتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ »(3) {پس، از مشرکان جویا شو: آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟!} بیضاوی در تفسیرش گفته: دستور به نظر خواهی از مردم داد، چون آنها دختران را برای خدا و پسران را برای خودشان قرار میدادند و میگفتند: فرشتگان دختران خدایند. و آنان اضافه بر شرک گمراهیهای دیگری هم داشتند که عبارت بود از: جسم پنداری خدا و روا داشتن نیستی بر او؛ زیرا ولادت، مخصوص جسم است که گاهی هست و گاهی نیست. و نیز خود را در مقام تقسیم بر خداوند برتری دادن، چون نوع پستتر (دختر) را برای خدا و نوع برتر (پسر) را به خود اختصاص میدادند. و دیگر اهانت به ملائکه، چون آنها را دختر میپنداشتند و به همین دلیل است که خدای تعالی مکرّرا در آیات قرآن، این نسبت را باطل و مردود اعلام نموده و این پندار را موجب شکافته شدن آسمانها و زمین و فرو ریختن کوهها دانسته است، آنجا که فرموده: « تَکَادُ السَّمَاوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنشَقُّ الْأَرْضُ وَ تخَِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا »(4) {چیزی نمانده است که آسمانها از این [سخن] بشکافند و زمین چاک خورَد و کوه ها به شدت فرو ریزند.} و انکار و ابطال در این آیه مخصوص دو ضلالت اخیر است که مخصوص این طائفه است، زیرا فساد آنها را همه کس به مقتضای طبعش میفهمد، از این رو معادل استفهام سابق را که سؤال از تقسیم بود، این آیه قرار داد: « أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائکَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ » {یا

1- 1. انبیاء / 19
2- . مفاتیح الغیب 7 : 122 - 125
3- . صافات / 149

4- . مريم : 90

فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟} که سؤال از ماده بودن ملائکه را در بر دارد. و اختصاص دادن مطلب به مشاهده از این روست که این گونه امور را باید دید تا فهمید برای آنکه ماده بودن، ذاتی آنها نیست تا به صِرف عقل فهمیده شود، علاوه بر اینکه در این تعبیر نوعی استهزاء نسبت به صاحبان این پندار و اشعار به نهایت نادانی آنها وجود دارد، چرا که آن چنان از ماده بودن ملائکه خبر میدهند که تو گویی به چشم خود آفرینش آنها را دیده اند [در حالی که در آن زمان هنوز خودشان خلق نشده بودند.]

« أَلَا إِنهَّم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ * وَلَدَ اللَّهُ »(1) {هش دار که اینان از دروغ پردازی خود قطعاً خواهند گفت: خدا فرزند آورده.} علّت افک بودن این نسبت این است که مقتضی ندارد بلکه مانع یعنی دلیل بر خلاف دارد. « وَ إِنهَّمْ لَكَاذِبُونَ » {در حالی که آن ها قطعاً دروغگویانند.} در آنچه به آن معتقدند « أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلىَ الْبَنِينَ » {آیا [خدا] دختران را بر پسران برگزیده است؟} پرسشی است در مقام انکار و استبعاد، و (اصطفاء) به معنای گرفتن گزیده یک شیء است. « مَا لَكمُْ كَيْفَ تحَْكُمُونَ » {شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟} به آنچه عقل نپسندد « أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ » {آیا سَرِ پندگرفتن ندارید؟!} که خدا منزّه از این نسبت است « أَمْ لَكمُْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ » {یا دلیلی آشکار [در دست] دارید؟} آیا حجّتی روشن از آسمان دارید که فرشتگان دختران خدایند، « فَأْتُواْ بِكِتَابِكمُْ » {پس کتابتان را بیاورید.} که بر شما نازل شده «إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ » در دعوی خود. « وَ جَعَلُواْ بَيْنَهُ وَ بَينْ َ الْجِنَّهِ نَسَبًا » {و میان خدا و جنّ پیوندی انگاشتند.} مقصود فرشتگانند که از آنها به نام جنّ یاد کرده تا بیان کند که آنها زبون تر از آنند که دختر خدا باشند، و برخی گفته اند: مشرکین معتقد بودند که خدا با جنّ، پیوند ازدواج بسته و ملائکه حاصل این پیوند هستند، و برخی دیگر گفته اند: به اعتقاد مشرکان، خدا و شیطان برادرند، « وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّهُ إِنهَّم » یعنی کفّار یا آدمیان یا خود جنّیان، در صورتی که به فرشته ها تفسیر نشود، « لَمُحْضَرُونَ » در عذاب، با اینکه خود فرشته ها معترفند که « وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ » {و هیچ یک از ما [فرشتگان] نیست مگر [اینکه] برای او [مقام و] مرتبه ای معیّن است.} مقامی معلوم در بند گی خدا، و این سخن فرشتگان در ردِّ ادعای کسانی است که آنان را میپرستند. و مقصود این است که هر کدام از ما دارای مقام معیّنی در

1- . صافات / 151 - 152

معرفت و عبادت خدا و اطاعت از فرمان او در تدبیر امور عالم هستیم و از خود اختیاری نداریم. « وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ » {و در حقیقت، ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم.} در جهت فرمانبرداری و خدمتگزاری « وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ » {و ماییم که خود تسبیح گویانیم.} ماییم که خدا را از آنچه شایسته او نیست، تنزیه میکنیم. و شاید اوّلی اشاره به درجات طاعت آنها و این اشاره به درجات معرفت آنها باشد.

مرحوم طبرسی گفته: عبارت « وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ » سخن جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله است و برخی گفته اند: این سخن، گفتار فرشتگان است و در این صورت چیزی در تقدیر است که مقصود چنین می باشد: از ما گروه فرشتگان فرشته ای نیست، مگر برای او مقام معیّنی در آسمانهاست که خدا را در آن عبادت می کند. برخی گفته اند: منظور از مقام معلوم اندازه معیّنی می باشد که در آن، از امر و دستور خداوند تجاوز نمی کند، چنانکه صاحب مقام، از مقام معیّن خود تجاوز نمی کند؛ پس چگونه جایز است آن که به این صفت بوده و بنده آفریده شده، عبادت شود. « وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ » در حول عرش و منتظر امر و نهی خداوند هستیم. و برخی گفته اند: ما ایستاده و برای نماز، صف کشنده گان هستیم. کلبی گوید: صفهای فرشتگان در آسمان، مانند صفهای مردم در زمین است. جبّائی گوید: بال های خود را برای این که خدایمان را تسبیح و عبادت کنیم، میکشیم. « وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ » یعنی نماز میخوانیم و منزّه میداریم خداوند را از آنچه لایق او نمی باشد، و لذا گفته می شود: «فرغت من سبحتی» یعنی از نماز خودم فارغ شدم، چرا که در نماز، تسبیح خداوند متعال گفته میشود و تعظیم او می گردد. و «مسبّحون» عبارتند از کسانی که بر اساس تعظیم خداوند می گویند: سبحان اللّه.

و درباره آیه: « وَ تَرَى الْمَلَئكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ»(1) {و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگارِ خود تسبیح می گویند.} گفته: یعنی از عجائب امور آخرت این است که می بینی فرشتگان را که عرش را احاطه کرده اند. « يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ » یعنی تنزیه می کنند خداوند را از آنچه لایق او نیست و یاد می کنند خدا را به صفاتی که داراست. برخی گفته اند: که موحّدان چون داخل بهشت شوند، فرشتگان، حمد خدا را می گویند.

1- . زمر / 75

و درباره آیه: « تَتَنزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَئکَهُ »(1) {فرشتگان بر آنان فرود می آیند. } گفته: از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که آمدن فرشتگان، به هنگام مرگ است. و برخی گفتهاند: که به هنگام بیرون آمدن مؤمنین از قبرها در محشر، فرشتگان به استقبال آنان می آیند و از طرف خدا به آنان بشارت میدهند. و برخی دیگر گفتهاند: بشارت در سه مورد میباشد، به هنگام مرگ، در قبر و هنگام بر انگیخته شدن از قبر. « نَحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ » یعنی: ما فرشتگان، یاران و دوستان شما هستیم، « فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا » در دنیا، کارمان این بود که از طرف پروردگار، خیرات را به شما میرساندیم، « وَ فِی الْآخِرَهِ » و در آخرت، انواع اکرام و پاداش دادن به شما، بر عهده ماست. و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که ما در دنیا دوستان شما هستیم و شما را در دنیا، و به هنگام مردن و در آخرت حفظ میکنیم.

رازی در تفسیر آیه: « نحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ فیِ الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ فیِ الْأخِرَهِ » گفته: این آیه در مقابل مطالبی است که در تهدید کفّار بیان نمود، آنجا که فرمود: « وَ قَیَّضْنَا لهُمْ قُرَنَاءَ فَزَیَّنُواْ لهُم »(2) {و برای آنان همراهانی گذاشتیم، و آنچه در دسترس ایشان و آنچه در پی آنان بود در نظرشان زیبا جلوه دادند. } و معنای دوستی فرشتگان با مؤمنان این است که آنها از طریق الهامات و مکاشفات یقینی و رساندن به مقامات حقّه، در ارواح بشری تصرف میکنند، همان گونه که شیاطین در روح آدمی وسوسه میکنند و باطل را در نظر او زیبا جلوه میدهند.

و خلاصه اینکه دوستی فرشتگان با ارواح پاک، از جهات بسیاری برای اهل کشف و شهود معلوم است. آنها میگویند: این دوستی در دنیا، در آخرت هم ادامه دارد؛ چرا که این تعلّقات از لوازم انفکاک ناپذیر و زائل نشدنی است؛ بلکه گویا پس از مرگ نیرومندتر و پایدارتر میگردد، زیرا گوهر جان از جنس فرشتگان است، [که مجرد از ماده هستند.] و وجود آنها نسبت به فرشتگان همچون پرتویی از نور نسبت به خورشید و قطره ای نسبت به دریاست. و علاقه های جسمانی است که میان او و فرشتگان جدائی میاندازد، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (لولا أنّ الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماوات) {اگر شیاطین به دور دل های فرزندان آدم نمیگردیدند، بی شک به ملکوت آسمانها نظر میکردند. } و

1- . فصلت / 30
2- . فصلت / 25

هرگاه علاقههای جسمانی و تدبیرات بدنی زایل شود، پرده کنار میرود و در نتیجه اثر به مؤثر میپیوندد، و قطره به دریا و پرتو به خورشید میرسد. این است معنای آیه: « نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْأَخِرَةِ » رازی در ادامه میگوید: به نظر من جمله: « وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِى أَنفُسُكُمْ » اشاره به بهشت جسمانی و جمله: « وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ » اشاره به بهشت روحانی دارد که در آیه: « دَعْوَئهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تحِيَّتهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ ءَاخِرُ دَعْوَئهُمْ أَنِ الحَْمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ِ الْعَلَمِينَ »(1) {نیایش آنان در آنجا: سبحانک اللّهم [خدایا! تو پاک و منزّهی] و درودشان در آنجا سلام است، و پایان نیایش آنان این است که: الحمد للّه ربّ العالمین.} ذکر شده است. (پایان نقل).

« فَالَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ » یعنی همه فرشتگان یا دسته ای از آنها، و بنابر اینکه مراد همه فرشتگان باشد، دوام تسبیح آنها مانع از اشتغالشان به سائر خدمتها نیست؛ علاوه بر اینکه این خدمتها خود یک نوع تسبیح است، « وَ هُمْ لَا يَسْئَمُونَ » {و خسته نمی شوند.}

رازی در تفسیر آیه: « وَ الْمَلَائكَةُ يُسَبِّحُونَ بحَِمْدِ رَبهِّمْ » گفته: بدان که آفریده های خدا دو نوعند؛ جسمانی که بزرگترشان، آسمان هایند، و روحانی که بزرگترشان، فرشتگانند. خدای سبحان کمال عظمت خود را با تسلّط هیبتش بر مخلوقات جسمانی، بیان کرد و فرمود: « تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ »(2) {چیزی نمانده که آسمانها از فرازشان بشکافند.} و پس از آن به ذکر موجودات روحانی پرداخته و فرموده: « وَ الْمَلَائكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبهِّمْ »(3) {و [حال آنکه] فرشتگان به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند.} ذوات فرشته گون دو نوع تعلّق دارند؛ یکی به عالم جلال و بزرگی که در واقع پذیرش [فیض] است، چون وقتی پرتوهای صمدانی بر ذوات روحانی بتابند، ذوات این مخلوقات، نورانی میگردند و ماهیتشان روشن میشود، و چون از نیروهای روحانی استفاده برند، به این وسیله بر تصرّف در عالم اجسام، نیرو میگیرند، در این حال دو وجه و دو چهره خواهند

1- . یونس / 10
2- . شوری / 5
3- . شوری / 5

داشت؛ وجهی به سوی درگاه جلال الهی و وجهی به سوی عالم اجسام، و وجه نخست اشرف از وجه دوم است.

چون این را دانستی میگوئیم: جهت نخست که مقدّس و متعالیست شامل دو امر است: یکی تسبیح و دیگری حمد، زیرا تسبیح یعنی تنزیه و تقدیس خدا از آنچه که شایسته او نیست، و حمد توصیف اوست به اینکه بخشنده تمام خیرات است. و منزّه بودنش از آنچه نشاید مقدّم است بر بخشنگی خیرات و سعادات، زیرا اصل وجود شیء، مقدّم است بر تأثیر او در اشیاء، به این دلیل تسبیح را مقدّم بر تحمید کرده و فرمود: «یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ». امّا جهت دوم تعلّق این ارواح به عالم اجسام است که آیه: « وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ »(1) {و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می طلبند.} به آن اشاره دارد و مقصود از آن تأثیر ارواح در نظم احوال این عالم است و حصول بهترین راه در آن. (پایان نقل از رازی).

این آیه را دلیل عصمت فرشتگان دانستهاند، زیرا اگر گنهکار بودند، ابتدا برای خود آمرزش میخواستند نه برای دیگران، و این استدلال مورد اشکال است.

« وَ جَعَلُواْ لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا »(2) {و برای او بعضی از بندگان [خدا] را جزئی [چون فرزند و شریک] قرار دادند.} و گفتند: فرشتگان دختران خدایند. و اینکه آن را جزء نامیده به خاطر این است که فرزند جزئی از پدر است و جزء داشتن خود مستلزم ترکیب است که منافی واجب الوجودی است. « لَكَفُورٌ مُّبِين » یعنی کفرانش واضح است « وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَانِ مَثَلا » یعنی به جنسی که آن را برای خدا مَثل و نمونه قرار دادند، چون فرزند قطعا شبیه پدرش می باشد. « ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا » یعنی چهرهاش کاملا سیاه میشود به سبب حزن و اندوهی که بر او عارض میگردد. « وَ هُوَ كَظِيمٌ » یعنی قلبش مالامال از اندوه میشود. « أَوَ مَن يُنَشَّؤُاْ فِي الْحِلْيَةِ » یعنی آیا او کسی را که در زینت رشد مییابد - یعنی دختران - را بر می گزیند؟ « وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ » یعنی در بحث و مجادله « غَيرُ مُبِينٍ » به خاطر نقصان عقل و ضعف رأی نمیتواند شیوا سخن براند و دعوی خود را به اثبات برساند. « وَ جَعَلُواْ الْمَلَائكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَانِ إِنَاثًا » {و فرشتگانی را که خود، بندگان رحمانند، مادینه [و دختران او] پنداشتند.} و این خود کفر دیگری است در

1- . شوری / 5
2- . زخرف / 15

گفتار آنها که خداوند آن را تقبیح کرده، و آن این است که کامل ترین و گرامی ترین مخلوقات خدا را، ناقص العقل ترین و پست ترین مخلوقات او قرار دادهاند. « أَ شَهِدُواْ خَلْقَهُم » یعنی آیا هنگام آفرینش ملائکه، آنها حضور داشتند و دیدند که ماده اند، چرا که این مسأله با رؤیت اثبات میشود و آیه شریفه در مقام جاهل معرّفی کردن این مردم و استهزاء آنها در این عقیده است. « سَتُكْتَبُ شَهَادَتهُم » یعنی شهادتی که درباره فرشته ها میدهند. « وَ يُسْئلُون » و در قیامت از آن مؤاخذه میشوند.

« فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً » یعنی فرشتگان، امور را میان مردم، بر اساس آنچه به آن دستور داده شده، تقسیم میکنند، مرحوم طبرسی گفته: ابن کوّاء از أمیر المؤمنین علیه السّلام که بر منبر خطبه میخواند، پرسید: منظور از « الذَّارِياتِ ذَرْواً » چیست؟ فرمود: بادها، گفت: منظور از « فَالْحامِلاتِ وِقْراً » چیست؟ فرمود: ابر ها، گفت: مراد از « فَالْجارِياتِ يُسْراً » چیست؟ فرمود: کشتیها، گفت: مقصود از « فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً » چیست؟ فرمود: فرشتگان، این تفسیر از ابن عباس و مجاهد روایت شده است.

« فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ » یعنی روزی که مقدارش از عروج غیر ایشان پنجاه هزار سال است، و این از پائین ترین زمین ها تا بالای آسمان هفتم است و برخی گفتهاند: بلندی آن روز بر برخی کفّار چنین است، و برخی دیگر گفته اند: از آغاز نزول فرشتگان به دنیا و امر و نهی و قضاوت آنها میان مردم تا پایان بالا رفتن آنها به آسمان که روز قیامت است، این مدّت طول میکشد.

« عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» مرحوم طبرسی گفته: یعنی فرشتگان، که ایشان خزینه داران آتشاند. مالک دوزخ است با هیجده نفر دیگر که چشمهای آنها مانند برق جهنده و دندانهای آنان مانند سر نیزه های تیز و برّان است و آتش از دهانهای آنان بیرون میآید. میان دو کتف آنها به اندازه مسافت نه سال راه است و کف دست یکی از آنها ظرفیّت نگهداری دو قبیله بزرگ قریش، ربیعه و مضرّ را دارد. رحمت و مهربانی از آنها برداشته شده، یکی از آنها هفتاد هزار نفر از دوزخیان را بلند میکند و هر کجا از جهنّم بخواهد میاندازد.

« وَ مَا جَعَلْنَا أَصحْبَ النَّارِ إِلَّا مَلَائكَةً » یعنی ما، پاسبانان آتش که اداره آن در اختیار آنان است را جز فرشتگان قرار ندادیم، و شهوت و میل آنان را در عذاب کردن اهل آتش قرار دادیم به طوری که از عذاب کردن دوزخیان

خوششان می آید. « وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتهُمْ إِلّا فِتْنَةً لَلّذِينَ كَفَرُواْ » یعنی قرار ندادیم عدد 19 نفر فرشته را مگر

ص: 181

برای آزمایش افرادی که کفر ورزیده و نافرمانی کردند؛ چرا که کفّار این تعداد فرشته را کم شمردند و گمان کردند که میتوانند آنها را از خود برانند. و سخن درباره این آیات در باب معاد گذشت.

« وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا » طبرسی از ابو حمزه ثمالی که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام است، روایت کرده که گفته: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: آنها فرشتگانند که فرستاده به معروف از امر و نهی خدایند، « فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا » یعنی بادهای تند و سخت، « وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا » آنها فرشتگانی هستند که کتب سماوی را از جانب خدای تعالی پراکنده میکنند، « فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا » آن آیات قرآنی است که حق را از باطل و هدایت را از گمراهی تمییز میدهد، « فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا » یعنی فرشتگانی که به پیامبران الهی، القاء ذکر و وحی مینمایند و آنها هم به امّتهای خود ابلاغ میکنند.

بیضاوی گفته: به چند گروه از فرشتگان سوگند خورده شده که خدا آنها را پی در پی فرستاده، پس مانند باد در انجام فرمانش روان شدند، و شرائع او را در زمین منتشر کردند، یا اینکه مرده دلان جاهل را به وسیله وحی زنده کردند و حق را از باطل جدا کردند، و ذکری به انبیاء الهی اعطاء کردند که عذر حق جویان و بیم برای اهل باطل است. یا این که مراد آیات قرآن است که توسّط دستههای مختلف ملائکه به سوی محمّد صلی اللّه علیه و آله فرستاده میشود؛ بنابراین ملائکه کتابها و ادیان دیگر را با نسخ کردن آنها به باد فنا گرفتند، و آثار هدایت و حکمت را در شرق و غرب منتشر کردند، و حق را از باطل جدا کردند، و ذکر حق را به همه جهانیان رساندند. یا این آیات سوگند به نفوس کاملهایست که به بدنها برای کامل شدن فرستاده میشوند، که آنچه را جز حق است از بین بردند، و اثرش را در همه اعضاء منتشر کردند و حق را بذاته از باطل بالذات جدا نمودند، پس هر چیزی جز وجه خدا را نابود دیدند، و ذکری را القاء نمودند که در دلها و زبانها جز ذکر آنها نیست. وجه دیگر آن است که این آیات سوگند به بادهای عذاب باشد که فرستاده شدند و به باد گرفتند و به بادهای رحمت که ابر را در فضا منتشر کردند و جدا جدا کردند و به این وسیله یاد خدا را در دلها القاء نمودند. چون خردمند از دیدن وزش باد و آثار آن به یاد خدا میافتد و کمال قدرتش را به یاد میآورد، و واژه (عرفًا) یا نقیض نُکر - یعنی معروف مقابل منکر - است، و نصب آن، بنا بر مفعول لَه بودن

است، یعنی به خاطر نیکی کردن و کار معروف فرستاده شده‌اند و یا اینکه به معنای متابعت از عُرف و فرهنگ فارسیان است، « عُذْرًا أَوْ نُذْرًا » سه وجه دارد:

1. هر دو مصدرِ مفرد باشند؛ اوّلی برای «عَذَرَ» یعنی گناه را محو کرد و دومی برای «أنذَر» یعنی ترساند.

2. هر دو مصدرِ جمع باشند؛ اوّلی جمع «عذیر» به معنای پوزش طلبی و دومی جمع «انذار» به معنای بیم دادن.

3. هر دو اسم فاعل باشند؛ اوّلی برای «عاذر» به معنای عذر خواه و دومی برای «منذر» به معنای بیم دهنده.

و نصب آن دو بنا بر وجه اوّل و دوم بنا بر علّیت یعنی مفعول لَه بودن است و معنا چنین میشود: به خاطر اینکه عذر برای اهل حق و انذار برای اهل باطل باشد، یا بدل از «ذکرا» است، بنا بر اینکه مراد از ذکر، وحی یا چیزی که شامل توحید و شرک و ایمان و کفر شود، باشد. و نصب آن بنا بر وجه سوم، بنا بر حال بودن است. ابو عمرو و حمزه و کسایی این دو را به تخفیف خوانده‌اند.

« يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائكَةُ صَفًّا » مرحوم طبرسی گفته: در معنای روح چند قول وجود دارد:

1. مجاهد و قتاده و ابو صالح گویند: به درستی که روح، خلقی از مخلوقات خدای تعالی بر صورت بنی آدم است، و از جنس فرشتگان نیستند. در یک صف می ایستند و فرشتگان در صف دیگر. آنها لشگری هستند و اینها لشگری. شعبی گوید: آن دو، دو صف پروردگار عالمیان، در روز قیامت است؛ صفی از روح و صفی از فرشتگان.

2. ابن عبّاس گفته: به راستی روح فرشته ای از فرشتگان است. خداوند خلقی بزرگتر از او نیافرید است. پس وقتی روز قیامت شد او به تنهایی در یک صف می ایستد و فرشتگان تمامی در صف دیگر میایستند. پس بزرگی آن روح، مانند صف فرشتگان است.

3. ابن عبّاس روایت کرده که: ارواح مردم با فرشتگان در بین دو نفخه می ایستند، پیش از آن که ارواح به اجساد برگردانده شود.

4. ضحّاک گوید: روح، جبرئیل است. وهب گوید که: جبرئیل علیه السّلام در مقابل خدای عزّ و جلّ ایستاده و شانه هایش میلرزد. خداوند عزّ و جلّ از هر لرزش

وی صد هزار فرشته خلق میکند. پس فرشتگان، صفهایی در مقابل خدای تعالی هستند که سرهای خود را [از هیبت و جلالت خداوند] به زیر انداخته، پس وقتی خداوند به ایشان اجازه سخن دهد، میگویند: لا اله الّا أنت « وَ قَالَ صَوَابًا » یعنی می گویند: لا اله الّا اللّه. و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: روح فرشته ایست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل.

5. حسن گوید: به درستی که روح فرزندان آدم است. و قول خدا که فرمود: (صفّا) یعنی برگزیده گان.

« وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً » مفسّرین درباره تفسیر آن بر چند وجه اختلاف کرده اند:

1. اینکه مقصود از آن، فرشتگانند که ارواح کفّار را از بدنهای آنها با شدّت و سختی میکشند، چنانکه زه را در کمان فرو میبرند و به شدّت آن را میکشند. و این معنا از علی علیه السّلام و مقاتل و سعید بن جبیر روایت شده. مسروق گوید: آن ها، فرشتگانی هستند که جان اولاد آدم را از بدنشان بیرون میآورند. مجاهد گوید: آن، مرگ است که جانها را از بدنها بیرون میکشد. و این معنا، از حضرت صادق علیه السّلام هم روایت شده.

2. مقصود از آن، ستارگانی هستند که از افقی به افق دیگر کشیده میشوند، یعنی طلوع و غروب میکنند. ابو عبیده گوید: از محلّ طلوعشان کشیده میشوند و در محلّ غروبشان غروب میکنند.

3. نازعات، کمانهایی هستند که تیرها را رها میکنند و ناشطات، یعنی اوهاق جمع وهق یعنی افسارها، بنابراین، قسم به فاعل آن است و ایشان مجاهدین در راه خدایند.

« وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً » در معنای آن چند قول است:

1. آنچه ما ذکر نمودیم یعنی افسارها.

2. علی علیه السّلام گوید: آنها، فرشتگانی هستند که جان کفّار را از میان پوست و ناخنهایشان میکشند تا به سختی و غصّه از درونشان بیرون میآورند. و «نشط» یعنی جذب نمودن، گفته میشود: «نشطت الدّلو نشطا» یعنی دلو را کشیدم.

3. ابن عبّاس گوید: آنها، فرشتگانی هستند که جان مؤمنین را میکشند، پس آن را میگیرند، چنانکه عقال شتر را از دست آن می کشند وقتی آن را باز میکنند.

ص: 184

4. و نیز ابن عبّاس گوید: مقصود از آن، جانهای مؤمنین است که در موقع مردن برای بیرون آمدن کشیده میشود، وقتی که جایگاه خود را در بهشت مشاهده میکنند.

5. آنها، ستارگانی هستند که از افقی به افق دیگر میروند. گفته میشود: «حمار ناشط» یعنی الاغ تندرو.

« السَّابِحاتِ سَبْحاً » در معنای این آیه نیز چند قول است:

1. علی علیه السّلام فرمود: آنها، فرشتگانی هستند که ارواح مؤمنین را قبض میکنند و آنها را به ملاطفت بیرون میآورند. آنگاه آنها را دعوت میکنند تا استراحت کنند، مثل آنکه با وسیله ای که به سوی او انداخته شده، در آب شنا میکند.

2. آنها، فرشتگانی هستند که به سرعت از آسمان نازل میشوند. و این چنان است که به اسب گفته میشود: «الجواد السابح» یعنی اسب شناوریست، وقتی که در دویدن سرعت میگیرد و تند میدود.

3. آنها، ستارگانی هستند که در فلک و مدار خود شنا می کنند. برخی گفتهاند: آنها، سواران مجاهدند که در دویدن شدّت میکنند؛ مثل قول خدای تعالی که فرمود: « وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً » و برخی دیگر گفتهاند: آنها، کشتی هایی هستند که در آب شنا میکنند.

« فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً » درباره این آیه نیز چند قول وجود دارد:

1. آنها، فرشتگانی هستند؛ برای اینکه از فرزند آدم در خیر و ایمان و عمل صالح سبقت و پیشی گرفتند. و بعضی گفته اند: فرشتگانی که در رسانیدن وحی به پیامبران، از شیاطین سبقت گرفتند. علی علیه السّلام فرمود: آنها، فرشتگانی هستند که در بردن ارواح مؤمنین به بهشت سبقت میگیرند.

2. آنها، ارواح مؤمنین هستند که از ملائکه پیشی می گیرند، و قبل از آنکه ایشان روحشان را قبض کنند، از شدّت علاقه به رحمت خدا و لقای ثواب و کرامت او، خود از کالبد بیرون می شوند.

3. آنها، ستارگانی هستند که بعضی از آنها بر بعض دیگر در سیر و حرکت سبقت میگیرند.

4. آنها، سواران مجاهدند که در جنگ، بعضی بر بعض دیگر سبقت میگیرند.

« فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً » در معنای این آیه نیز چند قول است:

ص: 185

1. علی علیه السّلام فرمود: آنها، فرشتگانی هستند که از این سال تا سال آینده، امور بنده گان خدا را تدبیر میکنند.

2. مقصود از این، جبرئیل و میکائیل و ملک الموت و اسرافیل علیهم السّلام است که امور دنیا را تدبیر میکنند؛ امّا جبرئیل علیه السّلام، پس او موکّل بر بادها و لشکریان خداست، و امّا میکائیل، موکّل بر باران و گیاهان است، و امّا ملک الموت، موکّل گرفتن ارواح است، و امّا اسرافیل، او بر آنها فرمان خدا را نازل میکند.

3. علی بن ابراهیم روایت نموده که: آنها افلاک هستند که امر خدای تعالی در آن واقع میشود. پس به وسیله آن، حکم الهی در دنیا جاری میگردد.

و در تفسیر آیه: « فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَهٍ » گفته: یعنی این قرآن یا این تذکره و یادآور، در کتابهای بزرگی نزد خداست و آن لوح محفوظ است. و بعضی گفته اند: یعنی کتب پیامبران که بر آنها نازل شده، « مَرْفُوعَهٍ» در آسمان هفتم. و بعضی گفته اند: مرفوعه یعنی خداوند آن را از آلودگی و پلیدی نجاستها بلند و دور داشته « مُطَهَّرَهٍ » یعنی جز پاکان آن را دست نمیزنند. برخی گفتهاند: آن قرآن، محفوظ از این است که دست کفّار به آن برسد، برای آنکه آن در دست فرشتگان، در بهترین مکان هاست. و برخی گفتهاند: پاک است از هر پلیدی و ناپاکی، و بعضی گفته اند: پاک است از هر شک و شبهه و تناقضی. « بِأَیْدِی سَفَرَهٍ » یعنی نویسندگانی از فرشتگان. و بعضی گفته اند: سفیران وحی بین خدای تعالی و بین رسولان او (از مصدر سفاره)، و قتاده گوید: ایشان قاریان قرآنند که آن را نوشته و می خوانند. و فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: حافظ قرآنی که عامل به آن باشد، با فرشتگان نویسنده قرآن، بزرگواران نیکوکار، خواهد بود. گرامی نزد پروردگار و نیکوکاری که فرمان خدا را اطاعت میکند. و بعضی گفته اند: بزرگوار از گناهند که خود را از گناه بلند و دور میدارند، برره یعنی صالحین پرهیزکارانند.

روایات:

1. احتجاج: پیامبر در احتجاج با مشرکان به آن ها فرمود: حواس شما، فرشته را درک نمیکند، چون از جنس هواست که دیده نشود، و اگر قدرتِ بصر شما به حدی برسد که او را ببینید، قطعا میگویید که این فرشته نیست، بلکه بشر است.(1)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: جبرئیل بالا رفت و من هم با او بالا رفتم تا به آسمان دنیا رسیدیم و در آن فرشته ای را دیدم که او را اسماعیل می گفتند و هم او بود صاحب خطفه که خدای عزّ و جلّ درباره اش فرمود: « إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ »(2) { مگر کسی که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می تازد.} و تحت فرمان او 70 هزار فرشته قرار داشت که تحت فرمان هر یک از آن ها نیز 70 هزار فرشته بود. سپس گذر کردم- آن گاه حضرت سخن خود را ادامه دادند تا آنجا که فرمودند- تا وارد آسمان دنیا شدم. هر فرشته ای را که میدیدم، شاد و خندان بود، تا آنکه فرشته ای را دیدم که مخلوقی بزرگتر از او ندیده بودم، بدچهره و خشمگین، گفتم: ای جبرئیل این کیست؟ گفت: این مالک، خازن جهنم است - پس حضرت سخن خود را ادامه دادند تا آنجا که فرمودند - سپس گذارم به فرشته ای افتاد که در جایی نشسته بود و تمام دنیا در میان زانوانش قرار داشت و در دستش لوحی از نور وجود داشت و او به نوشته ای که در آن بود با تمام توجّه و بدون نظر به راست و چپ، با حالتی حزین مینگریست. پس گفتم: ای جبرئیل این کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: این فرشته مرگ است.

آن گاه حضرت فرمودند: سپس فرشته ای شگفت انگیز دیدم؛ نیمی از تنش آتش و نیم دیگر برف بود. نه آتش برف را آب میکرد، و نه برف آتش را خاموش می ساخت. و او با صدای بلند این چنین می گفت: منزّه است خدائی که حرارت این آتش را از این برف باز داشته، لذا آن را آب نمیکند و سردی این برف را از این آتش باز داشته، لذا آن را خاموش نمیکند. خدایا، ای آن که میان برف و آتش سازگاری داده ای، میان دل های بندگان مؤمنت الفت بینداز. گفتم: ای جبرئیل این کیست؟ گفت فرشته ایست که خدا او را به اکناف آسمان و اطراف زمین ها موکّل

1- . احتجاج 1 : 30
2- . صافات / 10

نموده و او خیرخواه ترین ملائکه نسبت به بندگان مؤمن از ساکنان زمین است. و از روزی که خلق شده همواره این دعا را که شنیدی به جان آنان می کند.

و دو فرشته در آسمان دیدم که یکی می گفت: پروردگارا به هر کسی که انفاق می کند، خلف و جایگزینی عطا کن و به هر کسی که از انفاق دریغ می ورزد، تلف و کمبودی ده.

آن گاه فرمود: [از آنجا گذشته] به عدّه ای از فرشتگان خدا برخوردیم که خدا به هر نحو که خواسته، خلقشان کرده و صورت هایشان را هر طور خواسته، قرار داده بود. هیچ یک از اعضای بدنشان نبود، مگر آن که جداگانه از همه جوانب و به آوازهای مختلف، خدا را حمد و تسبیح می کردند، و فریاد آنان به ذکر و گریه از ترس خدا بلند بود. من از جبرئیل پرسیدم این ها چه کسانی هستند؟ گفت: خداوند این ها را همین طور که می بینی خلق کرده و از روزی که خلق شده اند هیچ یک از آنان به رفیق بغل دستی خود نگاه نکرده و حتّی یک کلمه با او حرف نزده است و از ترس و خشوع در برابر خدا به بالای سر خود و پائین پایشان نظر نینداخته اند.

سپس به آسمان دوم صعود کردیم، در آنجا ناگهان نگاهم به ملائکه ای افتاد که در حال خشوع بودند. خداوند چهره هایشان را آن طور که خواسته قرار داده بود. احدی از ایشان نبود، مگر اینکه خدا را با صوت های مختلف حمد و تسبیح می کرد. همچنان بود آسمان سوم، آن گاه به سوی آسمان چهارم صعود نمودیم. در آنجا ملائکه ای را در حال خشوع، آن گونه که در آسمان های قبل دیده بودم، دیدم که همه مرا و امّتم را بشارت به خیر دادند. علاوه بر آن ها در آنجا فرشته ای دیدم که بر تخت نشسته، هفتاد هزار فرشته زیر فرمان داشت که هر یک از آن ها هفتاد هزار ملک زیر فرمان داشتند - حدیث ادامه دارد تا آنجا که فرمود – آن گاه به آسمان هفتم صعود نمودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله افزود: از عجائب مخلوقات خدا - که هر کدام را مطابق با آنچه که خواسته اوست، مسخّر ساخته- خروسی را دیدم که دو بالش در بطون زمین های هفتم و سرش نزد عرش پروردگار است و این خود فرشته ای از فرشتگان خدای متعالی است که او را آن چنان که خواسته خلق کرده، دو بالش در بطون زمین های هفتم قرار داشت. و رو به بالا گرفته بود تا سر از هوا در آورد و از آنجا به آسمان

هفتم و از آنجا هم چنان بالا گرفته بود تا اینکه شاخش به عرش خدا نزدیک شده بود، در حالی که می گفت: منزّه است پروردگار من، هر چه

هم که بزرگ باشی نخواهی دانست که پروردگارت کجا است، چون شأن او عظیم است. و این خروس دو بال در شانه داشت که وقتی باز می کرد از شرق و غرب می گذشت و چون سحر می شد بال ها را باز می کرد و به هم می زد و به تسبیح خدا بانگ بر می داشت و می گفت: منزّه است خدای ملک قدّوس، منزّه است خدای کبیر متعال، معبودی جز خدای حیّ قیّوم نیست. و وقتی این جملات را می گفت، خروس های زمین، همگی شروع به تسبیح نموده، بال ها را به هم می زدند، و مشغول خواندن می شدند و چون او ساکت می شد همه آن ها ساکت می گشتند. خروس مذکور پرهایی ریز و سبز رنگ و پرهایی سفید داشت که سفیدیش، سفیدتر از هر چیز سفیدی بود که تا آن زمان دیده بودم و پرهای ریز سبز رنگی هم زیر پرهای سفید داشت، آن هم سبزتر از هر چیز سبزی بود که دیده بودم.(1)

مؤلّف: این خبر طولانی در باب معراج گذشت.

3. تفسیر علی بن ابراهیم: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خدا فرشته ای به صورت خروس نمکین و سرخ آفریده که چنگال هایش در زمین هفتم است و کاکلش در زیر عرش قرار دارد. دو پر دارد، یکی در مشرق و دیگری در مغرب؛ آن بال که در مشرق است از برف و بالی که در مغرب است از آتش است. هنگامی که وقت نماز فرا رسد، بر چنگال های خود میایستد و کاکلش را از زیر عرش برمی آورد و بال هایش را به هم زند، مانند خروس های خانه های شما. نه بالی که از برف است آتش را خاموش کند و نه بال آتشین برف را آب میکند. سپس با صدای بلند میگوید: شهادت میدهم به اینکه هیچ معبودی جز خدا، شایسته پرستش نیست، و اینکه محمّد صلی اللّه علیه و آله، بنده و رسول او و خاتم پیامبران است، و اینکه وصی او بهترین اوصیاء است. خدای ملائکه و روح از هرگونه عیب و نقصی مبرّاست. پس در زمین خروسی نیست، مگر آنکه پاسخش دهد و این است معنای سخن خدای عزّ و جلّ که میفرماید: « وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ

کلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ »(2) {و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پر گشوده اند [تسبیح او می گویند] همه ستایش و نیایش خود را می دانند. }(3)

1- . تفسیر علی بن ابراهیم 2 : 5
2- . نور / 41
3- . تفسیر علی بن ابراهیم 2 : 106

4. تفسیر علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه: « الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَهِ رُسُلاً أُوْلِي أَجْنِحَهٍ مَّثْنىَ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ »(1) { سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بال های دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند، پیام آورنده قرار داده است. }، امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند، فرشتگان را مختلف خلق کرد، مثلا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله جبرئیل را دید در حالی که ششصد بال داشت، و بر ساق پایش، دُرّی بود چون قطره شبنمی که روی گیاهان می افتد. آن قدر بزرگ بود که بین آسمان و زمین را پر می کرد. و نیز فرمود: هرگاه خدای عزّ و جلّ به میکائیل دستور دهد به زمین هبوط کند، یک پایش روی زمین هفتم، و پای دیگرش روی آسمان هفتم قرار خواهد گرفت، و نیز خدای تعالی فرشتگانی دارد که نیمی از آن ها از یخ، و نیم دیگرشان از آتش است، و ذکرشان این است که: ای خدایی که بین یخ و آتش الفت افکندی، دل های ما را بر طاعت خود ثبات بده.

و نیز فرمود: خدا را فرشته ای است که بین نرمه گوشش تا دیدگانش مسافتی است که اگر پرنده ای بخواهد آن را طی کند، باید پانصد سال بال بزند.

و نیز فرمود: ملائکه آب و طعام نمی خورند، و ازدواج ندارند، و تنها با نسیم عرش، زنده اند. و برای خدای عزّ و جلّ، فرشتگانی است که تا روز قیامت یکسره در رکوع اند، و برای او فرشتگانی دیگر است که تا روز قیامت یکسره در سجده اند.

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هیچ موجودی از مخلوقات خدا نیست که عددش بیشتر از ملائکه باشد، همانا در هر روز و یا هر شب هفتاد هزار فرشته به زمین نازل می شوند، پس به سوی خانه کعبه رفته و پیرامون آن طواف می کنند. آن گاه نزد من و سپس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفته، سلام می کنند. آن گاه نزد حسین علیه السلام می روند و شب را نزد او می مانند تا سحر شود، پس معراجی برای آنان نصب می کنند تا به آسمان عروج کنند، و دیگر تا ابد به زمین باز نمیگردند.(2)

1- . فاطر / 1

2- . تفسير على بن ابراهيم 2 :206

5. تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السلام فرموده: خدای عزّ و جلّ، اسرافیل و جبرئیل و میکائیل را از یک تسبیح آفرید، و برایشان گوش و چشم و تیزی عقل و سرعت فهم قرار داد.(1)

6. تفسیر علی بن ابراهیم: امیر المؤمنین علیه السلام درباره خلقت ملائکه فرموده: خدایا ملائکه را آفریدی، و در آسمان هایت جای دادی، ملائکه ای که نه در آنان سستی هست و نه غفلت، و نه معصیت. آن ها از همه مخلوقاتت به تو داناترند و بیش از همه آن ها از تو بیمناکند، و مقرّب ترین خلق تو به تواند و پیش از همه عامل به دستورات تو هستند. نه خواب بر دیدگان ایشان مسلّط می شود، و نه سهو عقول، و نه خستگی بدن ها. ایشان نه در پشت پدران جای می گیرند، و نه در رحم مادران، و نه خلقتشان از ماء مهین است، بلکه تو ای خدا، ایشان را به نوعی دیگر ایجاد کرده ای، و در آسمان هایت منزل دادی، و با جای دادن آن ها در جوار خود اکرامشان کرده ای، و بر وحی خود امین ساختی، و آفات را از ایشان دور کردی، و از بلاها محافظتشان فرمودی، و از گناهان پاکشان ساختی. اگر قوّت تو نبود، خود قوی نمی شدند، و اگر تثبیت تو نبود، خودشان ثابت قدم نمی گشتند، و اگر رحمت تو نبود، اطاعت تو نمی کردند، و اگر تو نبودی، آن ها هم نبودند. لیکن اگر آن ها که این همه نزد تو مقام دارند، و تو را اطاعت می کنند و نزدت دارای منزلتند، و غفلتشان از امر تو اندک است، آنچه را که از تو بر ایشان پوشیده مانده، مشاهده می کردند، قطعا عبادت و عمل خود را کوچک می شمردند، و نفس خود را به ملامت می گرفتند، و می فهمیدند که تو را آن طور که باید، عبادت نکردند. منزّهی تو که خالقی و معبودی، چقدر رفتارت با مخلوقاتت نیکو است.(2)

بیان: در قاموس آمده: «طواعیه» به معنای طاعت است. همچنین گفته: «زرایه» به معنای عتاب کردن و سرزنش نمودن است، امّا استعمال آن در این معنا کم است.

7. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که از ایشان پرسید: آیا عدد فرشتگان بیشتر است یا انسان ها؟ فرمود: سوگند به خدایی که جانم به دست او است فرشتگان خدا در آسمان ها بیشترند از عدد ذرّات خاک های زمین، و

1- . همان
2- . تفسیر علی بن ابراهیم 2 : 207

در آسمان جای پایی نیست مگر اینکه در آنجا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می کند. و در زمین درخت و کلوخی نیست، مگر این که فرشته ای بر آن گمارده شده که هر روز عملکرد آن اشیاء را به پیشگاه خداوند میآورد. و خداوند به آن اشیاء آگاه تر است. و احدی از فرشتگان نیست، مگر آنکه هر روز به وسیله ولایت ما اهل بیت به خدای متعالی تقرب میجوید و برای دوست داران ما طلب آمرزش میکند و به دشمنان ما نفرین میفرستد و از خدای متعالی مؤکّدا میخواهد که عذاب خود را بر آنان بفرستد.(1)

در کتاب بصائرالدرجات نیز مثل همین روایت آمده است.

8. امالی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند آفریده ای بیش از فرشتگان نیافریده، و البته هر روز 70 هزار فرشته نازل میشوند، و به سوی بیت المعمور آمده و به گرد آن میگردند، پس از طواف بیت المعمور، برای طواف کعبه فرود میآیند. پس از طواف آن، به سوی قبر مطهّر پیامبر صلی الله علیه وآله میروند، بر آن حضرت سلام میدهند، آن گاه به سوی قبر پاک امیر المؤمنین علیه السلام روانه میگردند و پس از سلام بر آن حضرت به سوی قبر أبی عبد الله الحسین علیه السلام میروند و بر آن حضرت سلام میدهند. آن گاه به آسمان عروج میکنند و تا قیامت گروهی از ملائکه هر روز نازل شده و همین اعمال را انجام میدهند.(2)

9. امالی: هرکس امیر المؤمنین علیه السّلام را با معرفت به حقّ او زیارت کند و از روی تجبّر و تکبّر به زیارت نیامده باشد، خدا برایش ثواب 100 هزار شهید مینویسد، و گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد، و در قیامت در گروه ایمنان از عذاب مبعوث میگردد، و حسابرسی او آسان میشود و فرشتگان به استقبال او میآیند، و زمانی که از زیارت باز گردد، او را تا منزلش بدرقه میکنند و اگر بیمار شود به عیادت او میآیند، و اگر از دنیا برود او را تا قبرش تشییع میکنند و برایش آمرزش میطلبند.(3)

1- . تفسیر علی بن ابراهیم : 583
2- . کتاب امالی پسر شیخ یافت نشد اما این حدیث در کتاب امالی شیخ طوسی ص 214 موجود است
3- . همان

10. خصال: ابن عمر گفته: حسن و حسین علیهما السّلام دو تعویذ داشتند که درونشان خرده های پر جبرئیل بود.(1)

11. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: که جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ما فرشتگان به خانه ای که در آن سگ یا مجسّمه یا ظرفی که در آن بول کنند باشد، وارد نمیشویم.(2)

در کافی مانند این حدیث آمده است.(3)

بیان: احتمالا فرشتگان حافظ، از مقصود روایت خارج میباشند [چرا که آن ها باید وارد این خانه ها شوند و آنچه واقع میشود را ثبت کنند]، با اینکه این احتمال هم وجود دارد که فرشتگان حافظ نیز داخل در مراد روایت باشند و آن ها بدون وارد شدن به خانه ها از آنچه درون خانه ها واقع میشود، اطّلاع داشته باشند.

12. خصال: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: فرشتگان سه دستهاند: یک دسته دو بال دارند و یک دسته سه بال، و یک دسته چهار بال.(4)

در کتاب کافی نیز مانند این حدیث آمده است.(5)

بیان: بسا مقصود روایت این است که بیشتر فرشته ها چنین هستند و این تعداد بال از جهت اغلبیّت است، پس این منافات ندارد با آنچه در روایات درباره کثرت بال های برخی فرشته ها آمده است.

13. خصال و توحید: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره قدرت خدای بزرگ سؤال شد. پس آن حضرت برخاست و خطبه خواند و حمد و ثنای الهی را به جا آورد. بعد از آن فرمود: خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی است که اگر یکی از ایشان به سوی زمین فرود آید، زمین گنجایش او را ندارد به جهت بزرگی خلقت و بسیاری بال هایش. و برخی از ایشان آن چنانند که اگر جنّ و انس را مکلّف به توصیف او کنند، نخواهند توانست؛ به خاطر فاصله زیاد بین مفاصلش و زیبایی ترکیب صورتش. و چگونه وصف شود از فرشتگانش، کسی که ما بین دوش ها و نرمه گوش هایش هفتصد سال راه هست. و از جمله ایشان کسی است که افق آسمان را با

1- . خصال : 33
2- . خصال :66
3- . کافی 3 : 393
4- . خصال : 72
5- . کافی 8 : 272

یک بال از بال هایش می بندد و پر می کند، قطع نظر از بزرگی بدنش. و از جمله ایشان کسی است که آسمان ها تا کمر او است. و از جمله ایشان کسی است که پایش بر چیزی قرار و آرام ندارد، بلکه در هوای زمین های پائین تر ایستاده و عمق زمین ها تا زانوهای اوست. و از جمله ایشان کسی است که اگر همه آب ها در گودی انگشت ابهامش ریخته شود، گنجایش آن را دارد. و از جمله ایشان کسی است که اگر کشتی ها در اشک های چشم هایش انداخته شوند، رودهای بسیار روان گردد، فَتَبارَکَ اللّهُ أحسَنُ الخَالِقِینَ.(1)

14. عیون اخبار الرضا: به نقل امام رضا علیه السلام از اجداد طاهرینش رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا خروسی دارد که کاکلش زیر عرش و پاهایش در اعماق زمین هفتم قرار دارد. در ثلث آخر شب، با صدایی که همه خلایق به جز جنّ و انس آن را میشنوند، خدای سبحان را تسبیح میگوید، پس در آن هنگام است که همه خروس های دنیا بانگ سر میدهند.(2)

15. احتجاج: زندیق در پرسش های خود از امام صادق علیه السّلام پرسید: علّت وجود ملائکه موکّل بر بندگان که اعمال آن ها را چه بد و چه خوب، چه به نفع آن ها و چه به ضرر آن ها مینویسند، چیست؟ با اینکه خدا به سر و نهان تر از سر انسان ها آگاه است؟ فرمود: با این کار آن ها را به بندگی گرفته و آن ها را گواهان بر خلقش قرار داد، تا بندگانش به علّت این مراقبت، بیشتر مواظب طاعت خدا باشند و خود داریشان از گناهان بیشتر شود. و چه بسیار بنده ای که قصد گناه می کند، ولی با توجّه به جایگاه این دو فرشته از معصیت باز می ایستد، و می گوید پروردگارم مرا می بیند و فرشتگان محافظ من، علیه من، به انجام این گناه شهادت خواهند داد. و نیز خدای سبحان به لطف خود آن ها را بر بندگانش گمارده تا شیاطین سرکش، و جانوران زمین و آفات فراوانی را از طریقی که خود نمی بینند، به فرمان خدا از آن ها دفع کنند تا اینکه فرمان خدای عزّ و جلّ برسد.(3)

16. تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه: « لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَینْ ِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ » فرمود: به فرمان خدا او را از اینکه

1- . خصال : 36 و توحيد : 201
2- . عيون اخبار الرضا 2 : 77
3- . احتجاج : 191

در چاهی افتد، یا دیواری بر او فرود آید یا به او شری برسد حفظ میکنند. تا آن گاه که تقدیر الهی فرا رسد، پس او را با آن تقدیر رها میکنند و به دست مقدّراتش میسپارند. و آن دو، دو فرشته هستند که او را در شب حفظ میکنند و دو فرشته دیگر که متعاقبا او را در روز محافظت میکنند.(1)

بیان: «رکیّ» جمع «رکیّه» و به معنای چاه است.

17. تفسیر علی بن ابراهیم: آیه: « لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَینْ ِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ » نزد امام صادق علیه السّلام خوانده شد، حضرت به خواننده فرمود: مگر شما عرب نیستید؟ چگونه معقّبات از پیش رویِ او باشد، حال آنکه باید از پشت سر او باشد. آن مرد گفت: فدایت شوم، این چگونه است؟ توضیح بفرمایید. حضرت فرمود: آیه این گونه نازل شده: « له معقّبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر اللَّه » و کیست که بتواند چیزی را از امر خدا نگهدارد؛ و آنان همان فرشتگان موکّل بر مردم هستند.(2)

بیان: مرحوم طبرسی گفته: از جمله قراءات شاذ، قرائت ابی برهشم است، که آیه را این گونه قرائت نموده: « له معقبات من بین یدیه و رقباء من خلفه یحفظونه بامر اللّه » و از امام صادق علیه السّلام این گونه روایت شده: «له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر اللّه » از امیر المؤمنین علیه السّلام و ابن عباس و عکرمه و زید بن علی هم « یحفظونه بأمر الله » نقل شده است.

18. توحید: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا تعالی فرشته ای دارد که فاصله میان نرمه گوش او تا گردنش به اندازه پانصد سال پرواز پرنده است.(3)

در کتاب کافی مانند این حدیث آمده است.(4)

بیان: جوهری گفته(5): که «خَفِقت الرایه» یعنی پرچم به اهتزاز درآمد، و «خفق القلب و السراب» یعنی به لرزه درآمد. و گفته میشود: «خفق الطیر» یعنی پرنده پرواز کرد، و «أخفق» یعنی بال زد.

1- . تفسیر علی بن ابراهیم : 337
2- . همان
3- . توحید صدوق : 204
4- . کافی 8 :272
5- . صحاح جوهری 4 : 1469

19. توحید: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی فرشتگانی دارد که نیمی از آن ها از تگرگ و نیمی دیگر از آتش. عرضه میدارند: ای الفت بخش میان تگرگ و آتش، دل ما را بر طاعتت پایدار کن. (1)

20. توحید: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خدای متعالی خروسی دارد که دو پایش در اعماق زمین هفتم، [و سرش نزد عرش و گردنش زیر عرش قرار دارد و او فرشته ایست از فرشتگان خدا، که خدا او را آفریده و پاهاش در اعماق زمین هفتم است.] به اندازه زمین ها بالا آید تا به افق آسمان رسد، و باز هم بالا رود تا شاخش عرش را بساید، گوید: منزّهی تو، ای پروردگار من. آن خروس دو بال دارد که چون بازشان کند از مشرق و مغرب بگذرند، و آخر شب پر هایش را بگشاید و بر هم زند و صدا به تسبیح خدا بلند کند در حالی که میگوید: « سبحان اللَّه الملک القدوس الکبیر المتعال، لا اله الا هو الحی القیوم » وقتی چنین کند، همه خروس های زمین تسبیح گویند و پر زنند و فریاد کشند. و هنگامی که آن خروس در آسمان آرام شود خروس های زمین هم آرام میشوند. و سحرگاه دو بال خود را باز میکند پس از مشرق و مغرب میگذرد؛ آن ها را بر هم میزند و صدا به تسبیح بلند میکند و میگوید: «سبحان اللَّه العزیز، سبحان اللَّه العظیم، سبحان اللَّه العزیز القهّار، سبحان اللَّه ذی العرش المجید، سبحان اللَّه ذی العرش الرفیع». چون چنین کند، خروس های زمین نیز تسبیح خدا می گویند، چون به هیجان در آید، خروس های زمین نیز به هیجان درآیند و در پاسخ او به تسبیح می پردازند. آن خروس، پری دارد که بی نهایت سپید است که مانندش را هرگز ندیدم. پرهای ریزی زیر آن پر سفید دارد که بی نهایت سبز است، مانندش را هرگز ندیدم. همیشه شوق دارم که به پر آن خروس بنگرم.(2)

بیان: جوهری گفته: «تخم»، انتهای هر روستا یا زمین را گویند، جمع آن «تخوم» است.(3)«صراخ» به معنای صوت است و «زغب» موهای ریز زردی است بر پر جوجه.

1- . توحید صدوق : 205
2- . توحید صدوق : 202 - 203
3- . صحاح جوهری 1 : 143

21. توحید: یامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خدا فرشته ای دارد که نصف بالای بدنش، آتش و نصف پائین برف است. نه آتش برف را آب میکند؛ نه برف آتش را خاموش میکند، و او ایستاده و با صدای بلند فریاد میزند: منزّه است خدایی که حرارت این آتش را باز داشته، پس این برف را آب نمی کند، و سردی این برف را باز داشته، پس حرارت این آتش را از بین نمیبرد. خدایا، ای کسی که میان برف و آتش الفت دادی، دل بندگان مؤمنت را با طاعتت الفت ده.(1)

22. توحید: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی فرشتگانی دارد که با تمام اجزاء و اندام هایشان با صداهای مختلف تسبیح و حمد خدا را به جا میآورند. از شدت گریه و ترس از خدای عزّ و جلّ سرهای خود را نه به آسمان بالا میبرند و نه به قدم های خود نظر میافکنند.(2)

23. توحید: جمیل بن درّاج میگوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا در آسمان دریا هست؟ فرمود: آری، پدرانم از جدّم به من خبر دادند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: در آسمان های هفت گانه، دریاهایی وجود دارد که عمق یکی از آنها به اندازه پانصد سال راه است. در آنها فرشتگانی وجود دارد که از لحظه ای که خدای عزّ و جلّ آنها را آفریده است، ایستادهاند و آب تا زانوی آنهاست. هر کدام از آنها 1400 بال دارد که در هر بالی چهار چهره و در هر چهره چهار زبان، وجود دارد. هر کدام از بالها و چهرهها و زبانها و دهانها خدا را به گونه ای که مشابه دیگری نیست، تسبیح میگویند.(3)

24. توحید: ابن کوّاء نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و گفت: به خدا سوگند که در قرآن آیهای است که قلبم را تباه کرده و مرا در دینم به شک انداخته، پس حضرت به او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند و تو را از دست بدهد، آن آیه چیست؟ گفت: این قول خدای تعالی: « وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ. »(4) {همه ستایش و نیایش خود را می دانند.} حضرت به او فرمود: ای پسر کوّاء، همانا خدای تعالی فرشتگان را به صورتهای گوناگون آفریده است. آگاه باش که خدای تعالی فرشتهای به شکل خروس دارد؛ چشم گشاده خاکستری، چنگال هایش در زمین هفتم

1- . توحید صدوق : 203
2- .[2] همان
3- .[3] توحید صدوق : 204
4- .[4] نور / 41

است و کاکلش در زیر عرش فرو افتاده، دو بال دارد؛ یکی در مشرق و دیگری در مغرب، یکی از آتش و دیگری از برف. چون هنگام نماز شود بر روی چنگالهای خود می ایستد و از زیر عرش گردن برافرازد و پرهای خود را برهم میزند، آن گونه که خروسها در خانه های شما بال میزنند. پس فریاد کشد: شهادت میدهم که معبودی جز خدا، شایسته پرستش نیست، شریک ندارد، و شهادت میدهم که محمّد صلی الله علیه و آله، سیّد پیامبران است، و اینکه وصی او، سیّد اوصیاء است و اینکه خدا سبّوح است و قدّوس، پروردگار فرشتگان و روح. فرمود: پس خروسهای خانه های شما پرهای خود را بر هم میزنند و ندای او را پاسخ دهند و این است مقصود آیه: « وَ الطَّیرُ صَافَات کُلٌّ قَد عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسبِیحَهُ »(1)

در کتاب احتجاج نیز مانند این حدیث آمده است.(2)

بیان: «دیک ابج» به معنای خروس گشاد چشم است، در بعضی نسخ، به صورت «دیک ابح» آمده که به معنای خروسی است که صدای درشت و بلند دارد. و «اشهب» به معنای خاکستری است. و «برثن» به معنای کف دست به همراه انگشتان است و همچنین به معنای چنگال شیر است و «صفق» به معنای ضربه ایست که تولید صدا میکند. و تفسیر مشهور آیه در ادامه خواهد آمد.

25. توحید: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هیچ کس نیست، مگر اینکه به همراه او فرشته های پاسبان هستند که او را از اینکه در چاهی افتد، یا دیوار بر او ویران شود، یا شرّی به او رسد، حفظ میکنند. و چون مرگش فرا رسد او را با آنچه به او میرسد، رها میکنند.(3)(تا پایان روایت).

26. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السّلام فرمود: کرّوبییّن گروهی از شیعیان ما از آفریده های نخست هستند. خداوند آنها را پس عرش قرار داده است. اگر نور یکی از آنها را بر اهل زمین پخش کنند برای آنها کافی است. سپس فرمود: وقتی موسی علیه السّلام از پروردگارش آنچه را میخواست، درخواست نمود؛ [خدای سبحان] به یکی از کرّوبیان امر فرمود [تا بر کوه تجلّی کند.] پس بر آن کوه تجلّی نمود و آن را نرم و پودر کرد.(4)

1- . توحيد صدوق : 205
2- . احتجاج : 121
3- . توحيد صدوق : 368
4- .[4] بصائر الدرجات : 89 .

در کتاب مستطرفات السرائر نیز مانند این روایت آمده است.(1)

27. کمال الدین وتمام النعمه: ابن عباس گفته: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله میفرمود: خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست به نام (دردائیل)، 16000 بال دارد که میان هر دو بالش هوائی است مثل میان آسمان و زمین. روزی با خود میگفت: آیا بالای پروردگار ما چیزیست؟ پس خدای تبارک و تعالی آنچه را که او گفت، دانست و برابر بال هایش به آنها افزود پس بال هایش32000 شدند. آن گاه به او وحی کرد که: بپرد و او به اندازه 500 سال پرید و سرش به یکی از پایه های عرش نرسید. چون خدای عزّ و جلّ دانست که او خسته شده به او وحی نمود: به جایگاهت برگرد. من بزرگم، و بر هر بزرگی برتری دارم، برتر از من چیزی نیست، مکان ندارم. پس خدا بال هایش را گرفت و از مقامی که در صفوف فرشته ها داشت بیرونش کرد. و چون حسین علیه السّلام زاده شد، جبرئیل با هزار دسته از فرشته ها برای مبارک باد گویی به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرود آمد، پس به دردائیل گذر کرد. دردائیل به جبرئیل گفت: از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بخواه که به حقّ نوزادش نزد خدا شفیع من گردد. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله برایش به حقّ حسین علیه السّلام دعا کرد و خدا دعایش را پذیرفت و بالهایش را به او پس داد و او را به مقامش باز گرداند.(2)

مؤلّف: بقیّه این روایت در باب ولادت حسین علیه السّلام آمده است.

بیان: عبارت «أ فوق ربّنا جلّ جلاله شیء» بسا صِرف خطور در ذهنش بوده؛ نه اینکه در آن شک داشته باشد، تا منافی عصمت و جلالت باشد.

28. کمال الدین وتمام النعمه: داود بن فرقد گفته: یکی از یاران ما به من گفت: به من بگو: آیا فرشتگان میخوابند، گفتم: نمیدانم، گفت: خدای عزّوجلّ میفرماید: « یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النهَّارَ لَا یَفْتُرُونَ »(3) {شبانه روز، بی آنکه سستی ورزند، نیایش می کنند.} سپس گفت: مطلب تازه ای از امام صادق علیه السّلام برایت نگویم؟ گفتم: چرا، گفت: این سؤال را از حضرت کردند، ایشان در پاسخ فرمود: هر موجود زندهای خواب دارد مگر خدای یگانه، عزّ و جلّ، فرشته ها هم میخوابند. گفتم: خدای عزّ و

1- .[1] مستطرفات السرائر : 5
2- . كمال الدين وتمام النعمه : 282
3- . انبياء : 20

جلّ میفرماید: « یُسَبِّحُونَ الَّیْلَ وَ النهَّارَ لَا یَفْتُرُونَ » حضرت فرمود: نَفَسهای آنها تسبیح است.(1)

29. الخرائج و الجرائح: امام باقر علیه السّلام فرمود: مائیم آنان که فرشتگان نزد ما رفت و آمد دارند، برخی از ما صدای آنها را میشنود ولی صورت آنها را نمیبینند، راستش فرشته ها در پشتی های ما به ما فشار می آورند [در پشتی های ما حضور می یابند] و ما از پر ریزه هایشان برای فرزندان خود گردن بند میسازیم.(2)

بیان: (تُکَأه) آن چیزی است که بر آن تکیه میزنند، این را جوهری گفته، همچنین گفته (سخاب) گردنبند آهنی یا با دیگر فلزّات است که در آن مروارید و جواهرات به کار نرفته باشد و جمع آن (سُخب) است.

30. الخرائج و الجرائح: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه: « إِنَّ الَّذِینَ قَالُواْ رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُواْ تَتَنزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائکَهُ أَلَّا تخَافُواْ وَ لَا تحْزَنُواْ »(3) {در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] «هان، بیم مدارید و غمین مباشید.} فرمود: آگاه باشید، به خدا که بسیار اتفاق افتاده که ما در خانههای خود برای آنها پشتی نهادهایم، گفته شد: فرشته ها بر شما نمایان میشوند؟ فرمود: آنها با کودکان ما از خود ما، مهربانترند و دست به چند پشتی که در خانه بود زد و فرمود: به خدا بسیار شده که فرشته ها بر آنها تکیه زده اند، و چه بسیار از پر ریزه هایشان بر گرفتیم.(4)

بیان: در قاموس آمده: «مِسوَر» و «مِسوَره» پشتی از جنس پوست است.(5)

31. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه: « یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّه »(6) فرمود: بنده ای نیست، مگر آنکه دو فرشته به همراه اوست که نگهداریش میکنند و چون فرمان خدا رسد، او را با آن فرمان رها کنند.(7)

1- . کمال الدین وتمام النعمه : 666
2- . الخرائج و الجرائح 2 : 852

3- .[3]فصلت / 30
4- . الخرائج و الجرائح 2 : 850 - 851
5- . قاموس 2 : 53
6- . رعد / 12
7- . تفسير عياشى 2 : 205

32. مناقب ابن شهر آشوب: امام صادق علیه السّلام از أبو حنیفه پرسید: نشیمنگاه دو فرشته کاتب کجاست؟ گفت: نمی دانم، حضرت فرمود: نشیمنگاه آنان روی دندانهای عقل است ، و دهان دوات و زبان قلم و آب دهان مرکّب آن هاست.(1)

بیان: بسا که مقصود دهان و زبان و آب دهان خود فرشته است، و اگر منظور از این کلمات، اعضاء آدمی باشد، ممکن است به محض سخن گفتن، در الواح آنها نقش بندد، پس مخصوص به سخن گفتن میشود.

33. کافی: أبی اسامه گوید: نزد امام صادق علیه السّلام بودم. مردی از ایشان پرسید: آداب داخل شدن به مستراح چیست؟ حضرت فرمود: یاد خدا کن و از شیطان رجیم به خدا پناه بر، و چون تمام کردی بگو: حمد خدا را که آزار را از من به آسانی و عافیت خارج نمود. مرد گفت: انسان در این حال تاب نمیآورد، جز اینکه به آنچه از او خارج میشود مینگرد: حضرت فرمود: در زمین، هیچ انسانی نیست، مگر اینکه دو فرشته بر او گماشته شده اند. پس زمانی که او در این حالت باشد، گردنش را به پایین خم میکنند و میگویند: ای آدمی زاده، بنگر به آنچه برایش در این جهان رنج میکشی که چه می شود.(2)

34. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمانی که دو فرشته بنده بیمار، هر شام به آسمان بالا میروند، پروردگار تبارک و تعالی می فرماید: برای بنده من در حال بیماریش چه نوشتید؟ گویند: شکایت، خدای تعالی میفرماید: اگر بنده ام را حبس کنم و او را از شکایت کردن منع نمایم با او به انصاف رفتار نکرده ام؛ هر آنچه از کار خیر در حال تندرستی برایش مینوشتید، برایش بنویسید و هیچ گناهی بر او ننویسید تا او را از حبسم بیرون آورم؛ چرا که او در حبس من است.(3)

35. کافی: دُرست گفته: شنیدم امام کاظم علیه السّلام میفرمود: چون بنده ای بیمار شود، خدا به فرشته دست چپ وحی میکند: مادامی که بنده من، در بند من است بر او گناهی ننویس، و به فرشته دست راست وحی میکند: هر کار نیکی که در تندرستی بنده من، برایش مینوشتی، برایش بنویس.(4)

1- . مناقب ابن شهر آشوب 4 : 253
2- . کافی 3 : 69 - 70
3- . کافی 3 : 114
4- . کافی 3 : 114

36. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس بیمار مسلمانی را عیادت کند، خدا برای همیشه 70 هزار فرشته بر او بگمارد تا در مأوی و سرپناه او وارد شوند و در آنجا تا قیامت تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گویند و نیمی از نمازهایشان برای عیادت کننده بیمار باشد.(1)

37. کافی: مهران بن محمّد گفته: شنیدم که امام صادق علیه السّلام میفرمود: انسان وقتی میمیرد، خدای تعالی فرشته ای را به سوی دردمندترین کسانش میفرستد تا دست بر قلبش کشد و سوزش غم را از او ببرد، اگر چنین نبود جهان آبادان نمیشد.(2)

38. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: جبرئیل گفت: ای رسول خدا ما در خانه ای که در آن تصویر آدمی باشد و در مکانی که در آن بول میشود و خانه ای که در آن سگ باشد داخل نمیشویم.(3)

39. به نقل امام باقر علیه السّلام، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: جبرئیل به من گفت که: خدای عزّ و جلّ فرشته ای به زمین فرو آورد و او رفت تا به در خانه ای که مردی از صاحب خانه اجازه ورود میخواست، رسید. به او گفت: تو چه حاجتی از صاحب این خانه داری؟ گفت: برادر مسلمان من است، برای خدا تبارک و تعالی به دیدار او آمدم. فرشته گفت: تنها برای همین آمدی؟ گفت: برای همین، فرشته گفت: مرا خدا به سوی تو فرستاده و به تو سلام داده و فرموده: بهشت برای تو واجب است، و افزود که خدای عزّ و جلّ میفرماید: هر مسلمانی که به زیارت مسلمان دیگری برود، او را زیارت نکرده، بلکه مرا زیارت کرده و پاداش او بهشت است.(4)

40. کافی: أبی قرّه گفته: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: هر که برادرش را برای خدا چه در حال بیماری و چه در تندرستی دیدار کند، و از این دیدار خود قصد نیرنگ یا عوض نداشته باشد؛ خدا بر او 70 هزار فرشته بگمارد تا در پشت سرش ندا دهند: پاکی و بهشت بر تو خوش باد، شما زوّار خدائید، جمعیّت فرستاده شده از سوی خدای رحمانید، تا به خانه اش برگردد. یسیر به حضرت گفت:

1- . کافی 3 : 120

2- . کافی 3 : 228
3- . کافی 3 : 393
4- . کافی 2 : 176

فدایت شوم، گرچه راه دور باشد؟ فرمود: آری ای یسیر، گرچه مسیر او یک سال باشد. به راستی خدا اهل جود و بخشش است و فرشتگان فراوانی، او را بدرقه میکنند تا به خانه اش بر گردد.(1)

41. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا مؤمن از خانه خارج میشود تا برادرش را زیارت کند. پس خدای عزّ و جلّ فرشته ای را بر او میگمارد تا یک بال را در زمین نهد و بالی دیگر در آسمان، به دنبال او حرکت میکند و سایه ایجاد میکند. زمانی که به منزل او وارد شود، خدای تبارک و تعالی ندا میدهد: ای بنده که حقّم را بزرگ داشتی و از آثار پیامبرم پیروی کردی، بر من است که تو را بزرگ بدارم، از من بخواه تا بتو بدهم، دعا کن تا تو را اجابت کنم، تو خاموش شو تا من آغاز کنم. چون برگردد، آن فرشته بدرقه اش کند و با بالش بر او سایه اندازد تا به خانه اش داخل شود. آن گاه خدای تبارک و تعالی او را ندا دهد: ای بنده که حقّم را بزرگ داشتی، بر من است که تو را گرامی بدارم؛ همانا بهشتم را برای تو واجب کردم و تو را در حق بندگانم شفیع قرار دادم.(2)

42. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون دو مؤمن با هم ملاقات کنند و مصافحه نمایند، خدای عزّ و جلّ بر آنها رحمت نازل کند که نود و نه قسمت آن برای آن که رفیقش را بیشتر دوست میدارد باشد. پس اگر در دوستی برابر باشند، رحمت خدا هر دو را فرا می گیرد، و چون برای مذاکره بنشینند، برخی از فرشتگان نگهبان آنها، به برخی دیگر میگویند: از اینها کناره گیریم، شاید رازی داشته باشند که خدا بر آنها پرده کشیده باشد. عرض کردم: مگر خدای عزّ و جلّ نمی فرماید: « مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ »(3) {[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ درنمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند].} حضرت فرمود: ای اسحاق! اگر نگهبانان نشنوند، خدای عالم به سرّ، میشنود و میبیند.(4)

43. روضه الکافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: در ضمن مناجات موسی علیه السّلام با خدای عزّ و جلّ این بود که خدا به او فرمود: ای موسی، سائل را گرامی بدار [اگر برایت مقدور نیست] با بخششی اندک یا [اگر هیچ نداری] به نیکی او را رد

1- . کافی 2 : 177

2- . کافی 2 : 178
3- . ق / 18
4- . کافی 2 : 281 - 282

کن. همانا نزد تو کسی میآید که نه آدمی است و نه جنّ، بلکه فرشتگانی از فرشته های خدا هستند تا آزمایشت کنند در آنچه من به تو دادم و آنچه را من به تو بخشیدم از تو میخواهند ، مراقب باش چه می کنی ای پسر عمران.(1)

44. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس روزه اش را نهان دارد، خدای عزّ و جلّ به فرشته هایش میفرماید: بنده ام از عذاب من پناهنده شد، پس او را پناه دهید. و خدای عزّ و جلّ فرشته هایی را به دعاء برای روزه داران گمارده، و به آنها نفرموده برای کسی دعا کنند، مگر اینکه دعایشان را در حقّ آن ها مستجاب میکند.(2)

45. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس برای خدای عزّ و جلّ در گرمای سخت، روزه دارد و تشنه شود، خدا هزار فرشته بر او میگمارد تا دست بر صورت او کشند و او را مژده دهند.(3)

46. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: در ایّام حج، خدا فرشتگانی را به صورت آدمی میفرستد، تا کالای حج گزاران و تاجران را بخرند. گفتم: با آن چه میکنند؟ فرمود: آنها را به دریا میاندازند.(4)

47. روضه الکافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ آفریدهای بیشتر از فرشتگان نیست. البته هر شب 70 هزار فرشته از آسمان فرود میآیند و به دور خانه کعبه طواف میکنند، و هر روز نیز به همین منوال است.(5)

48. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: حقیقتا خدای عزّ و جلّ فرشتگان را از نور آفریده است. (تا پایان روایت).(6)

49. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: فرشته ای از پروردگارش اجازه خواست تا به صورت آدمی به زمین آید. پس به او اجازه داده شد، و او از کنار مردی گذر کرد که بر در خانه قومی بود و درباره یکی از اهل خانه سؤال میکرد. فرشته گفت: ای بنده خدا، از این مرد که به دنبال او هستی، چه میخواهی؟ گفت: او

1- . روضه کافی : 45

2- . کافی 4 : 64
3- . کافی 4 : 64
4- . کافی 4 : 547
5- . روضه کافی : 272
6- . اختصاص : 109

برادر دینی من است و من او را به خاطر خدا دوست دارم و آمدهام به او سلام دهم. فرشته گفت: بین تو و بین او قرابت و خویشی است؟ و آیا به او نیازی نداری؟ گفت: نه، مگر دوستی در راه خدای عزّ و جلّ. آمدهام به او سلامی بدهم. فرشته گفت: من فرستاده خدا به سوی تو هستم که می فرماید: به خاطر دوستی با او در راه من، تو را آمرزیدم.(1)

50. معاویه بن عمار گفته: شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود: همانا در آسمان دو فرشته بر بنده ها گماشته هستند؛ هرکه برای خدا تواضع کند، بالایش میبرند، و هرکه تکبّر ورزد، او را پایین میآورند [حقیرش میسازند.](2)

51. نوادر راوندی: به نقل از امام کاظم علیه السّلام از آباء طاهرینش، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمّد، چگونه بر شما فرود آیم در حالی که مسواک نمیزنید و با آب خود را نمیشوئید، و مفاصل انگشتان خود را از آلودگی پاک نمی کنید.(3)

بیان: ابن اثیر در نهایه گفته: در حدیث آمده: «از جمله امور فطری شستن براجم است»، و آن مفاصل انگشتان در پشت دست است که آلودگی در آن جمع میشود و مفرد این کلمه «بُرجمه» است.

52. مجالس شیخ: به نقل از امام باقر علیه السّلام از آباء طاهرینش پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: فرشته ای، مردی را بر در خانه ای که صاحبش نبود، دید و به او گفت: ای بنده خدا برای چه به این خانه آمدی؟ گفت: او برادر دینی من است و من خواستم که او را زیارت کنم. فرشته گفت: آیا میان تو و او قرابت خویشاوندی وجود دارد یا حاجتی از او داری؟ گفت: هیچ خویشی از پیوند مسلمانی نزدیک تر نیست و به او نیازی هم ندارم؛ بلکه آمدهام او را به خاطر خدایی که پروردگار جهانیان است، زیارت کنم. فرشته گفت: مژده گیر که من فرستاده خدا به سوی توام و خدا به تو سلام میرساند و میفرماید: تو قصد زیارت مرا کردی و تقدیر تو با من است. من بهشت را بر تو واجب کردم، و تو را از خشم خود و از آتش معاف کردم، چرا که به دیدن او آمدی.(4)

1- . اختصاص : 224

2- . کتاب حسین بن سعید
3- . نوادر راوندی : 192
4- . مجالس شیخ

53. مجالس شیخ: ابن عباس گفته: علی علیه السّلام همیشه بامداد نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله میرفت و آن حضرت دوست داشت که کسی در این کار بر او سبقت نگیرد. [وقتی علی علیه اسّلام وارد شد] به ناگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در صحن خانه بود و سرش در دامان دحیه بن خلیفه کلبی قرار داشت. پس علی علیه السّلام گفت: سلام بر تو، رسول خدا چگونه صبح کرد؟ گفت: به خوبی، ای برادر رسول خدا. علی علیه السّلام گفت: خدایت از طرف ما خاندان، جزای خیر دهد. دحیه گفت: همانا من تو را دوست دارم و نزد من مدحی داری که من آن را به تو هدیه میدهم. توئی أمیر مؤمنان، و پیشوای دست و رو سفیدان و آقای فرزندان آدم تا روز قیامت به جز پیامبران و مرسلین، عَلَم حمد در قیامت به دست تو است، تو و شیعیانت به همراه محمّد صلی الله علیه وآله و گروهش به بهشت برده میشوید. البته رستگار است هرکس تو را دوست بدارد و نومید و زیانکار است هرکس تو را وانهد. به دوستی محمّد صلّی اللّه علیه و آله تو را دوست میدارند و به دشمنی او دشمنت میدارند؛ شفاعت محمّد صلّی اللّه علیه و آله به آن ها نرسد. نزدیک بیا ای برگزیده خدا، و سر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را گرفت و در دامان او نهاد. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیدار شد و فرمود: این همهمه چه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام ماجرا را برای ایشان باز گفت. حضرت فرمود: او دحیه کلبی نبود، جبرئیل بود، تو را به نامی خواند که خدایت به آن نامیده، و اوست که دوستی تو را به دل مؤمنان انداخته، و ترس از تو را در دل کافران قرار داده است.(1)

54. علل: از امام صادق علیه السّلام درباره فرشتگان پرسیده شد که آیا میخورند و مینوشند و نکاح میکنند؟ فرمود: نه، آنها به نسیم عرش زنده اند. پس پرسش شد: سبب خوابشان چیست؟ حضرت فرمود: برای تمایز یافتن آنها از خدای عزّ و جلّ، چون آن کسی را که خواب و چرت نگیرد، فقط خداست.(2)

55. علل: گفت: سبب در اینکه صیحه آسمانی را همه اهل دنیا می فهمند، با اینکه صیحه به یک زبان است و زبان مردم مختلف است چیست؟ حضرت فرمود: در هر سرزمینی فرشتگان گمارده شدهای وجود دارند؛ پس در هر سرزمینی فرشتهای به

1- . مجالس شيخ
2- . علل

زبان أهل آن ندا می دهد، ابلیس هم در هر سرزمینی شیاطینی بگمارد تا به زبان اهل آن ندا دهند: آگاه باشید که حق از آن عثمان بن عفان است. (1)

56. اقبال: در تعقیبات نمازهای مستحب ماه مبارک رمضان و غیر آن آمده: و رحمت فرست بر جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، فرشته مرگ، مالک دربان دوزخ، رضوان دربان بهشت، روح القدس، روح الامین، حاملان مقرّب عرش، منکر و نکیر، دو فرشته نگهبان و بر فرشتگان گرامی کاتب اعمال. (2)

57. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای کسی که برای توصیف کردن پروردگارت به زحمت افتاده ای، اگر راست می گویی جبرئیل و میکاییل و لشکرهای فرشتگان مقرّب را وصف کن، که در بارگاه قدس الهی سر فرود آورده اند، و عقل هایشان در درک خدا، سرگردان و درمانده است.(3)

بیان: «تکلّف» یعنی کاری را با مشقت انجام دادن، «حَجره القوم» یعنی ناحیه خانه شان، جمع «حَجره»، «حَجَرات» است. در بعضی از نسخه ها به صورت «حُجُرات» که مفرد آن «حُجره» است، ضبط شده است و معنای آن اتاق است. برخی گفتهاند: به معنای جایگاه تک و جداست. و «ارجحنّ الشیء» یعنی شیء به خاطر سنگینیاش به پایین متمایل شد و حرکت نمود. ابن اثیر در نهایه گفته: جوهری این کلمه را در حرف نون آورده، بنابراین که هر دو نون اصلی باشد؛ اما دیگر لُغویّون هر دو نون را زائد گرفته و ریشه فعل را «رجح» دانستهاند. ابن ابی الحدید گوید: یعنی در حالی که ملائکه متمایل به پایین هستند، از روی فروتنی برای خدای عزّ وجلّ. و کیدری گفته: «ارجحنان» یعنی مایل شدن، و «ارجحن الشیء» یعنی شیء حرکت کرد. (پایان نقل از نهایه). و شاید منظور از حجرات قدس، مکانهای آماده شده برای فرشتگان در آسمانها باشد، و آن جایگاهای پاکی و دوری از گناهان و رذایل اخلاقی است. و «وله» به معنای اندوه، سرگردانی و ترس است؛ و عبارت «متولّهه عقولهم» به صیغه اسم فاعل یعنی عقول فرشتگان، حزن عارفانهای دارد یا سرگردان است و یا بیمناک است. در بعضی از نسخ به صورت اسم مفعول آمده ولی صیغه اسم فاعل روشن تر به نظر میرسد. و معنای عبارت «أ یحدّوا أحسن

1- . علل
2- . اقبال : 35
3- . نهج البلاغه 1 : 341

الخالقین» یعنی کنه ذات او را درک کنند، یا میزان علم و قدرت او را دریابند، یا مقدار عظمت او را بفهمند.

58. امام باقر علیه السّلام فرمود: چون رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وفات یافت، آل محمّد علیهم السلام [از شدّت تأثّر و اندوه] درازترین شب را گذرانیدند [چون خواب از چشمشان رفته بود و جهان در نظرشان تیره گشته بود] تا آنجا که آسمانی که بالای سرشان قرار گرفته و زمینی که آنها را بر دوش میکشید را از شدت ترس فراموش کردند؛ زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله، خویش و بیگانه را در راه خدا متّحد ساخته بود [برای رضای خدا حامی و مدافع خویشان و بیگانگان بود.] در آن میان که ایشان چنان حالی داشتند، ناگهان واردی بر ایشان درآمد، که خودش را نمی دیدند و سخنش را می شنیدند و او می گفت: درود و رحمت و برکات خدا بر شما خانواده باد، همانا با وجود خدا و در سایه او هر مصیبتی را بردباری و دلخوشی، و هر هلاکتی را نجات، و هر از دست رفته ای را جبرانی است. همانا خدا شما را برگزیده و برتری داده و پاک نموده و خانواده پیامبرش قرار داده و علم خود را به شما سپرده و کتاب خود را به شما به ارث داده و شما را صندوق علم و عصای عزّتش ساخته، [یعنی عزّت خود را در میان مخلوقش به شما قائم نموده] و از نور خود برای شما مثل زده و شما را از لغزش محفوظ داشته و از فتنه ها ایمن ساخته، پس شما با دلداری خدا تسلیت یابید، زیرا خدا رحمتش را از شما باز نگرفته و راه حمله دشمن بر شما را هموار نساخته است. شما أهل خدای عزّ و جلّ هستید که به برکت شما نعمت کامل گشته، و پراکندگی امّت مبدّل به اجتماع شده و اتّحاد کلمه پیدا شده و شما اولیاء خدائید، هرکس ولایت شما را بپذیرد، کامیاب شود، و هرکس به حقّ شما ستم روا دارد، هلاکت مییابد، دوستی شما از جانب خدا در قرآن بر بندگان مؤمن واجب گشته، و خدا هرگاه بخواهد بر یاری شما تواناست. پس شما هم برای عاقبت امور شکیبا باشید، زیرا عاقبت کارها به سوی خدا می گراید [و خدا أهل حق را به پاداش صبرشان میرساند]. خدا شما را به عنوان امانت از پیامبرش پذیرفته، و شما را نیز به اولیاء مؤمنینش که در زمین هستند سپرده است. هرکس امانت خود را بپردازد، خدا پاداش راستی و درستیش را به او میدهد. پس شما هستید آن امانت سپرده شده و دوستی و اطاعت مردم نسبت به شما واجب و لازم است، و به وسیله شما نعمت تمام گشته است. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وفات

یافت، در حالی که خدا به وسیله او دین را کامل کرد، و راه نجات را بیان فرمود، و برای هیچ نادانی عذری باقی نگذاشت. پس هرکس خود را به نادانی زند یا نادان بماند، یا انکار کند یا فراموش نماید، و یا خود را به فراموشی زند، حسابش بر عهده خداست. و خدا دنبال حوائج شماست، پس در مقابل کسانی که به شما ظلم کردند از خداوند یاری بجویید و از او حوائجتان را بخواهید. درود و رحمت خدا بر شما باد.

پس از نقل این جریان، یحیی بن ابی القاسم از امام باقر علیه السلام پرسید: این تسلیت از جانب که برای آن ها آمد؟ حضرت فرمود: از جانب خدای تبارک و تعالی.

مؤلّف: نمونه این حدیث با سند های متعدّد در مجلّد ششم گذشت، همچنین نمونه آن در ابواب جنائز خواهد آمد.

59. روضه الکافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عزّ و جلّ را خروسی است که پاهایش در زمین هفتم و گردنش در زیر عرش قرار دارد و بال هایش در هوا است و چون نیمه شب یا ثلث دوم آخر شب فرا رسد دو بالش را بر هم زند و فریاد کشد: «سبّوح قدّوس ربّنا اللّه الملک الحق المبین فلا إله غیره ربّ الملائکه و الروح» {منزّه است خدای پاک از هر عیب، پروردگار ما خدای فرمانروای بر حق و آشکارکننده [امور به قدرت خویش] است، معبودی جز او نیست، پروردگار فرشتگان و روح.} پس [با این صدا] خروسان زمین، بال خود به هم می زنند و آواز می دهند.(1)

60. احتجاج: در حدیث زندیق که از امام صادق علیه السّلام سؤالاتی پرسید [و پس از گرفتن پاسخ مطلوب] ایمان آورد، آمده که از حضرت پرسید: علّت وجود ملائکه موکّل بر بندگان که اعمال آن ها را چه بد و چه خوب، چه به نفع آن ها و چه به ضرر آن ها مینویسند چیست؟ با اینکه خدا به سر و نهان تر از سر انسان ها آگاه است؟ فرمود: با این کار آن ها را به بندگی گرفته و آن ها را گواهان بر خلقش قرار داد، تا بندگانش به علّت این مراقبت بیشتر مواظب طاعت خدا باشند و خودداریشان از گناهان بیشتر شود. و چه بسیار بنده ای که قصد گناه می کند، ولی با توجّه به جایگاه این دو فرشته از معصیت باز می ایستد، و می گوید: پروردگارم مرا می بیند و فرشتگان محافظ من، علیه من، به انجام این گناه شهادت خواهند داد. و نیز خدای سبحان به لطف خود آن ها را بر بندگانش گمارده تا شیاطین سرکش، و جانوران

1- . روضه کافی : 272

زمین و آفات فراوانی را از طریقی که خود نمی بینند، به فرمان خدا از آن ها دفع کنند تا اینکه فرمان خدای عزّ و جلّ برسد.(1)

بیان: منظور از ضمیر «هم» در «وکّلهم بعباده» یا همه انواع ملائکه است؛ اعم از کاتبان و غیر آنها و یا خصوص نوع کاتبان، و معنای اوّل با سایر روایات دال بر مغایرت موافقت تر است ولی معنای دوم با سیاق این روایت مناسب تر است.

61. روضه الکافی: امام صادق به ابو بصیر فرمود: ای ابا محمّد، خدای عزیز فرشتگانی دارد که گناهان را از دوش شیعیان ما میریزند آن گونه که باد برگهای درختان را در فصل خزان میریزد، و این همان کلام خدای تعالی است که میفرماید: « یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِهِّمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ ءَامَنُواْ » {به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند.} و به خدا سوگند آمرزش خواهی آنان برای شما است، نه برای همه مردم.(2)

62. دلائل الامامه: یونس بن ظبیان گفته: از امام صادق علیه السّلام اجازه ورود خواستم، معتّب از خانه بیرون آمد و به من اذن داد، پس داخل شدم ولی او بر خلاف مواقع دیگر با من داخل نشد. وقتی وارد خانه شدم، مردی را به صورت امام صادق علیه السّلام دیدم و به او به شیوه گذشته سلام دادم، گفت: ای مرد تو کیستی؟ کافری یا مؤمن؟ و روبروی آن شخص دو مرد که گویا پرنده بر سر آنها است، آرام و بیحرکت ایستاده بودند. گفت: داخل شو، پس من به اتاق دوم وارد شدم و به ناگاه مردی به صورت امام صادق علیه السّلام آنجا بود و برابرش افراد هم شکل فراوانی بودند. گفت: که را خواهی؟ گفتم: امام صادق علیه السّلام را، گفت: بر امر بزرگی وارد شدی، یا کفر است و یا ایمان و از اتاق مردی بیرون آمد که پیری در او ظاهر بود(3)و مرا بر در نگهداشت و حجابی از نور چشمم را فرا گرفت و گفتم: سلام بر شما، ای خانه خدا و نور خدا و حجاب خدا. فرمود: و بر تو سلام باد ای یونس، پس وارد اتاق شدم و در برابر حضرت، دو پرنده سخن می گفتند و من سخن امام را میفهمیدم، ولی سخن آن دو را نمی فهمیدم. وقتی آن دو پرنده بیرون رفتند، حضرت فرمود: ای

1- . احتجاج : 191

2- . روضه کافی : 304
3- . در مصدر : «قد بدا به الشیب» آمده است که مطابق آن ترجمه شد.

یونس، بپرس، مائیم جایگاه نور در همه تاریکیها و مائیم بیت المعمور که هر که در آن درآمد ایمن گردید، مائیم عترت خدا و عظمت او. یونس گوید: گفتم: قربانت، چیز عجیبی دیدم، مردی به صورت شما، فرمود: ای یونس، ما را نمیتوان وصف کرد. آن مرد، سرپرست آسمان سوم بود، و خواهش میکرد از خدا اجازه بگیرم که با برادرش در آسمان چهارم باشد. گوید: گفتم: پس اینان که در خانه بودند که بودند؟ فرمود: اینان یاوران فرشته قائم بودند. گوید: گفتم: آن دو تا پرنده چه بودند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل بودند، به زمین فرود آمدند، و بالا نمیروند تا این کار انجام شود، و آنان 5 هزار بودند. روشنایی چشمها و قدرت شنیدن گوشها و پذیرش ایمان برای دلها به برکت ماست.(1)

بیان: عبارت «علی کفر أو ایمان» یعنی اگر آنچه را میبینی منکر شوی، کافری و اگر بپذیری، مؤمنی و عبارت «کأن علی رؤوسهم الطیر» یعنی حرکت نمیکنند.

63. کافی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خدا را فرشته ایست که دو پایش در پایین ترین زمین (زمین هفتم) است- که فاصله آن به اندازه 500 سال راه است - و سرش در بالاترین آسمان (آسمان هفتم) قرار دارد- که فاصله آن به اندازه 1000 سال راه است - میگوید: منزّهی تو، چه قدر بزرگی، حضرت فرمود: خدای عزّ و جلّ به او وحی میکند: هرکس به من به دروغ قسم بخورد، به این گفته تو درباره من ایمان نیاورده است.(2)

64. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی خروسی سفید آفرید، گردنش زیر عرش و دو پایش در درون زمین هفتم قرار دارد، بالی در مشرق دارد و بالی در مغرب، خروسها نخوانند تا او بخواند، و چون بخواند بالهایش را به هم میزند و بعد میگوید: منزّه است خدای بزرگی که هیچ چیزی مانند او نیست. حضرت فرمود: آن گاه خدای تبارک و تعالی پاسخ او را این گونه می دهد و میفرماید: هرکس آنچه را که تو میگویی بداند، قسم دروغ به من نمیخورد.(3)

1- . دلائل الامامه : 270
2- . کافی 7 : 436

3- . کافی 7 : 437

65. در المنثور: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نخستین لبیک گو، فرشتگان بودند، آن گاه که خدای تعالی فرمود: « إِنیّ ِ جَاعِلٌ فیِ الْأَرْضِ خَلِیفَةً قَالُواْ أَتجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَ یَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَ نحْنُ نُسَبِّحُ بحَِمْدِکَ »(1) {من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می کنیم} حضرت فرمود: پس فرشتگان با خدا مجادله کردند، و خدا از آنها رو گردانید. پس از آن شش سال گرد عرش گردیدند، در حالی که میگفتند: لبّیک، لبّیک، از تو عذر میخواهیم، لبّیک، از تو آمرزش میطلبیم و به سوی تو باز میگردیم.(2)

66. در المنثور: عمر درباره نماز فرشتگان از پیامبر صلّی الله علیه و آله پرسید و حضرت به او پاسخی نداد. پس جبرئیل آمد و گفت: همانا اهل آسمان دنیا، همگی تا قیامت در سجده اند و ذکر آنها این است: منزّه است خدای صاحب فرمانروایی و ملکوت عالم، و اهل آسمان دوم تا قیامت راکعند و میگویند: منزّه است خدای صاحب عزّت و جبروت، و اهل آسمان سوم تا قیامت ایستاده اند و میگویند: منزّه است خدای زنده که هرگز نمیرد.(3)

67. در المنثور: ابن عباس گفته: زمانی که دو لشکر در جنگ بدر با هم روبرو شدند، رسول خدا صلّی الله علیه و آله لحظهای از هوش رفت، سپس به هوش آمد و به مردم مژده داد که جبرئیل با لشکری از فرشته ها در جناح راست لشکر و میکائیل با لشکری دیگر در جناح چپ لشکر است، و اسرافیل در لشکری دیگر حضور دارد. ابلیس به صورت سراقه بن مالک در میان مشرکان حاضر شده و آنها را دلگرم میکرد و میگفت: امروز کسی از مردم بر شما چیره نخواهد شد. و چون دشمن خدا (ابلیس) فرشتگان را دید، عقب نشست و گفت: من از شما بیزارم، همانا من چیزی را میبینم که شما نمیبینید. حارث بن هشام به گمان اینکه او سراقه بن مالک است چون سخن او را شنید او را نگه داشت تا فرار نکند. ابلیس به سینه حارث ضربهای زد و او را انداخت، و رفت تا در دریا افتاد و دو دست خود را بالا برد و گفت: پروردگارا، وعده مهلت چه شد؟(4)

1- . بقره / 30
2- . درالمنثور 1 : 46

3- . درالمنثور 1 : 46
4- . در المنثور 3 : 190

68. در المنثور: حسن درباره آیه: « إِنیّ ِ أَرَی مَا لَا تَرَوْنَ »(1) {من چیزی را می بینم که شما نمی بینید} گفته: ابلیس جبرئیل را دید که عبا بر سر دارد و جلو یارانش، اسب خود را میکشد و سوار آن نشده است.(2)

69. در المنثور: ابوذر رضی اللَّه عنه گفته: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: راستی من میبینم آنچه شما نمیبینید، و میشنوم آنچه شما نمیشنوید. آسمان ناله کرد و حق دارد که ناله کند، در آن فضایی به اندازه چهار انگشت نیست، مگر اینکه فرشته ای برای خدا پیشانی به سجده نهاده. به خدا سوگند اگر بدانید آنچه را من میدانم، بسیار کم بخندید، و زیاد بگریید، از زنان در بستر کام نگیرید، و به سوی تپه ها و بلندی ها در آئید و رو به سوی خدا کنید و ندا دهید: ای کاش من درختی بودم.(3)

بیان: «اطّت السماء» ابن اثیر در نهایه گفته: «اطیط» به معنای صدای امعاء و احشاء شکم است و «اطیط الابل» یعنی صدا و ناله شتر، و معنای عبارت این است که کثرت ملائکه، آسمان را آن چنان سنگین کرد که به ناله درآمد. و این مثل است و اشاره به فراوانی ملائکه دارد، اگرچه صدایی در کار نباشد. و همانا این کلامی است که برای تقریب به ذهن گفته میشود و مقصود از آن بیان عظمت خداوند است. و گفته: «صعدات» یعنی راهها، جمع «صُعُد» و «صُعُد» جمع «صعید» است مثل «طریق و طرق و طرقات»، و برخی گفتهاند: این کلمه جمع «صُعده» بر وزن «ظلمه» است و به معنای آستانه در و محل عبور مردم است. (پایان نقل از نهایه). و طیّبی در شرح این حدیث گفته: یعنی به سوی راهها و بیابانها و محلهای عبور مردم میرفتید، مانند انسان غمگینی که دلش در خانه تنگ شده و برای پراکندن شکایت به دنبال فضای آزاد میگردد. و در توضیح عبارت «لوددت أنی شجره تعضد» گفته: این به سخن ابوذر شبیه تر است، زیرا پیامبر صلّی الله علیه و آله خداشناس تر از آن است که آرزوی حالتی را بکند که از حالت کنونی او پست تر باشد.

1- . انفال / 48
2- . در المنثور 3 : 190
3- . در المنثور 3 : 265

مؤلّف: این اظهار ترس از خداست و منافاتی با قرب به خدا ندارد، بلکه این آیه نیز بر آن تأکید میکند که: « إِنَّمَا یخْشیَ اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَؤُاْ »(1) {از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند.}

70. در المنثور: ابن عباس گفته: خداوند بر آدمی زاد دو نگهبان در شب، و دو نگهبان در روز، قرار داده، که عمل او را حفظ می کنند و اثر او را می نویسند.(2)

71. در المنثور: ابن عباس گفته: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند شما را از برهنگی نهی میکند، پس شرم کنید از فرشتگانی که با شمایند و نویسندگانی گرامی هستند و از شما جدا نمیشوند، مگر در سه حاجت: غائط، جنابت، غسل.(3)

72. در المنثور: مردی از بنی تمیم گفت: ما نزد ابی عوام بودیم، او این آیه را خواند: « عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ »(4) {[و] بر آن [دوزخ]، نوزده [نگهبان] است.} و گفت: نوزده هزار فرشته؟ گفتم: نه، بلکه 19 فرشته، گفت: تو این را از کجا دانستی؟ گفتم: چون خدا میفرماید: « وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِینَ کَفَرُواْ »(5) {و شماره آنها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده اند قرار ندادیم} گفت: راست گفتی، آنها 19 فرشته اند و به دست هر فرشته عمودیست از آهن که دو پره دارد، و با هر ضربت 70 هزار را بر زمین میاندازد، میانه دو شانه هر فرشته چنین و چنان است.(6)

73. در المنثور: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله برای اصحاب از شب معراج سخن گفت، فرمود: من و جبرئیل تا آسمان دنیا بالا رفتیم و به ناگاه فرشته ای به نام اسماعیل که سرپرست آسمان دنیاست را دیدم که برابرش 70 هزار فرشته بودند و با هر فرشته 100 هزار سپاه و این آیه را تلاوت فرمود: « وَ مَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ »(7) {و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی داند.}(8)

1- . فاطر / 28
2- . درالمنثور 6 : 323
3- . [3]درالمنثور 6 : 323
4- . مدثر / 30

5- . مدثّر / 30
6- . درالمنثور 6 : 284
7- . مدثّر / 30
8- . درالمنثور 6 : 284

74. در المنثور: ابن عباس گفته: خدای تعالی بر پیامبرش هیچ آیهای از قرآن را نازل نکرد، مگر آنکه به همراه آن چهار فرشته نگهبان که آن را حفظ میکردند، فرستاد تا به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برسانند. سپس این آیه را خواند: « عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلىَ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضىَ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَينْ ِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا »(1) {دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت.} یعنی چهار فرشته « لِّيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُواْ رِسَالَاتِ رَبهِّمْ »(2) {تا معلوم بدارد که پیام های پروردگار خود را رسانیده اند.}.(3)

75. در المنثور: سعید بن جبیر درباره آیه: « فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَينْ ِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا »(4) {که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت.} گفته: منظور چهار فرشته نگهبان با جبرئیل اند، تا محمّد صلّی الله علیه و آله بداند که رسالتهای پروردگارشان را می رسانند، گفت: جبرئیل قرآن را نمیآورد مگر اینکه به همراه او چهار فرشته نگهبان بودند.(5)

76. در المنثور: ضحّاک بن مزاحم درباره آیه: « إِلَّا مَنِ ارْتَضىَ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَينْ ِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا »(6) {جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت.} گفته: هرگاه فرشتهای از سوی خداوند به نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله فرستاده میشد، فرشته هائی از پیش و پس او فرستاده میشدند تا نگذارند شیطان به صورت آن فرشته درآید.(7)

77. در المنثور: ابن عباس در تفسیر آیه: « إِلَّا مَنِ ارْتَضىَ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَينْ ِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا » گفته: آنها عدّهای از ملائکه هستند که

1- . جنّ / 26 - 27
2- . جنّ / 28
3- . [3]درالمنثور 6 : 275
4- . جنّ / 27
5- . درالمنثور 6 : 275

6- . جنّ / 27
7- . درالمنثور 6 : 276

پیگیرند و پیامبر صلّی الله علیه و آله را از شیاطین حفظ میکنند تا از این طریق مطالبی که پیامبر بدان ارسال شده، روشن شود و مشتبه نگردد. (1)

78. در المنثور: سعید بن جبیر درباره آیه: « وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ »(2) {و هیچ یک از ما [فرشتگان] نیست، مگر [اینکه] برای او [مقام و] مرتبه ای معیّن است.} گفته: منظور فرشتگانند، در آسمان، هیچ جایی وجود ندارد، مگر آنکه در آنجا فرشته ای هست در حالت سجده یا ایستاده تا قیامت.(3)

79. روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به هم نشینانش فرمود: آسمان نالید و حق داشت که بنالد، جای پائی در آن نیست، مگر آنکه فرشته ای در رکوع است یا سجود، سپس این آیه را خواند: « وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ »(4) {هر آینه ما صف زدگانیم. و هر آینه ما تسبیح گویندگانیم.}

80. در المنثور: مجاهد درباره آیه: « وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ » گفته: آسمان نالید و سرزنش ندارد که بنالد. همانا در آن یک وجب فضا وجود ندارد، مگر اینکه فرشته ای پیشانی نهاده یا دو گام بر آن دارد.(5)

81. در المنثور: ابوذر رضی اللَّه عنه گفته: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: راستی من میبینم آنچه را شما نمیبینید، و میشنوم آنچه را شما نمیشنوید. آسمان ناله کرد و حق دارد که ناله کند، در آن فضایی به اندازه چهار انگشت نیست، مگر اینکه فرشته ای برای خدا پیشانی به سجده نهاده است.(6)

82. در المنثور: حکیم بن حزام گفته: نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بودیم، حضرت فرمود: آیا آنچه را من میشنوم میشنوید؟ گفتیم: ای رسول خدا چه میشنوی؟ فرمود: ناله آسمان، و سرزنش ندارد که بنالد؛ در آن، جای پائی نیست، مگر اینکه فرشتهای در آنجا در حال رکوع یا سجده است. (7)

1- . درالمنثور 5 : 275
2- . صافات / 164
3- . [3]درالمنثور 5 : 292
4- .[4] صافات / 165 - 166
5- . درالمنثور 5 : 293
6- . درالمنثور 5 : 293
7- . درالمنثور 5 : 293

83. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرمود: با خلال، دهانهای خود را پاک کنید که آن، جای دو فرشته نگهبان و نویسنده است و به راستی مرکّب آن دو، آب دهان و قلمشان زبان است. و بر آنها چیزی سخت تر و آزار دهنده تر از مانده خوراک در دهان نیست.

84. سعد السعود: سیّد بن طاووس پس از ذکر دو فرشته گماشته شده بر بنده گفته: در روایت آمده: هنگامی که آن دو فرشته میخواهند صبحگاهان و عصرگاهان فرود آیند، اسرافیل عمل بنده را از لوح محفوظ نسخه برمیدارد و به آن دو میدهد، و چون بخواهند که صبحگاهان وعصرگاهان با دفتر مربوط به هر بنده بالا روند، اسرافیل آن را با نسخه اصل مقابله میکند تا روشن شود که برابر آن است.(1)

تکمیل بحث: بدان که همه امامیّه، بلکه تمام مسلمانان بجز اندکی فیلسوف نما که وارد بر اجتماع مسلمانان شدهاند تا اصول و عقائد آنها را ویران سازند، بر این عقیده اتّفاق دارند که فرشتگان حقّند و دارای جسمی لطیف و نورانی با بالهای متفاوت - دو تا، سه تا، چهارتا و بیشتر- هستند، و به خواست خدا و طبق مصالح میتوانند به هر شکلی درآیند، بالا میروند و فرود میآیند و پیامبران و اوصیاء علیهم السّلام آنها را میبینند. و اعتقاد به مجرّد بودن ملائکه و تعبیر از آنها به عقول و نفوس فلکی و قوای طبیعت و تأویل آیات فراوان و اخبار متواتر درباره آنها، به استناد شبهات سست و استبعادهای وهمی، انحراف از راه راست و پیروی از نادانان و کوردلان است.

محقّق دوانی در شرح عقائد گفته: فرشتگان اجسامی لطیف هستند و توانایی درآمدن به اشکال مختلف را دارند، و شارح مقاصد گفته: آنچه از کتاب و سنّت برمیآید و عقیده أکثر امّت نیز میباشد، این است که فرشتگان اجسامی لطیف و نورانید که میتوانند به شکل های مختلف ظاهر شوند، و علم و قدرت کامل بر انجام کارهای دشوار دارند، کارشان طاعت است و جایگاهشان آسمانهاست، فرستادگان خدای تعالی به سوی پیامبران و امینان وحی او هستند. شبانه روز، بدون سستی، تسبیح گوی اویند، و از دستورات خدا سرپیچی نکرده و آنچه فرمان دهد همان را اجرا میکنند.

1- . سعد السعود : 226

و گفته: فرشته ها نزد فلاسفه، عقول مجرّد و نفوس فلکی اند، و آن دسته از ملائکه که هیچ ارتباطی با اجسام ندارند، کرّوبیّین نام دارند. و طلسم چیان معتقدند هر فلکی، یک روح کلّی دارد که سرپرست و مدبّر امور اوست و ارواح بسیاری از او منشعب میشوند، مثلا عرش که فلک اعظم نام گرفته، روحی دارد که اثرش در تمام باطن آن دیده میشود که آن را نفس کلّی و روح اعظم مینامند و ارواح بسیاری که متعلّق به اجزاء و اطراف عرش هستند، از او منشعب میشوند، چنانکه نفس ناطقه، سرپرست بدن انسان است و به اعتبار هر عضوی، قوای طبیعی و حیوانی و نفسانی دارد و بر همین معنا حمل میشود آیه شریفه که میفرماید: « یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائکَهُ صَفًّا »(1) {روزی که «روح» و فرشتگان به صف می ایستند.} و آیه: « وَ تَرَی الْمَلَائکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِهِّم »(2) {و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگارِ خود تسبیح می گویند.} و فلکهای دیگر نیز چنین اند. و برای هر درجه، روحی قائلند که اثرش هنگام ورود خورشید به آن درجه ظاهر می شود، و به همین منوال برای همه روزها و ساعتها و دریاها و کوهها و بیابانها و آبادیها و انواع گیاهان و جانداران و غیر آنها آن چنان که در لسان شرع هم آمده، از قبیل: فرشته ارزاق، فرشته دریاها، فرشته بارانها، فرشته مرگ، و غیر آن، و خلاصه همان گونه که برای هر بدن روحی است که آن را سرپرستی میکند، برای هر نوعی و بلکه هر صنفی از اشیاء، روحی مدبّر به نام طبایع تام قائلند، که آن موجود را از آفات و ترسها حفاظت میکند، و أثرش در نوع، همچون اثر نفس انسانی در شخص ظاهر میشود. (پایان نقل).

رازی در تفسیرش گفته: میان عُقلا اختلافی نیست که اشرف موجودات عالم بالا، وجود فرشتگان است، چنانکه اشرف موجودات عالم خاکی، وجود آدمی است؛ جز اینکه در ماهیّت و حقیقت فرشتگان اختلاف کردهاند. دسته بندی نظرات در این مسأله به شرح زیر است:

فرشتگان باید ذواتی قائم به خود باشند، حال آن ذوات یا مکان پذیرند یا نه. در صورت اوّل، اقوالی است:

1- . نباء / 38
2- . زمر / 75

1. اینکه فرشتگان اجسام لطیفی همچون هوا هستند که می توانند به هر شکلی ظاهر شوند و جایگاهشان آسمانهاست، و این قولِ بیشتر مسلمانان است.

2. قول گروههایی از بتپرستان، و آن این است که فرشتگان در حقیقت همین ستارگانی هستند که موجب سعد و نحس اشیاء می شوند. به گمان این طوائف، آنها زنده و صاحب نطق هستند و سعد آفرینشان، فرشتگان رحمت و نحوست آفرینشان، فرشتگان عذابند.

3. قول اکثریّت مجوس و دوگانه پرستان، و آن این است که این عالم، مرکّب از دو اصل ازلی است که همان نور و ظلمت است و این دو در حقیقت دو جوهر شفاف دارای حس، صاحب اختیار و قدرت هستند که در نفس و صورت متضاد و در فعل و تدبیر مختلف اند. جوهر نور، صاحب فضیلت و خیررسان و پاک و خوشبو و کریم النفس است، خوشحال میکند و ضرر نمیرساند، بلکه نفع می رساند و از کسی منع خیر نمیکند، حیات میدهد و چیزی را نمی پوساند، امّا جوهر ظلمت، ضدّ این روال است.

جوهر نور، همواره اولیاء خدا را که ملائکه هستند تولید میکند، نه از راه نکاح بلکه به آن نحوی که حکمت از حکیم و روشنایی از روشنایی بخش تولید میشود، و جوهر ظلمت، همواره دشمنان را که شیاطیناند، نه از راه نکاح، بلکه به آن شکلی که بیخردی از انسان بیخرد تولید میشود، متولّد میسازند، اینها اقوال کسانی است که ملائکه را اشیاء مکانپذیر جسمانی میدانند.

صورت دوم این است که فرشتگان، ذوات قائم به خود هستند ولی مکانپذیر و جسم نیستند، پس در اینجا دو قول است؛ یکی قول گروههایی از نصاری و آن این است که: فرشتگان در حقیقت همان نفوس ناطقه بشری هستند، از حیث مجرّد بودن از بدن، نه از حیث صفا و خیر بودن.

توضیح آنکه این نفوس مجرّده، اگر شفاف و خالص باشند آنها ملائکهاند و اگر ناپاک و کدر و تیره باشند، آنها شیاطین هستند.

دوم قول فلاسفه است که میگویند: فرشتگان جواهر قائم به خود هستند و مکانپذیر نیستند، و با نوع نفوس ناطقه بشری اختلاف ماهوی دارند، و آنها نیروی کاملتر و علم بیشتری از نفوس ناطقه دارند، و نسبت آنها به نفوس بشری همچون نسبت خورشید به روشناییهاست.

ص: 219

این جواهر مجرّده بر دو قسماند؛ بعضی نسبت به اجرام افلاک و ستارگان، مثل نفوس ناطقه ما هستند نسبت به بدنهایمان، و بعضی از نظر شأن بالاترند و کاری برتر از تدبیر اجرام افلاک دارند، آنها در معرفت و محبت خداوند فرو رفتهاند و به اطاعت او اشتغال دارند، و این قسم، همان ملائکه مقربند و نسبتشان به ملائکهای که مدبّر آسمانها هستند، همچون نسبت ملائکه مدبّر است به نفوس ناطقه ما.

عقلاء فلاسفه اتفاق بر اثبات این دو قسم دارند، و بعضی از آن ها انواع دیگری از ملائکه را ثابت دانسته که عبارتند از ملائکه زمینی که مدبّر احوال این عالم پایین هستند. مدبّران این عالم اگر خیر رسان باشند، ملائکهاند و اگر شر رسان باشند شیاطیناند.

و اهل علم اختلاف دارند در اینکه آیا از نظر عقلی، امکان حکم به وجود این ملائکه هست یا اینکه حتما باید از طریق دلیل نقلی ثابت شود؟ فلاسفه نظر اوّل را دارند.

مؤلّف: در ادامه برخی دلائل آنها را ذکر کرده و گفته: امّا از نظر دلائل نقلی؛ پس باید گفت که به طور قطع هیچ اختلافی میان انبیاء علیهم السّلام در اثبات وجود فرشتگان وجود ندارد، بلکه همگی بر این مسأله اتّفاق نظر دارند، پس از آن روایاتی را درباره فراوانی فرشتگان آورده است و گفته: در برخی از کتب تذکیر دیدم که وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به معراج برده شد، فرشتگان را در جایی شبیه بازار دید که به طرف یکدیگر در حرکت بودند. پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید: اینها به کجا میروند؟ جبرئیل گفت: نمی دانم، جز اینکه از روزی که آفریده شدم آنها را میبینم و هیچ کدام را نمیبینم که قبلا او را دیده باشم. و از یکی از آنها پرسیدند: چه مدّت است که آفریده شدی؟ گفت: نمیدانم، جز اینکه خدای تعالی در هر 400 هزار سال ستارهای را میآفریند، و از آن گاه که مرا آفریده 400 هزار ستاره آفریده.

سپس گفته: بدان که خدا در قرآن اصناف و اوصاف فرشتگان را ذکر فرموده، امّا اصناف؛

1. حاملان عرش که فرمود: « وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئذٍ ثمَانِيَهٌ »(1) {و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند.}

ص: 220

1- . حاقه / 17

2. فرشتگانی که عرش را در میان گرفتهاند که فرمود: « وَ تَرَی الْمَلَائکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بحَِمْدِ رَبهِِّمْ »(1) {و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگارِ خود تسبیح می گویند. }

3. بزرگان ملائکه همچون جبرئیل و میکائیل که فرمود: « مَن کاَنَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَ مَلَائکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبرْیِلَ وَ مِیکَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِینَ »(2) {هر که دشمن خدا، و فرشتگان و فرستادگان او، و جبرئیل و میکائیل است [بداند که] خدا یقیناً دشمن کافران است. } و جبرئیل را به چند چیز وصف توصیف نموده:

اوّل: وحی رسانی به انبیاء که فرمود: « نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ »(3) {روح الامین آن را بر دلت نازل کرد. }

دوم: مقدّم داشتن او بر میکائیل.

سوم: خدای تعالی نام او را در رتبه پس از خود آورده، آنجا که فرموده: « فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبرْیِلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ »(4) {در حقیقت، خدا خود سرپرست اوست، و جبرئیل و صالح مؤمنان [نیز یاور اویند]. }

چهارم: خدای سبحان او را روح القدس نامیده است.

پنجم: یاور دوستان خدا و مقهور ساز دشمنان او با هزاران فرشته نشان دار است.

ششم: به او شش لقب داده و فرموده: « إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ * ذِی قُوَّهٍ عِندَ ذِی الْعَرْشِ مَکِین * مُّطَاعٍ ثمَ ّ أَمِینٍ »(5) {که [قرآن] سخن فرشته بزرگواری است. نیرومند [که] پیش خداوند عرش، بلند پایگاه است. در آنجا [هم] مُطاع [و هم] امین است. }

و یکی دیگر از بزرگان ملائکه، اسرافیل است که در صور می دمد و دیگری عزرائیل است که قابض ارواح است و یاورانی دارد.

1- . زمر / 75
2- .[2] بقره / 98 .

3- .[3] شعراء / 193
4- .[4] تحريم / 4
5- .[5] تكوير / 19 - 21

4. فرشتگان بهشت، که فرمود: « وَ الْمَلَائکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیهِم مِّن کلُ ّ بَابٍ »(1) {و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند.}

5. فرشتگان دوزخ، که در مورد آنها فرمود: « عَلَیهَا تِسْعَهَ عَشَرَ » و فرموده: « وَ مَا جَعَلْنَا أَصحْبَ النَّارِ إِلَّا مَلَائکَهً »(2) {[و] بر آن [دوزخ]، نوزده [نگهبان] است. و ما موکّلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم.} و رئیس آنها مالک است، فرمود: « وَ نَادَوْا یَا مَالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّک »(3) {و فریاد کشند: «ای مالک، [بگو:] پروردگارت جان ما را بستاند.} و نام همه آنها زبانیه است: « سَنَدْعُ الزَّبَانِیَهَ »(4) {به زودی آتش بانان را فرا خوانیم.}

6. فرشتگان موکّل بر مردم که فرمودم: « إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیَانِ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِیدٌ * مَّا یَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ »(5) {آن گاه که دو [فرشته] دریافت کننده از راست و از چپ، مراقب نشسته اند. [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ درنمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند].} و فرمود: « لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَینْ ِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ الله »(6) {برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می کنند.} و فرمود: « وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَهً »(7) {و نگهبانانی بر شما می فرستد.}

7. فرشتگان موکّل بر احوال این جهان، فرمود: « وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا »(8) {سوگند به صف بستگان که صفی [با شکوه] بسته اند.} و فرموده: « فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً »(9) {و کار [بندگان] را تدبیر می کنند.} و از ابن عباس نقل است که: خداوند فرشتگانی بجز کاتبان اعمال دارد که هر برگ درختی که بر زمین میافتد را مینویسند، پس هرگاه یکی از شما در بیابانی درمانده شود، فریاد زند: کمک کنید ای بندگان خدا.

امّا اوصاف ملائکه از چند جهت است:

1- . رعد / 23
2- . مدثر/ 30 - 31
3- . [3] زخرف / 77
4- . [4] علق / 18

5- . ق / 17 - 18
6- . رعد / 11
7- .[7] انعام / 61
8- .[8] صافات / 1
9- .[9] نازعات / 5

1. فرستادگان خدایند: « جَاعِلِ الْمَلَائکَهِ رُسُلاً »(1) {[و] فرشتگان را پیام آورنده قرار داده است.} و « اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلَائکَهِ رُسُلًا » {خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند.}

2. قرب شرفی (نه مکانی) به خدای تعالی دارند و این همان است که میفرماید: « وَ مَنْ عِندَهُ لَا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ »(2) {و کسانی که نزد اویند، از پرستش وی تکبّر نمی ورزند.} و نیز: « بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ »(3) {بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند.}

3. توصیف فرمانبری آن ها به چند وجه:

اوّل: حکایت خدا از اعتراف آنان: « وَ نحْنُ نُسَبِّحُ بحَِمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ »(4) {و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم.} و اینکه گفته اند: « وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ * وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ »(5) {و در حقیقت، ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم، و ماییم که خود تسبیح گویانیم.} و خدای تعالی آنها را در این ادّعا دروغگو نشمرده است.

دوم: پیشتازی آنها برای انجام فرمان خدا، که فرموده: « فَسَجَدَ الْمَلَائکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ »(6) {پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند.}

سوم: کاری جز به فرمان و وحی او انجام ندهند، که فرمود: « لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ »(7) {که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند.}

چهارم: وصف نیروی آنها به چند وجه:

اوّل: اینکه حاملان عرش که هشت فرشتهاند، کرسی که کوچک تر از عرش و بزرگ تر از آسمانهای هفتگانه است را نیز حمل میکنند، زیرا خداوند تعالی می

1- . [1] فاطر / 1
2- . انبیاء / 19
3- . [3] انبیاء / 26

4- .[4] بقره / 30
5- .[5] صافات / 165 - 166
6- . ص / 73
7- . انبياء / 27

فرماید: « وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْض »(1) {کرسیِ او آسمانها و زمین را در بر گرفته. }

دوم: اینکه بلندی و علوّ عرش تا آنجا است که وهم به آن احاطه پیدا نمیکند، دلیلش این سخن خدای سبحان است که می فرماید: « تَعْرُجُ الْمَلَائكَهُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فيِ يَوْمٍ كاَنَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَه »(2) {فرشتگان و روح، در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند. } و آنان به واسطه نیروئی که دارند در یک لحظه از آن فرود میآیند.

سوم: خدای متعالی میفرماید: « وَ نُفِخَ فيِ الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلىَ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ »(3) {و در صور دمیده خواهد شد، پس به ناگاه از گورهای خود شتابان به سویِ پروردگار خویش می آیند. } و نیروی صاحب صور - اسرافیل - تا آنجا است که هر آنچه در آسمانها و زمین است با یک دمیدن او بیهوش میگردند و با دمیدن دوّم همه زنده میشوند.

چهارم: نیروی جبرئیل به قدری بود که کوههای قوم لوط را با شهرهای آنها یکباره از جا برکند.

5. وصف ترس آنها از خدا، و دلیلش چند وجه است:

اوّل: اینکه آنها علی رغم کثرت عبادتشان و دوری از لغزش ها، از خداوند ترسان و هراسانند تا آنجا که گویا عبادتهای خود را معصیت میپندارند، خدای تعالی فرموده: « يخَافُونَ رَبهَّم مِّن فَوْقِهِمْ »(4) {از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند. } و فرموده: « إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَهِ رَبهِّم مُّشْفِقُونَ »(5) {در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند. }

دوم: خدای سبحان میفرماید: « حَتىَّ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُواْ الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلىِ ُّ الْكَبِير»(6) {تا چون هراس از دل هایشان برطرف شود، می گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ میگویند: حقیقت و اوست بلندمرتبه و بزرگ. } در تفسیر،

1- .[1] بقره / 255

2- .[2] معارج / 4
3- .[3] يس / 51
4- .[4] نحل / 50
5- . مؤمنون / 58
6- .[6] سباء / 23

روایت شده: هنگامی که خدای متعالی وحی بفرستد، اهل آسمانها آن را با صدای برخورد زنجیر بر روی سنگ صاف میشنوند. پس بیتاب میشوند، و وقتی وحی تمام شد به یکدیگر میگویند: پروردگارتان چه فرمود؟ پاسخ میدهند: حق، و او بلند مرتبه بزرگ است.

سوم: ابن عباس گفته: هنگامی که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به همراه جبرئیل در جایی بود، ناگهان افق آسمان شکافت و جبرئیل لاغر شد و اجزایش درهم رفت. تا آخر حدیث که در باب آینده به روایت سیوطی خواهد آمد. (پایان نقل).

مؤلّف: گرچه در آغاز سخن خود گفته: بیشتر مسلمانان فرشته ها را جسم میدانند، ولی از پایان سخنش روشن است که تنها مخالف در این عقیده، نصاری و فلاسفه ای هستند که به شریعت ایمان ندارند، و در همه امورشان طبق نظرات سخیف و عقل ضعیف خود سخن گفته اند.

مؤلّف: از سیّد مرتضی درباره نزول وحی بر پیامبر توسّط جبرئیل به صورت دحیه کلبی سؤال شد: چگونه جبرئیل به صورت و شکل غیر خودش در میآمد؟ آیا خود میتوانست به صورتی دیگر درآید یا خدایش او را چنین میکرد؟ و اگر پیامبر از غیر صورت جبرئیل قرآن را میشنید، که حالش معلوم است و قابل اعتماد نیست، و اگر از جبرئیل میشنید، چگونه به صورت بشر درمیآمد؟ و روایت است که شیطان و جنّ هم این قدرت تغییر صورت را دارند، میخواهم که آن را توضیح دهید. و دیگر اینکه جبرئیل وحی را مستقیما از خدا میشنیده یا از پس پرده؟ و چگونه به او میرسید؟ و دیگر اینکه جبرئیل از اوصاف خدا چیزی بیش از ما میداند یا مانند ما میداند؟ و جایگاه او کجای آسمان است؟ و آیا وقتی خدا در ذهن جبرئیل خطور میکند، مانند ما در ذات او سرگردان میشود و خداوند سبحان در وهم نیاید [همان گونه که به چشمها نیاید] یا اینکه او نسبت به ما و دیگر ملائکه امتیازی دارد؟

پس مرحوم سیّد پاسخ داد: نزول جبرئیل به صورت دحیه کلبی به درخواست خود پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بوده، و تشکّل او به شکل دحیه، به قدرت خود او نبوده، بلکه خدا او را به این شکل در میآورد به طور حقیقی و نه ظاهر سازی، و آنچه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله از قرآن میشنیده، از خود جبرئیل بوده که قرآن را بر او قرائت میکرده، و امّا ابلیس و جنّ، قادر بر تشکّل نیستند و همه کسانی که

ص: 225

قدرت بر این کار دارند در این جهت یکسانند که از جانب خود نمیتوانند چنین تصرفی بکنند، بلکه هر کجا مصلحتی برای این تغییر صورت، پیش آید، خداوند آن را تحقّق میبخشد.

و امّا راجع به کیفیت شنیدن وحی توسط جبرئیل، ممکن است جبرئیل مستقیما وحی را از خدا میشنیده و یاد میگرفته، و ممکن است که آن را از لوح محفوظ میخوانده است. امّا آنچه جبرئیل از صفات خدا میداند، راهش دلیل عقلی است، و او با دانشمندان در این جهت مساوی است، و امّا در مورد مکان او، روایت شده که او در آسمان چهارم است، و امّا آنچه راجع به خداوند در نهاد او خطور کند، سرگردانی در آن راه ندارد، زیرا جبرئیل معصوم است و قبیحی از او سر نمیزند. (پایان نقل).

و در برخی از آنچه سید گفته اشکالاتی وارد است که بر انسان متفکّر پوشیده نیست.

همچنین از وی پرسیده شد: وقتی اهل بهشت وارد بهشت شوند، تکلیف فرشته ها چیست؟ آیا با آدمیان در بهشت خواهند بود، و مردم آنها را میبینند؟ و آیا مانند آدمیان میخورند و مینوشند، یا تسبیح و تقدیس میکنند؟ و آیا تکلیف از آنها ساقط می شود؟ و به همین ترتیب جنّیان چه وضعی دارند؟

مرحوم سیّد به این سؤالات نیز این گونه پاسخ میدهد که: ممکن است به همراه آدمیان در بهشت باشند، و ممکن است در بهشتی جداگانه باشند؛ زیرا بهشت بسیار است: جنه الخلد، جنه عدن، جنّه المأوی و غیر آن، که خدا نام نبرده، امّا بشر در دو صورت میتواند آنها را رؤیت کند:

1. خداوند متعالی دید چشم انسان را تا آنجا نیرو دهد که بتواند آنها را ببیند.

2. فرشته متراکم گردد [و از حالت لطیف بودن خارج شود.]

و امّا در مورد خوردن و نوشیدن باید گفت: ممکن است، و اشکالی بر آن وارد نیست، زیرا خدای تعالی [اگر بخواهد به آنها پاداش دهد،] با چیزی پاداش میدهد که برای آنها لذّت داشته باشد؛ و ممکن است لذّت آنها را در خوردن و نوشیدن قرار دهد. و امّا سخن درباره تکلیف این است که از آنها

ساقط می شود، زیرا نمیشود که همزمان، هم مکلّف باشند و هم پاداش داده شوند، و سخن درباره جنّ هم همین است.

ص: 226

مرحوم شیخ مفید در کتاب مقالات، در ذیل این عنوان که ائمه صلوات الله علیهم أجمعین، کلام فرشتگان بزرگوار را میشنیدند، گرچه شخص آنها را نمی دیدند، گفته: نظر من این است که از نظر عقلی امکان رؤیت فرشتگان برای ائمه اطهار علیهم السّلام وجود دارد، و همانا درباره صدّیقان شیعه که از گمراهی معصوم هستند، ممتنع نیست، و صحّت این مطلب درباره أئمه علیهم السّلام رسیده، و از شیعیان ابرار و اخیار با حجت و برهان نام برده شده و آن مذهب فقهاء امامیّه و محدّثان آنها است. ولی خاندان نوبخت و جمعی از أهل امامیه که به اخبار و روایات معرفت نداشتند و دقّت نظر نکردند، آن را منکر شدند و راه صحیح را نپیمودند.

و نیز درباره امکان رؤیت ملائکه توسّط محتضر گفته: محتضر میتواند فرشته ها را با چشم خود ببیند، چرا که خدای سبحان قدرت دید او را میافزاید تا جسمِ شفاف و لطیف آنها را بنگرد.

و در ذیل گفته ای درباره فرود آمدن دو فرشته بر مردگان در گور و پرسش از اعتقاد آنها گفته: به نظر من این مطلب درست است و مورد اتّفاق شیعه و محدّثان است و تفسیر آن به طور خلاصه اینست که خدا بر هرکسی که بخواهد بعد از مرگش نعمتی عطا کند، دو فرشته به نام مبشّر و بشیر فرو میفرستد، پس آن دو درباره پروردگارِ با عظمتش و پیامبرش و ولیّش میپرسند و او طبق اعتقاد حق و درستی که داشته و با آن از دنیا رفته، پاسخ میدهد. و غرض از پرسش آنها، نشانه گیری برای نعمتی است که او شایسته آن است، پس آن را در پاسخ او مییابند،(1) و هرکه را خدا بخواهد در برزخ عذاب کند، دو فرشته به نام ناکر و نکیر بر او فرود آرد و آن دو را موکّل بر عذاب او میکند، و منظور از بازپرسی او توسّط آن دو ملک، به دست آوردن نشانه برای عذابی است که شایسته اوست؛ به واسطه جواب مشوّش یا اظهار اعتقاد بد یا اشتباه یا درماندن از جواب، و دو فرشته بر اصحاب قبور فرود نیایند، مگر به وجهی که ما ذکر کردیم.

سید داماد هم به پیروی از فلاسفه گفته است: آنچه که در زبان ها جاری است این است که وصف قرآن به نازل شدن، به تبعیت محل آن است به خاطر اینکه نازل شدن وصف چیزی می شود که در ذات خود چیزی داشته باشد و اعراض نمی توانند

1- . در مصدر این چنین آمده: «فیجدانها منه فی الجواب»

نزول کنند، مخصوصاً امور غیر مستقر مانند صداها فقط نازل شدن آن ها به تبعیت محل آن ها است خواه از نظر تلفظ حروف یا معانی آن باشد، و آن فرشته ای است که قرآن را از طرف خداوند یا به صورت شنیدن و یا به صورت روحانی دریافت می کند و یا آن را از لوح محفوظ حفظ می کند و آن را برای پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نازل می کند و هیچ کس بر طبق این عقیده نمی رود مگر طبق قول افرادی که ملائکه را جسم می دانند و آن ها سخن مردم را تحصیل نکرده اند.

و اما آنچه که صریح حق است و حکمای الهی و دانشمندان مسلمان بر آن عقیده هستند، این است که فرشته ها چند گروه هستند: سفلایی و علوّی، زمینی و آسمانی، جسمانی و مجرد و هر گروهی شعوب و طبقاتی دارند مانند: قوای منطبعه، طبایع جوهریه، ارباب أنواع، نفوس مفارقه آسمانی و جواهر عقلی مجرّد، با انواع طبقات و نورها که یکی از آن ها روح القدس است که نازل کننده وحی در روح های افراد با نیروی قدسی به اذن خداوند است. «وَ ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلاَّ هُو»(1) {و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی داند.}

و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که آسمان ناله بزند و سزاوار است که ناله کند و در آن جای پایی نست مگر اینکه در آنجا فرشته ای در حال سجده یا رکوع است.

بنا براین مطلب مخفی نیست مگر اینکه ظاهر شدن ملائکه برای نفوس أنبیاء علیهم السلام، نزول نامیده شود از نظر تشبیه هیولای عقلی و ارتباط روحانی او به نزول حسی و اتصال مکانی و در این صورت وقتی می گوییم: فرشته نازل شد، استعاره تبعیه است و اینکه می گوییم: قرآن نازل شد، به تبع استعاره تبعیه، مجاز مرسل می شود.

می گویم: هیچ کس از من مطمئن نشود که من این مطلب را به یک وجهی صحیح بدانم چون مخالف همه فرقه های امت اسلامی و احادیث متواتره و قوانین عقلی فلسفی و نسخ ضوابط مقرر شده و تبین شده است چون امّت اتفاق دارند که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله جبرئیل و فرشته های مقرّب را با چشم جسمانی می دید و سخن خدای کریم را از زبان قدسی آن ها با گوش جسمانی خود می شنید.

1- . مدثر / 31

و ملاک رؤیت بشری و چشم های حسی نقش بستن صورت در حس مشترک است و همانا آنچه از چیزی که برابر حس دیده می شود، صورت ذهنی آن چیز است که در ذهن نقش بسته است. اما آن چیزی که صورت عینی و ماده خارجی دارد بالعرض و به طور مجاز دیده می شود اگرچه برابر بودن وجود آن شرط دیدن است، و دو عدسی چشم وسیله رساندن به حس مشترک هستند نه آنکه لوح، نقش آن باشند و روش شنیدن هم همین گونه است و افاضه نیروی دیدن و شنیدن به طور مطلق از آفریننده صور (خداوند) است. و هنگامی که نفس فقط در جسم و ماده غرق شود و همت و تلاشی جز آن نداشته باشد، کششی به عالم قدس حق در آن نیست و حس مشترک راهی برای نقش بستن صور غیر از حس ظاهر ندارد، و فقط صورت ماده خارجیه در آن نقش می بندد و اگر نفسی فطرت قدسی داشته باشد و در جوهر آفرینش خود روشنگر باشد و خصلت های پاک را کسب کرده باشد، گوهر آن تابناک شده و به عالم عقل وابسته گردیده و تا آنجا می رسد که به خلع بدن و دور کردن حواس تن، نیرو می یابد و به هر کجا و هر زمان که بخواهد به اذن پروردگار خود می تواند برود. و قوه ی متخیله او نیز چندان گرفتار عالم ظاهر نیست و می تواند از عالم غیب دریافت کند برای اینکه از دام طبیعت رها شده است و در عالم یقظه و متصل به روح القدس و به هر فرشته مقربی که خدا بخواهد؛ شده است. و از حکمت و علم که در آنجا است، در آن نقش می بندد و می تابد مانند آیینه زلال که در برابر خورشید می درخشد ولی از آن جهت که نفس، روزگاری در دنیای غربت (ماده) زندگی کرده است و گرفتار لشکرهای جسم است، آنچه از عالم غیب در برابرش آشکار می شود باید مناسب جهان ماده باشد و فرشته به صورت بشر در نظر او جلوه گر می شود که با کلمات الهی که منظم است و شنیده می شود از طرف خداوند با او سخن می گوید همان طور که خداوند متعال می فرماید: «فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا»(1) {پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش اندام بر او نمایان شد.} و مقصودم این است که صور شنیدنی و دیدنی در لوحه نقش گیر نقش می بندند نه از راه حسن ظاهر که گوش و چشم دیده اند، بلکه از بالا فرود می آیند تا مناسب آن شوند و در آن نقش بندند، در شنیدن و دیدن امور معمولی، آنچه شنیدنی و دیدنی است از مواد خارجی گرفته می شوند و به لوح

1- . مريم / 17

نقش گیر حس مشترک بالا می روند، پس از آنجا به خیال و متخیله و از آنجا به عالم نفس عاقله می روند ولی در دیدن و شنیدن عالم مُلک و وحیانی کار برعکس است و فیض الهی از عالم امر به نفس به صورت مجرد و بدون خیال و وهم و غیره نازل می شود و از آنجا به عالم خیال می رود تا آن را مفصل و با عباراتی که قابل شنیدن باشد؛ درک کند و این صورت متحققه در عالم خیال به حس مشترک می آید و سخن را می شنود و شخص را می بیند و این بهترین اقسام وحی است. و گفته اند: وحی این است که عقل فعال با الفاظ شنیدنی و مفصلی نفس را مخاطب می سازد و آن در برابر درجه های نفس آماده، دارای انواع متفاوتی است و گاهی ممکن است در برخی اوقات مختص به شنیدن و دیدن نباشد بلکه دیدن و شنیدن از هر سو باشد.

و در حدیث است که حارث بن هشام از رسول خداصلی الله علیه و آله پرسید چگونه به شما وحی می شود؟ حضرت فرمودند: گاهی مانند صدای زنگ می آید و آن سخت تر است و از من می رود و آنچه را که گفته، حفظ می کنم و گاهی فرشته به صورت مردی برای من متمثل می شود و با من سخن می گوید و من آنچه می گوید، حفظ می کنم.

و ممکن است گاهی نفس نورانی در بعضی از زمان ها صاف تر و کامل تر باشد هنگامی که از جهان حس رو برگرداند و به روح القدس بپیوندد و در این صورت با قوه عاقله خود نمود روح القدس را به صورت اصلی او بنگرد، چنانچه در حدیث آمده که یک بار جبرئیل با صورت ویژه ی خود نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمدند و گویا همه جهان را پر کرده بود.

و پایین تر از این نوع وحی ها برای دیگر درجه ها هم اتفاق می افتد که از نیروی قدسی نصیبی که پیامبران علیهم السلام دارند؛ آن هم داشته باشد که ملائکه خداوند را ببیند و کلام خداوند را بشنود ولی در خواب نه در بیداری. و تحقیق مطلب همان است که دانستی جز اینکه کار در اینجا به همان نیروی متخیله منتهی می شود و در آن توقف می کند و حکایت و نظم و تفصیل داده می شود نه اینکه صورت ممثل و عبارات منظم مستقیم به حس مشترک بروند. اما رویاهای صادقه عارفان و صالحان هم به همین روش است جز اینکه به درجه پیامبران نمی رسد و در نهایت کمال نمی باشد و در حدیث است که یک چهل و ششم و یا یک هفتادم از نبوّت باشد، طبق اختلاف حدیث ها و با اختلاف درجات که درجه کامل تر آن برای

ص: 230

محدَثین است و آن ها کسانی هستند که عالم حس را دور انداخته اند و به عالم غیب صعود کرده اند. و بسا صدا را در بیداری در باطن خود بشنوند ولی هیچ شخصی را به صورت شبح با چشم نمی بینند.

در کتاب حجه کافی مرحوم کلینی در فرق میان رسول و نبیّ و محدّث است که ائمه علیهم السلام محدَّث و فهیم هستند.(1) و چون مسأله از راهش به تو روشن شد؛ پس معلوم شد که این سخن که می گوییم: فرشته نازل شد، مجاز عقلی است که دو واژه جمله معنای حقیقی خود را دارند و مجاز در اسناد است زیرا نزول در حقیقت منسوب به صورت شبحی متمثل است و بالعرض به جوهر مجرّد قدسی که فرشته است نسبت داده می شود و در اینجا استعاره به کار نرفته است چنانچه می گوییم: آنکه در کشتی است حرکت کرد، و می گوییم: من حرکت کردم، یا من ساکن هستم، یا زید را دیدم، در صورتی که مقصود، وجود عینی اوست نه صورت ذهنی نقش بسته در حس مشترک و همه مقولاتی که ما نسبت به آن ها بالعرض متصف هستیم؛ به این شکل هستند.

و امّا این که بگوییم: قرآن نازل شد، مجاز مرسل است به خاطر تبعیت استعاره تبعیه بلکه از جهت اینکه آن چیزی که حقیقتاً نازل می شود، محل آن است و آن صورت بشری شبح مانند فرشته است که نازل می شود یا اینکه مجاز عقلی است، نه در دو کلمه، بلکه در اسناد دادن به خاطر اینکه صداها و حروف و الفاظ عرض قائم به زبان گوینده نیستند بلکه عارض هوا هستند و حرکت زبان، سبب آن ها است.

اگر بگویی: تو مطلب را در افاده خود بر قول به نقش بستن در باب دیدن بنا نهادی و بنا بر دو قول دیگر چه می گویی؟ و آن دو قول عبارتند از:

قول اول: خارج شدن شعاع است یعنی در فیض رسانی از مبدأ فیاض، در هوای متوسط، بین دو عدسی مرئی به شکل مخروط پخش می شود و به این ترتیب دیدن محقق می شود.

قول دوم: دیدن یک فیض بخشی اشراقی است از جانب مبدأ که موجب دیدن اشیاء تا زمانی که شیء مرئی و دو عدسی در مقابل هم به این شکل باشند.

می گویم: من از این مسأله نگران نیستم زیرا این اختلاف و سه قول در مواد خارجیه و رؤیت از راه عدسی چشم است و طبق عقیده ظاهر، نه

طبق دیدن از راه

ص: 231

1- . کافی 1 : 270

باطن و غیب بدون اینکه از ماده خارجیه گرفته شود. و علاوه بر این هر سه قول در لوازم با هم موافق هستند. و گروه بسیاری روش نقش بستن بر ذهن را پذیرفته اند و احتمال دارد که حق از آن تجاوز نکند و آنچه یک دسته از اشراقیان با تکلف گفته اند که: در عالم معلق مثالی، صورت های معلق خیالی است تا شیء در صورت های دیدنی و خیالی و وحی و وعده های پیامبران آشکار شود؛ برهانی برای آن نیافتم، بلکه به صورت سازی های صوفیه شبیه تر است تا به قوانین حکماء و تفصیل سخن در این باره بر عهده کتاب های برهانی ما است.

و شاید مرحوم محقق داماد تلاش کرده است مطلب را از نظر فلسفه مآبان تحقیق کند، و زلال حقیقت را به آراء منحرفان آمیخته نماید با اینکه دو راه جدا از هم هستند و حق در این میانه روشن است، و از آنچه گفتیم حق آشکار شد و باز هم خواهیم گفت..

می گویم: به چند سند معتبر برای ما روایت شده است این دعای امام سجاد علیه السّلام در صلوات و درود بر حمل کنندگان عرش و هر فرشته مقرب: پروردگارا! درود بر حاملان عرشت، فرشتگانی که در تسبیح تو سستی نمی ورزند و از تقدیس تو خسته نمی شوند و از پرستش تو درمانده نمی شوند و در فرمانبرداری تو کوتاهی را بر تلاش ترجیح نمی دهند و از عشق و شیفتگی تو ذره ای غفلت نمی کنند. و پروردگارا! درود بفرست بر اسرافیل، آن فرشته صاحب صور که چشم گشوده منتظر فرمان توست، تا در صور خود بدمد و خفتگان گور را برانگیزاند و پروردگارا! درود بفرست بر میکائیل، آن فرشته ای که در نزد شما مقامی ارجمند دارد و در فرمانبرداری شما مکانی رفیع دارد. و پروردگارا! درود بفرست بر جبرئیل، آن فرشته ای که امین وحی توست و ساکنان آسمان هایت را مطاع است و نزد شما مقامی عظیم دارد و خود مقرب درگاه توست. و درود بفرست، بر روح، آن فرشته ای که فرمانروای فرشتگان، مأمور بر حجاب هاست، و بر روح که از عالم امر توست. بر آن ها درود بفرست و برفرشتگانی که مقامی پایین تر از آن ها دارند؛ آنان که ساکنان آسمان های تو و امین های رسالت های تو هستند. فرشتگانی که هر چه کوشش کنند، خستگی بر خود نبینند و هر چه تحمل رنج کنند، درماندگی و سستی نپذیرند. خواهش های دل از تسبیح تو بازشان ندارد و سهوها و غفلت ها از تعظیم تو رویگردانشان نسازد. از خشوع، دیده بر هم نهاده اند و یارای نگریستن در تو را

ص: 232

ندارند. سر فرو داشته اند و رغبتشان به چیزهایی که در نزد توست بسیار است. همه آزمندیشان یاد نعیم توست و در برابر عظمت تو و جلال کبریای تو به تواضع سر به زیر افکنده اند. و چون به شعله های دوزخ تو بنگرند و نهیبش را بر گنهکاران بشنوند، گویند: که پروردگارا منزهی تو، تو را آنچنان که سزاوار پرستش توست نپرستیده ایم. پروردگارا! بر ایشان درود بفرست و بر ملائکه روحانی آنان که مقرب درگاه توهستند، و آن ها که حاملان غیب به پیامبران تو هستند، و آنان که امین های وحی تو هستند، و بر فرشتگانی که خاص خود گردانیده ای و به تقدیس خود از خوردن و آشامیدن آن ها را بی نیاز ساخته ای و در درون طبقات آسمان هایت جای داده ای. و درود بفرست بر آن گروه از فرشتگان که در اطراف آسمان ها ایستاده اند، آن هنگام که فرمان اتمام وعده خداوندی فرا رسد. درود بفرست بر نگهبان های باران و روان کنندگان ابرها که چون بر ابرها بانگ بزنند، آواز رعد به گوش رسد و چون ابرها از آن نهیب به راه افتند، آذرخش ها از درونشان بدرخشد. و بر آن فرشتگان که همراه دانه های برف و تگرگ می آیند و با هر قطره باران که پایین می آید، فرود می آیند. و بر آن فرشتگان که نگهبانان خزاین بادها هستند و آنان که موکلان بر کوه ها هستند تا فرو نریزند و آن فرشتگانی که میزان و مقدار آب ها و پیمانه باران ها را به ایشان آموخته ای. پروردگارا! درود بفرست بر آن فرشتگان که رسولان تو به ساکنان زمین هستند: یا بلایی ناخوش و یا آسایشی خوش نازل می کنند. و آن سفیران کریم نیکوکار و آن بزرگواران که نویسنده و نگهدارنده اعمال ما هستند. و درود بفرست بر فرشته مرگ و یارانش و نکیر و منکر و رومان که آزمایش کننده ساکنان گورها است. و آن فرشتگان که در اطراف بیت المعمور طواف می کنند. و بر مالک و خازنان دوزخ و بر رضوان و خادم های بهشت. و بر فرشتگانی که «لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُون»(1) { از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مأمورند انجام می دهند} درود فرست بر آن فرشتگان که به ما می گویند: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّار»(2) {«درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!»} و درود فرست بر فرشتگان زبانی هنگامی که به آن ها گفته شود: « خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحیمَ صَلُّوهُ

1- . تحریم / 6

2- . رعد / 24

»(1) {«بگیرید او را و در غُل کشید. آن گاه میان آتشش اندازید.} بی درنگ و بی آنکه مهلتش دهند، او را به سرعت می گیرند. و درود فرست بر فرشتگانی که نام آن ها در وهمِ ما نمی گنجد و مقام و مرتبت آن ها را در نزد تو نمی دانیم و نمی دانیم به چه کاری مأمورشان کرده ای. و درود بفرست بر فرشتگان ساکن هوا و زمین و آب و آن ها که بر مخلوقات گماشته شده اند. پروردگارا! بر آنان درود بفرست در روزی که « وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهيدٌ»(2) {و هر کسی می آید [در حالی که] با او سوق دهنده و گواهی دهنده ای است.} پروردگارا! بر آنان درود بفرست، درودی که کرامتی بر کرامت آن ها و پاکی بر پاکی آن ها بیفزاید. پروردگارا! در آن هنگام که بر فرشتگان و رسولانت درود می فرستی و درود ما را نیز به آنان می رسانی، به آنکه زبان ما به ثنای ایشان گشاده ای بر ما نیز رحمت فرست که همانا تو بخشنده و کریم هستی.

تبیان: می گویم: این دعا در صحیفه کامله مشهوره هم به روایت حسن و در روایت شیخ و مطهری چنانچه در جلد دیگری بیان کردیم؛ وجود دارد و در اینجا توضیحاتی در شرح آن می دهیم گرچه در کتاب (الفرائد الطریفه» سخن را به طور کامل بیان کردیم. اللَّهُمَّ وَ حَمَلَهُ عَرْشِکَ الَّذِینَ لَا یَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِیحِک: پروردگارا! درود بر حاملان عرشت، فرشتگانی که در تسبیح تو سستی نمی ورزند. در روایت حسن به جای «من تسبیحک»، «عن تسبیحک» است. واو در «و حمله» عطف بر جمله های قبلی در دعای سابق است، یا عطف قصه بر قصه است، و گفته شده است: زائد است یا استیناف یا عطف بر حسب معنا، بر جمله «اللهم» است زیرا آن هم جمله است و تأویل آن «تو را می خوانم»؛ است. مخفی نیست که غیر از دو وجه اول، همه بعید هستند. «حمله» مبتدا است و خبر آن در تقدیر است و آن «مستحقون» است برای این که ما به آن ها صلوات می فرستیم و احتمال دارد که «درود بر آن ها بفرست» خبر باشد، به تأویل آنچه که در حق آن ها گفته شده است، اما داخل شدن «فاء» بر سر خبر، طبق عقیده اخفش یا به طور مطلق یا با تقدیر گرفتن «اما» جایز است یا معتبر است اکتفا شود به اینکه صفتی که مبتدا است؛ موصول باشد. و احتمال دارد که موصول خبر باشد نه اینکه صفت باشد. و همچنین

1- . حاقه / 30- 31
2- . ق / 21

احتمال دارد که موصول «صاحب» در فقره دوم، «ذوالجاه» در فقره سوم، «امین»، در فقره چهارم و همچنین موصول در دو فقره آخر، خبر باشند و یا احتمال دارد که در آن دو، خبر به قرینه کلام سابق در تقدیر باشد و آن این است که آن دو فرشته نزد شما مقرب هستند. سخن در مورد معانی عرش و حاملان آن گذشت، گرچه روشن تر در اینجا این است که مراد از عرش جسم بزرگ و حاملان آن، ملائکه باشند که آن را حمل می کنند. «فتور» یعنی شکسته شدن و ضعف.

وَ لَا یَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِیسِکَ: و از تقدیس تو خسته نمی شوند.

یعنی از تسبیح و تقدیس، برای آن ها ملول و خستگی حاصل نمی شود. بلکه همان طور که گفتیم با آن دو قوی می شوند. تسبیح و تقدیس هر دو به معنی منزه دانستن از عیب ها و نقص ها است، و امکان دارد که تسبیح را حمل بر تنزیه دات و تقدیس را حمل بر تنزیه صفات و افعال کنیم و وجوه دیگری نیز احتمال دارد.

وَ لَا یَسْتَحْسِرُونَ عَنْ عِبَادَتِکَ: و از پرستش تو درمانده نمی شوند.

«استحسار» باب استفعال از «حسر» است و زمانی گویند که خسته شود و آن ها به خاطر شدت شوق خسته و درمانده نمی شوند و خلقت آن ها به گونه ای است که به خاطر کثرت عمل، ملال و خستگی بر آن ها عرض نمی شود.

وَ لَا یُؤْثِرُونَ التَّقْصِیرَ عَلَی الْجِدِّ فِی أَمْرِک: و در فرمانبرداری تو کوتاهی را بر تلاش ترجیح نمی دهند.

«ایثار»، ترجیح دادن و انتخاب کردن است و «جِد»، نهایت سعی و تلاش است.

وَ لَا یَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَهِ إِلَیْکَ: و از عشق و شیفتگی تو ذره ای غفلت نمی کنند.

«وله» یعنی به حرکت درآمدن اندوه یا به خاطر اندوه و حیرت و ترس عقل از بین می رود. و شاید مراد اینجا حیرت و به شگفت آمدن ملائکه از خلقت های عجیب خداوند است و یا به خاطر شدت عشق و علاقه به خداوند است یا به خاطر ترسی که از عظمت خداوند دارند؛ است و شاید

احتمال وسطی روشن تر باشد. اسرافیل، فرشته مأمور در دمیدن صور است و صور شاخ آن است که در آن می دمد. همان طور که خداوند متعال می فرماید: « وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فیهِ أُخْری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُون»(1) { و در

1- . زمر / 68

صور دمیده می شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد، مگر کسی که خدا بخواهد سپس بار دیگر در آن دمیده می شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می نگرند.} و خداوند متعال می فرماید: « إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَميعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُون»(1) { [باز هم] یک فریاد است و بس و بناگاه همه در پیشگاه ما حاضر آیند.}

و سخن مفصل در مورد آن در کتاب معاد گذشت.

الشَّاخِصُ الَّذِی یَنْتَظِرُ مِنْکَ الْإِذْنَ: و آنکه چشم گشوده منتظر فرمان توست.

یعنی چشم آن گشوده است و از روز اول خلقتش یک لحظه آن ها را نمی بندد به خاطر منتظر ماندن به کاری که به آن بعد از پایان یافتن کار دنیا امر خواهد شد و برای این کار گردنش را سر بالا نگه داشته است و احتمال دارد منظر داشت مقام و منزلت بالا است و احتمال اول روشن تر است. فیروزآبادی گفته است:«شخص» یعنی بلند شد در حالیکه چشمان آن باز است و پلک بر هم نمی زند و اذن در دمیدن منظور فرمان یافتن به آن یا هنگام برپا شدن قیامت است.

فَیُنَبِّهُ بِالنَّفْخَهِ صَرْعَی رَهَائِنَ الْقُبُورِ: تا با دمیدن در صور خفتگان گور را برانگیزاند.

درقاموس گفته است: «صرع» افتادن بر روی زمین است و جمع آن «صرعی» است و صریع هم بر مرده و هم بر کشته شده گفته می شود زیرا هر دو بر روی زمین افتاده اند. و گفته است: «رهن» آن چیزی است که نزد تو گذاشته می شود تا جایگزین آنچه که از تو گرفته شده، باشد و هر چیزی که شیء با آن محبوس شود؛ آن چیز راهن است و راهن مرده، قبر اوست که آن را در برگرفته است. و «رهینه» مانند سفینه یک عدد از رهائن است. می گویم: ممکن است که مراد از «رهائن قبرها» کسانی باشند که مرده ها را تا روز قیامت در قبرها نگه می دارند، یا مرده ها که در قبر در گرو کردار خود هستند، چنانچه خداوند متعال می فرماید: «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَه»(2) {هر کسی در گروِ دستاورد خویش است.}

و از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله روایت شده است که جان شما در گرو کردار شماست، آن ها را به استغفار آزاد کنید.

1- . يس / 53
2- . مدثر / 38

و مانند آن در روایات بسیار است. و «رهائن القبور» از قبیل اضافه به ظرف است نه اضافه به مفعول، همان طور که گفته می شود: «ای سرقت کننده در شب از اهل خانه» و همان طور که در «مالک یوم الدین» گفته می شود، یعنی مالک اشیاء در روز قیامت است. سپس بدان بیشتر نسخه های صحیفه اتفاق دارند که «رهائنَ» منصوب است و آن یا بدل از «صرعی» یا حال یا عطف بیان یا صفت است به خاطر اینکه اضافه لفظی است. و در روایت ابن أشناس مجرور و مضاف الیه است و منصوب بودن صحیح تر است. امام سجاد علیه السلام به ذکر نفخه دوم اکتفاء کرده است چون سخت تر و به قیامت نزدیک تر است و احتمال اینکه کلام شامل هر دو نفخه باشد؛ بدین نحو که در کلمات «اذن» و «امر» اشاره به نفخه اول و در اینجا اشاره به نفخه دوم باشد، در نهایت بعد است.

و میکائیل از بزرگان فرشته ها است، و روایت شده است که رئیس فرشته های گماشته شده به روزی دادن مردم است مانند فرشته های ابر و رعد و برق و باد و غیره و در اسم آن کلماتی گفته شده است: زمخشری می گوید: میکال بر وزن قنطار، میکائیل بر وزن میکاعیل، میکئیل مانند میکعیل، میکائل مانند میکاعل و میکئل مانند میکعل خواند می شود. ابن جنی می گوید: عرب هنگامی که به زبانی غیر عربی سخن بگوید، کلمات را با هم خلط می کند. و «جاه» به معنای قدر و منزلت است.

وَ الْمَکَانِ الرَّفِیعِ مِنْ طَاعَتِکَ: که در فرمانبرداری شما مکانی رفیع دارد.

شاید مراد از مکان، مکانت و منزلت و علو مکان معنوی باشد و «من» من ابتدائیت است یعنی رفعت مکان آن به سبب اطاعت آن است و یا «من» تبعیضیه است یعنی برای آن در درجات اطاعت شما منزلتی رفیع است.

و جبرئیل از بزرگترین فرشته ها است و در بقیه روایات صحیفه جبرئیل را با کسره و فتحه آورده اند و آن هم چند تلفظ دارد: زمخشری می گوید: جبرئیل بر وزن فقشلیل، جبرائل به حذف یاء، جبریل به حذف همزه، جبریل بر وزن قندیل، جبرالّ به لام تشدید دار، جبرائیل بر وزن جبراعیل و جبرائل بر وزن جبراعل خوانده می شود. گفته شده است: معنای آن عبد اللّه است و گفته شده است: صفوه عبداللّه و گفته شده است: صفوه الله است و او پیک وحی است یا بر همه پیامبران یا به خصوص پیامبران اولو العزم یا به برخی دیگر هم وحی می رساند.

وَ الْمُطَاعُ فِی أَهْلِ سَمَاوَاتِک: آن فرشته ای که ساکنان آسمان هایت را مطاع است.

یعنی همه فرشتگان به امر خداوند از جبرئیل اطاعت می کنند و این دو فقره، اشاره به قول خداوند متعال دارد که می فرماید: « مُطاعٍ ثَمَّ أَمین»(1) { در آنجا [هم] مُطاع [و هم] امین است. }

الْمَکِینُ لَدَیْکَ: نزد شما مقامی عظیم دارد.

«مکین» دارای مکانی و منزلت است و «لدی» ظرف مکان و مانند «لدن» به معنای «عند» هستند و فرق آن ها با عند در این است که «لدی» و «لدن» به مکان نزدیک تر از «عند» گفته می شوند و از عند اخص هستند زیرا عند هم به مکان گفته می شود و هم به غیر مکان، مثلاً می گوییم: نزد فلانی برایم مالی است که این جمله را با عند می گوییم یعنی بر عهده و ذمه اوست و این جمله را با «لدی» و «لدن» نمی شود گفت.

وَ الرُّوحُ الَّذِی هُوَ عَلَی مَلَائِکَهِ الْحُجُب: روح، آن فرشته ای که فرمانروای فرشتگان، مأمور بر حجاب هاست.

معنی حجب گذشت و این دلیل است که روح رئیس فرشته های موکل بر حجاب ها و ساکنان در آن است و ظاهر این است که یک شخص است و احتمال دارد که اسم جنس باشد مقصود این ست که هر فرشته گماشته بر حجابی روح است.

وَ الرُّوحُ الَّذِی هُوَ مِنْ أَمْرِکَ: و بر روح که از عالم امر توست.

اشاره به قول خداوند متعال است که می فرماید: «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(2) {و در باره روح از تو می پرسند، بگو: «روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است. } و ظاهر از این فقره این است که روح از جنس ملائکه یا شبیه به آن هاست که از باب تغلیب نام آن ها را گرفته است و مقصود روح آدمی نیست و در باره آن میان مفسران اختلاف است چنانچه در باب نفس و روح می آید و گفته شده است: روح انسان است. و گفته شده است: مقصود جبرئیل است و ظاهر دعا این است که غیر از جبرئیل است. و گفته شده است: فرشته ای از بزرگان ملائکه است و

1- . تکویر / 21
2- . اسرا / 85

آن فرشته ای است که خداوند متعال می فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا»(1) {روزی که (روح) و فرشتگان به صف می ایستند.}

و از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است که هفتاد هزار چهره دارد و در هر چهره هفتاد هزار زبان و در هر زبان هفتاد هزار لغت و خداوند را به همه این لغات تسبیح می گوید. و خداوند با هر تسبیح او فرشته ای می آفریند که تا قیامت با فرشته ها پرواز می کند و خداوند آفریده ای بزرگتر از روح ندارد مگر عرش، و اگر خداوند بخواهد او همه آسمان ها و هفت زمین را با یک لقمه ببلعد، او این کار را انجام می دهد.

و جواب در این صورت این است که او از عجایب آفریده های خداوند است. و گفته شده است: مخلوق بسیار بزرگی است و از فرشته ها نیست بلکه از آن ها دارای مقام و مرتبه بالاتری است و این از اخبار دیگر اظهر است چنانچه مرحوم کلینی در کافی آورده است که ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد قول خداوند متعال که می فرماید: «وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(2) {و در باره روح از تو می پرسند، بگو: «روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است.} پرسیدم و آن حضرت فرمودند: مخلوقی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است، همراه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود و با ائمه علیهم السلام است و او از ملکوت است.(3)

و همچنین مرحوم کلینی با سند خود روایت کرده است که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد و از روح پرسید که آیا او جبرئیل نیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: جبرئیل از فرشته ها است و روح غیر از جبرئیل است و بارها همان را به آن مرد فرمود و آن مرد گفت: البته چیز بزرگی گفتی، کسی نمی پندارد که روح غیر از جبرئیل است. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: شما گمراه هستید و از گمراهان روایت می کنی خداوند عزوجل به پیامبرش می فرماید: «يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوح»(4) {فرشتگان را با «روح» نازل می کند.} و روح غیر از فرشته ها است.

1- . نبأ / 38
2- . اسرا / 85

3- . کافی 1 : 273
4- . نحل / 2

و اخبار در این باره گذشت و اینکه امام علیه السلام در دعایش روح را با فرشته ها آورده همان طور که دانستی از باب تغلیب است یا به خاطر تقیه که طبق عقیده مخالفین باشد.

وَ عَلَى الْمَلَائِكَهِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِم: و درود بفرست و برفرشتگانی که مقامی پایین تر از آن ها دارند.

یعنی به حسب مکان ظاهری برای اینکه فرشته های قبلی حاملان عرش و کرسی و ساکن در آن ها و فرشته های حجب بودند و این موارد بالاتر از هفت آسمان هستند یا به حسب درجه و مقام و منزلت یا هر دو پایین تر هستند.

وَ أَهْلِ الْأَمَانَهِ عَلَى رِسَالاتِکَ: و آنان که امین های وحی تو هستند.

دلالت دارد که تبلیغ پیام منحصر به جبرئیل نیست و ممکن است این فرشتگان بر غیر اولوالعزم نازل می شوند یا گاهی هم بر آن ها نازل می شوند چنانچه برخی اخبار بر آن دلالت دارند یا مراد از آن ها واسطه های بین خداوند و جبرئیل است مانند قلم، لوح و اسرافیل و غیره که گذشت و در بعضی اخبار قدسیه است که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از خداوند عزّوجلّ یا مقصود فرستاده هایی هستند که به فرشته های ابر و باران و عذاب و رحمت و دیگر فرشته های گماشته شده بر امور بنده ها می آیند یا بر فرشته های حافظ دو لوح که همه کتب آسمانی در آن ها ثبت است؛ نازل می شوند یا آنان که در شب قدر به انبیاء و اوصیاء فرود آیند.

وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَهٌ مِنْ دُءُوبٍ وَ لَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ: فرشتگانی که هر چه کوشش کنند، خستگی بر خود نبینند و هر چه تحمل رنج کنند، درماندگی و سستی نپذیرند.

(سأمه) ملال و خستگی و ضجر است و (دءوب) به معنای خستگی و عجز است و (لغوب) نیز به معنای آن است و از همین کلمه است آیه «وَ ما مَسَّنا مِنْ لُغُوبٍ»(1) {و احساس ماندگی نکردیم.} و ممکن است بین این دو کلمه به خاطر اختلاف در تعجب و عجز تفاوت باشد و این عبارت از دعا یا عام بعد از ذکر خاص است زیرا که این ویژگی و صفاتی که بعد از آن ذکر می کند، حال همه فرشته ها است و شامل فرشته های زمین هم می شوند بلکه فرشته های حجب و عرش و کرسی هم

1- . ق / 38

می شود یا ذکر خاص پس از عام برای ذکر برخی صفات که به حسب ظاهر ویژه برخی از آن ها است که بعد از این هستند و عمومیت این صفات منافات ندارد زیرا برای این صفات کامل تر هم وجود دارد و مجموع این صفات مختص به گروهی از فرشتگان است. یا عطف تفسیری برای بیان برخی اوصاف ثابته آن ها و ذکر سبب استحقاق آن ها برای طلب درود و صلوات بر آن ها است.

وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِکَ الشَّهَوَات: شهوت ها از تسبیح تو آن ها را باز نمی دارد.

یعنی برای آن ها شهوتی نیست تا آن ها را بازدارد.

وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِکَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ: و سهوها و غفلت ها از تعظیم تو رویگردانشان نسازد.

اضافه سهو به غفلت از قبیل اضافه مسبب به سبب یا اضافه جز به کل است یا بیانیه است یعنی سهوی که از غفلت ها حاصل می شودآن ها را از ذکر عظمت تو و عباداتی که مستلزم عظمت شما است؛ منع نمی کند یا سهوی که از جمله غفلت ها است و یا خود غفلت است؛ مانع تعظیم آن ها نیست.

الْخُشَّعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْکَ: از خشوع، دیده بر هم نهاده اند و توانایی نگریستن در تو را ندارند.

در نسخه های مشهور «فلا یرمون النظر» است یعنی به سوی تو نگاه نمی کنند. خشوع همان خضوع است و خشوع چشم، پایین انداختن آن و بالا نکردن آن از زمین و یا چشم پوشیدن و یا در درخواست است و شاید مراد این است که به خاطر حیا و ترس به سمت پاهای خود نگاه می کنند یا به جهتی که خداوند برای آن ها قبله قرار داده است و چشم های خود را به سمت عرش بالا نمی گیرند و احتمال دارد که مراد نگاه کردن قلبی باشد یعنی در کنه ذات و صفاتت و به چیزی که عقل های آن ها از معارف تو نمی رسد؛ تفکر نمی کنند.

وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِکَ وَ جَلَالِ كِبْرِيَائِک: و در برابر عظمت تو و جلال کبریای تو به تواضع سر به زیر افکنده اند.

تواضع به معنای تذلل و «دون» به معنای پایین ترین جا از چیزی است و سپس به معنای جلو و نزد و بین دو دست چیز به خاطر استعاره از معنای حقیقی استعمال شده است و «دون» ظرف لغو است و متعلق به «متواضعون» است. جلال و

کبریا به معنای عظمت و بزرگی است و عطف و اضافه برای تأکید و مبالغه است و امکان دارد که عظمت، مختص به ذات و کبریا، مختص به صفات باشد.

وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَی جَهَنَّمَ تَزْفِرُ عَلَی أَهْلِ مَعْصِیَتِک سُبْحَانَکَ مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِک: و کسانی که چون به شعله های دوزخ تو بنگرند و نهیبش را بر گنهکاران بشنوند، گویند: که پروردگارا منزهی تو، تو را آنچنان که سزاوار پرستش توست نپرستیده ایم.

جوهری می گوید: «زفیر» بیرون دادن نفس به شدت است و زفیر، ابتدای صدای الاغ و آخر آن شهیق است. فیروزآبادی می گوید: زفیر، خارج کردن نفس بعد از مدتی است و برای سوختن آتش صدایی وجود دارد. و مراد از این عبارت این است که هنگامیکه ملائکه صدای سوختن آتش جهنم بر گنهکاران را می شنوند می ترسند که مبادا در عبادت خود کوتاهی کرده باشند. و به همین خاطر می گویند: پروردگارا منزهی تو، تو را آنچنان که سزاوار پرستش توست نپرستیده ایم.

یعنی تو را منزه می دانیم از اینکه عبادت های ما شایسته شما باشد، به خاطر اینکه آن ها هنگامیکه شدت مجازات های خداوند را می بینند به خودشان و اعمالشان و به عظمت و جلال خداوند نگاه می کنند و درمی یابند که اعمالشان از آن چیزی که شایسته خداوند متعال است؛ قاصر است، پس به درگاه او ناله می کنند و اعتراف به کوتاهی می کنند و به رحمت و عفو و کرم خداوند پناه می برند یا ممکن است منظور این باشد که هنگامیکه با شنیدن صدای عذاب ترس بر آن ها عارض می شود که مبادا به ناحق دچار کیفر شوند و خدا را از آن منزّه می شمارند و علت ترس خود را این می دانند که از آن چیزی که خداوند استحقاق عبادت را داشته، کوتاهی کرده اند.

مرحوم پدرم می گوید: امکان دارد که این سخن ملائکه اظهار تعجب از مخالفت دوزخیان است که مستحق عذاب شده اند یا از صدای ترسناک غیر عادی است و این توبه آن ها از مکروه می باشد و ممکن است به قصد شفاعت گنهکاران باشد که خود را به آن ها ضمیمه کرده اند و گویا می گویند: خدایا ما و گنهکاران در عبادتت کوتاهی کرده ایم، پس به ما و آن ها رحم کن.

فَصَلِّ عَلَیْهِمْ: پس بر آن ها درود بفرست.

ص: 242ً

این جمله ممکن است خبر یا مانند آن برای جمله «والذین لاتدخلهم» و آنچه که بر آن عطف شده است؛ باشد. و موصول، در محل جر و عطف بر «سکان سمواتک» باشد و جمله «فصل علیهم» تأکید جملات قبل و برای مقدمه چینی برای عطف شدن جملات دیگر به آن ها باشد و بنابراین کلمات «خشع» و «مستهترون» مرفوع به مدح هستند.

وَ عَلَی الرُّوحَانِیِّینَ مِنْ مَلَائِکَتِک: و بر فرشتگان روحانی درود بفرست.

در نهایه گفته است: ملائکه روحانی، به ضمه راء و فتحه راء روایت شده است و گویا منسوب به روح یا رَوح به فتحه که نسیم بهشت است؛ می باشد. و الف و نون برای نسبت افزوده شده اند و آن ها اجسام لطیفی هستند که چشم آن ها را درک نمی کند و آنچه گفته اند: که جوهرهای مجرّد عقل و نفس هستند رجم به غیب است و آنچه که معلوم است آن ها نوعی از فرشته ها هستند.

وَ أَهْلِ الزُّلْفَهِ عِنْدَک: آنان که مقرب درگاه توهستند.

جوهری گفته است: «زلفه» و «زلفی» به معنای نزدیکی و قرب و منزلت است و این جمله یا صفت دیگر ملائکه روحانی است و یا طایفه دیگری غیر از آن ها هستند.

وَ حَمَلَهِ الْغَیْبِ إِلَی رُسُلِکَ وَ الْمُؤْتَمَنِینَ عَلَی وَحْیِک: و آن ها که حاملان غیب به پیامبران تو و آنان که امین های وحی تو هستند.

در اکثر نسخه ها به جای «حمله الغیب»، «حمال الغیب» آمده است. و حمال جمع حامل است و غیب بر چیز مخفی که حس آن را درک نمی کند اطلاق می شود و بداهت عقلی اقتضای آن را ندارد. و آن بر دو قسم است:

قسم اول: دلیلی بر آن وجود ندارد و از این قسم است قول خداوند متعال که می فرماید: « وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاَّ هُو»(1) { و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی داند. }

قسم دوم: آنچه که دلیل بر آن وجود دارد مثل صانع و اوصاف آن و روز قیامت و احوال آن(2)، بیضاوی چنین ذکر کرده است. و مقصود در اینجا یا هر دو می باشد و یا خصوص قسم اول است.

1- . انعام / 59
2- . تفسير البيضاوى 1 : 21

«مؤتمنین» یا تأکید است یا عطف تفسیری عبارت قبلی یا طائفه دیگری از فرشته ها هستند که کار آن ها فقط تبلیغ احکام و شرائع هست یا با طایفه دوم، اگر اولی را حمل بر آن ها کنیم. و ظاهر این است که این دو فقره از دعا تأکید عبارت «و اهل الامانه علی رسالتک» هستند و امکان دارد جملات قبلی دارای معانی خاص و این عبارات دارای معانی دیگر باشند و همچنین ممکن است «حمله الغیب» طایفه مخصوصی از ملائکه مانند ملائکه شب قدر و غیره باشند و اینکه برای تأکید باشد، اظهر است و تکرار کردن یک مطلب در مقام دعا و خطابه و موعظه چیزی است که بلاغت، آن را تأکید می کند.

وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِکَهِ الَّذِینَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ: و بر آن گروه از فرشتگانی که آن ها را خاص خود گردانیده ای.

«قبائل» جمع قبیله است و آن گروه های مختلف است. کلام در مورد اینکه این عبارت برای تأکید است یا طایفه مخصوصی هستند؛ مثل موارد بالا گذشت. منظور از اختصاص داشتن به خداوند این است که این فرشتگان فقط مشغول عبادت هستند به خلاف آن هایی که خواهد آمد که مأمور نزول و عروج و سایر امور هستند، هرچند که این امور هم برای آن ها عبادت است یا مقصود این است که خداوند متعال این فرشتگان را به اسراری که دیگران را از آن ها آگاه نکرده است، مطلع کرده است.

وَ أَغْنَیْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِیسِک: و به تقدیس خود آن ها را از خوردن و آشامیدن بی نیاز ساخته ای.

یعنی آن ها را به گونه ای خلق کردی که در بقایشان به غذا نیاز ندارند و همان گونه که ما از غذا قوت می گیریم، آن ها نیز از تسبیح و تقدیس و عبادت قوت می گیرند.

وَ أَسْکَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِک: و آن ها را در درون طبقات آسمان هایت جای داده ای.

«أطباق» جمع «طبق» است و وقتی گفته می شود: «السموات اطباق» یا «طباق» یعنی بعضی از آن ها بالای بعضی دیگر هستند. راغب گفته است: «مطابقه» یعنی قرار گرفتن چیزی بالای چیز دیگری که به اندازه آن است و از همین کلمه است «طابقت النعل» یعنی کفش ها را به هم نزدیک کردم. سپس واژه طباق گاهی

در چیزی که بر دیگری منطبق است به کار می رود و گاهی در برابر با چیز دیگر، مثل سایر چیزهایی که برای دو معنی وضع شده اند و سپس در یک معنی دیگر به کار می روند مثل واژه های «کأس» و «روایه» یعنی کاسه و ظرف آب و مانند این واژه ها، خداوند متعال می فرماید: «الَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقا»(1) {همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید} یعنی بعضی از آن ها بالای بعضی دیگر است. و این دلالت بر این دارد که میان آسمان ها رخنه وجود دارد که جای فرشته ها است.

وَ الَّذِینَ هُمْ عَلَی أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِکَ: و آن گروه از فرشتگانی که در اطراف آسمان ها ایستاده اند، آن هنگام که فرمان اتمام وعده خداوندی فرا رسد.

اشاره به سخن خداوند متعال است که می فرماید: «وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَةٌ * وَ الْمَلَکُ عَلی أَرْجائِها وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَه»(2) {و آسمان از هم بشکافد، و در آن روز است که آن از هم گسسته باشد. و فرشتگان در اطراف [آسمان] اند، و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند.} مرحوم طبرسی می گوید: «علی ارجائها» یعنی در اطراف و نواحی آن هستند و «مَلَک» اسمی است که هم بر یک فرشته و هم بر جمع آن ها گفته می شود و آسمان جای فرشته ها است و چون از هم پاشید آن ها به اطراف آن می روند. و گفته شده است: ملائکه در اطراف آسمان منتظر فرمانی هستند که به آن ها خواهد شد و آن بردن دوزخیان به سمت آتش جهنم و تحیت و سلام و تکریم بهشتیان است.(3)

و گفته شده است: این مثلی است برای بیان ویران شدن آسمان ها با خراب شدن بنیان آن و پراکنده شدن اهل آن به اطراف آسمان ها و «اذا» ظرف برای آینده است و «باء» صله امر یا سببیه است و «تمام الوعد» یعنی تمام مدت دنیا و پایان آن و فرارسیدن قیامت و یا ممکن است مقصود تمام شدن آنچه که خداوند از ثواب و عقاب به عبادت کنندگان و گنهکاران وعده داده است. و در روایات مشهور کلمه «هم» وجود ندارد.

وَ خُزَّانِ الْمَطَرِ: و نگهبانان باران

1- . ملک / 3
2- . حاقه / 16- 17
3- . مجمع البیان 10 : 346

یعنی فرشته هایی که مأمور به دریا هایی هستند که باران از آن ها نازل می شود چنانچه از برخی روایات چنین چیزی به دست می آید. یا فرشته هایی که مأمور به اندازه باران ها هستند یا آن ها که ابرها را به دستور خداوند برانگیزند گرچه از بخارهای زمین و دریا باشند چنانچه مشهور همین است و بنابراین عبارت «زواجر السحاب» عطف تفسیری آن است یعنی راننده ابرها که از «زجر البعیر» یعنی شتر را راند؛ گرفته شده است. و آیه «فَالزَّاجِراتِ زَجْرا»(1) {و به زجرکنندگان- که به سختی زجر می کنند.} به همین معنی تفسیر شده است. و «سحاب» جمع «سحابه» است که به معنی ابر می باشد.

وَ الَّذِی یَصَوْتِ زَجْرِهِ یُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُود: و آن هایی که چون بر ابرها بانگ بزنند، آواز رعد به گوش رسد.

در نهایه گفته شده است: حدیثی که گفته است: برای ملائکه با تسبیح کردن «زجل» است یعنی صدایی رفیع و بلندمرتبه و در قاموس گفته است: رعد، صدای ابر است و یا نام فرشته ای است که آن را می راند چنانچه شترسوار با صدای خود آن را می راند. و در مورد رعد هر دو وجه، محتمل است هرچند احتمال اینکه اسم فرشته باشد؛ اظهر است و تحقیق در مورد رعد، برق و ابر در باب های آینده خواهد آمد. و صیغه جمع در اینجا دلالت بر این دارد که رعد، اسم برای نوع این فرشته است، هرچند که اسم آن است و اضافه «زجل» به «رعود» اگر مقصود، صدا باشد، اضافه بیانیه و اگر مراد، فرشته باشد؛ اضافه لامیه است.

وَ إِذَا سَبَحَتْ بِهِ خَفِیفَهُ السَّحَابِ الْتَمَعَتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوق : و چون ابرها از آن نهیب به راه افتند، آذرخش ها از درونشان بدرخشد.

می گویم: در این عبارت، نسخه ها بسیار اختلاف دارند، در بعضی «سبّحت» با یاء تشدید دار، و در بعضی بدون تشدید است، در بعضی نسخه ها «حفیفه» با حاء بی نقطه و دو فاء یک نقطه و در بعضی نسخه ها «خفیفه» با خاء نقطه دار و فاء و قاف و در برخی نسخه ها «حفیقه» با حاء بی نقطه و فاء و قاف است. «سبح» به معنای دویدن و به حرکت درآمدن است. و اینکه «سبحت» بدون تشدید باشد؛ مناسب تر است و با تشدید احتمال دارد که اشاره به سخن خداوند متعال داشته باشد

1- . صافات / 2

که می فرماید: «وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِکَهُ مِنْ خیفَتِه»(1) {رعد، به حمد او، و فرشتگان [جملگی] از بیمش تسبیح می گویند.} و «سبح» بدون تشدید، به معنای شنا کردن است و سبحان الله به معنای منزه بودن خداوند از داشتن شریک و فرزند است و به معنی این است که خداوند را بری می دانم از هر بدی و مفعول مطلق است. یا معنای آن حرکت سریع به سمت آن و عبادت است.

«حف الفرس» صدایی است که هنگام دویدن اسب شنیده می شود و همچنین به صدایی که هنگام پریدن پرنده و تکان خوردن درخت شنیده می شود؛ گفته می شود. «خفق» به صدای کفش و حرکت پرچم در وزش باد گفته می شود. «خفق فلان» یعنی هنگامیکه فرد سرش را به خاطر چرت زدن تکان می دهد. «خفقان» چیزی است که باعث اضطراب قلب می شود. «أخفق الطائر» یعنی پرنده بال زد و در نهایه گفته است: «خفق النعال» یعنی صدای کفش ولی «حفیق» با حاء بی نقطه و فاء و قاف که در نسخه ابن ادریس با خط خودش است، در کتب لغت نیافتم و شاید سهو قلم باشد و در صحاح گفته است: «لمع البرق» یعنی برق زد و درخشید. و پوشیده نیست که این عبارت دنباله کلام پیش است و وصف فرشته دیگری نیست. ضمیر «به» یا به فرشته برمی گردد و یا به «زجره» و یا به «زجل» و باء، یا برای مصاحبت است و یا باء سببیت، و اضافه «خفیفه» به «سحاب» اضافه صفت به موصوف است و مؤنث آوردن آن به اعتبار همه ابرها است و اگر آن را به تأویل مصدر ببریم، نسبت دادن حرکت به آن مجازی است و یا آن تأویل به ذات «خفیفه» است. و بنابر اینکه «خفیفه» باشد، منظور ابری است که حرکت سریعی دارد و بنابر هر تقدیری هنگامیکه ابرها به حرکت در بیایند یا به سبب فرشته یا به سبب مجبور کردن آن ها یا به سبب صدای ابر صاحب صدا یا به خاطر اضطراب یا به خاطر سرعت، صاعقه هایی که از جنس برق و شدیدتر از آن هستند؛ می درخشند و اضافه «صواعق البروق» از قبیل اضافه «خاتم حدید» است یعنی انگشتری که از جنس آهن است یا امکان دارد که گفته شود اضافه صفت به موصوف است یعنی برق های هلاک کننده. جزری می گوید: صاعقه یعنی مرگ و هر عذابی که نابود کننده است و به صیحه عذاب نیز گفته می شود. و به آتشی که توسط فرشته راننده ابرها ایجاد می شود و بر چیزی نمی رسد مگر اینکه آن را می سوزاند نیز گفته می شود و یا آتشی است که از

1- .[1] رعد / 13

آسمان می افتد و صاعقه مصدر «صعق» است در نسخه ابن شاذان به جای این عبارت آمده است «إذا ساق به متراکم السحاب التمعت صواعق البروق» یعنی هنگامیکه ابرهای متراکم آن را براند، صاعقه های برق می درخشد.

وَ مُشَیِّعِی الثَّلْجِ وَ الْبَرْدِ وَ الْهَابِطِینَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ: و بر آن فرشتگان که همراه دانه های برف و تگرگ می آیند و با هر قطره باران که پایین می آید، فرود می آیند.

یعنی هنگامیکه باران به زمین می بارد، نه هنگامیکه دانه های باران به ابرها فرود می آید و احتمال دارد که ضمیر به هر کدام از برف و سرما و باران برگردد ولی این بعید است و مرحوم پدرم می گوید: ظاهر این است که امام علیه السلام با عبارت «نزل» همه موارد را اراده کرده است، یعنی هر کدام که نازل شدند تا فایده عام تری را افاده نماید و تغییر عبارت در «تشییع» و «هبوط» یا صرف تفنن است یا برای اینکه غالباً برف و سرما در اکثر سرزمین ها موجب ضرر می شوند و از این رو به طور صریح آن ها را به فرشته ها نسبت نداده است برخلاف باران که صریحاً به فرشته ها نسبت داده است.

و می گویم: امکان دارد طبق روایتی که خواهد آمد که سرما از آسمان بر ابر نازل می شود تا اینکه ذوب می شود تا به باران تبدیل شود اشاره به آن داشته باشد چون فرشته ها برف و سرما را از اول مشایعت و همراهی می کنند بر خلاف باران که آن ها بعد از ذوب شدن آن و هنگام باریدن آن، می آیند یا گفته شود نکته در نسبت دادن خیر به خداوند و ضرر به فرشتگان است زیرا در «تشیع» نوعی کمک هست به خلاف «هبوط».

می گویم: روایاتی در تفصیل این امور گذشت و باز هم می آید.

وَ الْقُوَّامِ عَلَی خَزَائِنِ الرِّیَاحِ: و بر آن فرشتگان که نگهبانان خزاین بادها هستند.

«قوّام» جمع «قائم» مانند کفار و کافر است. یعنی حافظ خزینه های باد ها هستند و باد را به اندازه نیاز به دستور خداوند می فرستند و امکان دارد این عبارت کنایه از این باشد که اسباب بادها به دست فرشتگان است. و گفته شده است: هرجا در قرآن کریم با لفظ «ریاح» به صورت جمع آمده، برای رحمت است مانند قول

ص: 248

خداوند متعال که می فرماید: «وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ یُرْسِلَ الرِّیاحَ مُبَشِّراتٍ»(1) {و از نشانه های او این است که بادهای بشارت آور را می فرستد.} و هر جا با لفظ مفردِ است برای شرّ است مانند سخن خداوند که می فرماید: «وَ فی عادٍ إِذْ أَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ الرِّیحَ الْعَقیم»(2) {و در [ماجرای] عاد [نیز]، چون بر [سر] آن ها آن بادِ مُهلک را فرستادیم.} می گویم: اگر این قاعده شامل این عبارت شود نکته در اختصاص داشتن به خیر روشن است، و روایات در انواع باد ها و نام های آن ها و صفات آن ها در باب مخصوص خود خواهد آمد.

وَ الْمُوَکَّلِینَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُول: و آنان که موکلان بر کوه ها هستند تا فرو نریزند.

یعنی به سببِ حفظ فرشته هایی که مأمور این کار هستند یا اینکه فرشته هایی که دائماً در کوه ها هستند و از آن ها پایین نمی آیند، و وجه اول اظهر است.

وَ الَّذِینَ عَرَّفْتَهُمْ مَثَاقِیلَ الْمِیَاهِ وَ کَیْلَ مَا تَحْوِیهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجُهَا: و آن فرشتگانی که میزان و مقدار آب ها و پیمانه باران ها را به ایشان آموخته ای.

«میاه» جمع «ماء» است و اصل آن «ماه» و گفته شده است: «موه» است و در جمع و تصغیر به اصل خودش برمی گردد و گفته می شود: «میاه»، «مویه» و «امواه» و شاید گفته شود: «امواء و ماهت رکیه» یعنی آب چاه زیاد شد.

«و کیل ما تحویه» یعنی مقدار آبی که جمع کرده ای و بر آن احاطه داری. و «لواعج الامطار» یعنی باران های سخت و زیان بار که آفت گیاهان و باعث ویرانی خانه ها است. «و عوالجها» یعنی باران های متراکم و سیل آسا. مرحوم سید داماد گفته است: «لواعج»، جمع «لاعجه» یعنی باران های شدید و قوی است و وقتی گفته می شود: «لاعجه الامر» یعنی کار بر او سخت و شدید شد. «تعج» هم از «لاعج» است و به معنای شوق می باشد. «لواعجه» یعنی مریض شد و سوخت. «ضرب لاعج» یعنی ضربه شدید. «یلعج الجلد» یعنی پوست را سوزاند. و همچنین «عوالج»، جمع «عالج» به به معنای باران های متراکم و سیل آسا است.

و در حدیث آمده است که دعاء با بلاء برخورد می کند و تا قیامت با هم درگیر هستند. یعنی دعا در هنگام بالا رفتن به بلایی که در حال نازل شدن است، می

1- . روم / 46
2- . ذاریات / 41

رسد و با همدیگر درگیر می شوند. در فائق گفته است: یعنی با هم کشمکش می کنند و هر کدام سعی می کند دیگری را دفع کند. در نهایه در حدیث «الدعاء ما تحویه عوالج الرمال» گفته است: «عوالج»، جمع «عالج» است و آن شن های متراکم است که برخی در برخی دیگر فرو شده اند.

وَ رُسُلِکَ مِنَ الْمَلَائِکَهِ إِلَی أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَکْرُوهِ مَا یَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَحْبُوبِ الرَّخَاءِ: و بر آن فرشتگان که فرستاده های تو به ساکنان زمین هستند: یا بلایی ناخوش و یا آسایشی خوش نازل می کنند.

«رسل»، جمع رسول است. «من الملائکه» بیان رسل است یعنی فرستاده هایی که از ملائکه هستند و یا برای تبعیض است یعنی از بعضی از ملائکه هستند. گفته شده است: «ملک» اسم مکان است و میم در آن اصیل نیست، بلکه زایده است و اصل آن «ملاک» است و به همین خاطر «ملائکه» جمع بسته می شود و در «ملائکه» همزه به لام انتقال پیدا کرده است و بر اثر کثرت استعمال حذف شده است و گفته شده است: «ملک»، و برخی گفته اند: اصل آن «مألک» از «الوکه» به معنای نامه بوده است و در همزه قلب مکانی اتفاق افتاده است و سپس بر اثر کثرت استعمال و برای سهولت تلفظ، همزه حذف شده است و گفته شده است: «ملک» و جمع آن «ملائکه» است و گاهی هاء در آخر آن حذف می شود و گفته می شود: «ملائک».

«الی اهل الارض» متعلق به رسلک است. «بمکروه ما ینزل»، باء ملابسه است یا سببیت یعنی به سبب چیزی که نازل می کنند و آن برای افراد ناخوشایند است. «من البلا» بیان برای مکروه و نازل شده است و به این خاطر مکروه گفته می شود که چیزی که بر بندگان فرستاده می شود بلا است و برای آزمایش و امتحان آن ها است که آیا صبر می کنند یا خیر؟ هر چند به طور مجاز استعمال شده است. «و محبوب الرخا» عطف بر مکروه است و آن نیز اضافه صفت به موصوف است، یعنی خوشی و آسایش محبوب و گفته شده است: اضافه بیانیه است و منظور از «رخا»، نعمت است و گفته می شود: «رجل رخی البال» یعنی وضعیت او خوب است و مقصود از این عبارت یا این است که نازل شدن آن ها برای ایجاد بلا و نعمت و اسباب آن دو است یا اینکه خبر از آن دو در شب قدر و زمان های دیگر می دهند.

وَ السَّفَرَهِ الْکِرَامِ الْبَرَرَهِ: و آن سفیران کریم نیکوکار

ص: 250

«سفره» مانند «کتبه» هم از لحاظ لفظ و هم از نظر معنا است و جمع «سافر» است و منظور از «سفر»، کتاب است. جوهری گفته است: «سفره»، نویسنده ها هستند و خداوند متعال می فرماید: « بِأَیْدی سَفَرَه»(1) {به دست فرشتگانی} و شاید بپندارند که جمع سفیر است و او اصلاح کننده بین مردم است ولی غالب در جمع سفیر، سفراء است. کرام، ضد لئام -پستی و بخل- است. کرام بر خداوند یعنی اعزاز بر او و گفته شده است: که اسخیا، کسانی هستند که دائماً برای بندگان استغفار می کنند با اینکه آن ها غرق گناه هستند و «بررہ» همان اتقیا هستند و منظور در اینجا ملائکه ای هستند که نویسنده وحی هستند یا اینکه مأمور لوح محفوظ هستند. و گفته شده است: آن ها نویسنده اعمال بندگان هستند و آنچه که بعد از این عبارت آمده است برای تأکید است و این بعید است زیرا تأسیس، اولی از تأکید است و همچنین ظاهر این است که اشاره به آنچه که در قرآن آمده، داشته باشد و آن در سیاق توصیف قرآن است و همان طور که قبلاً دانستی این عبارت دعا، اقوالی را که در مورد آیه است؛ رد می کند جز قول به اینکه آن ها ملائکه هستند.

وَ الْحَفَظَهِ الْکِرَامِ الْکَاتِبِینَ: و آن بزرگواران که نویسنده و نگهدارنده اعمال ما هستند.

اشاره است به قول خداوند سبحان که می فرماید: «وَ إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظینَ * کِراماً کاتِبینَ * یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُون»(2) {و قطعاً بر شما نگهبانانی [گماشته شده] اند: [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستندآنچه را می کنید، می دانند.} مرحوم طبرسی می گوید: «وَ إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظین» از فرشته ها هستند که آنچه از طاعت و گناهان انجام می دهید؛ حفظ می کنند. سپس آن ها را توصیف کرده است که نزد پروردگار خود گرامی هستند و اعمال بنی آدم را می نویسند.(3) و دلیل تعدد آن ها بر هر آدمی قول خداوند متعال است که می فرماید: «إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعیدٌ * ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتید»(4) {آن گاه که دو [فرشته] دریافت کننده از راست و از چپ، مراقب نشسته اند. [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ درنمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند].} و روایات

1- . عبس / 15

2- . انفطار / 10- 12
3- . مجمع البيان 10 : 450
4- . ق / 17- 18

بسیاری دلالت دارند که فرشته های شب غیر از فرشته های روز هستند چنانچه در تفسیر قول خداوند متعال است که می فرماید: «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُودا»(1) {زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.} یعنی هم ملائکه شب و هم ملائکه روز گواه آن هستند. و حکمت آفریدن آن ها و گماشتن آن ها بر بنی آدم با آنکه خداوند سبحان داناتر از آن ها به اعمال است؛ بسیار است که برخی از حکمت ها در بعضی اخبار گذشت.

وَ مَلَکِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِه: فرشته مرگ و یارانش.

اسم فرشته مرگ، عزرائیل است و دلالت دارد که آن یارانی دارد چنانچه آیات و اخبار برآن دلالت دارند به خاطر اینکه خداوند متعال می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَ الَّتى لَمْ تَمُتْ فى مَنامِها»(2) {خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی ستاند، و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می کند]} و خداوند سبحان می فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذى وُكِّلَ بِكُم»(3) {بگو: «فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می ستاند.»} و خداوند متعال می فرماید: «وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُون»(4) {و نگهبانانی بر شما می فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما جانش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی کنند.} و خداوند متعال می فرماید: «الَّذينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبينَ»(5) {همان کسانی که فرشتگان جانشان را- در حالی که پاکند- می ستانند} و خداوند متعال می فرماید: «الَّذينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمى أَنْفُسِهِم»(6) {همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده اند.}

و مرحوم صدوق در توحید روایت کرده است که أمیر المؤمنین علیه السلام در جواب کافر مدّعی تناقض در این آیات قرآن مجید هنگامی که از این آیات از آن حضرت سؤال کرد؛ فرمودند: خدا امور را هر طور بخواهد تدبیر می کند و هر کدام از

1- . اسرا / 78
2- . زمر / 42

3- . سجده / 11
4- . انعام / 61
5- . نحل / 32
6- . نحل / 28

آفریده هایش را بر هر چه بخواهد می گمارد، اما ملک الموت را به افراد خاصی از خلقش می گمارد، و فرستاده هایش از ملائکه را مأمور گرفتن جان مخلوقات خاصی که خودش بخواهد قرار می دهد و خداوند امور را هر طور که بخواهد تدبیر می کند.(1)

و مرحوم طبرسی این روایت را در احتجاج آورده و جواب در آن چنین است: خداوند تبارک و تعالی أجل و بزرگ تر از آن است که خود متصدی این کار شود، ولی کار فرستاده ها و فرشته هایش کار خود اوست زیرا آن ها به فرمان او کار می کنند، و خداوند از فرشته ها، فرستاده ها و کاتبانی بین خود و مخلوقاتش برگزیده است و آن ها کسانی هستند که خداوند در باره آن ها گفته است: «اللَّهُ یَصْطَفی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاس»(2) {خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند، و نیز از میان مردم.} هر که اهل طاعت باشد متصدی قبض روحش فرشته های رحمت هستند، و هر که گنهکار باشد متصدی قبض روح او آن فرشته های نقمت هستند و ملک الموت اعوانی از فرشته های رحمت و نقمت دارد که به فرمان او هستند و کار آن ها کار ملک الموت است و کار ملک الموت هم کار خداوند است زیرا خداوند است که جان هر کسی را که می خواهد به دست هر که بخواهد می گیرد و می دهد و منع می کند و پاداش می دهد و کیفر می نماید به دست هر که بخواهد، هر چند که کار او را امین های او انجام دهند، همان طور که خداوند متعال می فرماید: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّه»(3) {و تا خدا نخواهد، [شما] نخواهید خواست.}(4)

و مرحوم صدوق در فقیه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که در این باره فرمودند: خداوند برای ملک الموت یاورانی مقرّر کرده که جان ها را می ستانند مانند رئیس شهربانی که یاورانی دارد و دنبال کارهایش می فرستد چس جان افراد را فرشته ها می گیرند و ملک الموت از آن ها دریافت می کند و خداوند عزّ و جلّ از ملک الموت دریافت کند.(5)

1- . توحید : 193
2- . حج / 75
3- . انسان / 30
4- . احتجاج : 129
5- . الفقیه : 33

وَ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ وَ مُبَشِّرٍ وَ بَشِیرٍ. دو مورد آخری در بیشتر روایات ذکر نشده اند و در کتاب معاد گذشت که اسم ها یا اسم دو فرشته هستند یا دو نوع فرشته هستند. و بر میت در قبر او برای سؤال از عقاید یا بعضی از اعمال هم وارد می شوند و اگر میت مؤمن باشد در بهترین حالت بر او وارد می شوند و مبشر و بشیر نامیده می شوند و اگر میت، کافر یا مخالف باشد در زشت ترین صورت بر او وارد می شوند و منکر و نکیر نامیده می شوند. و احتمال دارد که مبشر و بشیر دو نوع فرشته متفاوت با نکیر و منکر باشند ولی ظاهر اکثر روایات یکی بودن آن ها است و مؤید اتحاد، این است که دو مورد آخر در بیشتر روایات وجود ندارد، بلکه در بیشتر روایات از این فرشته ها تعبیر به نکیر و منکر برای مؤمن و غیر مؤمن شده است و روایات در این مورد گذشت و تحقیق در این مورد برای کسی که سؤال دارد یا از او سؤال می شود در مورد سؤال ها و کیفیت زنده شدن در جلد سوم است و ما به خاطر فرار از تکرار گویی آن ها را اینجا ذکر نمی کنیم.

وَ رَوْمَانَ فَتَّانِ الْقُبُورِ: و رومان، امتحان کننده قبرها.

یعنی امتحان کننده قبرها است و بازرسی می نماید. این فرشته را در هیچ روایت معتبری از شیعه جز این دعا ندیدم ولی در اخبار مخالفین آمده است.

مؤلف کتاب زهره الریاض از عبد اللَّه بن سلام نقل می کند که از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از اولین فرشته ای که قبل از منکر و نکیر، در قبر برمیت وارد می شود؛ پرسیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای پسر سلام، قبل از اینکه نکیر و منکر بر میت وارد شوند، فرشته ای بر میت وارد می شود که چهره اش چون خورشید می درخشد که اسم آن رومان است که به قبر می آید و روح مرده را به میت داخل می کند و سپس او را می نشاند و به او می گوید: آنچه از خوبی و بدی انجام داده ای بنویس، او می گوید: با چه چیزی بنویسم؟ قلم و دواتم کجاست؟ او جواب می دهد که انگشتان تو، قلم تو و آب دهانت، دوات توست، پس بنویس. سپس میت می گوید: روی چه چیزی بنویسم در حالیکه با من کاغذی نیست؟ او می گوید: قطعه ای از کفن خود را پاره کن، سپس به او می گوید: در آن بنویس. پس او آنچه که در دنیا از خوبی انجام داده است می نویسد و هنگامیکه به کار بدش می رسد از آن شرم می کند، پس فرشته به او می گوید: ای خطا کار آیا هنگامیکه در دنیا آن را انجام دادی از خالق خودت شرم نکردی و الان از من شرم می کنی؟ پس

در آن، همه خوبی ها و بدی هایش را می نویسد. سپس به او دستور می دهد که آن را بپیچد و مهر نماید. او می گوید: با چه چیزی مهر نمایم در حالیکه با من مهر وجود ندارد، پس فرشته به او می گوید: با انگشتانت مهر کن و آن را تا روز قیامت به گردنش می اندازد، چنانچه خداوند متعال می فرماید: «وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِه»(1) {و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم} سپس بعد از این فرشته نکیر و منکر وارد می شوند.

و شاذان بن جبرئیل در کتاب فضائل از اصبغ بن نباته آورده است که سلمان رضی الله عنه به من گفت: مرا به گورستان ببر، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: ای سلمان چون مرگت نزدیک شود، البته مرده ای با تو سخن می گوید، و چون او را بردم و مرده ها را صدا زد، یکی جوابش داد، سلمان از آنچه که از مرگ و پس از آن به نظرش رسید از او پرسید و او با داستان های طولانی و هراس های بزرگ که بر او وارد شده بود جواب داد تا اینکه گفت: چون خانواده ام با من وداع کردند و خواستند از قبر من برگردند پشیمانی مرا گرفت و گفتم: ای کاش من هم برمی گشتم و یکی از گوشه قبر به من پاسخ داد که «کَلاَّ إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُون»(2) {این سخنی است که او گوینده آن است و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.} به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: (منبه) هستم فرشته ای که خدا مرا به همه خلقش گماشته تا پس از مرگ آن ها را بکردارشان آگاه کنم تا در برابر خدا کارهای خود را بنویسند سپس مرا کشید و نشاند و گفت: کارهایت را بنویس، گفتم: نمی توانم آ ها را بشمارم. گفت: آیا سخن پروردگارت را نشنیده ایی که می فرماید: «أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ»(3) {خدا [کارهایشان را] برشمرده است و حال آنکه آن ها آن را فراموش کرده اند.}سپس گفت: من برایت می گویم و تو بنویس، گفتم کاغذ کجا است؟ پس قسمتی از کفنم را کند و به صورت کاغذی شد و گفت: این کاغذ تو است. گفتم: قلم از کجا بیاورم؟ گفت: انگشت سبابه ات قلم توست. گفتم: دوات کجاست؟ گفت آب دهانت، سپس هر چه در دنیا انجام داده بودم بر من املاء کرد و از اعمال هیچ ریز و

1- . اسرا / 13
2- . مؤمنون / 100

3- .[3] مجادله / 6

درشتی باقی نماند مگر اینکه آن را املاء کرد چنانچه خداوند متعال می فرماید: «وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَ لا کَبیرَةً إِلاَّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً»(1) {و می گویند: «ای وای بر ما، این چه نامه ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است.» و آنچه را انجام داده اند حاضر یابند، و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد.} سپس نامه را گرفت و با مهری آن را مهر کرد و به گردنم انداخت و گویا همه کوه های جهان را طوق گردن من کردند، گفتم: ای منبه چرا با من چنین می کنی؟ گفت: آیا سخن پروردگارت را نشنیده ای که می فرماید: « وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً * اَقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً»(2) { و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم، و روز قیامت برای او نامه ای که آن را گشاده می بیند بیرون می آوریم. نامه ات را بخوان کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.} و این خطاب با تو است در روز قیامت و تو و نامه ات را که جلوی چشمت باز است و خودت گواه خودت هستی، سپس از جلوی چشمانم رفت.

و در روایت ابن شاذان (منکر) و (رومان فتان القبور) و سایر فقرات در آن به خاطر سیاق ابتدای دعا مرفوع هستند.

وَ الطَّائِفِینَ بِالْبَیْتِ الْمَعْمُورِ: آن فرشتگان که در اطراف بیت المعمور طواف می کنند.

وصف بیت معمور و طواف کنندگان آن گذشت.

وَ مَالِکٍ وَ الْخَزَنَهِ وَ رِضْوَانَ وَ سَدَنَهِ الْجِنَان: و بر مالک و خازنان دوزخ و بر رضوان و خادم های بهشت

یعنی نگهبان های آتش از ملائکه که مأمور آتش و عذاب هستند و مالک که رئیس آن هاست و «رضوان»، با کسره و در برخی نسخه ها با ضمه است و آن رئیس نگهبان ها و خدمتکاران بهشت است و مشهور در آن با کسره بودن است و در قرآن و لغت هم با کسره و هم با ضمه آمده است. «سدنه الجنان» یعنی خدمتکاران

1- . كهف / 49
2- . اسراء / 13

آن، در قاموس گفته است: «سدن» یعنی خدمتکاران کعبه یا بت خانه و یا دربان و حاجب آن و جمع آن «سدانه» است.

وَ الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونِ: و کسانس که از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مأمورند انجام می دهند.

عطف تفسیری است و اشاره به سخن خداوند است که می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ) {ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگهاست حفظ کنید: بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند. از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مأمورند انجام می دهند.}

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ: و کسانی که می گویند

عطف تفسیری رضوان و خدمتکاران بهشت است و در اینجا لف و نشر مرتب به کار رفته است و احتمال دارد که این عبارت حال از بعضی از خدمتکاران باشد و خاص بعد از عام است مثل موردی که (زبانیه) را بعد از (خزنه النیران) ذکر کرده است و احوال دوزخیان را در آن دو مقدم کرده است به خاطر اینکه ترس به نسبت بیشتر مردم کارسازتر از امید است، به خاطر غلبه کردن شهوت ها که دعوت کننده مردم به ارتکاب بدی ها است.

(سلام علیکم)، اشاره به سخن خداوند است که در توصیف بهشتیان می فرماید: « جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ * سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»(1) { [همان] بهشتهای عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند. [و به آنان می گویند:] «درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!»} و بیضاوی گفته است: (سلام علیکم) بشارت به تداوم سلامتی است. (بما صبرتم) متعلق به (علیکم) و یا محذوف است یعنی این به خاطر صبر شما است نه به سبب سلام زیرا خبر فاصله دارد و (باء) یا سببیت یا بدلیت است.(2) «فنعم

1- . رعد / 23- 24
2- . تنزيه الانوار 1 : 622

عقبی الدار»: «عقبی» به معنای پاداش و جزا است، یعنی پادش روز قیامت برای شما مؤمنان، خوب پاداشی است. و مرحوم کلینی با چند سند معتبر از امام باقر علیه السّلام در وصف حال متّقیان در روز قیامت و پس از رفتن به بهشت روایت کرده است که فرمودند: خداوند هزار فرشته به او می فرستد تا بهشت را به او تبریک و تهنیت بگویند و حوریان را به ازدواج او درآورند، می فرماید: پس به اولین در از باغ های او می رسند و به فرشته ای که دربان باغ های اوست می گویند: از ولیّ خدا برای ما اجازه بگیر که خداوند ما را فرستاده تا به او تهنیت و تبریک گوییم، فرشته به آن ها گوید: بایستید تا به دربان بگویم و دربان او را از ورود شما آگاه کند، فرشته به سراغ دربان که فاصله اش با او سه باغ بهشتی است می آید و چون به نخستین در ورودی رسد به دربان می گوید: در جلوی در هزار فرشته ایستاده اند که آن ها را پروردگار جهانیان فرستاده تا به ولی خداوند تبریک بگویند، و از من درخواست کرده اند تا برای ایشان اذن ورود بگیرم، دربان می گوید: به راستی که برای من سخت است در حالیکه ولی خداوند با همسر حوریه اش خلوت کرده برای کسی اذن ملاقات بگیرم. امام علیه السلام فرمودند: و فاصله دربان تا ولی خداوند دو باغ است. فرمود: پس آن دربان نزد پیشکار مخصوص می رود و به او می گوید: در دم در، هزار فرشته اند که پروردگار عزت آنان را فرستاده تا به ولی خداوند تبریک بگویند برای ایشان اذن ورود بگیر، پیشکار مخصوص به نزد خدمتکاران می رود و به آن ها می گوید: همانا فرستادگان خداوند جبار در دم در، به انتظار اذن ورود ایستاده اند و آن ها هزار فرشته اند که خداوند ایشان را فرستاده تا به ولی خداوند تبریک بگویند، پس ولی خداوند را از جایگاه ایشان آگاه کنید، آنان نیز اطلاع می دهند و اجازه ورود برای فرشتگان می گیرند و آن ها نزد ولی خداوند می آیند، در آن غرفه ای که هزار در دارد و بر هر دری از درهای آن فرشته ای گماشته شده است، و چون اذن ورود این فرشتگان صادر می شود هر یک از فرشتگان، دری را که بر آن موکل هستند می گشایند. فرمود: در این وقت پیشکار مخصوص هر یک از آن فرشته را از دری از درهای آن غرفه وارد می کند و آنان پیغام خداوند جبار جل و عز را به ولی خداوند می رسانند و این سخن خداوند متعال است که می فرماید: «وَ الْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ باب»(1) {و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند. } یعنی از درهای

1- . رعد / 23

غرفه (سلام علیکم) تا آخر آیه و این است سخن خداوند که می فرماید: «وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعیماً وَ مُلْکاً کَبیرا»(1) {و چون بدانجا نگری [سرزمینی آز] نعمت و کشوری پهناور می بینی.} و مقصود در این آیه، ولی خداوند و آن کرامت و نعمت ها و سلطنت بزرگ و با شکوهی است که او دارد. که به راستی فرشتگان فرستاده خداوند عز ذکره برای ورود، از او اجازه می گیرند و بدون اذن او وارد نمی شوند و این سلطنت بزرگ باشکوه است.(2)

وَ الزَّبَانِیَهِ الَّذِینَ إِذَا قِیلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً، وَ لَمْ یُنْظِرُوه: و درود فرست بر فرشتگان زبانی هنگامی که به آن ها گفته شود: بگیرید او را و در غُل کشید. آن گاه میان آتشش اندازید؛ بی درنگ و بی آنکه مهلتش دهند، او را به سرعت می گیرند.

زبانیه، نوزده فرشته گماشته شده به دوزخ هستند و آن ها همان «غلاظ شداد» - فرشتگان خشمگین سخت گیر- هستند. جوهری گفته است: زبانیه نزد عرب سربازان هستند و بعضی از ملائکه به این اسم نامیده شده اند به خاطر اینکه دوزخیان را به سمت آتش می برند. أخفش گفته است: بعضی گفته اند: مفرد آن، «زبانی» است و برخی گفته اند: مفرد آن «زابن» و برخی هم گفته اند: «زبنیه» مثل عفریه است ولی عرب این مفردها را نمی شناسد و آن را جمعی می داند مثل ابابیل و عبادید که مفرد ندارند. «ابْتَدَرُوهُ سِرَاعا» یعنی درحالیکه بسیار سریع این کار را انجام می دهند و «سراع»، جمع سریع است. «وَ لَمْ یُنْظِرُوه» یعنی به او مهلت نمی دهند.

وَ مَنْ أَوْهَمْنَا ذِکْرَه: و درود فرست بر فرشتگانی که نام آن ها در وهمِ ما نمی گنجد.

یعنی آن فرشته هایی که به خصوص نام نبردیم، هر چند که داخل در عمومیت فرشتگان می شوند. جوهری می گوید: «أوهمت الشیء» یعنی همه آن را رها کردم و گفته می شود: «أوهم من الحساب مئه» یعنی انداخت و ساقط کرد یا «من الصلاه» یعنی یک رکعت از آن را انداخت.

وَ لَمْ نَعْلَمْ مَکَانَهُ مِنْکَ و بِأَیِّ أَمْرٍ وَکَّلْتَه: و مقام و مرتبت آن ها را در نزد تو نمی دانیم و نمی دانیم به چه کاری مأمورشان کرده ای.

1- . انسان / 20
2- . روضه الكافى : 98- تفسير القمى : 576

یعنی مقام و منزلت آن ها را نزد شما و نسبت آن با عرشت را نمی دانیم. «وَ بِأَیِّ أَمْرٍ وَکَّلْتَهُ»، عطف بر «مکانه» است و ظرف متعلق به «وکلته» است و به خاطر اهتمام بر آن از متعلَّق خود مقدم شده است زیرا چیزی که برای ما مجهول است این قید است نه اصل مأموریت آن ها و معنای عبارت این است که نمی دانیم که آن فرشته خاص به چه کار مخصوصی مأمور شده است. و این عبارت مقداری منافات با ظاهر اکثر روایات دارد که ائمه علیهم السلام علم واسعی دارند و بر جمیع عوالم و مخلوقات اطلاع دارند و خداوند ملکوت زمین ها و آسمان ها را به آن ها نشان داده است مگر ااینکه گفته شود امام سجاد علیه السلام این عبارت را از جهت تواضع فرموده اند یا اینکه مقصود این است که از ظاهر قرآن و سنت نمی دانیم گر چه از راه دیگر بدانیم و مصلحت در اظهار آن نیست یا در این وقت جا و مکان مخصوص آن ها را نمی دانیم، زیرا استبعادی وجود ندارد که برخی خصوصیات حادثه را ندانند، یا آنکه از زبان دیگران که دعاء را می خوانند گفته است، زیرا آن حضرت دعاها را برای دیگران جمع آوری و دیکته کرده و آن یکی از بزرگترین نعمت ها برای شیعیان است.

وَ سُکَّانِ الْهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاء: و درود بفرست بر فرشتگان ساکن هوا و زمین و آب

دلالت دارد که در هر کدام از آن ها فرشته ای مکانی دارد چنانچه شیخ طوسی به سندش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و اله از بول کردن در آب جاری نهی کردند مگر در موقع اضطرار، و فرمود: آب اهلی دارد، و در وصیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به علی علیه السّلام فرمودند: خداوند کراهت دارد برای امّتم غسل کردن زیر آسمان را مگر با لنگ و کراهت دارد از وارد شدن در رودخانه ها مگر با لنگ زیرا در آن ها ساکنانی از فرشته ها وجود دارند.(1)

و مرحوم صدوق در امالی از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل می کند که در رودخانه ها ساکنانی از جن و پری و ساکنانی از ملائکه هستند.(2)

1- . تهذیب الاحکام 1 : 34
2- . امالی للصدوق : 301

و در علل الشرایع از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که خداوند عزّ و جلّ فرشته هایی به گیاهان زمین از درخت و نخل مأمور کرده است و هیچ درخت و نخلی نباشد مگر اینکه با او از طرف خداوند عزّ و جلّ فرشته ای است که او را و آنچه دارد نگهدارد، و اگر همراه آن ها نبود که نگهبان باشد؛ درنده ها و جانوران زمین وقتی میوه داشت آن را می خوردند.(1)

وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَی الْخَلْق: و آن ها که بر مخلوقات گماشته شده اند.

یعنی فرشته هایی که همراه مردم هستند یا بر آن ها مسلط هستند یا بر آن ها از فرشته های دیگر گماشته شده اند و آن ها چند دسته هستند که بیشتر آن ها گذشت مانند مجازات کننده ها، آن هایی که گردن به زیر کشند تا مایه عبرت شوند، بدرقه کنندگان عیادت کننده های بیمار و زائرین مؤمن، و آن هایی که برای امتحان کردن افراد درخواستی از او می کنند، آن هایی که دست به دل مصیبت زده می کشند تا آرام بگیرد و فرشته هایی که مأموردعا کردن روزه داران هستند، و آن هایی که به چهره روزه دار تشنه در گرما دست می کشند و به او مژده می دهند و فرشته هایی که در حرم امام حسین علیه السّلام ساکن هستند و زائران را بدرقه می کنند و از بیماران آن ها عیادت می کنند و به دعایشان آمین می گویند، فرشته هایی وسوسه شیاطین را از مؤمنان دفع می کنند و مانند آن ها در روایات بسیار است. این بنا بر این است که «خلق» در اینجا به معنی مخلوق باشد و امکان دارد که آن را حمل بر معنای مصدری کنیم یعنی آنان که به آفرینش مردم گماشته شده اند در این صورت اشاره است به آنچه که در اخبار بسیاری وارد است که خداوند دو فرشته خلاق دارد و هنگامی که می خواهد کسی را بیافریند به آن ها فرمان می دهد، سپس آن ها از خاکی خداوند در قرآن کریم می فرماید: « مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری»(2) {از این [زمین] شما را آفریده ایم، در آن شما را بازمی گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم.}، برمی دارند و آن را با نطفه جا گرفته در رحم خمیر می کنند و هنگامیکه نطفه با خاک آمیخته شد، می گویند: پروردگارا چه چیزی خلق می کنی؟ و خداوند آنچه که بخواهد به آن ها وحی می کند.

1- . علل الشرایع 1 : 363
2- . طه / 55

فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ تَأْتِی كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهيدٌ: بر آنان درود بفرست در روزی كه هر كسی می آيد [در حالی كه] با او سوق دهنده و گواهی دهنده ای است.

«يوم» ظرف صلوات است و شايد اشاره به اين مطلب داشته باشد كه اين حكم عموميت دارد و شامل ملائكه ديگر غير از سائق و شهيد هم بشود. روز را با اين وصف ذكر كرد برای بيان اينكه ملائكه در اين روز هم كارهای بزرگی دارند و يا برای بيان اينكه اين روز، روزی است كه به فرشته ها نياز هست. «مَعَها سائِقٌ وَ شَهيدٌ» آن ها دو فرشته هستند كه يكی او را به محشر می برد و ديگری گواه اعمال اوست، و گفته شده است: يک فرشته است كه هر دو كار را انجام می دهد و گفته شده است: سائق، نويسنده بدی ها و شهيد، نويسنده نيكی ها است و گفته شده است: سائق، خود آن فرد است و شهيد، أعضا و جوارح و كردار فرد است. «معها» با چيزهايی كه به آن اضافه شده اند كه در حكم معرفه هستند؛ حال و در محل نصب است، اين مطلب را بيضاوی در ذيل آيه «يَوْمَ تَأْتِی كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهيدٌ»(1) ذكر كرده است. در برخی نسخه ها به جای «سائق»، «قائم» است و سائق موافق آيه است ولی اين اختلاف باعث تغيير در معنی نمی شود زيرا منظور از قائم كسی است كه مأموريت و كار خود را انجام می دهد و فرد را به سمت محشر می كشد و شايد مراد از اين عبارت اين است كه كمترين تعداد فرشته ای كه با هر كس است اين دو تا هستند يا مراد از اين دو، جنس آن ها هستند، زيرا در بسياری از روايات آمده است كه هزاران فرشته نيكوكاران را مشايعت می كنند و همچنين با بعضی از اشرار به خاطر شدت عذاب، هزاران فرشته است. و همچنين در بيشتر روايات شاهد هايی كه از ملائكه هستند بيشتر از يكی است.

وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَی كَرَامَتِهِم: پروردگارا! بر آنان درود بفرست، درودی كه كرامتی بر كرامت آن ها بيفزايد.

«صل عليهم»، برای تأكيد مطالب قبلی است. و اين دعا سبب افزايش قدر و منزلت آن ها نزد پروردگارشان شود.

وَ طَهَارَةً عَلَی طَهَارَتِهِمْ: و پاكی بر پاكی آن ها بيفزايد.

یعنی موجب افزایش عصمت و پاکی و تنزیه آن ها شود هر چند که عصمت از گناهان کبیره و صغیره ملازم آن ها است و امکان دارد که فایده این دعا به خود ما برگردد نه به آن ها.

اللَّهُمَّ وَ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِکَ وَ رُسُلِکَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ إِنَّکَ جَوَادٌ كَرِيمٌ: پروردگارا! در آن هنگام که بر فرشتگان و رسولانت درود می فرستی و درود ما را نیز به آنان می رسانی، به آنکه زبان ما به ثنای ایشان گشاده ای بر ما نیز رحمت فرست که همانا تو بخشنده و کریم هستی.

در برخی نسخه ها «إذا»، بدون الف است و به جای «علینا»، «علیهم» آمده است و بنا بر اینکه «علیهم» باشد معنی این می شود که هر زمانی که بر آن ها درود فرستادی و صلوات ما را هم بر آن ها رساندی؛ پس به ما هم درود بفرست و بر ما هم رحم کن به سبب اینکه شما این توفیق را به ما دادی و ما سبب این رحمت شدیم و همچنین بخشنده کریم هر نعمتی را با دیگری شفاعت می کند و به یکی از آن ها اکتفا نمی کند. و طبق نسخه دیگر معنا این گونه می شود که هنگامیکه بر آن ها درود فرستادی و صلوات ما را به آن ها رساندی، پس بار دیگر بر آن ها درود بفرست به سبب اینکه آن ها سبب توفیق دادن شما به ما شدند که بر آن ها صلوات بفرستیم و در مورد آن ها سخن خوب بگوییم. و در برخی نسخه ها عبارت «إذ و علینا»آمده است و آن روشن تر است. جواد در نام های خداوند کسی است که در بخشش و عطایش بخل نمی ورزد و هر چیز را آنچه مستحق است، می دهد و کریم از نام های خداوند، جواد و بخشنده ای است که عطا و بخشش او تمام نمی شود یا کسی است که جامع انواع خیر و شرف و فضایل است و همچنین کریم به معنای چشم پوشی و نادیده گرفتن گناه بندگان هم هست.

می گویم: همانا این دعای شریف را اینجا آوردم و شرح مفصلی نمودم چون جامع اخبار و آیات وارده در اصناف و درجات و مراتب فرشته ها است و سندش متواتر و متن آن از نظر لفظ و معنا محکم است.

نیشابوری در تفسیرش گفته است: روایت شده است که بنی آدم یک دهم جنیان هستند، و جنیان و بنی آدم یک دهم جانوران خشکی، و همه این ها یک دهم پرنده ها هستند، و همه این ها، یک دهم جانوران دریا و همه این ها یک دهم

ص: 263

فرشته های زمین که مأمور به آنجا هستند و همه آن ها یک دهم فرشته های آسمان دنیا، و همه یک دهم فرشته های آسمان دوم هستند و بدین ترتیب تا فرشته های آسمان هفتم، سپس همه در برابر کرسی بسیار اندک هستند، و همه آن ها یک دهم فرشته های یک سراپرده عرش هستند که تعداد آن ها 600 هزار است، و طول و عرض و ارتفاع هر فرشته سرا پرده اگر در برابر آسمان ها و زمین و هر چه دارند شود؛ همه این ها چیز کمی در برابر آن می شوند، و هیچ جای پایی نیست مگر اینکه در آن، فرشته ای یا در حال سجده کردن یا رکوع یا ایستاده است و برای آن ها با تسبیح و تقدیس، سرو صدایی است. سپس همه این ها در برابر فرشته هایی که اطراف عرش می چرخند مانند قطره در برابر دریا هستند و تعداد آن ها را جز خداوند کسی نمی داند و به همراه آن ها فرشته های لوح هستند که پیروان اسرافیل هستند و فرشته هایی که سربازان جبرئیل هستند و همه شنوا و مطیع هستند و «إِنَّ الَّذینَ عِنْدَ رَبِّکَ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدُون»(1) {به یقین، کسانی که نزد پروردگار تو هستند، از پرستش او تکبّر نمی ورزند و او را به پاکی می ستایند و برای او سجده می کنند.}«فَالَّذینَ عِنْدَ رَبِّکَ یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا یَسْأَمُون»(2) {کسانی که در پیشگاه پروردگارِ تواند شبانه روز او را نیایش می کنند و خسته نمی شوند.}

فایده [در مورد اصناف فرشتگان]

بلیناس در کتاب علل الاشیاء گفته است: خداوند عزّ و جلّ چون بعضی از آفرینش را به بعضی دیگر زد و طولانی شد، ارواح اندیشمند توانا آفرید و آن ها را از حرارت باد و نور آتش آفرید، و سپس برخی از آن ها را از حرارت باد سرد، برخی را از پرتو آتش سوزان، برخی را از حرکت آب سرد، برخی را از حرکت آب داغ و برخی را از آب شور آفرید، پس خداوند، خلقت علویه را از این سه طبیعت آفرید و در آن ها از طبیعت خاک چیزی نیست، هر کدام از آن ها که روی زمین هستند نیز از این طبیعت های سه گانه و به صورت مفرد آفرید نه اینکه با ترکیب آن طبیعت ها بیافریند زیرا اگر مرکب بودند مرگ و جدایی داشتند. و همه این ها

1- . اعراف / 206
2- . فصلت / 38

اجناس اندیشمند از فرشته و جن و شیطان و ساکنان باد خنک و دریا و زمین سیاه و سفید هستند و ستاره ها به آن ها، پرتو می اندازند و نورشان با نور آن ها پیوند می خورد و جای دیگری را هم نمی گیرند زیرا نور هستند و جای همدیگر را هم نمی گیرند زیرا طبیعت هر کدام پر است و آن ها را سرپرستی می کنند و بر آن ها رو می آورند. در هر طبیعتی از طبیعت ها خلق بزرگی از روحانیان است. و بر آن ها جدایی و مرگ واقع نمی شود زیرا مرکب نیستند و از یک گوهر واحدی هستند و از این رو تعدادشان از همه چیزها بیشتر است، دلتنگ نمی شوند، نمی خوابند، خسته نمی شوند، به طور مداوم در شب و روز کار می کنند از آنچه که مأمور انجام آن هستند از حرکت دادن فلک و داخل کردن بعضی از آن در بعضی دیگر، حرکت دادن خورشید و ماه و ستارگان، بارانها، بادها، گرما و سرما، پیش آوردن و پس بردن گیاه، جاندار، معادن و کارهای انسان ها و حیوانات و همه پیوسته کاری را که مأمو انجام آن هستند؛ انجام می دهند و آن ها چند نوع هستند: یک نوع از آن ها در فلک اعلی هستند که همیشه ایستاده اند و نمی نشینند، زیرا طبع آن ها روحانی و لطیف است، و به خاطر لطافت نمی توانند بنشینند زیرا آن ها را به بالا می کشاند، همه در حال تسبیح کسی هستند که آن ها را آفریده از روزی که خلق شده اند، هیچ کاری انجام نمی دهند و به سوی راست و چپ نمی روند و آن ها عملی جز تسبیح پروردگارشان ندارند، و به اندازه طبیعت خود غلظت و سختی دارند به خاطر اینکه از آتش آفریده شده اند. و بر فلک مشتری، مخلوقات بزرگی از روحانیون نیز این گونه هستند، مخلوقاتی معتدل و آرام هستند چون از روح آب آفریده شده اند و سختی و سنگ دلی ندارند و فلک مشتری را سرپرستی می کنند، و با حرکت آن روی می آورند و می چرخند و کسی را که آن ها را آفریده است تمجید می کنند و در مریخ مخلوقات بزرگی از نورانیین هستند، غلیظ و سخت، زیرا از نور آتش خشک شده آفریده شده اند و به همین خاطر رأفت و رحمت ندارند و فلک مریخ را سرپرستی می کنند و با آن می چرخند و جز آن چیزی ندارند چون مهر و رحمت ندارند و به همین خاطر به چیزی از اعمال مردم گماشته نشده اند. و در فلک خورشید مخلوقاتی از کروبیین هستند که به خاطر شدت طبیعتشان، سخت و بی رحم هستند زیرا از باد و روح آفریده شدند، و آرامش و نور دارند، و آن ها گماشته بر کارهای انسان ها هستند از کشت کردن و تولید نسل و آن ها خورشید را حرکت می دهند و

با حرکت خورشید، بخار و دود خارج می شود و آن بخار را بالا می آورند تا به ماه و سپس آن را به خورشید می آورند، و سپس آن را به کواکب بالا می رسانند و برای آن ها غذا هست و آنان گماشته بر میوه ها و زراعت ها و ولادت جانوران هستند و بر همه روحانیون که زیر نظر آن ها کار می کنند؛ تسلط دارند، آن ها جنس لطیف نورانی هستند و با چرخش خورشید، می چرخند، و با آن کار می کنند و در اصلاح جهان و تولد نوزاد ها اثر می کنند و آن ها هستند که پیروان شیطان و فرزندانش را نگه می دارند تا جهان را تباه و ویران نسازند و جانوران را از آن ها حفظ می کنند، و آن ها را ملائکه می گویند چون مالک افسار شیاطین هستند تا جهان را ویران نسازند. و در فلک زهره نیز مخلوقاتی از روحانیان هستند که معتدل و اهل صلاح هستند و زیباروی ترین فرشته ها هستند و خوشبو و بشّاش و دوستدار انسان ها و هر چه از زنده ها که پایین تر از آن ها هستند و به آن ها مهربان و رحیم و دلسوزند، و در الفت برقرار کردن میان نر و ماده هر چیزی تلاش می کنند تا نسل و ولادت برجا باشد و به این کار گماشته شده اند. و در فلک عطارد روحانیانی هستند که از باد گرم آفریده شده اند و به روحانیانی که از نور آفریده شده اند؛ متصل می شوند و در برابرشان مانند بنده هستند، و از چشم آن ها به اندازه چشم بر هم زدنی غایب نمی شوند، در خدمت ملائکه فلک خورشید شتابان هستند و برای شادی آن ها کار می کنند، و برای آن ها مانند وزیر هستند، و آن ها مأمور گیاهان و اصلاح آن ها هستند و مأمور نگهداری جوانه های گیاه که از زمین می رویند تا به کمال برسند؛ نیز هستند و همچنین آن ها گماشته شده بر جانوران کوچک و حفظ آن ها از شیاطین سرکش نیز می باشند، جرم ماه از خورشید و نور آن از تابش خورشید است، و آن دو پیوسته در شب و روز در کارند. وفلک ماه پر از فرشته است که فرشته های رحمان و خوش چهره، زیبا و حسن صورت هستند، خشم و سختی ندارند و به انسان ها سخت نمی گیرند زیرا به آن ها نزدیک هستند، و از همه روحانیان به انسان ها شبیه تر هستند و به جانوران عطوفت دارند و گیاهان را اصلاح می کنند و همیشه در روش بنی آدم در حرکت هستند و به خاطر متصل شدن به انسان ها شاید برای آن ها ظاهر شوند و با آن ها سخن بگویند و بر آسمان تسلط دارند و آن را از شیطان تو نگه می دارند و همچنین از فرزندانش تا اینکه از فرشته های بالا که متصل به فلک خورشید هستند؛ سخن ندزدند. و همچنین آن ها بر دانه ها که در زمین

پاشیده می شوند؛ گماشته شده اند تا آن ها را از شیاطین حفظ کنند تا تباه نکنند زیرا شیطان تو و فرزندانش در جهان و در کشت و نسل دارای نیروی بزرگی هستند. و هر آفرینش روحانی که لطیف تر و نازک تر باشد پر بیشتری دارد. و از آن ها، برخی شش بال و برخی پنج بال و برخی چهار بال دارند تا برسد به یک بال، و اما مفکرانی که درطبیعت هستند؛ هنگامی که ظاهر شوند به طبایع ملحق می گردند، و در آب و خاک و باد پوشیده هستند زیرا آن ها از حرارت آب شور و باد تند و خاک گندیده خلق شده اند و آن ها از شیطائیل و فرزندانش اطاعت می کنند و همه نافرمان و جفاکار و مفسد در روی زمین هستند و بسیار خبیث و پرقدرت و زشت چهره و قبیح هستند، روح های آن ها کثیف و پلید است و آن ها اهل طغیان و فساد و ویران کردن جهان هستند و آفرینش بالا بر آن ها مسلّط است و از ویران کردن و تباه ساختن جهان جلوی آن ها را می گیرند.

می گویم: من فقط خلاصه ای از کلام او را آوردم تا بدانی بیشتر کلمات حکماء متقدم کسانی که علوم را از انبیاء علیهم السلام گرفته اند؛ موافق است با آنچه که در لسان شرع وارد شده است و این متأخران از آن ها بودند که به رأی علیل و فاسد خود بدعت هایی به وجود آوردند.

باب بیست و چهارم : در وصف فرشته های مقرب

آیات:

- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ.(1)

{«روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد، تا از [جمله] هشدار دهندگان باشی.}

- عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی * ذُو مِرَّهٍ فَاسْتَوی * وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلی * ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی * فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی.(2)

{آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت، [سروش] نیرومندی که [مسلط] درایستاد. در حالی که او در افق بالا بود؛ سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصلهاش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.}

- إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ * ذِی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ * مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ * وَ ما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُونٍ * وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ * وَ ما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ.(3)

{که [قرآن] سخن فرشته بزرگواری است. نیرومند [که] پیش خداوند عرش، بلند پایگاه است. در آنجا [هم] مطاع [و هم] امین است. و رفیق شما مجنون نیست. و قطعاً آن [فرشته وحی] را در افق درخشان دیده. و او در امر غیب بخیل نیست.}

تفسیر:

طبرسی گفته است: یعنی خدا قرآن را به وسیله امینِ [خود] که جبرئیل است و آن را دگرگون نمیسازد، فرو فرستاده و او را روح نامیده است که دین را زنده کند، و گفتهاند: چون جانها را بدان چه از برکات نازل میکند، زنده کند.(4)

1- . شعراء / 193-194
2- . نجم / 5 – 9

3- . تكوير / 19 – 24
4- . مجمع البيان 7: 204

و گفتهاند: چون جسمی است روحانی «بر دلت» ای محمد صلی الله علیه و آله، و این بر سبیل توسع است چون آن را به جبرئیل میشنوانید و او را حفظ میکرد، و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله میآورد و بدو میخواند، و وی آن را به دل میسپرد و حفظ میکرد، پس گویا به دل او فرو میآورد.

و گفته اند مقصود این است که خدا آن را به خوبی به تو تلقین کرده و بر دلت جا داده و آن را وعائش نموده است، بیضاوی گفته: اگر مقصود از دل روح است، بجا است و اگر عضو مخصوص است برای این است که معانی روحانی نخست به روح فرو شوند و آنگاه به واسطه وابستگی آنها با هم به دل منتقل شوند و آنگاه به مغز برآیند، و در لوح خیال نقش بندند، و روح الامین، جبرئیل است که امین بر وحی است «لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ.» {تا از [جمله] هشداردهندهگان باشی.} که عذاب مخالفان است(1).

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوى» {آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت.} طبرسی گفته: یعنی جبرئیل که در جان و آفرینش خود، با نیرو است. «ذو مره» به نقل از کلبی یعنی نیرومند و سخت در خلقت، و گفته: از نیروی او بود که قریه های قوم لوط را از روی آب سیاه کند و به آسمان برآورد و واژگون نمود، و از سختی او بود که فریادی بر قوم ثمود کشید و نابود شدند، و به نقل از ابن عباس و دیگران گفته اند: یعنی تندرست و خوش خلق، و گفته شده: «ذو مره» یعنی در هوا به رفت و آمد، گذر داشت و فرود میآمد و بالا میرفت(2).

«فاستوی» یعنی جبرئیل پس از فرود خود بر محمد صلّی اللّه علیه و آله به صورت اصلی خود استوار گردید «و هو» نیز کنایه از جبرئیل است. «الْأُفُقِ الْأَعْلى» {به افق بالاتر} یعنی افق مشرق که بالاتر از مغرب است، البته در روی زمین نه در هوا، گفتند: جبرئیل علیه السّلام به صورت آدمیان به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرو میشد و رسول صلّی الله علیه و آله از او خواست که خود را به صورت اصلی به وی نماید، و دو بار خود را بدو نمایاند، یک بار در زمین و یک بار در آسمان، در روی زمین، در افق اعلی بود که محمّد صلّی اللّه علیه و آله در حراء بود و جبرئیل علیه

1- . أنوار التنزيل 2: 188
2- . مجمع البيان 9: 173

السّلام از مشرق بر او طلوع کرد و همه افق را بست و پیغمبر صلّی الله علیه و آله از هوش رفت و جبرئیل علیه السّلام در صورت آدمیان آمد و او را به خود چسبانید و این است قول خدا که میفرماید: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی» {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد.} یعنی پس از آن دوری در افق، به پیامبر نزدیک و نزدیکتر شد.

حسن و قتاده گفتند: جبرئیل پس از استواری در افق اعلی از زمین به محمّد صلّی الله علیه و آله نزول کرد، زجاج گفته: دنی و تدلی یک معنا دارند و تدلی فزونی قرب است و گفته شده منظور از «استوی جبرئیل» این است که وی به آسمان بالا رفت؛ پس از آنکه پیامبر را مطلع کرد. و از ابن مسیّب نقل است: یعنی جبرئیل علیه السّلام پس از آموختن محمّد صلّی الله علیه و آله بر آسمان استوار شد، و گفته شده: یعنی با شتاب آمد و در هوا معتدل ایستاد تا پیغمبرصلّی الله علیه و آله او را ببیند، و گفته اند: یعنی جبرئیل علیه السّلام و محمّد صلّی الله علیه و آله در افق اعلی که آسمان دنیا است، در شب معراج استوار شدند « فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ» یعنی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و جبرئیل اندازه دو کمان فاصله بود و قوس، کمان است و عادت عرب بود که نزدیک را قاب قوس میگفتند و از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله روایت شده که قوس، مقیاس است و به معنی ذراع، یعنی فاصله دو ذراع و کمتر است.

عبد اللَّه بن مسعود گفته: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله، جبرئیل علیه السّلام را با 600 بال دید، و در قول خدا «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ.» گفته: قرآن گفته رسولی است گرامی نزد پروردگارش که او جبرئیل است و کلام خدا به زبان او فرود آمده، «ذی قوه» یعنی در انجام هر فرمانی از دانش و کردار و پیغام رسانی نیرومند است، و از نیرویش بود که شهرهای قوم لوط را با سرهای بالش از زمین تا آسمان برکند و آنها را واژگون کرد.

«عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ.» {پیش خداوند عرش، بلند پایگاه است.} مقامی بالا و قدری عظیم دارد؛ چنانچه میگویند: فلانی نزد سلطان مکین است. «مُطاعٍ ثَمَ» {مطاع است آنجا} یعنی در آسمان، فرشته ها از او فرمان میبرند. گفته اند: از فرمانبری آنها از وی این بود که شب معراج دربان بهشت را فرمود تا درهایش را برای پیغمبرصلّی الله علیه و آله گشود، و در آن درآمد و هر چه در آن بود، دید

دربان دوزخ را فرمود تا آن را گشود و در آن نگاه کرد. «امین» یعنی بر وحی خدا و پیغامرسانی به انبیاء امانتدار است.

در حدیث است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به جبرئیل علیه السلام فرمود، چه خوب پروردگارت تو را ستوده است: «ذِی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ.» {نیرومند [که] پیش خداوند عرش، بلند پایگاه است.} نیرویت چیست و امانتت کدام است؟ گفت: نیرویم این است که برای شهرهای قوم لوط فرستاده شدم و آن چهار شهر بود و در هر شهری 400 هزار مرد جنگجو، جز کودکان و زنان، و آنها را از ته زمین برکنده و برداشتم تا اهل آسمانها آواز جوجه و بانگ سگها را شنیدند و آنگاه آنها را پرت کردم و هلاک کردم، و اما امانتم این است که هرگز از فرمانی که دارم پا فرا ننهادم.

«وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ.» {و قطعاً آن [فرشته وحی] را در افق درخشان دیده.} پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله جبرئیل را به صورت اصلیش در آنجا که خورشید میدمد، دید و آنجا افق اعلی است از سوی مشرق، «وَ ما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ.» بنا بر قرائت بالظاء که قرائت اهل بصره به جز سهل، و قرائت ابن کثیر و کسائی است یعنی(او به غیب تهمتزده نیست.)، و بنا بر قرائت بالضاد که معروف است یعنی اینکه (به غیب بخیل نیست) که آنچه را خدا به او تعلیم دهد، به پیغمبران نرساند.

روایات:

1. مجالس صدوق: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: که چون مرا به معراج بردند، جبرئیل مرا به نهری رسانید به نام «نور»، که خدا فرموده ظلمات و نور را آفریده است، در کنار آن جبرئیل به من گفت: ای محمّد صلّی الله علیه و آله به برکت خدا از آن بگذر که خدا دیده ات را روشن کرد و جلویت را باز کرد، این نهری است که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل از آن نگذشته، جز اینکه من هر روز در آن یک بار غسل کنم و برایم و پر فشانم و از هر قطره اش خدا فرشته مقربی آفریند که 20 هزار چهره و 40 هزار زبان دارد و به هر زبانی لغتی گوید که زبان دیگر نفهمد.

2. تفسیر علی بن ابراهیم: در خبر معراج، جبرئیل گفت: نزدیکترین خلق به خدا منم و اسرافیل.(1)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: که چون مرا به آسمان بردند، فرشته ای دیدم که لوح نوری به دست داشت و پیوسته بی اینکه به راست و چپ رو کند، بدان نگاه میکرد، بر هیئت حریر بود، به جبرئیل گفتم:

این کیست؟ گفت: این ملک الموت است و مشغول جان گرفتن است، گفتم: ای جبرئیل مرا نزد او ببر تا با او سخن گویم، مرا نزدش برد و به او گفتم: آیا هر که مرده و میرد تو جانش را ستانی؟ گفت: آری، گفتم: خود بالای سرش روی؟

گفت: آری، خدا همه دنیا را به مانند یک درهمی که در دست کسی باشد و آن را بچرخاند برای من مسخّر کرده، هیچ خانه در جهان نیست جز اینکه من هرروز پنج بار در آن درآیم و به خاندانی که بر مرده خود گریند میگویم: گریه نکنید که من باز آیم و باز آیم تا هیچ کدام شما نمانید، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل، مرگ بس است برای کوبنده گی؟ گفت: آنچه پس از مرگ است کوبنده تر و بزرگتر است.(2)

4. تفسیر علی بن ابراهیم: در قول خدا: «لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری.» {به یقین از نشانههای بسیار بزرگ پروردگار خود مشاهده کرد.(3)} که جبرئیل را دید بر ساقش چون قطره ها بر سبزه، درّ بود، 600 بال داشت که میان آسمان و زمین را پر کرده بودند.(4)

5. توحید: حفص بن غیاث گفت: که از امام ششم علیه السّلام از قول خدا عزّ و جلّ: «لقد رأی ...» پرسیدم، مانند آن را آورد.(5)

6. معانی الاخبار: جبرئیل یعنی عبد اللَّه، میکائیل یعنی عبید اللَّه و معنی اسرافیل نیز همین است (6).

1- . تفسیر قمی: 373
2- . تفسیر قمیّ: 511

3- . نجم / 18
4- . تفسير قمىّ: 654
5- . توحيد: 69
6- . معانى الأخبار: 49

7. خصال: از امام هفتم علیه السّلام روایت شده است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: راستی خدا از هر چیزی چهار تا برگزیده و از فرشته ها، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را برگزیده است - الخبر(1).

8. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام ششم علیه السّلام روایت شده در این میان که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نشسته بود و جبرئیل علیه السّلام در برش بود، جبرئیل را توجهی به سوی آسمان شد و رنگش پرید تا مانند زعفران شد و به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم پناه برد و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بدان جا که جبرئیل نگریسته بود نگاه کرد و ناگاه چیزی سراسر جهان را پر کرده بود و تا یک زه کمان به زمین، پیش می آمد. سپس گفت: یا محمّد صلّی الله علیه و آله من پیک خدا به سوی توام، تا مخیّرت کنم دوست داری پادشاه پیغمبری باشی یا بنده و پیغمبری باشی؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جبرئیل که رنگش باز گشته بود رو کرد، جبرئیل بدو گفت: بلکه بنده ای باش پیغمبر، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بنده ای پیغمبر باشم، آن فرشته یک پای راست را برداشت و بر جگر آسمان اول نهاد، پای دوم را در آسمان دوم و سپس هر آسمانی را با یک گام پیمود تا به آسمان هفتم رسید، میان هر آسمانی یک گامش بود و هر چه بالا رفت خرد شد تا چون گنجشکی شد.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم به جبرئیل رو کرد و فرمود: تو را دیدم هراسان شدی، و چیزی هراس آورتر برای من از رنگ پریدگی تو نیست، فرمود: ای پیغمبر خدا سرزنش مکن، میدانی این که بود؟ فرمود: نه. گفت: این اسرافیل دربان خدا است، و از آنگاه که خدا آسمانها و زمین را آفریده، از جای خود نجنبیده و چون دیدمش فرود می آید، پنداشتم فرمان قیامت را آورده است، و از این رو رنگم پرید، و چون آنچه خدا تو را بدان برگزیده دیدم، رنگم به جا آمد و خود را یافتم، ندیدی هر چه بالا رفت خرد شد.

راستش چیزی نیست که نزدیک خدا شود جز از بزرگی خدا خرد گردد، این دربان خدا و نزدیکترین خلق به او است و لوح از یک یاقوت سرخ برابر دیده او است، چون خدای تبارک و تعالی سخنی وحی کند بر لوح زند و او بنگرد و سپس آن را به ما افکند و ما آن را در آسمانها و زمین به اجراء گزاریم. راستش او

ص: 273

1- . خصال: 105

نزدیکترین آفریده رحمان بدو است و میان من و او نود پرده از نور است تا آنجا که چشم رس نیست و شماره و آمار ندارد، و من نزدیکترین خلقم بدو و میان من و او هزار سال راه است.

توضیح: جوهری گفته: حان له أن یفعل کذا یحین حینا: یعنی زمان آن رسیده و حان حینه: یعنی وقتش نزدیک شده است و از کسائی نقل کرده که امتقع لونه: یعنی رنگش بخاطر اندون یا ترس دگرگون شده است. و انتقع و ابتقع نیز گفته شده، ولی امتقع با میم بهتر است و الکرکم: یعنی زعفران و لاذ به لواذا و لیاذا: یعنی به او پناه برد و در قاموس المحیط آمده که الصر: پرنده ایست شبیه گنجشک و کوچکتر. و مراد از نزدیکی به خدا، نزدیکی از مکان مناجات یا عرش خداست. و منظور از آنچه در وصف نیاید، چیزی کوچکتر است و انقطع عندها الأبصار یعنی چشمها نمیتوانند بدان بنگرند و در بعضی از نسخهها «ما یعد» آمده، یعنی بدون «لا»، که در این صورت ممکن است بدل از «تسعون حجابا» باشد و ما موصوله باشد یعنی تعدادی که به وصف نیایند آن را احاطه کردهاند. مقصود از پرده ها یا حجابهای معنوی است چنانچه گذشت یا مقصود میان او و میان عرش خدا است یا نهایت آفریده ها یا تا آنجا که مصدر وحی است.

میگویم: این حدیث را به خط یکی از اساتید دیدم که آن را با حذف اسناد از مدینه العلم صدوق آورده است.

9. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که: چون خدا میکائیل را فرماید تا در انجام فرمانی به دنیا فرود آید یک پایش را در آسمان هفتم و دیگری را در زمین هفتم گذارد.

10. تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمودند: خدا ماری آفریده که گرد آسمانها و زمین را گرفته و سر و دمش را زیر عرش گرد آورده است و چون گناهان بنده ها را بیند افسوس خورد و از خدا اجازه خواهد که آسمانها و زمین را ببلعد.

11. قصص: از أبی جعفر علیه السّلام روایت شده که: خدا فرشته های روحانی آفریده و بالها دارند که هر جا خدا خواهد با آنها پرواز کنند، و آنها را میان طبقه های آسمانها جا داده، شب تا روز او را تقدیس میکنند و از میان آنها اسرافیل و میکائیل و جبرئیل را برگزیده است.

12. صحیفه امام رضا علیه السّلام: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند، در آسمان سوّم مردی را دیدم نشسته، یک پا در مشرق دارد و یکی در مغرب و لوحی به دست دارد و سرش را میجنباند، به جبرئیل گفتم: این کیست؟ گفت: ملک الموت است(1).

13. خرائج: معتّب غلام امام صادق علیه السّلام، گفت: من در عریض با امام صادق علیه السّلام بودم و راه رفت تا به مسجدی وارد شد که پدرش در آنجا خدا را عبادت میکرد، و چون برگشت فرمود: ای معتب اینجا را می بینی؟ گفتم: آری، فرمود: در این میان که پدرم در اینجا به نماز ایستاده بود ناگاه پیری خوش سیما آمد و وارد شد و نشست، در این میان که او نشسته بود، مردی گندم گون و خوش رو آمد و او را خواست و بدو گفت: برای چه نشستی، این فرمان را نداری، بر خواستند و رفتند و از من نهان شدند و چیزی ندیدم، پدرم فرمود: پسرم آن شیخ را با رفیقش دیدی؟ گفتم: آری، شیخ که بود و رفیقش که؟ فرمود: آن شیخ ملک الموت بود و آنکه او را برد جبرئیل بود.

14. خرائج: امام ششم علیه السّلام فرمودند که: در این میان که من با کنیزم در خانه بودم، بناگاه مرد ترشروئی پیش آمد، و چون او را دیدم، دانستم ملک الموت است، و مردی دیگر با روی گشاده پیشوازش کرد و گفت: بدین فرمان نداری در این میان که من با آن کنیزک گفتگو میکردم جانش گرفته شد.

توضیح: بدین فرمان نداری، یعنی به پس انداختن، یا به برخورد کردن جز با متوفی یا به ترشروئی با امام فرمان نداری، در خبر پیشین نشستن یا جان گرفتن از امام با دو احتمال اوّل محتمل است، و اللّه یعلم.

15. متهجد: در تعقیب نماز أمیر المؤمنین علیه السّلام آمده است: و به نامت که بر پیشانی اسرافیل نوشته شده، و به نیروی آن نامی که اسرافیل بدان در صور دمد، و به نامت که بر کف رضوان خادم جنان است، از تو میخواهم.

16. إختصاص: عبد اللَّه بن سلام در ضمن پرسش خود از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله گفت: چه کسی به تو خبر داده؟ فرمود: جبرئیل، گفت: از چه کسی؟ فرمود: از میکائیل، گفت: از که؟ فرمود: از اسرافیل، گفت: از که؟ فرمود: از لوح محفوظ، گفت: از که؟ فرمود: از قلم، گفت: از که؟ فرمود: از پروردگار جهانیان.

1- . صحیفه الرضا: 29

گفت: راست گفتی، بگو جبرئیل در ژست زنان است یا مردان؟ فرمود: مردان، گفت: به من بگو خوراکش چیست؟ فرمود: غذایش تسبیح و نوشابه اش تهلیل است. گفت: راست گفتی ای محمّد صلّی الله علیه و آله، به من بگو درازای جبرئیل چند است؟ فرمود: در میان فرشته ها میانه است نه بسیار دراز و نه بسیار کوتاه، 80 گیسو دارد، برچیده مو و مجعّد است، و میان دو چشمش ماهی نو است، و درخشان و گشاده چشم و سفید پای است. پرتو او میان فرشته ها چون پرتو روز در تاریکی شب است، 24 بال سبز دارد، توربافی شده با درّ و یاقوت و پایانش لؤلؤ است.

حمایلی دارد که آسترش رحمت است و تکمه هایش کرامت و رویه اش وقار، پرش از زعفران است، پیشانی گشاده، بینی برآمده، کشیده گونه، دو فکش مدور، خوش قد و بالا، نه خورد، ننوشد، خسته نشود، سهو نکند، و تا قیامت مأمور وحی خدا است. گفت: راست گفتی ای محمّد صلّی الله علیه و آله- سپس حدیث را تا آنجا کشانده- که گفت: و آن سه چیست؟ فرمود: جبرئیل، میکائیل و اسرافیل که رؤساء فرشته هایند و سرپرست وحی پروردگار جهانیان.(1)

توضیح: طعامشان تسبیح است یعنی با آن نیرو میگیرند، همان طور که انسان با غذا و نوشیدنی انرژی میگیرد و بدون آن زندگی برایش غیرممکن میشود و قصه با ضم موی پیشانی است، طبق گفته جوهری و گفته غره با ضم و آن لکه سفیدی بر پیشانی اسب است و گفته میشود فرس أغر: یعنی اسب سفید و رجل أغر: یعنی مردی شریف. و گفته دعج شدت سیاهی چشم و وسعت آن است و مرد ادعج یعنی مرد سیاه. و تحجیل لکه سفیدی در پاهای اسب است که در سه یا دو پای آن باشد، خواه کوچک باشد یا بزرگ؛ ولی باید از مچ بیشتر باشد و به زانو نرسد و گفته حمایل با یک پوست عریض بافته میشود و پس از تزیین با جواهر، زن آن را بر گردن میآویزد. پایان.

و منظور از حمایل در اینجا یا معنوی است که همان صفات ظاهری و صوری است و منظور آسترش این است که نشانه رحمت خداست بر او یا بر بندگان و قنی: برآمدگی بینی است.

1- . إختصاص: 45

17. روضه کافی: از حنان بن سدیر روایت شده که: به امام پنجم علیه السّلام گفتم: از قول یعقوب به پسرانش خبرم ده: « اذهبوا فَتحسّسوا مِن یوسفَ و أخیِه(1).» {بروید و جستجو کنید از یوسف و برادرش.} میدانست یوسف که 20 سال از او جدا بوده، زنده است؟

فرمود: آری، گفتم: چگونه دانست؟ فرمود: سحرگاه دعا کرد و از خدا خواست که ملک الموت بر او فرود آید، و بِریال یعنی ملک الموت بر او فرود آمد و به او گفت: ای یعقوب چه کاری داری؟ گفت: به من بگو جانها را که میستانی با همند یا جدا جدا؟

گفت: جدا جدا، گفت: در میان جانها که به تو گذر کردند، جان یوسف گذر کرده است؟ گفت: نه، و یعقوب دانست او زنده است و به پسرانش گفت: از یوسف و برادرش جستجو کنید.

توضیح: این فرشته یا عزرائیل بوده که جان ستاند یا دیگری که جانها را از او ستاند و اگر با هم دریافت میکرد بسا روح یوسف مشخص نبود و بسا که در سری ارواحی که بدو نرسیده بود، قرار داشت(2).

18. روضه کافی: امام پنجم علیه السّلام فرمود: در بهشت نهری است و جبرئیل هر بامداد در آن فرو شود و از آن برآید و پر تکاند، و خدا عزّ و جلّ از هر قطره که از او بچکد، فرشته ای آفریند.(3)

19. روضه کافی: امام ششم علیه السّلام فرمود: چون روز احد مردم گریختند- و حدیث به درازا کشانده تا فرمود- پیغمبر صلی اللّه علیه و آله گفت: پروردگارا به من نوید دادی که دینت غلبه کند، و اگر این خواهی، درمانده نیستی و علی علیه السّلام نزد نبیّ صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: بانگی سخت شنوم و میشنوم که « پیش شو، حیزوم.» و قصد ضربت به کسی را نمیکنم جز آنکه پیش از ضربت، مرده بر زمین افتد، فرمود: او جبرئیل با میکائیل و اسرافیل به همراه فرشته ها است.

1- . یوسف / 87
2- . روضه کافی: 199
3- . روضه کافی: 272

سپس جبرئیل علیه السّلام آمد و کنار رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله ایستاد و گفت: ای محمّد صلّی الله علیه و آله این کار علی علیه السّلام همای همدردی است. فرمود: راستی علی علیه السّلام از من است و من از اویم، جبرئیل علیه السّلام گفت: من هم از هر دوی شما، سپس مردم گریختند- و حدیث را تا آنجا کشانده که گفته- جبرئیل علیه السّلام آنان را دنبال کرد و چون آواز سم اسبش را می شنیدند در رفتن شتاب میکردند و او در پی آنها بود، و چون کوچ میکردند، میگفتند: آن همان لشکر محمّد است که آمد، ابو سفیان به مکّه در آمد و گزارش داد، شبانها و هیزم کشها به مکّه آمدند، گفتند: ما دیدیم که هر گاه لشکر ابو سفیان کوچ میکرد، لشکر محمّد صلّی الله علیه و آله به جای آنها منزل میگرفتند و یک سواری بر پشت اسب سرخی به دنبال آنها بود، اهل مکّه رو به ابو سفیان کردند و او را به باد سرزنش گرفتند، تا آخر خبر.(1)

20. روضه کافی: امام ششم علیه السّلام فرمودند که: خدا چهار فرشته برای هلاک قوم لوط فرستاد: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کروبیل، و اینها عمامه بسته به ابراهیم علیه السّلام گذر کردند و بر او سلام دادند، و آنها را نشناخت و وضع زیبائی در آنها دید، و گفت: خودم باید به آنها خدمت کنم، مهمان نواز بود، یک گوساله فربه برای آنها سر برید و پخت و نزد آنها برد، و چون در بر آنها نهاد و دید دست بدان نزدند، همه آنها را ناشناس دانست و از آنها ترسید.

چون جبرئیل این را دید عمامه از رو و از سر برگرفت و ابراهیم علیه السّلام او را شناخت، گفت: تو او هستی، گفت: آری، و زنش ساره گذر کرد و او را به اسحاق و پس از او به یعقوب مژده داد، و گفت: آنچه خدا فرموده، و پاسخش دادند بدان چه در قرآن است. ابراهیم گفت: برای چه آمدید؟ گفتند: برای هلاک کردن قوم لوط- و حدیث را کشانده تا فرموده- نزد لوط آمدند و او در کشت خود بود. نزدیک شهر به او سلام دادند و عمامه بر سر داشتند، چون آنها را زیبا دید با عمامه سفید و جامه سفید، به آنها گفت: منزل میخواهید؟ گفتند: آری، جلو افتاد و به دنبالش رفتند و از منزل بردن آنها پشیمان شد، گفت: چه کاری کردم آنها را نزد قوم خود آوردم که آنها را میشناسم.

1- . روضه کافی: 318

به آنها رو کرد و گفت: نزد شرار خلق اللَّه می آئید- و سخن بدانجا کشیده تا فرموده- و چون زنش آنها را دید که زیبا هستند، پشت بام برآمد، دست زد و مردم نشنیدند و دود کرد و چون دود را دیدند، در خانه دویدند - و سخن بدانجا کشیده تا فرموده- بسیار شدند و وارد خانه شدند، و جبرئیل با انگشت بدانها اشاره کرد و کور شدند- تا فرموده- سپس جبرئیل آن شهر را از زمین هفتم با بال خود کند و بالا برد تا اهل آسمان دنیا، بانگ سگان و آواز خروسهای آنها را شنیدند، و آن را واژگون کرد و بر آنها و هر که اطراف شهر بود سنگ سجیل بارید(1).

20. روضه کافی: از ابو جعفر علیه السّلام روایت شده که: چون خدا ابراهیم علیه السّلام را خلیل خود ساخت و مژده خلّت او رسید، ملک الموت در صورت جوان سفید که دو جامه سپید پوشیده، و سرش مرتب کرده، به خانه ابراهیم علیه السّلام آمد و وی از بیرون خانه به پیشواز او آمد، ابراهیم علیه السّلام مرد غیوری بود و چون برای کاری از خانه بیرون میرفت در خانه اش را می بست و کلیدش با خود برمیداشت، سپس بازگشت و در گشود، ناگاه مردی زیباتر از مردها را در خانه دید، دست او را گرفت و گفت: ای بنده خدا چه کسی تو را وارد خانه من کرده؟ گفت: پروردگارش مرا وارد کرده، گفت: پروردگارش بدان سزاوارتر از من است، تو کیستی؟ گفت: من ملک الموتم.

ابراهیم علیه السّلام هراس کرد، و گفت: آمدی جانم را بگیری؟ گفت: نه، ولی خدا بنده ای را دوست خود برگرفته و آمدم به تو مژده دهم، گفت: او کیست تا اینکه خدمت او کنم تا بمیرم؟ گفت: او توئی، و او نزد ساره رفت و گفت: خدایم مرا دوست خود گرفته است.(2)

21. درّ المنثور : از چند کتاب از ابن عباس روایت شده که گفت: در این میان که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم با جبرئیل در یک گوشه بود، بناگاه افق آسمان شکافت و جبرئیل رنگ باخت و درهم شد و به زمین چسبید، ناگاه فرشته ای برابر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت: ای محمّد صلّی الله علیه و آله خدایت سلام میرساند و مخیّر میکند که پیغمبر باشی و شاه، یا پیغمبر باشی و بنده؟

1- . روضه کافی: 328

2- . روضه کافی: 362

رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: جبرئیل با دست به من اشاره کرد که فروتنی کن و من دانستم خیرخواه است، و گفتم، پیغمبر و بنده، و آن فرشته به آسمان برآمد.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود: من میخواستم در مورد او از تو بپرسم، و حالی در تو دیدم که مانع پرسش شد، این کی بود؟ گفت: این اسرافیل بود، خدا از روز اوّل که او را پیش خود آفریده، گام نهاده و چشم به زیر است، میان او و پروردگار 70 نور است. کسی بدانها نزدیک نشود جز اینکه بسوزد، لوح محفوظ نزد او است، و چون خدا فرمانی در آسمانها یا زمین صادر کند آن لوح برآید و به پیشانی اسرافیل زند تا بدان بنگرد، اگر کار من باشد به من فرماید، و اگر کار میکائیل باشد به او فرماید، و اگر کار ملک الموت باشد به او گوید.

گفتم: ای جبرئیل تو بر سر چه کاری؟ گفت: بر باد و لشکرهایم، گفتم: میکائیل چه کاره است؟ گفت: گیاه و باران به دست او است، گفتم: ملک الموت؟ گفت: جانستان است و من گمان کردم فرود نیامده، مگر برای برپا کردن قیامت، و آن ترسی که در من دیدی از برپا شدن قیامت بود.(1)

22. ابن عباس گفت که: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: برتر فرشته ها جبرئیل است.(2)

23. موسی بن ابی عائشه گفت: به من خبر رسیده، جبرئیل علیه السّلام امام اهل آسمان است.(3)

24. از جابر بن عبد اللَّه روایت شده که جبرئیل گماشته بر حاجت بنده ها است، چون مؤمنی دعا کند خدا فرماید: ای جبرئیل دعایش را نگهدار که من او را و آوازش را دوست دارم، و چون کافر دعا کند، فرماید: زود حاجتش برآر که دشمن او و آواز اویم.(4)

25. از شریح بن عبید است که چون پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به آسمان برآمد جبرئیل را در آفرینش او دید و پرهایش از زبرجد و لؤلؤ و یاقوت بود، فرمود: به نظرم رسید که میان دو دیده اش افق را بسته، و پیش از آن به صورتهای مختلف

1- . درّ المنثور 1: 91
2- . درّ المنثور 1: 91- 92
3- . درّ المنثور 1: 91- 92
4- . درّ المنثور 1: 91- 92

و بیشتر به صورت دحیه کلبی، او را دیده بودم و بسا او را چنان میدیدم که گوئی از پشت غربال او را میبینم.(1)

26. از حذیفه است که جبرئیل دو پر دارد و حمایلی از درّ به رشته کشیده، دندانهای پیشین او درخشانند، پیشانی او روشن، و سرش مانند لؤلؤ تیره تیره، و چون برف است، رد و گامش سبزه است(2).

توضیح: «رأس محبّک» در نهایه آمده که یعنی مانند موی فرزده است هم چنانکه آب ساکن و ماسه وقتی باد بر آن بوزد، موج برمیدارد و راه راه میشود.

27. درّ المنثور : ابن عباس میگوید که: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: میان دو شانه جبرئیل برای پرنده شتابان، پانصد سال راه است.(3)

28. در روایت وهب آن را 700 سال راه دانسته است.(4)

29. از ابن شهاب است که رسول صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از جبرئیل خواست که خود را به صورت اصلی نماید، جبرئیل گفت: تاب دیدن آن را نداری، فرمود: دوست دارم چنین کنی، رسول خدا صلّی الله علیه و آله شب مهتابی برای نماز بیرون شد و جبرئیل در صورت خود آمد و نمایان شد و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم چون او را دید از هوش رفت، چون به هوش آمد جبرئیل او را داشت یک دست بر سینه او نهاده و یک دستش را میان دو شانه اش گذاشته بود..

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: نمیدانستم خدا چیزی را چنین آفریده باشد، جبرئیل گفت: چگونه ای اگر اسرافیل را بینی که 12 بال دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب، و عرش بر دوش او است و بسا از عظمت خدا چنان کوچک شود که مانند پرنده ای کوچکتر از گنجشک شود، تا عرش او را جز عظمتش برندارد.(5)

توضیح: در نهایه آمده است که عرش خدا بر دوش اسرافیل است و آنقدر در برابر خدا تعظیم میکند که مانند وصع میشود و وصع پرندهای کوچکتر از گنجشک است.

1- . درّ المنثور 1: 91- 92
2- . درّ المنثور 1: 91- 92
3- . درّ المنثور 1: 92
4- . درّ المنثور 1: 92
5- . درّ المنثور 1: 92

30. أبی سعید از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت نموده که: در بهشت نهری است، هر بار جبرئیل در آن درآید و برآید و خود را تکاند، خدا از هر قطره که از او بچکد فرشته ای آفریند.(1)

31. گفت: روایت است که جبرئیل گریان نزد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم آمد و پیغمبر صلّی الله علیه و آله به او گفت: چرا گریه کنی؟ گفت: چرا نگریم، خدا از روزی که دوزخ را آفریده چشمم از ترس اینکه گناه کنم و مرا در آن افکند، خشک نشده گفت: میکائیل از روزی که دوزخ آفریده شده نخندیده.(2)

32. عکرمه گفت: که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: گرامی ترین خلق، نزد خدا کیست، بالا رفت و فرود آمد و گفت: گرامی ترین خلق نزد خدا جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت، اما جبرئیل سرکار جنگ و یار پیغمبران است، و میکائیل سرکار هر قطره که ببارد، و هر برگ که بروید، و هر برگ که بیفتد، و ملک الموت گماشته به گرفتن جان هر بنده است در خشکی و یا دریا، و اسرافیل امین خدا میان او و آنان است.(3)

33. از ابن عباس است که: جبرئیل برابر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله ایستاد و سربندی سبز داشت که گرد گرفته بود، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: این گرد که بر سربند تو است چیست؟ گفت: من خانه کعبه را زیارت کردم و فرشته ها بر رکن مزاحمت کردند و با بال خود این گرد که بینی برافشاندند.(4)

34. از ابن عباس است که: جبرئیل در یک مجلسی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نشسته بود، آمد برابر او نشست و دو کف بر دو زانوی او نهاد و گفت: یا رسول اللَّه، اسلام را به من بازگو، فرمود: اسلام این است که دل به خدا داری و گواهی دهی معبودی بر حق جز خدا نیست. یگانه است، شریک ندارد و اینکه محمّد صلّی الله علیه و آله بنده و رسول او است، فرمود: چون چنین کنی مسلمانی، گفت: یا رسول اللَّه از ایمان به من بازگو.

فرمود: ایمان این است که خدا و روز باز پسین را باور داری و فرشته ها و قرآن و پیغمبران و مرگ و زندگی پس از مرگ را، بهشت و دوزخ و حساب و میزان

1- . درّ المنثور 1: 93
2- . درّ المنثور 1: 93
3- . درّ المنثور 1: 93
4- . درّ المنثور 1: 93

را باور کنی، و قدر را از نیک و بدش باور داری، و چون چنین کنی ایمان داری، گفت: یا رسول اللّه از احسان به من بگو؟ فرمود: که برای خدا چنان کار کنی که گویا او را می بینی، و اگر نبینی او تو را بیند.(1)

35. از انس و دیگران روایت شده که در این میان که پیغمبر صلّی الله علیه و آله با یارانش نشسته بود، مردی در جامه سفر نزد او آمد و مردم را بهم زد تا در برابر او نشست و دست بر زانویش نهاد و گفت: یا محمّد صلّی الله علیه و آله اسلام چیست؟ و حدیث را چنانچه گذشت کشانده تا گفته- یا رسول اللّه کی قیامت می شود؟ فرمود: آنکه پرسیده شده از پرسنده بدان داناتر نیست، و مرد برگشت و رفت، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: او را نزد من آرید، دنبالش رفتند و چیزی ندیدند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این جبرئیل بود، آمده بود دین شما را به شما بیاموزد.

36. درالمنثور: وهب بن منبه گفت که: خدا صور را از لؤلؤ [سفید] آفریده به زلالی آئینه و پس از آن به عرش فرمود: این صور را بگیر و بدان در آویخت، سپس فرمود: باش، و اسرافیل آمد، و به او فرمود: صور را بگیر. آن را گرفت و در آن به شماره هر جان و هر نفس کش سوراخی است، دو جان از یک سوراخ بر نیایند.

در میان صور روزنی است، چون گردی آسمان و زمین و اسرافیل لب بر آن نهاده و آنگاه خدای تعالی فرمود: البته تو را گماردم بر صور، دمیدن و فریاد تو راست، اسرافیل در جلو عرش درآمد و پای راستش را زیر عرش در آورد و چپش از پیش داشت، و از روزی که خدایش آفریده، دیده بر هم نزد و چشم دارد که خدا چه وقت او را فرمان دهد.(2)

37. درالمنثور: ابن عباس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله درباره قول خدای تعالی:« نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ.» {«روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد.} فرمود: روح الامین جبرئیل است که 600 بال لؤلؤ در او دیدم که بازشان کرده بود به مانند پر طاوسها.(3)

1- . درّ المنثور 1: 93
2- . درّ المنثور 5: 338

3- . درّ المنثور 5: 94

38. درالمنثور: از أبی سعید خدری است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چگونه خوشم وقتی که صاحب صور، صور را به دهان گرفته و پیشانی خم کرده و گوش فرا دارد و منتظر فرمان دمیدن است تا بدمد؟

مسلمانان گفتند: چه گوئیم یا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، فرمود: بگوئید: «حسبنا اللَّه و نعم الوکیل علی اللَّه توکلنا.» { بس است ما را خدا و خوب نگهداریست، کار خود به خدا گذاریم. }

توضیح: جوهری گفته: کیف انعم، از نعمه به فتح است به معنی شادی و خوشی و رفاه.(1)

39. درّ المنثور: از ابن مسعود است که: صور مانند شاخی است که در آن میدمند.(2)

40. درّ المنثور: أبو هریره میگوید: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: از روزی که اسرافیل بر صور گماشته شده، دیده به عرش بالا نکرده است، مبادا پیش از آنکه دیده برگرداند، فرمان فریاد به او داده شود، دو چشمش چون دو اختر درخشانند.(3)

41. درّ المنثور : از أبی سعید است که دو صور دار، دو شاخ به دست دارند، و میپایند که کی فرمان بدانها رسد.(4)

42. درّ المنثور: أبی سعید گفت که: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که: بامداد نیاید جز دو فرشته گماشته بر صور منتظرند کی فرمان یابند در صور بدمند و در آن بدمند.(5)

43. درّ المنثور: از کعب است که: اسرافیل 4 بال دارد، دو تا در هوا و دو تا به خود بسته و پیراهن کرده، و بالی هم بر دوش او است، و قلم بر گوش او، چون وحی رسد، قلم بنگارد و فرشته ها بخوانند، و فرشته صور از او فروتر است، بر سر یک زانو نشسته و دیگری را بلند دارد، و صور را به دم گرفته، و پشت خم کرده، و دیده به

1- . درّ المنثور 5: 337
2- . درّ المنثور 5: 338

3- . درّ المنثور 5 : 338
4- . درّ المنثور 5: 338
5- . درّ المنثور 5: 338

اسرافیل دوخته؟ و فرمانش به دمیدن در صور آنگه است که اسرافیل پر بخواباند و از عائشه هم مانند آن نقل شده است.(1)

44. درّ المنثور: از ابن عباس است که چون آیه «فَإِذا نُقِرَ فِی النَّاقُور.»(2) {پس چون در صور دمیده شود.} نازل شد، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: چگونه خوش باشم و صاحب صور شاخ به دم گرفته و پیشانی خم کرده و گوش میدارد چه وقت فرمان شود، گفتیم: یا رسول صلّی الله علیه و آله چه گوئیم: فرمود: بگوئید: «حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ و علی اللّه توکّلنا.»(3)

45. درّ المنثور: از قتاده است که: «فَإِذا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ» یعنی چون در صور دمیده شود.(4)

46. درّ المنثور: ابی مسعود گفت که: «لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ.» {و قطعاً آن [فرشته وحی] را در افق درخشان دیده.} جبرئیل در رفرفی سبز بود و افق را پوشانده بود.(5)

47. درّ المنثور: و باز از ابی مسعود است که: جبرئیل را 600 بال است که افق را بندد.(6)

48. درّ المنثور: ابن عباس در تفسیر این آیه گفته که: مقصود جبرئیل است که محمّد صلّی الله علیه و آله او را در صورت وی در سدره المنتهی دید(7).

49. درّ المنثور: معاویه بن قرّه گفته که: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمود: پروردگارت خوب تو را ستوده که «ذِی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ.» {نیرومند [که] پیش خداوند عرش، بلند پایگاه است، در آنجا [هم] مطاع و [هم] امین است.} نیروی تو چیست و امانتت کدام است؟ گفت نیرویم همین که مأمور شهرهای قوم لوط شدم چهار شهر بودند و در هر شهری 400 هزار مرد جنگی جز زن و بچه، آنها را از زمین هفتم برکندم تا اهل آسمان آواز مرغان و

1- . درّ المنثور 5: 338

2- . مدثّر / 8
3- . درّ المنثور 6: 282
4- . درّ المنثور 6: 321
5- . درّ المنثور 6: 361
6- . درّ المنثور 6: 321
7- . درّ المنثور 6: 321

بانگ سگان را شنیدند و آنها فرو انداختم و همه را کشتم، اما امانتم اینکه هیچ فرمانی به من نشد که از او به کار دیگر تعدی کنم.(1)

50. درّ المنثور: أبی صالح در تفسیر قول خدا: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» {که [قرآن] سخن فرشته بزرگواری است.} گفت: جبرئیل است «مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ.» {در آنجا [هم] مطاع است و [هم] امین} بر 70 حجاب که بی اجازه در آنها درآید.(2)

51. درّ المنثور: از خزرج شنیدم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در حالی که به ملک الموت بالای سر یک انصاری نگاه میکرد، فرمود: که ای ملک الموت، به یار من آسان گیر و او گفت: خوشدل باش و چشم روشن که من به هر مؤمنی آسان گیرم: و بدان ای محمّد صلّی الله علیه و آله که من جان آدمی زاده را گیرم، آنگه که در خانه شیون برپا شود جان او در دست من است برخیزم میگویم این شیون چیست؟ به خدا ما ستم نکردیم و پیش از اجلش نیامدیم و شتاب نکردیم و گناهی در گرفتن جانش نداریم.

اگر بدان چه خدا کرده شکیبا باشید اجر برید، و اگر خشم گیرید، گناه ورزید ما را نزد شما بازگشتی و بازگشتی است، الحذر، الحذر، هیچ خاندانی زیر چادر یا خانه گلی، نیک یا بدکار، در دشت یا کوه نباشند جز اینکه من هر شبانه روز آنان را بازرسی کنم، و خرد و بزرگشان را از خودشان بهتر شناسم، به خدا اگر بخواهم جان یک بشر را بگیرم نمی توانم تا خدا اجازه آن را دهد.(3)

52. درّ المنثور: از ابن عباس است که ملک الموت گماشتهی گرفتن جان آدمیان است و او متصدی این است، و فرشته ای از آن پریان است و فرشته ای از دیوان، فرشته ای از پرنده، فرشته ای از وحوش و درنده ها و ماهیها و مورچه، و آنان 4 فرشته اند، خود فرشته ها در فریاد یکم میمیرند، و ملک الموت جان همه را گیرد، و سپس بمیرد، امّا شهیدان دریا را خدا جان ستاند، آن را به احترام آنان به ملک الموت وانهند.(4)

53. درّ المنثور: از ابی جعفر محمّد بن علی علیه السّلام روایت شده که پیغمبر صلّی الله علیه و آله بر یکی از انصار وارد شد تا او را عیادت کند و ناگاه ملک

1- . درّ المنثور 6: 321
2- . درّ المنثور 6: 321
3- . درّ المنثور 5: 173
4- . درّ المنثور 5: 173

الموت بالای سرش بود، به او فرمود: ای ملک الموت به یارم آسان گیر که مؤمن است، گفت: ای محمّد صلّی الله علیه و آله مژده ات باد که من به هر مؤمنی آسان گیرم و بدان که من جان آدمیزاده بگیرم و خاندانش شیون کنند، و به گوشه خانه هستم و گویم: به خدا من گناهی ندارم، باز هم برگردم، الحذر، الحذر، خدا خاندانی در ده و بیابان و خشکی و دریا نیافریده جز اینکه من در هر شبانه روز آنها را پنج بار وارسم، تا اینکه خرد و بزرگشان را از خودشان بهتر شناسم، به خدا ای محمّد صلّی الله علیه و آله من نمیتوانم جان یک پشه را بگیرم تا خدای تبارک و تعالی فرمان آن را ندهد.(1)

54. کافی: از امام ششم علیه السّلام با اندک تغییر مانند آن را آورده است.(2)

55. کافی: از امام پنجم علیه السّلام به مانند آن را آورده، جز اینکه پس از 5 بار «نزد اوقات نماز را» افزوده است.(3)

توضیح: نهان نیست که این اخبار بر اینکه جان ستانِ جانوران ملک الموت است، دلالت ندارند؛ زیرا غرض این است که بر هیچ کار کوچک و بزرگ بی اجازه خدا قادر نیست، و با خبر ابن عباس منافات ندارند، ولی در اخبار ما تصریحی به هیچ طرف نیست و توقف در آن احوط است، و اخبار مناسب این باب و پیش از آن در کتاب معاد و جز آن گذشت.

1- . درّ المنثور 5: 174
2- . کافی 3: 136
3- . کافی 3: 136

آیات:

- وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَ لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ.(1)

{و آنچه را که شیطان[صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند، پیروی کردند. و سلیمان کفر نورزید، لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند. و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابِل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند]، با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی کردند مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند: «ما [وسیله] آزمایشی [برای شما]هستیم، پس زنهار کافر نشوی.» و[لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند. هر چند بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند. و [خلاصه] چیزی می آموختند که برایشان زیان داشت، و سودی بدیشان نمی رسانید. و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد، در آخرت بهره ای ندارد. وه که چه بد بود آنچه به جان خریدند-اگر می دانستند.}

- لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لَا الْمَلائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ.(2)

1- . بقره / 102
2- . نساء / 172

{مسیح از اینکه بنده خدا باشد هرگز ابا نمی ورزد، و فرشتگان مقرّب [نیز ابا ندارند]. }

- إِنَّ الَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدُونَ(1).

{به یقین کسانی که نزد پروردگار تو هستند، از پرستش او تکبر نمیورزند و او را به پاکی یاد میستایند و برای او سجده میکنند. }

- وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِکَةُ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُون * یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ.(2)

{و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده میکنند و تکبر نمیورزند. از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست میترسند و آنچه را مأمورند انجام میدهند. }

- وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَیْنَ أَیْدِینا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَیْنَ ذلِکَ وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا.(3)

{و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، [همه] به او اختصاص دارد، و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است. }

- وَ مَنْ عِنْدَهُ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا یَسْتَحْسِرُونَ * یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لا یَفْتُرُونَ.(4)

{و هر که در آسمانها و زمین است برای اوست، و کسانی که نزد اویند از پرستش وی تکبّر نمی ورزند و درمانده نمی شوند. شبانه روز، بی آنکه سستی ورزند، نیایش می کنند. }

- وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ * یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ * وَ مَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّی إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِکَ نَجْزِیهِ جَهَنَّمَ کَذلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ.(5)

1- . أعراف / 206
2- . نحل / 49- 50
3- . مريم / 64
4- . أنبياء / 19-20
5- . أنبياء / 26- 29

{و گفتند: «[خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده.» منزّه است او. بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند، که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند. آنچه فراروی آنان و آنچه پشت سرشان است می داند، و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی کنند و خود از بیم او هراسانند، و هر کس از آنان بگوید: «من [نیز] جز او خدایی هستم»، او را به دوزخ کیفر می دهیم. [آری] سزای ستمکاران را این گونه می دهیم.}

- عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ. (1)

{بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند. از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مأمورند انجام می دهند.}

تفسیر:

«وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ.» {و آنچه را که شیطان[صفت]ها خوانده [و درس گرفته] بودند، پیروی کردند.} گویم: این آیه به نظر آرد که فرشته ها معصوم نیستند، و علماء را در تاویل آن چند راه است که ما به برخی اشاره کنیم گرچه به درازا کشد:

سید مرتضی- رحمه الله علیه- در کتاب «غرر و درر» گفته: اگر کسی از قول خدا عز و علا: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ.» و{ و آنچه را که شیطان[صفت]ها خوانده [و درس گرفته] بودند، پیروی کردند.} - تا فرموده- «وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ.» {وه که چه بد بود آنچه به جان خریدند-اگر می دانستند.} پرسد و گوید چگونه خدا به فرشته ها جادو فرو فرستد یا چگونه فرشته ها آن را به مردم آموزند و میان زن و شوهر جدائی افکنند؟ و چگونه زیان ناشی از آن به اذن خدای تعالی وابسته، با آنکه از آن نهی کرده و بر حذر داشته است؟ و چگونه برای آنها علم را اثبات کرده و در قول خدا: «وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ.» {و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد، در آخرت بهره ای ندارد.} و در جمله دیگر خود: « لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ.» {اگر میدانستند.} آن را نفی کرده است؟

جواب: گوئیم: در آیه چند راه است و هر کدام شبهه ای که بر ناواردی که خوب اندیشه نکرده است، درآید، از میان ببرد.

ص: 290

1- . تحریم / 6

1. معنی «وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ.» {آنچه نازل شده بر دو فرشته.} این است که خدا خبر داده است که گروهی اهل کتاب پیرو دروغی هستند که شیاطین به ملک سلیمان بسته اند و جادوئی که بدان نسبت دادند، و خدا عزّ و جلّ او را از آنچه دروغ در آورده اند، تبرئه کرده است که فرموده: «وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَ لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا.» {و سلیمان کفر نورزید، لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند.} برای جادوگری و ظاهرسازی بر مردم.

سپس فرموده: «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ.» {که به مردم سحر می آموختند. و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته، فرو فرستاده شده بود.} و همانا آنچه بر آنها فرو شده بود جادوگری نبود بلکه بیان حقیقت جادو و نیرنگ آن بود برای اینکه مردم از آن دوری کنند، چنانچه خدا انواع گناهان و احوال زشتیها را برای ما بیان کرده تا از آنها دوری کنیم نه اینکه آنها را انجام دهیم، جز اینکه دیوها چون جادو را دانستند، بکار بستند و انجام دادند، و دیگران که مؤمن بودند چون آن را فهمیدند، از آن حذر کردند، و از دانستن آن سود بردند.

سپس فرمود: «وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ.» {با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی کردند.} و علّم در کلام عرب به معنی اعلم آمده چنانچه قطامی می گوید:

تعلّم انّ بعد الغیّ رشداً و ان لتانک الغمر انقشاعا

اعلام کن که به دنبال گمراهی رهجوئی است

و راستی برای این گرفتاری زوال است

و کعب بن زهیر گوید:

تعلّم رسول اللَّه انک مدرکی و ان وعیداً منک کالأخذ بالید

اعلام کن ای رسول خدا که تو مرا دریابی

و راستی که تهدید تو چون دستگیری است

و آنچه دلیل است که در اینجا به معنی اعلام است نه تعلیم، قول او است: «وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ.» یعنی برای کسی

جادو را وصف نکردند جز اینکه می¬گفتند، وسیله امتحانیم. که امری برای مکلفین القاء کردند تا از آن دوری کنند و دست بکشند، با اینکه می¬توانند به کار برند و مرتکب شوند، و آن¬ها به هر کس از آن آگهی دادند، گفتند: با به کار بردن آن کافر مشو، و

از هدف اعلام بدان رو مگردان؛ چون هدف این است که از آن دوری کنی نه اینکه بدان عمل کنی.

سپس فرمود: «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ.» {و[لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.} گرچه مقصود فرشته ها این نبود که آن را در این باره به کار برند، و از این رو گفت: «وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ.» {و [خلاصه] چیزی می آموختند که برایشان زیان داشت، و سودی بدیشان نمی رسانید.} چون قصدشان عمل بدان بود نه دوری از آن، و به سوء اختیارشان از آن زیان بردند.

2. مقصود این باشد که: پیروی میکنند از آنچه دیوها بر ملک سلیمان میخوانند و بر آنچه با دو فرشته فرود آمده، که «ما انزل» عطف بر ملک سلیمان است و «علی» به معنی مع یعنی«ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ.» {آنچه بر آن دو فرشته، فرو فرستاده شده بود} چنانچه خدا فرموده است: «رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ.(1) » {پروردگارا، و آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا کن.} یعنی بر زبان آنها و به همراه آنها و واسطه شدن لفظ دیگر میان معطوف و معطوف علیه جائز است و نظائر آن در قرآن و کلام عرب بسیار است، خداوند فرموده: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلى عَبْدِهِ الْكِتابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً قَيِّماً.(2)» {ستایش خدایی را که این کتاب [آسمانی] را بر بنده خود فرو فرستاد و هیچ گونه کژی در آن ننهاد.} و قیم در اینجا صفت کتاب است نه صفت عوج، هر چند بین آن دو فاصله افتاده است. و مانند آن «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ.(3)» {از تو در باره ماهی که کارزار در آن حرام است می پرسند. بگو: «کارزار در آن، گناهی بزرگ و باز داشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و باز داشتن از مسجدالحرام [=حج]...} مسجد الحرام در اینجا به الشهر الحرام عطف شده، و یکی از زبانشناسان عربی گفته که عدهای از عرب دو خبر را یکجا ذکر کرده و سپس به تفسیر آن میپردازند و بر این باورند که شنونده خبر هر کدام را خود تشخیص میدهد، مانند این قول خدا: «وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ

1- . آل عمران / 193

2- . کهف / 1
3- . بقره / 217

اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ.(1)» {و از رحمتش برایتان شب و روز را قرار داد تا در این [یک] بیارامید و [در آن یک] از فزون بخشی او [روزی خود] بجویید، باشد که سپاس

بدارید.} و این در سخن عرب واضح است و فراوان یافت میشود.

سپس خدا فرموده: «وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ.» {آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی کردند مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند: «ما [وسیله] آزمایشی [برای شما]هستیم} بلکه به سختی از آن قدغن کردند تا آنجا که «يَقُولا» {میگفتند.} ما خود وسیله آزمودنیم «فَلا تَكْفُرْ» {پس زنهار کافر نشوی.} به جادوگری، چنانچه مردی گوید: من فلانی را چنین فرمان ندادم بلکه در قدغن از آن اصرار کردم تا به او گفتم: اگر این کار کنی چنین و چنان میشوی، و این نهایت بلاغت در سخن است و کوتاه گوئی است که با لفظ اندک، معانی بسیار بفهماند، زیرا با همین جمله کوتاه شرح مفصلی را که ما گفتیم بیان کرده و برای آن در قرآن مانندهائی است.

خدا فرموده: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ(2).» {خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست، و اگر جز این بود، قطعاً هر خدایی آنچه را آفریده [بود] باخود می برد.} و مانند قول خدا تعالی: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.(3)» {[در آن] روزی که چهره هایی سپید، و چهره هایی سیاه گردد. اما سیاهرویان [به آنان گویند:] آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به سزای آنکه کفر می ورزیدید [این] عذاب را بچشید.}

یعنی گفته شود: بدانها که کافرند، آیا پس از ایمان خود کافر شدید، و مَثَل بیشتر از آن است که بیاوریم، سپس خدا فرموده: «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ.» {و[لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.} و نمی توانند آن دو، فرشته ها باشند زیرا خدا تعلیم را از آنها نفی کرد بلکه باید کفر و جادو باشند که ذکر آنها گذشته، چون از

1- . قصص / 73
2- . مؤمنون / 91
3- . آل عمران / 106

«و کفروا» کفر فهم شود، و جادو خود ذکر شده و مانند آن است قول خدا: «سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشی* وَ یَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَی(1).» {آن کس که ترسد، بزودی عبرت گیرد. و نگون بخت، خود را از آن دور می دارد.} که ضمیر به ذکری بر گشته، چون فعل آن در کلام است گرچه خودش نیست.

و ممکن است مقصود این باشد که به جای تعلیم، آن دو فرشته می آموختند، یعنی از تعلیم فرشته ها که از جادو نهیشان کرده بودند، عدول می¬کردند و آن را به کار می بردند، چنانچه کسی گوید: کاش برای ما از فلانی، فلانی بود یعنی به جای او بود چنانچه شاعر گفته:

جمعت من الخیرات وطبا و علبه و صرا لأخلاف المزممه البزل

و من کل أخلاق الکرام تمیمه و سعیا علی الجار المجاور بالبخل

یعنی از تمام اخلاق پسندیده و نیکو، تو یک مشک و یک کیسه آکنده از اخلاقیات نکوهیده جمع کرده ای، و از تمام اخلاق نیکان طلسمی جمع آورده¬ای و بر همسایه دیوار به دیوارت بخل ورزیدن پیشه کرده¬ای. و منظورش از آوردن این اشعار، مثال برای من تبعیضیه است.

و بعد گفته: «ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ.» {چیزهایی که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.} دو وجه دارد یکی اینکه شوهر یا زن را گمراه میکردند و به بت پرستی میکشیدند و او را از همسر مؤمنش که دیندار و خداپرست بود برای اختلاف در دین، جدا میکردند، و دوّم اینکه میان آنها به ناحق سخن چینی و بدگوئی میکردند تا کار آنها به جدائی میکشید.

3. مقصود این باشد که «وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ» به دو فرشته چیزی فرو فرستاده نشده و گویا خدا فرمود: از آنچه دیوان بر عهد ملک سلیمان میخواندند، پیروی میکردند، و سلیمان کافر نبود و جادو بر دو فرشته فرود نیامده بود، ولی دیوان کافر شدند و هاروت و ماروت در بابل به مردم جادو آموختند و قول خدا: «بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ» پس ذکر شده و در معنی پیش است و بنابراین تأویل هاروت و ماروت نام دو مرد از مردم است و ذکر آنها پس از ذکر مردم برای امتیاز مکان است و دو فرشته که خدا جادو را از آنها نفی کرده جبرئیل و میکائیلند؛ چون

1- . أعلى / 10- 11

یهود مدعی بودند که خدا جادو را به زبان جبرئیل و میکائیل به سلیمان فرو فرستاده و خدا این گفته آنها را دروغ شمرده است.

و ممکن است هاروت و ماروت از دیوان باشند و گویا خدا فرموده: ولی دیوها که هاروت و ماروت اند، کافر شدند و این تعبیر رواست، چنانچه خدا فرموده: «و کُنّا لِحُکمهِم شاهدینَ(1).» {و [ما] شاهد داوری آنان بودیم. } و منظور همان داود و سلیمان است، و بنابراین تأویل قول «وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ.» {آن دو فرشته جادو به کسی یاد ندادند تا آنجا میگفتند ما خود وسیله آزمودنیم مبادا کافر شوی.} به همان هاروت و ماروت که دیو یا شاگرد او بودند و از او جادو آموخته بودند و جادوگری میکردند؛ برمیگردد.

و گفته آنها که: «إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ.» {«ما [وسیله] آزمایشی [برای شما]هستیم.} بر این تفسیر شوخی و لودگی است، چنانچه یک بازیگر به شوخی میگوید: من کار زشتی میکنم یا بیهوده میگوید این کار کسی است که رستگار نشود و گفتهی کسی که راه نجات ندارد، و به خدا سوگند، جز زیان به دست نیاوردم، و اینها از راه اندرز به مردم و حذر دادن آنها نیست، بلکه شوخی و لودگی است.

و بنا بر اینکه مقصود نفی نزول است رواست که هاروت و ماروت نام دو فرشته باشد که جادوگری از آنها نفی شده، «وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ.» تا آخر برگردد به دو تیره از جن و انس که لفظ تثنیه با آن مناسب است، و این تأویل نفی نزول از ابن عباس و جز او نقل شده است.

و از او روایت است که میخوانده: «ملکین: دو پادشاه» به کسر لام و میگفته کی این دو کافر عجمی پادشاه بودند، بلکه مانند پادشاه بودند.

و بر این قرائت هم مانعی ندارد که: «وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ.» به آنها برگردد و بر این قرائت لازم نیست «وَ ما أُنْزِلَ» نفی باشد بلکه معنی این باشد که آنان که گزارش حال آنها شد، پیرو شیاطین و پیرو آنچه بر این دو پادشاه فرو شده ازجادوگری باشند، و نزول آن وابسته به خدا نباشد به قرینه اینکه خدا جادوگری نازل نکند و از برخی گمراهان و گنهکاران بدانها فرو آمده باشد، و معنی نزول حمل باشد از سرزمینهای بلند و از شهرها و مانند آن نه از آسمان؛ زیرا کسی که از جای بلند به زمین پستی رود، گویند فرو شد، و اما اینکه خدا فرموده: «وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ

1- . أنبياء / 78

مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ.» {هر چند بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند.} چند وجه دارد:

1. اذن یعنی علم خدا، و سخن عرب نیز مانند آن است آنگاه که گویند: أذنت فلاناً بکذا: یعنی به او اعلام کردم و بدو اجازه دادم و نمونه آن در شعر زیر است:

فی سماع یأذن الشیخ له و حدیث مثل ماذی مشار.

یعنی: در نغمه ای که شیخ استماع می کند و حدیثی که بگوارایی و شیرینی عسل سفید است.

2. و یک وجه آن این است که إلا را زائده در نظر بگیریم، و معنایش این است که نمیتوانند به کسی آسیب برسانند، مگر اینکه خدا بخواهد و اگر خدا اراده کند میتواند آنها را علاوه بر نهی کردن، به زور نیز منع کند.

3. زیانی که در جادو به کسی رسد از اثر داروها است که به جادو شده میخورانند و او را گول میزنند و این گونه زیان از خدا است که آنها را آفریده، گرچه نباید آنها را به کسی دهند و اگر دهند کیفر دارند و باید زیان را جبران کنند.

4. زیان مورد نظر آیه همان جدائی زن و شوهر است که به زیان هر دو است، و این جدائی پس از اثر جادو در اختلاف میان آنها باید به اذن خدا باشد و به فرمان او است که زن و شوهر ناساز از هم جدا میشوند، چون یکی از آنها دنبال جادو رفته و کافر شده، از این رو خدا فرموده: «وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ.» یعنی اگر حکم خدا نبود که باید زن و شوهر به اختلاف دین از هم جدا شوند، این زیان در میان نبود، مؤید آن است روایتی که گوید از دین سلیمان بود که هر که جادو کند از زن خود جدا شود.

و اما قول خدا: «وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراه.» {و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد، در آخرت بهره ای ندارد.} باز فرمود: «لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ.» {اگر میدانستند.} و این دو به ظاهر با هم منافات دارند در حلّ آن چند وجه است:

1. آنان که دانستند جز آنها بودند که نمیدانستند، دانایان دیوان بودند، یا کسانی که قرآن از آنان سخن گفته است: «نبذ فریق من الذین أوتُوا الکتاب کِتابَ اللّٰهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ * وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ»(1)

1- . بقره / 101-102

{گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنانکه گویی [از آن هیچ] نمی دانند. و آنچه را که شیطان[صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند، پیروی کردند.} و نادانان جادوگرانی بودند که خود را بدان فروختند.

2. داناها همان نادانها بودند؛ چون دانش خود را بکار نبستند و از آن سود نبردند، خدا فرماید: آنها دانا بودند که هر که آن را بخرد و بکار برد و به خود پسندد بهره ندارد ولی به کیفر معنوی و بی پایانش دانا نبودند.

3. چون به دانش خود عمل نکردند در حکم نادان بودند. و این مانند این گفته ماست که به دیگری بگوییم آنچه من تو را بدان فرامیخوانم، اگر نیک در آن اندیشه کنی، و به فرجام آن بیندیشی، برای تو بهتر است، او بدین سخن تو گوش فرا میدهد ولی به کار درنمیبندد، و در اینجا میتوان مانند این قول را برای او ذکر کرد و این مانند سخن کعب بن زبیر است که گرگ و کلاغهایی را توصیف میکند که او را تعقیب میکنند تا از غذای او توشه بردارند:

إذا حضرانی قلت لو یعلمانه

أ لم تعلما أنی من الزاد مرمل.

ابتدا علم ایشان را نفی میکند و سپس با بیت آوردن بیت دوم علم آنها را اثبات میکند.

4. اینکه اینان میدانستند که در آخرت بهره خوب ندارند چون کار زشت کنند جز اینکه طمع در خوراک و زیور دنیا آنها را فریفت و بدان کشانید و خدا فرمود: «وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ.» {وه که چه بد بود آنچه به جان خریدند- اگر می دانستند.} یعنی آنچه خود را بدان فروختند برای آنها نماند و از میان برود و باطل گردد و همه اینها روشن است بحمد اللّه (پایان).

گویم: در صحاح آمده است که الغمره یعنی شدت و جمع آن غمر است و در توصییف کشتی نوح آمده است که آن شدت و بزرگی را انحسار در رسید و انحسار همان انکشاف است و گفته: قشعت الریح السحاب یعنی باد ابر را کنار زد و وطب ظرف شیر است و علبه ظرف شیری است که از پوست است. و صررت الناقه: یعنی پستانبند آن را محکم بستم و آن

نخی است که پستان شتر را با آن میبندند تا بچه شتر شیر نخورد. و بازل ماده شتری است که نه سالش تمام شده باشد و الماذی عسل سفید را گویند و شرت العسل: یعنی عسل را برداشت کردم.

ص: 297

رازی در تفسیرش گفته: در تفسیر این آیه: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ.» {و آنچه را که شیطان[صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند، پیروی کردند.} چند مسأله دارد، 1- پیرو شدند حکایت از یهود است که پیشتر گفته و آیا کدام یهود؟ چند قول است یکم: یهود زمان پیغمبرند صلی اللّه علیه و آله، دوّم: یهودان پیش اند، سوّم: یهودان جادوگر زمان سلیمانند؛ زیرا بیشتر یهود منکر پیغمبری سلیمانند و او را از پادشاهان شمارند، و دور نیست که معاصرانش عقیده داشتند این پادشاهی بزرگ را از جادو بدست آورده است، چهارم: اینکه همه یهود را فرا گیرد و این بهتر است چون دلیلی بر اختصاص نیست، پنجم: اینکه همانها باشند که پیشتر فرموده: «نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ.(1)» {گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند}(2)

سدّی گفته: چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله نزد آنها آمد با تورات با او معارضه کردند، و چون تورات و قرآن موافق درآمدند، تورات را کنار گذاردند و با کتاب آصف و سحر هاروت و ماروت با او معارضه کردند که موافق قرآن نبودند، و این است معنی قول خدا: «وَ لَمَّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ كِتابَ اللَّهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ.» {و آنگاه که فرستاده ای از جانب خداوند برایشان آمد -که آنچه را با آنان بود تصدیق می داشت- گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنانکه گویی [از آن هیچ] نمی دانند} سپس از آنها گزارش داده که پیرو کتابهای جادوگران شدند.

5. در تفسیر « تتلو: میخواندند» دو وجه گفته اند: یکم: میخواندند وگزارش میدادند، دوم: دروغ میشمردند، ابو مسلم گفته: یعنی بر ملک سلیمان دروغ می بستند (گواه از لغت بر آن آورده) و اقرب همان معنی کلمه است؛ زیرا حقیقت تلاوت خواندن و گزارش است جز اینکه خبرگزار راستگو نمیگوید: میگوید بر فلان تا معلوم باشد که راست است و میگوید روایت کرد از فلان و گزارش داد از فلان و خواند از فلان و همین است که سزاوار اخبار و تلاوت است و دور نیست که آنچه از سلیمان گزارش میدادند خواندنی بود و دروغ و همه اوصاف در آن جمع بوده.

1- . بقره / 101
2- . تفسیر رازی 1 : 635- 654

6. در شیاطین اختلاف است، گفته اند: مقصود شیاطین جن اند و آن قول بیشتر مفسران است، و گفته اند: شیاطین انس و آن قول متکلمین است از معتزله، و گفته اند: هر دو با هم، آنها که شیاطین دانند، گفته اند: جن از آسمان گوش گیری میکردند و دروغهائی هم با آن جفت میکردند و به کاهنان القاء میکردند و آنها در کتابی مینوشتند و به مردم می آموختند و در عهد سلیمان شهرت یافت تا گفتند: جن غیب میداند و دانش سلیمان از آنجا است و پادشاهی او از آن کامل شده و جن و انس و باد را بدان مسخّر خود کرده که به فرمان او است.

و آنان که شیاطین انس دانند، گفتند: در خبر است که سلیمان بسیاری از علومی که خدایش بدان مخصوص کرده بود زیر تختش نهفته بود تا اینکه اگر آنچه از آنها پدیدار است از میان برود، آنچه نهفته است بماند، و چون مدتی گذشت منافقان مطالبی مناسب آن علوم نهفته از جادوگری در میان آنها نوشتند و چون وی درگذشت و مردم بر آن کتابها دست یافتند، پنداشتند که همه آنها کار سلیمان است و آن مقامی که بدان رسیده تنها برای آنها بوده و معنی «ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ» این است.

و دلیل آوردند بر ردّ قول یکم به اینکه اگر شیاطین جن میتوانستند کتب و شرائع انبیاء را دگرگون کنند به طوری که تحریف آنها بر مردم نهان ماند اعتماد به شرائع انبیاء از میان میرفت و این خود مایه طعن بر همه ادیان است.

اگر شما گوئید که این را به شیاطین انس روا میدارید چرا به جن آنها روا نباشد، گوئیم فرق این است که کار آدمی به یک راهی روشن می شود و اگر بر جن روا باشد که به تقلید از خط سلیمان در کتب او دست برند راه فهمیدن ندارد و مایه طعن بر همه ادیان است.

7. «عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ» از ابن جریح است که یعنی در ملک سلیمان و گفته اند: در عهد سلیمان. و بهتر این است که مقصود از آنچه را شیاطین میخواندند افتراء بر ملک سلیمان است، باشد؛ زیرا آنها کتب جادو را میخواندند و میگفتند: سلیمان به وسیله این علم این شاهی را به دست آورد. و آنها این کتب را خواندند چون دروغ بستن به ملک سلیمان بود و اللّه أعلم.

8. در معنی ملک سلیمان اختلاف است، قاضی گفته: مقصود نبوّت است و یا شامل آن است و کتابی که بر او نازل شده و شریعتی که برای او آمده،

و بدین وجه

ص: 299

درست آید که چون آن مردم صحیفه جادوگری را که زیر تخت سلیمان نهان کرده بودند و درآوردند و اشتباه کاری کردند که از او است، به ملک او دروغ بستند، و درست تر نزد من این است که چون میگفتند سلیمان به جادوگری این پادشاهی را بدست آورده بر ملک سلیمان دروغ بستند، و اللّه أعلم.

9. سبب اینکه جادو را به سلیمان بستند وجوهی دارد:

یکم: برای بزرگداشت آن و تشویق مردم بدو آن را از سلیمان دانستند.

دوّم: یهود به نبوت سلیمان معترف نبودند و میگفتند: پادشاهی او بر اثر جادو است.

سوّم: چون خدا جن را برای سلیمان مسخّر کرد و با آنها درآمیخت رموز عجیبی از آنها دریافت و گمان شد که وی جادو هم از آنها آموخته و اما اینکه فرمود: «وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ» {و کافر نشد سلیمان.} برای تبرئه او بود از کفر و این دلیل است که آن قوم کفر و جادو به او بسته بودند و در این باره چیزها گفته اند:

یکم: از برخی دانشمندان یهود روایت شده که میگفت: تعجب ندارید از محمّد صلّی الله علیه و آله که پندارند سلیمان پیغمبر بوده و او تنها یک جادوگر بوده؟ و خدا این آیه را فرو آورد.

دوّم: اینکه جادوگران از یهود بودند، میپنداشتند که جادوگری را از سلیمان دریافته اند و خدایش از آن تبرئه کرد.

سوّم: مردمی معتقد بودند که مایه پادشاهی او جادو بوده و خدا از آنش تبرئه کرد؛ زیرا پیغمبر بودنش با اینکه کافر و جادوگر باشد درست در نمیآید، و سپس بیان کرد که آنچه از او دور است دامن گیر دیگران است که: «وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا.» {ولی شیاطین کافر شدند.} اشاره دارد بدانها که جادوگری پیشه نموده و آن را به سلیمان بسته اند، و بیان کرد که کفر آنها به جادوگری و تعلیم آن به مردم است.

کلامی در باره سحر و جادو

و بدان که سخن درباره سحر از چند راه است:

یک: در معنی لغوی آن و گوئیم أهل لغت گفته اند: معنی اصلی آن یک نازک کاری است که سبب آن نهان است، و سحر به فتح همان خوراک است که نهان

ص: 300

است و مجاری آن لطیفند، لبید گفته: (و نسحر بالطعام و بالشراب) فریب خوریم به خوراک و نوشابه، یا غذا خوریم به خوراک و نوشابه، و به هر دو معنی مقصود نهانی است و در شعر دیگر گفته:

اگر از

ما بپرسی از چه باشیم

چه

گنجشکیم از این قوم مسحّر(1)

و کلمه مسّحر این بیت هم هر دو معنا را شاید و احتمال دیگری هم آید که مقصود از مردم سحر داریم و سحر به معنی شش است و آنچه به حلقوم بند است، و این هم به همان نهانی برگردد و از این معنا است قول عائشه که: «رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم میان سحر و نحر من جان داد.» و قول خدای تعالی که «ِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ (2).» {قطعاً تو از افسون شدگانی} یعنی توخالی، که میخوری و مینوشی و دلیلش گفته آنها است: «ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا.(3)» {تو جز بشری مانند ما [بیش] نیستی.}، و خدا به حکایت از موسی فرموده که به جادوگران گفت: «ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَیُبْطِلُهُ(4).» {آنچه را شما به میان آوردید سحر است. به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد.}و فرمود: «فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْیُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ (5).» {و چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند.}، این اصل معنی سحر در لغت است.

دو: لفظ سحر در عرف شرع هر کاری که سببی نهانی دارد و یک حقیقت بر دیگران نموده شود، و ظاهر سازی و فریب است و چون مطلق آید و قیدی ندارد مفید نکوهش است، خدا فرموده: «سَحَرُوا أَعْیُنَ النَّاسِ.» {دیدگان مردم را افسون کردند.} یعنی به آنها اشتباه کاری کردند تا گمان کردند ریسمان و چوبدستی آنها به خود تلاش میکنند و جان دارند، و فرموده: «یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعی (6).» {بر اثر سِحْرشان، در خیال او، [چنین] می نمود که آنها به شتاب می خزند.} و بسا با قیدی، خوب و پسند است.

1- . فإن تسألينا ممّ نحن فإنّنا عصافير من هذا الأنام المسّحر
2- . شعراء / 153
3- . شعراء / 154
4- . يونس / 81
5- . أعراف / 116
6- . طه / 66

روایت شده که زبرقان بن بدر و عمرو بن اهتم نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم آمدند و به عمرو گفت: از زبرقان گزارش بده، گفت: در انجمن قومش مطاع است و سخت رو، و حمایت کش است، زبرقان گفت: به خدا او میداند که من از او برترم، عمرو گفت: او را جوانمردی اندک است و آستانه تنگ، پدر نابخرد است، و دائی او پست، یا رسول اللَّه صلّی الله علیه و آله در هر دو راست گفتم: خشنودم کرد و بهتر چیزی که دانستم گفتم، به خشمم آورد و بدترین چیزی هم که میدانستم گفتم، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: برخی گفته ها جادویند و پیغمبر صلّی الله علیه و آله برخی گفته ها را جادو نامید، چون گوینده مشکلی را با سخن گیرا و شیرین بیان کرد.

اگر گفته شود: چگونه توضیح حقیقت و گزارش از آن جادو است با اینکه گوینده نهانی را پدید کرده، نه پدیدی را نهان کرده باشد، و لفظ جادو برای نهان کردن پدیدار است.

گویم: آن را جادو نامیده از دو راه:

یکم: اینکه شیرین و دلپذیر و گیرا و دلربا است مانند جادو که دلربا است.

دوّم: اینکه سخنور شیوا میتواند زشت را نیکو جلوه دهد و نیک را زشت و از این رو به جادو ماند.

اقسام جادو

و بدان که جادو چند قسم است:

قسم یکم: سحر کلدانیها

سحر کلدانیها و دروغزنها که در دوران دیرین بودند و ستاره پرست بودند، و معتقد بودند که ستاره ها مدبّر این جهانند و خیر و شر و خوشی و ناخوشی أثر آنهاست و آنهایند که خدا ابراهیم علیه السّلام را برای ابطال عقیده و ردّ کیش آنان فرستاد، و اینان سه دسته اند:

الف: آنها که پنداشتند این افلاک و کواکب به خود هستند و در هستی خود نیاز به سرپرست و آفریننده ندارند، و علت نخواهند و خودشان سرپرست عالم کون و فسادند و اینان صابئه دهریه اند.

ص: 302

ب: آنان که گفتند: محال است جسم واجب الوجود باشد، چون مرکب است و نیازمند اجزاء، و هر جزء آن جز کل است و در ذات خود ممکن است، و هر ممکنی مؤثری دارد و اجرام فلکی و اختران را مؤثری باید، و گفتند: این مؤثر یا حادث است یا قدیم، و اگر حادث باشد مؤثر دیگری باید و تسلسل محال لازم شود، و اگر قدیم است یا همه شرائط اثر بخشی را در ازل دارد یا نه چه گفته شود: خلق عالم در این خیری که هست برای آن است که اصلح است یا گوید برای آن است که ازل بگذرد یا برای حضور وقت مقدّر یا محقّقی است.

به هر حال اگر علت تامّه در ازل موجود است باید اثر هم از ازل موجود شود؛ زیرا اگر نشود یا ممتنع الترتّب است و علت مؤثر نیست و خلف لازم آید، و اگر ممکن الترتّب است و نسبت بدان بی تفاوت و گوئیم یک بار بی اثر است و یک بار با اثر، یا ترتب اثر در این بار مشروط به انضمام چیزی است یا نه، اگر مشروط است پس مؤثر تام نیست و باز هم خلف است چون فرض کردیم مؤثر تام است و اگر مشروط نیست ترجّح بی مرجّح لازم آید و تجویز آن راه استدلال به وجود ممکن بر صانع را می بندد.

و اگر گوئیم در ازل علت تامه وجود نداشته و اگر این فقدان پیوسته باشد، لازم آید که اصلا مؤثری نباشد ولی ما یک مؤثر ازلی را قبول کردیم و خلف لازم آید و اگر وضع تازه ای پیدا شود باید شرط تأثیر حادث شود و اگر این شرط خود به خود حادث شود، بی مؤثر محال باشد و اگر علتش حادثی است پیش از آن باز خلف است؛ چون فرض شد این اول حادث است به علاوه نقل کلام بدان کنیم تسلسل لازم آید که محال است.

و گفته اند: این دلیل بایست کند که ممکنات مستند به یک علت تامه ازلی باشند و لازم آید که همه آثار، هم ازلی باشند و هیچ تغییری در جهان پدید نشود ولی تغییر مشهود و قطعی است و ناچار باید راهی جست، پس گوئیم مؤثر نخست قدیم است و واجب الوجود، جز اینکه هر حادثی را حادث دیگر در پیش است و گذشت آن شرط حدوث متأخر است از مبدأ قدیم و از این راه مبدأ قدیم سبب حوادث متغیره است.

و در اینجا یک حرکت دائم لازم است که هر جزء آن پیش از دیگری بی آغاز باشد، و این حرکت نشود که مستقیم باشد وگر نه بعد بی نهایت لازم آید که

محال است و ناچار باید جرم متحرک دورانی باشد که فلک است و ثابت شد که حرکت افلاک مبادی نزدیکند برای حوادث جهان و از این رو آنها را معبود دانند و بپرستند و برای هر کدام هیکلی مخصوص و بتی معین ساخته و به خدمت آن پرداختند، و این کیش بت پرستان است.

سپس اینان گفته اند: وجود مبدأ فاعلی برای حصول أثر بس نیست، بلکه باید اثرپذیری هم باشد و شرائط موجود و موانع مفقود گردد، و بسا که امر مشکل و غریبی در عالم أعلی پدید آید ولی چون ماده زمینی آن را نپذیرد آن هیئت حاصل نشود، و این ناآمده گی بسا برای مانعی از پذیرش اثر است و بسا برای نبود شرائط است ولی اگر ما طبع این تشکّل آسمانی را بدانیم و وقت حصول آن را و طبع اموری که شرطند در پذیرش ماده زمینی برای آن اثر، ممکن است ماده را آماده اثرپذیری کنیم و مانع را از میان برداریم تا فیض بخشی به کمال رسد و به ماده سرایت کند، چون ثابت است که با وجود فاعل تام و قابل تام فعل تام پدید می شود.

چون این را دانستی پس بدان که ساحر آن است که قوای عالیه فعاله را از بسیط و مرکب میشناسد و لیاقت هر یک از عوالم زمینی را هم میداند و معدّات و عوائق را هم به حسب طاقت بشریه تشخیص میدهد، و سحر این است که انسان میتواند خارق عادت را جذب کند، و مانع آن را به وسیله نزدیک کردن اثر پذیر به اثر بخش از میان ببرد، و این است معنی گفته بطلمیوس: « دانش نجوم از تو و از آنها است.» این اشاره است به خلاصه گفتار فلاسفه صابئه در حقیقت سحر و جادو.

دسته سوّم: برای افلاک و کواکب خالق مختاری معتقدند، ولی گفتند: خدا بدانها جان داده و نیرو و کار و تدبیر این جهان را بدانها وانهاده، گفته اند دلیل بر زنده بودن اجرام فلکیه دو چیز است:

1. جان داشتن اشرف است از بیجانی و چگونه در حکمت خدا میگنجد که به جسم پستی چون کرم و سوسک جان دهد و این اجرام شریفه روحانیه بیجان باشند.

2. افلاک حرکت دارند و به دور خود میچرخند و این حرکت یا طبعی است یا به زور یا به اراده، نمیشود طبعی باشد؛ چون حرکت طبعی میل به یک جهت است و باید برود و برنگردد یا به عکس و نمیشود برود و بیاید، و هر نقطه فلک که حرکتش از او فرض شود حرکت به سوی او است و محال است این گونه حرکت

طبعی باشد و چون طبعی باطل شد قسری و به زور هم نمیشود؛ چون حرکت قسری یعنی بر خلاف طبیعت و در این صورت باید ارادی باشد و ثابت شود که افلاک و اختران همه اجرام زنده و با شعورند، بعداز آن گوئیم بشر به چهار دلیل نتواند بر همه طبائع عالی و دانی احاطه کند:

3. اثبات کواکب راهی جز دیدن ندارد، و تردید نیست که او چیز کوچک را از دور نتواند درک کرد، خردترین ستاره که در فلک هشتم است و تیزی چشم را را با آن امتحان کنند، ده و چند برابر زمین است، و ستاره عطارد هزار بار کوچکتر از زمین است، و اگر در فلک اعظم ستاره ها باشد به اندازه کوچکترین ستاره فلک ثوابت دیدن آنها میسّر نیست تا چه رسد که اندازه عطارد باشند.

بنابراین ممکن است در آسمان ستاره های فعالی باشند که ما از خود آنها آگاهی نداریم تا چه رسد به اثر آنها، از این رو مؤلّف کتاب « تنکلوشا » از روایای (سید خ ب) بشر نقل کرده که در پشت اختران شماره شده فلک، اختران بیشماری است که رصد نشدند؛ برای اینکه بسیار خردند یا اینکه اثر و کارشان نهان است.

4. همه اختران دیدرس، رصد نشدند و تنها 1022 تا از آنها رصد شدند، و دلیلش این است که کهکشان خود ستاره هایی خردند که در فلک ثوابت به دیدن وضع مخصوص مرکوزند و دانستن طبع آنها دشوار است.

5. اطلاع کافی از طبع همین کواکب رصد شده هم در دست نیست؛ زیرا گفته حکماء درباره آنها ضعیف و بیحاصل است.

6. اگر طبع یک یک را بدانیم طبع مجموع را مگر به طور تقریب دور از تحقیق نمیدانیم، و میدانیم که حوادث این عالم اثر طبع بسیط آنها نیست و گر نه همیشه باید باشند بلکه از ترکیب آنها است که نهایتی ندارند و از قیاس فهم آنها میسر نیست و به این چهار وجه ثابت شد که دانستن همه طبائع فعال، نشدنی است، و دانستن اثرپذیری همه چیزی هم دشوار است؛ چون از اندازه و چگونگی، و وقوع و جا و مقولات دیگر وابسته به شرائط مخصوصی است و مواد زمینی یک حال ثابت ندارند و پیوسته دگرگون میشوند و گرچه به دید نیاید، و اگر کسی وقوف تام به همه طبائع فعاله و منفعله پیدا کند، دانای به همه تفاصیل خواهد بود که گذشته باشند یا بیایند، و میتواند امور بی نهایتی را احداث کند.

ص: 305

سپس گفته اند این ملاحظات عقل بشری را از این کار سست کند ولی گفته اند (مالا یدرک کله لا یترک کله) و قوای بشر که اطلاع از همه چیز را نتوانند و اطلاع بر بعضی را توانند، این گر چه نسبت بدان چه هست، ناچیز است ولی توانائی بزرگی در آدمی است که به تجربه های طولانی گذشته بسیاری از احوال اختران سیاره و ثوابت را دانسته و احوال بروج و حدود و مثلّثات را فهمیده که بهره مهمی دارد برای کسی که بر طبائع آنها مطلع شود، و برای آنکه یقین کامل به دست نیاید نباید بهره از این قوانین آماده را وانهیم، چنانچه برای نبودن برهان یقینی بر همه طبائع غذاها ودواهای بسیط و مرکب نباید بهره گیری را از آنها را وانهیم. بلکه صنعت نجوم بهتر از پزشکی است؛ زیرا هر دو در اینکه برهان قاطع برای قضاوتهای خود ندارند، شریکند؛ زیرا در طب اگر دارو عوضی باشد زیان بزرگی دارد و اما در نجوم اگر هم خطا شود زیانی ندارد و ظن به نفع در هر دو ثابت است و نجوم بهتر از طب است.

اگر کسی گوید: راهی برای شناخت طبائع اختران و بروج نیست، چون تجربه نشدنی است، برای آنکه در تجربه باید ناچار دوبار ملاحظه شود، و فلک دو چرخش برابر ندارد و نزد برخی فلاسفه نشدنی است و اگر هم بشود، اختران در جای خود نباشند و این تجربه باید با دو دوره عمر عالم انجام شود و کدام عمر و کدام عقل بدان میرسد؟

جواب: برگشت فلک به شکل نخست لازم نیست که از همه جهت باشد، بلکه چون اختری در برجی بود و اثری داد و چند بار آن را مشاهده کردیم گمان می آید که آن اختر در این برج این اثر را دارد و همین کافی است بعلاوه بسا که طبائع و آثار این کواکب الهام میشوند.

از جالینوس حکایت است که بسیاری از امور طب را در خواب دیده است، گفته اند: چون این ثابت شد البته تجربه هائی که منجمان داشته اند دلالت دارند که هر مکان و زمان و روز و ساعت و غذا و بو و شکلی وابسته به ستاره ای در وقت شرف و قوت او، است و چون از او خواهند دور نیست که عمل خارق عادتی را انجام دهد خصوصا اگر مباشر این کار دارای نفس نیرومند و پاک باشد و روحش از جوهر ارواح آسمانی باشد که کار تمام است و غرض حاصل می شود، این مجموع اقوال صائبه در بیان این گونه سحر است.

اما معتزله از مسلمانان به اتفاق گویند جز خدا توانا بر آفرینش جسم نیست و نه بر زندگی و رنگ و مزه، و دلیلها آوردند که قاضی آنها را ذکر کرده و در تفسیر و دیگر کتب خود خلاصه نموده و ما برخی را با اعتراض بر آنها بیاوریم:

یکم: یک نکته عقلی است، میگویند هر چه جز خدا، در مکان است یا وابسته به آن است و اگر جز خدا جسم یا زندگی آفریند باید در مکان باشد، و هر چه در مکان است نیروی او جدا از ذات او است و اگر از ذاتش بود باید هر جسمی چنین باشد؛ زیرا همه اجسام یک ذات دارند و آنچه قدرت جدا از ذات خود دارد نمیتواند جسم یا زندگی بسازد و دلیلش دو وجه است:

یکم: ما همه به بداهت میدانیم که نمیتوانیم ابتکار خلق جسم و زندگی داشته باشیم و قدرت ما در ناتوانی مشترک است و علّتی ندارد جز اینکه قدرت ما جدا از ذات ما است و این ناتوانی در هر چه قدرتش مانند ماست، جاری است.

وجه دوّم: قدرت ماها بی تردید با هم تفاوت دارد و اگر میتوانستیم جسم و زندگی بسازیم آن هم یک تفاوتی بود که بیش از تفاوتهای موجود نبود و اگر صرف تفاوت، نیروی خلق جسم و زندگی را به وجود می آورد، باید در این قدرت متفاوت ما هم این نیرو باشد و چون نیست میدانیم که قادری که قدرتش جدا از ذات است قادر به خلق جسم و زندگی نیست.

دوّم: اگر آن را روا دانیم معجزه دلیل نبوت نشود؛ زیرا ممکن است خرق عادت به واسطه ترکیب نیروهای آسمانی با زمینی انجام شود و ممکن نیست علم به اینکه به دست پیغمبران باشد و از خدا صادر شده باشد و بسا که آن را به سحر فراهم کردند و در این صورت عقیده به نبوت از هر راه بسته شود.

سوّم: اگر در آدمیان کسی باشد که جسم و زندگی و رنگ آفریند باید بی رنج اموال بسیاری بدست آورد، ولی ما به چشم مینگریم که مدعیان سحر و جادو برای به دست آوردن پول کمی رنج فراوان میکشند، پس میدانیم دروغ میگویند، و از همین راه دروغگوئی مدعیان کیمیاء ثابت شود؛ زیرا اگر میتوانستند با دارو طلا بسازند در صورتی که هزینه کمی داشت برای خود میساختند و از رنج میرهیدند، و اگر برای ابزار کار هزینه بسیار لازم بود از سرمایه داران میگرفتند و برای آنها میساختند و برای پادشاهان پول پرست

این کار آسانتر از جهانگشائی و غنیمت ستانی بود که باید اموال و گنج فراوان صرف آن شود، و چون میدانیم کسی

بدان اقدام ندارد میفهمیم که نادرست است، قاضی گفته از اینجا ثابت شد که جادوگر نمیتواند کار غیر عادی انجام دهد.

بدان که این دلائل همه سست هستند، اما دلیل اول اعتراضش این است که چه دلیلی دارید بر اینکه هر چه جز خدا در مکان است یا وابسته بدان، مگر ندانید که فلاسفه به اثبات عقول و نفوس فلکیه و نفوس ناطقه اصرار دارند و میگویند همه مجرد از مکانند.

اگر گویند: اگر موجودی چنین باشد باید مثل خدا باشد و آن نمیشود.

گوئیم: این را نپذیریم زیرا اشتراک در اوصاف سلبی ملازم اشتراک در ماهیت نیست تا مثل ثابت شود، و اگر این را بپذیریم گوئیم: چرا برخی اجسام قادر بالذات نباشند، اینکه گفته: اجسام متساویند و اگر یکی چنین باشد باید همه چنین باشند، گوئیم: چه دلیلی دارید که همه اجسام مثل هم باشند.

اگر گویند: جسم معنائی ندارد جز اینکه از هر جهت کشش دارد و جاگیر است و در این معنا تفاوتی میان آنها نیست.

گوئیم: کشش و جاگیری از اوصاف و لوازم جسمند و بسا که چند ماهیت مختلف در برخی لوازم مشترک باشند.

بپذیریم که قدرت آنها جدا از ذات است، چرا بدین قدرت نتواند جسم و زندگی آفریند، اینکه گفته قدرت همه ماها در ناتوانی مشترکند و این ناتوانی حکمی است مشترک و علتی مشترک لازم دارد و آن جز این نیست که قدرت ما ذاتی نیست، گوئیم همه این مقدمات ممنوع باشند، ما نپذیریم که ناتوانی را علّتی باید؛ چون امری است عدمی و عدم علت نخواهد، گو بپذیریم که امر وجودی است ولی آنها معتقدند که بسیاری از احکام را علّتی نیست چرا اینجا چنین نباشد.

بپذیریم که آن علت خواهد، چرا میگوئید حکم مشترک را علّت مشترک باید، آیا قبح یک حکم نیست با اینکه چند علت چون ستم، دروغ و جهل دارد، پذیرفتیم که علّت مشترک باید، ولی نپذیریم که هیچ وجه اشتراکی نیست جز اینکه همه قدرت ذاتی نداریم ولی چرا این قدرت در برخی وسیله خلق جسم و زندگی نباشد.

و اما اعتراض در وجه دوم این است که صرف مخالفت این قدرت با قدرتهای دیگر سبب امتیاز آن برای خلق جسم و زندگی نیست، بلکه برای

خصوصیتی است که بدان از قدرتهای دیگر ممتاز است و آن خصوصیت در آنها نیست، و نظیر این سخن است که گفته شود مخالفت آواز با سفیدی سخت تر از مخالفت آن با سیاهی نیست، و اگر این مخالفت مانع از آن است که هوا دیده شود باید سبب شود که سفیدی هم دیده نشود.

و چون این سخن فاسد است، آن سخن آنها هم فاسد است و عجب است از قاضی که چون این وجوه را از اشعریه در مسأله رؤیت حکایت کرده همه را با این اعتراضها انتقاد کرده، سپس خودش در این مسأله که پایه اثبات نبوّت و ردّ بر منکران رسالت است بدان تمسک جسته است.

و اما وجه سوّم که اگر این اصل درست باشد دلیلی برای اثبات نبوت نماند، گوئیم: یا قول به صحت نبوت فرع فساد این اصل است یا نیست، اگر باشد نمیشود فساد این اصل را فرع صحت نبوت دانست؛ زیرا دور لازم آید و اگر نیست این سخن بیهوده گردد.

و اما اعتراض در وجه آخر این است که سخن در امکان غیر از سخن در عمل است و ما نمیگوئیم این حالت برای هر مدعی حاصل است بلکه بسا در هزارها سال یکی به چنین مقامی رسد و این که شما گوئید لازم نیاید، این سخن در نوع یکم سحر و جادو بود.

نوع دوم از سحر و جادو: سحر وهم پرستان و نفوس توانا است.

گفتند: مردم درباره آنچه هر کس به کلمه (من) بدان اشاره کند اختلاف دارند که چیست؟ برخی گویند همین پیکره جسمانی است، و برخی گویند جسمی لطیف است و در آن روان و دوان است، و برخی گویند موجودی است آسمانی نه جسم و نه جسمانی، اگر گوئیم انسان همین ساختمان جسمانی است تردید نیست که مرکب از اخلاط اربعه است چرا روا نباشد که در یک دورانی، در یک سرزمین مزاجی باشد که جسم آفرین و دانا به امور نهان از ما باشد و این سخن بنا بر اینکه انسان جسم لطیف روان در تن است هم می آید.

و امّا اگر بگوئیم انسان نفس ناطقه است و جدا از تن، چرا روا نباشد که نفوس مختلف باشند و برخی نفوس خود بخود توانا بر این حوادث و آگاه بر اسرار

نهان باشند و دلیلی بر خلاف این احتمال نیست جز وجوه گذشته که بطلان آنها روشن شد.

از آن پس چیزی که این احتمال را تأیید کند، وجوه چند است:

یک: آدمی میتواند بر سر یک تیری که روی زمین است راه برود و اگر آن را روی یک پرتگاه پل کنند نمیتواند بر آن راه رود و این علّتی ندارد جز اینکه توهم سقوط سبب آن شود.

دوّم: همه پزشکان دچار به خوندماغ را از نگاه بر چیزهای سرخ منع کنند، و غشی را از نگاه به چیزهای درخشان و چرخان، و این برای آن است که وهم در نفوس اثر بخش است.

سوّم: مؤلف شفاء در طبائع الحیوان از ارسطو نقل کرده که جوجه مرغ چون بسیار با خروس آوازه خواند بر ساق او مانند خروس چیزی بروید و مؤلف شفاء گفته این دلیل است که احوال تن پیرو احوال نفس است.

چهارم: همه امتها اتفاق دارند که دعاء اجابت پذیر است و گویند دعاء زبانی بی توجه دل، کم برکت و بی اثر است، و این دلیل است که همت و نفس را اثری است و همه ملتها و کیشها آن را پذیرفته اند.

پنجم: اگر انصاف دهی، دانی که علّت نزدیک همه کارهای جانوران جز خاطره های دل آنان نیست؛ زیرا نیروی حرکت طبعی و منشوار در اندام برای کار و بیکاری هر دو آماده است و ترجیح یکی بر دیگری جز تصور زیبائی و لذت یا تصور زشتی و آزار و زیان نیست و همین خاطره هایند که اندام را برای کار به حرکت آرند پس از آمادگی که دارند، و چون خاطره ها مبدء مبادی کارهایند دور نیست که خود علّت بیواسطه کاری شوند.

ششم: این خاطره ها به حکم تجربه و دید سبب چگونگیهائی در ابدان شوند، چنانچه در خشم مزاج بسیار داغ شود، از یکی پادشاهان حکایت است که فلج شد و همه پزشکان از درمانش درماندند و یک پزشک استاد بی اجازه براو وارد شد و او را به باد دشنام و بدگوئی گرفت و فحش ناموسی به او داد و او سخت خشمگین شد و از خوابگاهش یکباره جستن کرد، و آن بیماری مزمن و مهلک درمان شد، و چون رواست خاطره ها علّت پدیده های تن باشند، دور نیست که علّت پدیده های برون از آن شوند.

ص: 310

هفتم: چشم زخم مورد اتفاق خردمندان است و آن هم دلیل امکان گفته ما است.

چون این را دانستی گوئیم نفوس جادوگر گاهی به خودی خود بر کارهای جادوئی توانایند و نیازی به کمک ابزار و وسائل ندارند و گاهی توانائی آنها کم است و نیازمند به آنند، و تحقیقش این است که چون نفس نیرومند و چیره بر تن باشد و به خوبی پیوسته به جهان آسمانی است گویا یک روح آسمانی است و میتواند در موادّ این جهان اثر بخشد، و اگر ناتوان و دچار لذتهای این بدن است هیچ تصرفی جز در همان بدن ندارد، و چون خواهد در بدن دیگر تصرف کند تمثال او را گیرد و در برابر خود نهد تا دیده بدان مشغول شود و خیال به دنبالش آید و نفس ناطقه هم بدان رو کند و اثر نفس و روح در آن پدید گردد، از این رو همه امتها اتفاق دارند که هر که پیرامون این کارها است ناچار است از دلخواه ببرد، و ریاضت کشد و کم بخورد، و از مردم کناره گیرد، و هر چه این امور کاملتر باشد اثرش بیشتر است، در صورتی که نفس از نظر ساخت خود با این کار هم آهنگ باشد اثر بزرگی دارد.

و علتش این است که چون نفس به یکسو رو کند همه نیرویش در آن به کار رود و چون به کارهای بسیار پردازد نیرویش پراکنده شود و بر آنها و به هر کدام اندکی رسد و از این رو دو آدمی که ذهن برابر دارند اگر یکی به یک صنعت پرداخت و دیگری به دو صنعت، یک صنعتی نیرومندتر از دیگری شود، و کسی که خواهد حق در یک مسأله را بداند باید خاطر خود را از مسائل دیگر برهاند تا کارش آسانتر باشد.

آدمی که همّ و همتش دنبال لذت و شهوت است نفسش غرق در آن است، و نتواند کار خارقی انجام دهد، در اینجا آفت دیگر هم هست از این نظر که این نفس از نخست عادت به لذت کرده و به کار پدید نمودن اعمال غریبه نپرداخته و به منش خود نسبت به اولی شوق دارد و از دومی نفرت، و تا اولی را به دلخواه بیابد کجا به دومی گراید و روشن شد که ارتکاب چنین کارها مگر با تجرّد از احوال جسمانیه میسّر نیست مانند گوشه گیری و یکباره دل دادن به عالم صفا و ارواح.

و اما اوراد برای این است که چون دیده را باید به امور مناسب این عرض واداشت گوش را هم باید بدان گماشت؛ زیرا چون همه حواس رو به یک عرض

ص: 311

آرند نفس بهتر بدان متوجه گردد، و اگر اوراد الفاظ نامفهوم باشند، نفس را حیرت و دهشت رخ دهد و در این میانه از محسوسات رو برگیرد و بدان کار رو آورد و بکوشد و اثر نفسانی نیرومند شود و غرض حاصل گردد، و دودکردن نیز چنین است.

گفته اند: البته ثابت شده که این اندازه از نیروی نفسانی خود به خود اثر بخش است، و اگر نوع اول جادو که استعانت به اختران است بدان پیوندد اثرش بیش شود، و در اینجا دو نوع اثر بخش دیگر هم هستند:

یکم: جانها که از تن جدا شدند بسا در قوت و اثر بسیار مانند این نفس اند و چون این نفس پاک شود بسا که آن ارواح مجذوب او گردند و در انجام آن کار به او کمک دهند.

دوم: نفوس ناطقه چون از کدورت بدن پاک شوند از ارواح آسمانی فیض گیرند و به کمک آنها به کارهای خارق العاده دست یابند، این شرح جادوی وهم جویان و وردخوانان است.

نوع سوم سحر و جادو: استعانت به ارواح ارضیه است.

برخی از فلاسفه متأخر و معتزله منکر جن شده اند، امّا فلاسفه بزرگ آن را منکر نشدند جز آنکه آنها را ارواح ارضیه نامند که در گوهر خود از هم جدایند برخی خوبند و برخی بد و آزاردهنده، خوب آنها پری و بدشان کفار جن و دیواناند. سپس جمعی از آنها گفتند: این ارواح جواهرینند خوددار، نه مکان دارند و نه در مکانی جا دارند، توانا، دانا، مدرک امور جزئیه اند و پیوست نفس ناطقه بدانها آسانتر است از پیوست او به ارواح آسمانی، ولی نیروی حاصل از پیوست با آنها از نیروی پیوست با ارواح آسمانی سست تر است.

اما اینکه پیوست با آنها آسانتر است برای بیش بودن رابطه است و هم شکلی کاملتر با آنها از هم شکلی با ارواح آسمانی، و اما اینکه نیروی پیوست با ارواح آسمانی بیشتر است برای این است که نسبت آنها با ارواح ارضیه چون خورشید با شعله و چون دریا با قطره، و شاه با رعیت است، گفته اند: اگر چه برهان قطعی به وجود این چیزها نیست ولی احتمال و امکانش هست و اصحاب این فن به تجربه یافته اند که پیوست با ارواح ارضیه به کارهای آسان و اندکی از ورد و دود و ریاضت به دست شود و این نوع را عزائم و عمل تسخیر جن نامند.

ص: 312

نوع چهارم از سحر: خیال گیری و چشم بندی است

و این نوع چند مقدمه دارد:

یکی: خطای بسیار دید، چنانچه کشتینشسته بیند کشتی ایستاده و شط روان است و این دلیل است که ایستاده را در حرکت بیند و به عکس، یک قطره فروگیر را خطی راست بیند و یک آتش گردان سریع را دائره ای از آتش، یک گنبد را در میان آب یک حباب بیند و یک چیز کوچک را در مه، بزرگ، و چون بخار زمین که قرص خورشید را هنگام برآمدن بزرگ نماید، و چون از آن بگذرد و بالا گیرد خرد باشد، و اما اینکه چیز بزرگ از دور خرد دیده شود که روشن است این چیزها رهبری کردند که بسا چشم به یک سببی چیزی را بر خلاف واقع بیند.

دوّم: دیده چون در فرصت کافی چیزی را بیند آن را خوب درک کند، و اگر به دنبال هم آیند و بی فرصت باشد به هم آمیزند و از هم ممتاز نگردند، از این رو اگر سنگ آسیا از مرکز تا محیط به رنگهای مختلف رنگ آمیزی شود و بچرخد به یک رنگ دیده شود که ترکیبی از همه این رنگها است.

سوّم: اگر دل و نفس به طور کامل مشغول چیزی باشد بسا چیز دیگر برابر حس آید و آن را نیابد. چنانچه کسی در ورود به پادشاه به آدم دیگر برخورد که با او سخن گوید ولی او را نشناسد و سخنش را نفهمد، چون دلش به دیگری مشغول است و یکی در آینه مینگرد که خاشاک چشم خود را بیند و آن را بیند و آنچه در جای دیگر چهره اش از آن بزرگتر است نبیند، بسا قصدش این است که صفحه آینه را بررسی کند و آنچه در آینه منعکس است در نیابد.

چون این مقدمه ها را دانستی برایت آسان است که بفهمی این نوع جادو چیست و شعبده باز استاد، کاری کند که حاضران را سرگرم سازد و چشم آنها را بگیرد، و چون خوب آنها را فریفت و چشم آنها را به خود دوخت شتابانه کاری دیگر کند که بر آنها نهان ماند، و به کار یکم آنها را سرگرم کرده و دومی را شتابانه انجام داده و چیزی بر آنها پدید گردد که بر خلاف انتظار آنها است، و از آن در شگفت مانند، و اگر خاموش باشد و سخن دلفریبی نگوید که حاضران را سرگرم نماید به ضدّ آنچه خواهد کرد، بیننده ها همه کارهایش را بفهمند و تعجبی نکنند.

و این معنی سخن آنها است که شعبده باز چشم بند است یعنی دیده ها را بجز آن کاری که قصد دارد میکشاند، و هر چه چشم و دل آنها را بهتر ببرد کارش

استادانه تر است، و هر چه دید را پریشانتر کند کار او را بهتر سازد، چنانچه شعبده باز در یک جای درخشان باشد و دیده را خیره کند، یا در تاریکی باشد، و رنگهای روشن تند هم چشم را میزنند و رنگهای سیاه را دیده خوب تشخیص نمیدهد، این کلیات سخن درباره این نوع سحر است.

نوع پنجم از سحر: ترکیب ابزاری به نسبت هندسی

کارهائی است که از ترکیب ابزاری به نسبت هندسی یا به خیال انگیزی ناشی شوند، چون دو سواری که با یک دیگر میجنگند، یا سواری که بوقی بدست دارد بر پشت اسبی و در هر ساعت از روز بوق میزند بی آنکه کسی دست به او زند و چون صورتها که نقاشان روم و هند بکشند و بسازند و بیننده آنها را با آدمی زنده فرق نگذارد و آنها را در حال خنده و یا گریه میسازند، تا آنجا که خنده شادی و خنده شرم و خنده شماتت را هم مجسّم مینمایند.

و اینها نیرنگهای صنعتی است و جادوی جادوگران فرعون از این نوع بوده، و ساعت سازی و جر اثقال از این باب است و نباید جزء سحر شمرده شوند؛ چون به وسیله صنعت است و هر کس میتواند سبب آنها را بفهمد ولی چون در این زمانه اطلاع فنی بدانها دشوار است و کمتر کسی وارد صنعت آنها است، اهل ظاهر آنها را هم سحر شمردند.

و از این باب است آنچه که ارجعانوس موسیقار در هیکل قدیم اورشلیم هنگام تجدید ساختمان آن ساخت و داستانش این است که در بیابانی گذر کرد و به یک جوجه پرنده براصل برخورد که پرنده مهربانی است، آن جوجه سوت اندوه باری میزد به خلاف سوت براصل دیگر، و براصل دانه های لطیف زیتون را می آوردند و نزد او میانداختند، برخی را میخورد و مقداری هم بجا میماند که بیش از نیازش بود، و این موسیقار آنجا ایستاد و اندیشید که سوت او بر خلاف پرنده های دیگر حزن آور است و مهرانگیز که پرنده ها را به کمک خود میکشاند و برایش خوراک می آورند.

لذا ابزار سوتی ساخت که در برابر باد همان سوت را میداد و آن را آزمایش کرد تا آنجا که براصل را به خود جلب کرد و برایش زیتون می آوردند به گمان اینکه از جنس آنها است، و چون کارش درست درآمد خود را به صورت

ناسکان درآورد و وارد هیکل اورشلیم شد، و از شبی که اسطرخن در آن دفن شده بود پرسید: آن ناسکی که هیکل را ساخته بود و به او گفتند شب یکم ماه آب بوده است.

او پرنده مجوّف به شکل برصله ساخت و بالای هیکل واداشت و رویش قبه ای نهاد و فرمود تا در یکم آب در آن را باز کنند، و برای وزیدن باد بدان مجسمه آواز برصله بلند میشد و پرنده های براصل زیتون می آوردند و در آن گنبد میریختند و هر روز پر از زیتون میشد، و مردم معتقد شدند که این از کرامات مدفون درآن است، و در این باب انواع بسیاری وجود دارد که شرح آنها مناسب اینجا نیست.

نوع ششم از جادو: بکار بردن دارو

بکار بردن دارو است، مانند داروئی که عقل را ببرد یا ذره های سکرآور چون مغز خر که چون به خورد کسی دهند کم خرد شود، و نمیتوان منکر خاصیتها شد چون خاصیت کهرباء روشن است، ولی مردم درباره آن پر گفتند و راست و دروغ را به هم آمیختند.

نوع هفتم جادو: تسخیر دلها

تسخیر دلها است، مانند اینکه جادوگر گوید من اسم اعظم را میدانم یا جن فرمان مرا میبرند، و اگر شنونده ضعیف العقل و بی تجربه باشد بدان فریفته شود و هراسی او را گیرد و حواسش ناتوان گردد، و جادوگر با او هر چه خواهد کند. کسی که تجربه اندوخته، میداند تسخیر دلها وسیله انجام کارها و پرده پوش رازها است.

نوع هشتم جادو: سخن چینی

سخن چینی و دو بهمزنی است با نیرنگهای گوناگون و آن میان مردم شایع است و این خلاصه ای است در بیان اقسام جادو و شرح انواع و اصناف آن و خدا داناتر است.

اقوال مسلمانان در باره جادو

مسأله 11: اقوال مسلمانان درباره اینکه این انواع جادو ممکن هستند یا نه؟ معتزله همه را منکرند جز جادوی خیال انگیزی و تأثیر برخی داروهای خردبر و دو بهم زنی و سخن چینی، و بسا کسی را که معتقد به آنها است و آنها را جائز داند کافر شمارند.

و اهل سنت روا دارند که جادوگر در هوا بپرد و آدم را به صورت خر درآورد و خر را به صورت آدم جز اینکه گویند: هنگام ورد خواندن جادوگر خالق همه این چیزها خدا است نه اینکه فلک یا اختر مؤثر باشد، و اما فلاسفه و منجمین و صابئه همان را گویند که بیانش گذشت.

و اصحاب ما در ردّ قول صابئه دلیل آرند که عالم پدید شده است و باید آفریننده اش قادر باشد؛ زیرا مقدور او باید ممکن باشد و امکان در همه ممکنات یکسان است و همه ممکنات مقدور خدایند و اگر یکی از آنها سبب دیگری داشته باشد لازم آید که مقدور خدا نباشد و این مستلزم عجز خدا است و آن محال است و ثابت شد که وقوع هر ممکنی جز به قدرت خدا محال است و بنا براین عقیده صابئه باطل است.

گفته اند: چون این نوع ثابت شد، گوئیم وقوع این خوارق عادت مانعی ندارد که خدا را عادت باشد هنگام جادوی جادوگران چیزی آفریند، و بر وقوعش از قرآن به این آیه دلیل آورده اند که: « وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ.» {و زیان رسان نیستند به کسی جز باذن خدا. } و استثناء بر حصول اثر به سبب آن دلیل است.

روایت شده که پیغمبرصلّی الله علیه و آله را جادو کردند، و در او اثر کرد تا فرمود: « به نظرم آید که چیزی را گفتم و کردم با اینکه نه گفتمش، و نه انجامش دادم.»، و روایت است که زنی یهودی او را جادو کرد و طلسم را زیر سنگ چاه نهاد، و چون آن را درآوردند، این عارضه از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم برطرف شد، و معوّذتین به سبب آن نازل شدند.

زنی نزد عائشه آمد، به او گفت من جادوگرم، آیا توبه دارم، از او پرسید جادویت چیست؟ گفت: رفتم در بابل هاروت و ماروت تا جادو آموزم به من گفتند: ای کنیز خدا عذاب آخرت را به کار دنیا برای خود مخر، و نپذیرفتم، به من گفتند: برو و بر این خاکستر بشاش، رفتم بشاشم و با خود فکر کردم که نمیکنم و نزد آنها

ص: 316

آمدم و گفتم: کردم، گفتند: برای کارت چه دیدی؟ گفتم: چیزی ندیدم، گفتند: تو بر سر کار خودی از خدا بترس و مکن و نپذیرفتم، گفتند: برو و همان را بکن، و رفتم و کردم، و دیدم یک سوار با روپوش آهن از فرجم بیرون آمد و به آسمان بالا رفت، و آمدم و به آنها گزارش دادم.

گفتند: ایمان از دل تو بیرون رفت و خوب جادوگری شدی، گفتم: چگونه است، گفتند: هر چه بخواهی و در خاطر آوری می شود، من گندم در خاطر آوردم و ناگاه گندمی حاضر شد، گفتم: کاشته شو، کاشته شد، و همان ساعت خوشه کرد، گفتم: آرد شود، آرد شد، گفتم: نان شو، نان شد، و من هر چه خواهم در دل خود آرم و موجود شود، عائشه گفت: تو توبه نداری.

حکایات بسیاری که در این باب آورده اند، و مشهورند، اما معتزله به چند دلیل آن را منکرند:

یکم: قول خدا «لا یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتی(1).» {و افسونگر هر جا برود رستگار نمی شود.}

دوّم: خدا در وصف محمّد صلی اللَّه علیه و آله فرموده: «وَ قالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً.(2)» {وقتی که ستمگران گویند: «جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید.}، و اگر جادو شده بود این گفته مذمتی نداشت.

سوّم: اگر جادو اثر کند امتیازی میان معجزه و جادو نباشد، سپس گفته اند این دلائل یقین آورند، و آنچه شما آوردید اخبار آحادند و معارض با این دلائل نتوانند بود.

در عدم قبح و منع جادوگری

مسأله 12: در اینکه علم جادوگری نه زشت است و نه ممنوع، محققان بر آن اتفاق دارند؛ زیرا دانش در ذات خود شریف و برای عموم است، قول خدا «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ.(3)» {آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟}، و برای آنکه اگر جادو را ندانند امتیاز دادن میان آن و معجزه را

1- . طه / 69
2- . إسرا / 47
3- . زمر / 10

نتوانند، و علم به معجزه واجب است و مقدمه آن هم واجب است، و این دلیل است بر اینکه تحصیل علم به سحر واجب است و واجب چگونه حرام باشد.

در کفر جادوگر

مسأله 13:جادوگر کافر است یا نه؟ فقهاء در آن اختلاف دارند، از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «هر که نزد کاهن یا جادوگر رود و او را باور دارد البته بدان چه بر محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم فرود آمده کافر است.»، بدان که نزاعی میان امت اسلام نیست که هر که اختران را مدبر و خالق جهان و حوادث جهان داند از خوب و بد کافر است، و این همان نوع یکم از سحر است.

و اما نوع دوّم که معتقد شود روح آدمی نیرومند گردد تا آنجا که جسم و زندگی و قدرت و تغییر شکل پدید آرد اظهر این است که امّت اسلام بر کفر او اجماع دارند، و اما نوع سوم که معتقد شود جادوگر از تصفیه و خواندن ورد و دود کردن برخی داروها به آنجا رسد که خدا در دنبال کار او بر سبیل عادت آنها را پدید کند، معتزله همه او را کافر دانند و گفته اند: با این عقیده ممکن نیست پیغمبران برحق را شناخت.

و این گفته زشتی است؛ زیرا کسی را رسد که گوید: اگر مدّعی نبوت دروغگو باشد نباید خدا این چیزها را به دست او پدید آورد تا مایه اشتباه گردد، ولی اگر مدعی نبوّت نشود و این امور را پدید آورد اشتباهی به میان نیاید و امتیاز میان حقگو و باطل جوابی است که برای حقگو این امور به دنبال دعوی نبوّت محقق شوند، و اما انواع دیگر جادو که شمردیم شکّی نیست که مایه کفر نباشند.

اگر گویند: چون یهود سحر را به سلیمان بستند خدا در تبرئه او فرمود: «وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ.» {و سلیمان کفر نورزید.} و این دلیل است که هر جادو و سحری کفر است، بعلاوه فرمود: «وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ.» {لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند.} و این هم مقتضی است که هر سحری کفر باشد، و از دو فرشته هم حکایت کرده که آنها به کسی جادو نیاموختند جز اینکه گفتند: «حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ.» {مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند: «ما [وسیله] آزمایشی [برای شما]هستیم، پس زنهار کافر نشوی} و این هم دلالت دارد که هر سحری کفر است.

ص: 318

گوئیم: حکایت حال را بس که یک صورت کفر وجود داشته باشد و آن را حمل کنیم بر کسی که معتقد به خدائی ستارگان است سپس پس از ایراد مسأله 14 درباره حکم کشتن ساحر گفته: این کلیات سخن درباره سحر و جادو است و اکنون به تفسیر آیه بر گردیم.

قول خدا: «حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ.» ظاهر آیه این است که کفر آنها برای آموختن جادو بوده؛ زیرا وصف مُشعر به علیت است، و آموختن آنچه کفر نباشد کفر نیست، پس آیه دلیل است که تعلیم جادو کفر است و مانع را رسد که گوید: وصف مشعر به علیت نیست و معنا این است که شیاطین کفر آوردند، و جادو هم می آموختند.

اگر گوئی: این مورد اشکال است؛ زیرا خدا در این آیه خبر داده که دو فرشته به مردم جادو می آموختند، و اگر آموختن جادو کفر باشد لازم شود دو فرشته را کافر دانند با اینکه همه فرشته ها معصومند، و بعلاوه شما دلیل آوردید که هر جادو کفر نیست.

گوئیم: لفظ مشترک همه نامدارانش را نگیرد و ما این جادو که کفر است همان نوع اول دانیم که عقیده به خدائی اختران است و آن جادوئی است که کفر است، شیاطین هم برای اینکه این جادو را آوردند کافر شدند نه به انواع دیگر و راجع به دو فرشته گوئیم: نپذیریم که این نوع از جادو را آموختند بلکه بسا از اقسام دیگر آن بوده، چنانچه خدا فرموده: «فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ.» {و[لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.}

و بعلاوه اگر مقصود تعلیم این نوع جادو هم باشد در صورتی کفر است که مقصود آموزگار این باشد که شاگرد آن را حق و درست داند و اما اگر آن را بیاموزد برای اینکه از آن کناره گیرد کفر نیست، و آموختن فرشته ها برای این بوده که مکلف از آن دوری کند، که فرموده: «وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ.» {با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی کردند مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند: «ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم.} و اما قصد شیاطین از آموختن آن اعتقاد حق بودن این چیزها بوده است، و فرق روشن است.

مسأله 15: نافع و ابن کثیر و عاصم و ابو عمرو « لکنّ» با تشدید خواندند و «شیاطین» را بنابر اسم لکن بودن منصوب خواندند، ولی دیگران به تخفیف نون خواندند و مرفوع و معنا در هر دو وجه یکسان است، اما اینکه فرموده: «وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ.» {و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابِل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند]} چند مسأله دارد:

1. در لفظ (ما) دو وجه است: یکی اینکه به معنی «الّذی: آنچه» باشد و بر این معنا سه قول است، عطف باشد بر سحر که آنچه بر دو فرشته هم نازل میشده تعلیم میدادند، یا عطف باشد بر «ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ.» یعنی پیرو خواندن افتراء شیطان بودند و پیرو «ما أنزل علی الملکین» آنچه بر دو فرشته فرو شده بود؛ زیرا سحر یک قسم آن کفر بود و آن همانی بود که شیاطین میخواندند و یک قسم آن چون تأثیر در تفرقه زن و شوهر کفر نبود و آن نازل بر ملکین بود و خدا گویا از یهود گزارش داده که پیرو هر دو بودند.

و یا اینکه عطف باشد بر ملک سلیمان، یعنی آنچه شیاطین میخواندند افتراء بر ملک سلیمان بود و هم بر آنچه به دو فرشته نازل بود، ابو مسلم این را اختیار کرده و منکر است که سحر بر دو فرشته نازل باشد، و چند دلیل بر آن آورده اند:

الف: زیرا اگر سحر بر آنها نازل شود باید از خدا باشد و آن روا نیست؛ چون سحر کفر و عبث است و انزال آن بر خدا روا نیست.

2. اینکه قول خدا: «وَ لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ.» {لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند.} دلیل است که آموختن جادو کفر است، و اگر ثابت شود که آنها چنین کردند باید کافر باشند و آن باطل است.

3. چنانچه روا نیست پیغمبران جادو آموزند فرشته را به طریق اولی روا نباشد.

4. جادو را جز به کافران و فاسقان و دیوان سرکش نسبت ندهند، و چگونه کاری که خدا از آن نهی کرده و بدان سزای کیفر نوید داده به خدا بسته شود، جادو جز امری بیهوده و اشتباه کاری نیست و رسم خدا ابطال آن است، چنانچه در داستان

ص: 320

موسی علیه السّلام فرموده: «ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ.» { آنچه را شما به میان آوردید سحر است. به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد. }

سپس در تفسیر آیه به راهی رفته که با اکثر مخالفین مخالف است، گفته: چنانچه شیاطین جادو را به ملک سلیمان بسته اند با اینکه ملک سلیمان از آن بدور است، همچنان جادو را نسبت دادند به «ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ.» و آن هم از جادو بدور است، برای اینکه نازل بدانها شرع و دین و دعوت به نیکی است و آنان همینها را به مردم یاد میدادند و برای تأکید در پذیرش و فرمانبری میگفتند: ما وسیله آزمون هستیم، ولی برخی پذیرفتند و دیگران از آن رو گرداندند «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما.» . { و آموختند از آن دو } یعنی فتنه و کفر به اندازه ای که میان مرد و جفتش جدائی اندازند، این تقریر مذهب ابی مسلم است.

وجه دوّم: این است که «ما» نفی باشد و عطف باشد به «ما كَفَرَ سُلَيْمانُ» یعنی سلیمان کافر نشد و به دو فرشته هم جادو نازل نشد، چون جادوگران جادو را به سلیمان می بستند و میگفتند از همان است که به دو فرشته نازل شده در بابل که هاروت و ماروت بودند، و خدا هر دو گفته آنها را رد کرد، و پس از آن فرمود: «وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ.» {و به هیچ کس جادو نیاموختند. } بلکه از آن به سختی قدغن کردند، و اینکه گفتند: «حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ.» {مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند: «ما [وسیله] آزمایشی [برای شما]هستیم، پس زنهار کافر نشوی } یعنی وسیله آزمونیم که شما را از جادو نهی کنیم تا مبادا کافر شوید.

و بدان که اینها در تفسیر آیه پنج قولند و قول یکم از همه بهتر است؛ زیرا عطف «ما أُنْزِلَ» بر آنچه پهلوی آن است بهتر است از عطف بر آنچه از آن دور است مگر دلیلی آید و اینکه گفته اند لازم آید خدا جادو نازل کرده باشد، گوئیم: شرح چیزی گاهی برای تشویق به انجام آن است و گاهی برای جلوگیری از آن و دور کردن مردم از آن چنانچه شاعر گفته:

(بدی را دانستم نه برای آنکه دنبالش بروم بلکه تا از آن پرهیز کنم.(1)) اینکه دوباره گفته آموختن جادو کفر است چون خدا فرموده: «وَ لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ.» {لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند. } گفتیم: در صدق این جمله کافی است یک نوع جادو کفر باشد، و آن

1- . عرفت الشر لا للشر لكن لتوقيه.

تعلیم جادو است با اعتقاد به اینکه کواکب خدایند و با قصد اثبات این عقیده، و اینکه درباره سوّم گفته آموختن جادو برای انبیاء هم روا نیست تا چه رسد به فرشته ها.

گوئیم: اگر مقصود از آن آگاهی بر ابطال آن باشد چرا بر پیغمبران روا نباشد و اینکه گفته جادو را به کفار و سرکشان وابندند و چگونه به خدا که از آن نهی کرده نسبت توان داد؟ گوئیم: فرق است میان عمل و تعلیم، علاوه ممکن است به یک نظر حرام باشد و به یک نظر جائز.

مسأله دوّم: حسن «ملکین» بلام کسره دار خوانده و از ضحاک و ابن عباس هم روایت است و در مقصود آن اختلاف است، حسن گفته دو عجمی نبریده در بابل بودند که جادو یاد میدادند و گفته شده: دو پادشاه خوب بودند ولی قرائت مشهوره با لام فتحه دار است یعنی دو فرشته به نام هاروت و ماروت که از آسمان نازل شدند و سپس گفتند: همان جبرئیل و میکائیل بودند و دیگران را هم گفته اند، برای کسر لام چند دلیل آوردند:

1. آموختن جادو به فرشته ها سزاوار نیست.

چگونه رواست فرشته نازل شود با اینکه خدا فرماید: «وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا یُنْظَرُونَ.(1)» {و اگر فرشته ای فرود می آوردیم، قطعاً کار تمام شده بود؛ سپس مهلت نمی یافتند.}

2. اگر دو فرشته فرو شوند یا به صورت دو مرد باشند یا نه، در صورت یکم جلوه دادن آنها به صورت دو مرد اشتباه کاری است و روا نیست و در صورت دوّم مخالف قول خدا است که: «وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا(2).» {و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می آوردیم.} و جواب از اعتراض یکم در بیان حکمت نزول فرشته بیاید و جواب از دوّم این است که این آیه با قرائت ملکین به معنی فرشته خاص است و متواتر و بر آن آیه عام مقدم می شود.

و جواب از سوم این است که به صورت دو مرد بودند و بر مکلّفان زمان انبیاء لازم بود که هر که به صورت آدمی بینند به طور قطع او را آدمی ندانند و در زمان رسول صلی اللّه علیه و آله هر که دحیه کلبی را میدید نباید او را یک آدمی شناسد و باید در تردید باشد.

1- . أنعام / 9
2- . أنعام / 10

مسأله سوّم: گفتیم آیا فرشته اند چرا فرود آمدند؟ از ابن عباس روایت است که برای پاسخگوئی به فرشته ها بود که از گناه آدمیزاده و از اینکه خدا به آنها مهلت میدهد و خصوصا پس از جادوگری آنها تعجب کردند، و خدا از آنها خواست تا داناتر و زاهدتر و دیندارتر خود را برای فرو شدن به زمین انتخاب کنند و آنها از میان خود هاروت و ماروت را انتخاب کردند و خدا شهوت آدمی بدانها داد و آنها را به زمین فرستاد، و شرک و آدم کشی و زنا و میخواری را بر آنها قدغن کرد.

فرو شدند و زیباترین زنها به نام زهره نزد آنها رفت، و وی را به خود خواندند و او نپذیرفت جز پس از آنکه بت پرستند و می نوشند و آنان در آغاز سر باز زدند ولی شهوت بر آنها چیره شد و همه را انجام دادند، و چون می نوشیدند و بت پرستیدند گدائی نزد آنها آمد، زهره گفت: اگر او بیرون رود و آنچه از ما دیده به مردم بگوید کار ما تباه شود، اگر خواهید دست شما به من برسد این مرد را بکشید.

نخست خودداری کردند، ولی او را هم کشتند، و چون از کشتن او فارغ شدند و آن زن را خواستند او را نیافتند، و آنگه پشیمان شدند و افسوس خوردند و به درگاه خدا لابه کردند، و خدایشان میان عذاب دنیا و عذاب آخرت مخیر کرد، و عذاب دنیا را برگزیدند، و آنها در بابل میان آسمان و زمین آویخته شدند و جادو به مردم می آموزند.

و درباره زهره هم دو قول دارند:

یکی اینکه: چون دو فرشته را خداوند به شهوت آدمیزاده آزمود، ستاره زهره را با فلکش به زمین فرود آورد تا شد آنچه شد، و باز زهره و فلکش به جای آسمانی خود برگشتند و آن دو را بدان چه از آنها دیدند سرزنش میکردند.

دوّم اینکه: آن زن یک بدکاره بود از مردم زمین و پس از میخواری و آدم کشی و بت پرستی با او مواقعه کردند، و اسم اعظم که به وسیله آن به آسمان بالا میرفتند به او یاد دادند و او آن را خواند و به آسمان بالا رفت، نامش «بیدخت» بود و خدا او را مسخ کرد و زهره اش نمود.

و بدان که این روایت فاسد و مردود و ناپذیرفتنی است؛ زیرا در قرآن بر آن گواهی نیست بلکه آن را از چند راه باطل داند:

یکم: آنچه در آن دلیل بر عصمت فرشته ها از هر گناه است.

ص: 323

دوّم: اینکه گفته اند: میان عذاب دنیا و آخرت مخیر شدند، فاسد است بلکه بهتر این بود که میانه توبه و عذاب مخیر شوند؛ زیرا خدا از کسی که عمری بت پرستیده توبه پذیر است و چگونه از آنها دریغ میکرد.

سوّم: عجبتر از همه اینکه گویند: در حالی که معذبند به مردم جادو آموزند و بدان دعوت کنند و هم کیفر بینند.

و چون فساد این گفته روشن شد گوئیم: سبب فرود آوردنشان چند چیز بوده است:

یک: جادوگران در آن زمان بسیار بودند، و جادوهای ناشناخته ای بکار میبردند و خود را پیغمبر مینامیدند و آن را معجزه خود وانمود میکردند و خدا این دو فرشته فرستاد تا فرمولهای جادو را به مردم آموزند و آنها بتوانند با مدعیان دروغی نبوّت معارضه کنند و این بهترین غرض و مقصد است.

دوّم: اینکه امتیاز معجزه از جادو بر دانستن حقیقت معجزه و جادو توقف دارد و مردم بدان نادان بودند و شناخت حقیقت معجزه برای آنها نشدنی بود، و خدا این دو فرشته را فرستاد تا ماهیت جادو را برای همین بشناسانند.

سوّم: دور نیست که گفته شود: جادو تا آنجا که مایه جدائی میان دشمنان خدا و دوستی میان دوستان خدا بوده برای آنها مباح یا مستحب بود و خدا برای همین دو فرشته را فرستاد که جادو را بدین غرض بیاموزند و مردم آن را از آنها یاد گرفتند و در بدی بکار بردند و مایه جدائی دوستان خدا و الفت دشمنان او شدند.

چهارم: اینکه دانستن هر چیزی خوب است و چون از جادو قدغن شده باید آن را فهمید تا از آن دوری کرد چون نهی از آن نامفهوم، نشدنی است.

پنجم: شاید جن چند نوع جادو میدانستند که آدمی به مانند آنها توانا نبود و خدا فرشته ها را فرو فرستاد تا به آدمی یاد دهند آنچه را بتواند با آن به معارضه جن پردازد.

ششم: ممکن است برای سخت گرفتن در تکلیف باشد که بفهمد و به دشواری از آن خودداری کند و از لذت آن چشم پوشد و ثواب بیشتر برد،

چنانچه خدا قوم طالوت را به جوی آب آزمود، «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّی وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی (1).» {پس هر کس از آن بنوشد از [پیروان] من نیست، و هر کس از آن

1- . بقره / 249

نخورد، قطعاً او از [پیروان] من است. } و از اینها روشن شد که دور نیست خدای تعالی دو فرشته را برای یاد دادن جادو به زمین فرو آورده باشد.

مسأله چهارم: برخی گفتند این واقعه در زمان ادریس علیه السّلام رخ داده است؛ زیرا چون آن دو فرشته برای این غرض به صورت آدمی فرو شدند، باید در آن وقت پیغمبری باشد که این معجزه او گردد، و نمیشود خود آنها پیغمبر بشر باشند چون ثابت شده که خدا از فرشته ها به آدمی پیغمبر نفرستد، و اللّه اعلم.

مسأله پنجم: هاروت و ماروت که بیان دو فرشته است نام عجمی آنها است که منصرف نشده اند و اگر از کلمه هرت و مرت به معنی شکستن بودند به پندار برخی باید منصرف باشند، و زهری (هاروت و ماروت) به رفع خوانده یعنی «هما: هاروت و ماروت» و قول خدا که «وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ.» {با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی کردند مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند: «ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم. } شرح این است که آنها به سختی از بهکار بردن جادو بر حذر میداشتند که میگفتند: «إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ» و مقصود از آن امتحان و تشخیص فرمانبر از نافرمان است و البته ما راههای اینکه فرستادن دو فرشته برای تعلیم جادو نیکو بوده، بیان کردیم که به همراه آموختن جادو، اندرز میدادند که مبادا آن را بکار زنید بلکه از آن فرق میان معجزه و جادو را بدانید و بس، و مبادا به دانستن آن به گناه و فساد و اغراض دنیا بگرائید.

اما اینکه فرمود: «فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ.» {چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند } در آن چند مسأله است:

یکم: اینکه با اعتقاد به اینکه این جدائی اثر جادو است، شوهر کافر میشد و از همسر خود به حکم شرع جدا میشد.

دوم: اینکه اشتباه کاری و نیرنگ و دوبهمزنی آنها را از هم جدا میکرد.

مسأله دوم: اینکه مقصود این نیست که جادوی آنها به همین کار منحصر بوده، بلکه آگاهی بدین صورت، آگاهی به کارهای دیگر هم هست؛ زیرا آرامش مرد به همسر خود معروف است و بیش از هر دوستی است و اگر با جادو بتوان آن را بر هم زد، کارهای دیگر آسانتر است.

ص: 325

اما اینکه فرموده: «وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ.» {هر چند نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند.} دلیل بر گفته ما است که زیان را مطلق آورده و منحصر به جدایی زن و شوهر نکرده است و ذکر آن برای نمونه است.

اما اینکه فرموده: «بِإِذْنِ اللَّهِ» اذن به معنی فرمان است و خدا جادو را نکوهش کرده و عیب آنها شمرده، بدان فرمان ندهد و گرنه نباید نکوهش آنها کند و باید آن را به چند وجه تاویل کرد:

1. حسن گفته: مقصود این است که چون جادو شود خدا جادوگر را آزاد گذاشته و جلو او را نبسته است.

2. اصمّ گفته: یعنی با علم خدا جادو اثر میکند و خدا آن را میداند، چون اذن به معنی اعلام است و اذان هم از آن آمده و گوش نیز أذن نامیده شده، چون انسان با آن إذن را می فهمد، و قول خداوند: «وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ» یعنی اعلامی است از طرف خدا و رسولش برای مردم، و این قول خدا: «فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ» یعنی اعلام کردند، و این قول خدا: «فَقُلْ آذَنْتُكُمْ» یعنی به شما اعلام کردم.

3. زیان دنبال جادو را خدا آفریده و از این رو به اذن او است، چنانچه خدا فرموده: «إِنَّما قَوْلُنا لِشَیْ ءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ(1).» {ما وقتی چیزی را اراده کنیم، همین قدر به آن می گوییم: «باش»، بی درنگ موجود می شود.}

4. مقصود به اذن، فرمان است و بدین معنا باید تفریق میان زوجین به واسطه کفر باشد و آن حکم شرعی است و جز به امر خدا نیست. اما قولش: «وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ.» {و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد، در آخرت بهره ای ندارد.} در آن چند مسأله است:

مسأله یکم: لفظ خرید در اینجا استعاره است به چند وجه، یکم: چون کتاب خدا پشت سر انداختند و به آنچه شیاطین میخواندند، چنگ زدند گویا جادو را به بهای کتاب خدا خریدند. دوّم: فرشته ها میخواستند آنها جادو را وانهند و سود آخرت ببرند و چون به عوض سود آخرت، جادو بکار بستن پیشه کردند، سود دنیا را خریدند. سوّم: جادوگری را به ریاضت خریدند چون بی آن میسر نبود.

1- . نحل / 40

مسأله دوّم: بیشتر مفسرین گفتند: خلاق، بهره است، و از خلق به معنی اندازه گیری است و دیگران گفتند به معنی خلاص است، چنانکه در بیت امیه بن ابی صلت به معنای آن آمده است:

یدعون

بالویل فیها لا خلاق لهم

إلا

سرابیل قَطران و أغلال.

یعنی: به جنگی فرامیخوانند که هیچ بهرهای جز زرههای آتشین و زنجیر برایشان نخواهد داشت.

در آیه یک پرسش دیگر مانده و آن این است که چگونه نخست برای آنها در قول خود «وَ لَقَدْ عَلِمُوا» {و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند} دانش ثابت کرد ولی آن را با قول خود «لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ.» {اگر میدانستند.} نفی کرد و جواب آن چند راه دارد:

یکم: آنان که دانستند، جز آنانند که ندانستند. داناها استادان جادوگر بودند که خدا در حق آنها فرموده است: «نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ کِتابَ اللَّهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ.(1)» {گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنانکه گویی [از آن هیچ] نمی دانند} و نادانها مردم دیگر که شاگرد آنها بودند، این جواب اخفش و قطرب است.

دوّم: دانا و نادان یکی است و آنچه دانستند جز آنچه است که ندانستند، دانستند که از آخرت بهره ندارند، ولی اندازه سودی که از دست دادند و زیانی که دچار شدند، ندانستند.

سوّم: دانا و نادان یکی و معلوم هم یکی است، ولی چون از دانش خود بهره نگرفتند و بدان عمل نکردند و از آن رو گردانیدند؛ دانش آنان چون نادانی شد، چنانچه خدای تعالی کفار را کران، لالان و کوران خوانده برای آنکه از این حواس خود بهره نبرند، و نیز به مردی که کار بیجا کند، میگویند: کردی و نکردی. (پایان)

و همانا من بیشتر سخن دراز او را که فزونی ها دارد، در اینجا آوردم؛ چون مناسب مطالب بابهای آینده است، و برای اینکه بر عقائد فاسد آنها در این ابواب آگاه شوی.

یکی از دوستان شیخ بهائی ما- رحمه الله علیه- از او دربارهی گفتهی بیضاوی در تفسیر این آیه پرسیده، آنجا که گفته: و آنچه روایت شده که آن دو فرشته

1- . بقره / 101

شکل آدم شدند، و شهوتدار شدند، و به زنی به نام زهره درآویختند و وی آنها را بر گناه و بت پرستی واداشت و سپس بدان چه از آنها آموخت به آسمان برآمد؛ از یهود حکایت شده و شاید یکی از معماگوئی پیشینیان است و حلّ آن بر روشنفکران نهان نیست، شما آن را شرح دهید تا ما هم روشنفکر شویم.

شیخ پس از نقل داستان به مانند آنچه رازی در آن روایت کرده، گفته: قدماء مفسران عامه آن را از ابن عباس روایت کردند، ولی متأخرانشان آن را نپسندیدند و فخر رازی و دیگران در انتقاد آن سخن بسیاری دارند و گفته: به سه دلیل فاسد و مردود و ناپذیرفتنی است، تا آخر آنچه از او در ضمن کلامش نقل کردیم، سپس گفته در همه این دلیلها اعتراض است.

اما یکم: برای آنکه دلیلی نیست که پس از اینکه خدا آنها را به شکل آدمی کرد و نیروی شهوت و خشم بدانها داد و چون آدمیزاده شدند، دیگر معصوم مانده باشند، چنانچه از داستان روشن است، و اعتراض بر وجه دوم این است که تخییر میان توبه و عذاب گرچه برای آنها اصلح است ولی به مذهب مفسر رعایت اصلح بر خدا لازم نیست، بلکه رعایت اصلح بدین معنا نزد ما هم واجب نیست.

زیرا ما هر چه به حال بنده اصلح است، به خدا واجب ندانیم چنانچه مخالفان به ما بسته اند و بدان بر ما طعن زنند بلکه آن اصلح را به خدا واجب دانیم که ترکش نقض غرض او باشد، چنانچه در حواشی تفسیر بیضاوی آن را تحقیق نمودم، و بسا خدا یاد توبه را از آنها برد برای مصلحتی که جز او نداند و بر این فرض بخلی بر خدا لازم نیاید، و اما در وجه سوّم اعتراض می شود که تعلیم در حال عذاب دیدن، نشدنی نیست.

و گمانم این است که انتقاد فخر رازی از این روایت باعث شده که او آن را حمل به رمز نموده و آنچه از پدرم- رحمه الله علیه - در حلّ آن شنیدم این است که عالم عامل کامل مقرب به درگاه خدا گاه شود که به نفس فریبنده خود اعتماد کند و توفیق و عنایت خدایش او را فرا نگیرد و دست از دانش خود کشد و به دلخواه نفس پلید و پست پردازد و از لذات معنوی چشم پوشد و به پائین ترین درکات فرو افتد، و آنکه نادان و غرق پلیدی است بسا که با این دانشمند هواپرست و هرزه برخورد و توفیق الهی او را فرا گیرد، و از دانش او بهره ور شود، و از پلیدیهای عالم ماده برهد

و به اوج عرفان رسد، و شاگرد در بالاترین درجه سعادت برآید و استاد به پائین تر درجه شقاوت گراید.

و در برخی تفاسیر دیدم، مقصود از دو فرشته مذکور جان و دل است که از عالم روحانی به عالم جسمانی فرو شدند تا حق را به پا دارند، و فریفته شکوفه زندگی دنیا شدند و در دام شهوت افتادند و می غفلت نوشیدند، و با دنیای هرزه درآمیختند و بت هوا را پرستیدند، و از نظر نعمت جاودانی خودکشی کردند و سزاوار شکنجه درد آور و عذاب سخت شدند.

و این داستان را که علمای عامه از ابن عباس روایت کردند، علمای ما هم از امام پنجم علیه السّلام روایت کردند و شیخ بزرگوار ابو علی طبرسی- رحمه الله علیه- آن را در مجمع البیان آورده، ولی میان دو روایت اندک اختلافی است؛ زیرا در روایت اصحاب ما نیست که هنگام عذاب دیدن جادو می آموختند، بلکه صریح است در اینکه تعلیم پیش از عذاب بوده، و همچنان در آن نیست که آن زن اسم اعظم از آنها یاد گرفت و به برکت آن به آسمان برآمد(1).

و حاصل اینکه این داستان از طرق ما و طرق عامه هر دو روایت شده و از حکایات بی سند نیست، چنانچه از سخن علامه دوّانی در شرح عقائد عضدیّه برآید آنجا که گفته: این داستان نه در قرآن است و نه در سنت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دلیلی بر درستی آن است.

و دلیل آورده که از دروغها است به اینکه این زن به واسطه آنچه از دو فرشته آموخت؛ یعنی اسم اعظم به آسمان برآید ولی آنها با اینکه آن را دانند این کار با دانستن اسم اعظم نتوانند.

و نهان نیست که این دلیل او در صورتی تمام است که خدا- جلّ اسمه- پس از اینکه مرتکب گناهان کبیره شدند اسم اعظم را از یادشان نبرده باشد و اثبات آن دشوار است. (پایان سخن او- رحمه الله علیه-)

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ. » {مسیح از اینکه بنده خدا باشد هرگز ابا نمی ورزد. } «و لا الملائکه المقربون» و فرشتگان مقرب نیز از پرستش خدا و اقرار بدان سرکشی نمیکنند. طبرسی- رحمه الله علیه- در مجمع گفته: این آیه را دلیل آوردند بر اینکه فرشته ها افضل از پیغمبرانند، گفتند پس انداختن ذکر فرشته ها در چنین خطابی دلیل

1- . مجمع البيان 1 : 170- 171

تفضیل آنها است؛ زیرا شیوه بر این نیست که گویند: امیر از این کار سر نتابد و بلکه پاسبان هم، بلکه فروتر را پیش دارند و بزرگتر را به دنبال آرند و گویند: وزیر از این کار سر نتابد و نه پادشاه(1).

و اصحاب ما از آن پاسخ دادند که: فرشته ها را پس انداخته برای آنکه همه فرشته ها افضل و پرثواب ترند از یک شخص مسیح، و این را نباید دلیل گرفت که هر یک از او برترند، و این مورد خلاف است، و بعلاوه با اینکه ما میگوئیم: انبیاء برتر از فرشته اند، تفاوت را بسیار نمیدانیم و در این صورت تقدم ذکر برتر خوب است، نبینی که خوب است گفت: سرباز نزنند فلان امیر و فلان امیر، در صورتی که هم پایه باشند یا در پایه به هم نزدیک باشند.

بیضاوی در تفسیرش گفته: بسا تقدیم مسیح در عطف برای تکثیر فرشته ها است نه بزرگتر بودن آنها، چنانچه گوئی امیر به جائی رسیده که نه رئیس مخالف او است و نه زیردستان.(2)

«إِنَّ الَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ.» {به یقین، کسانی که نزد پروردگار تو هستند.} یعنی همه فرشته ها یا مقربان آنها «وَ لَهُ یَسْجُدُونَ.» {و برای او سجده می کنند.} یعنی با زبانی و خواری او را بپرستند و دیگری را با او شریک نسازند.

«وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ.» {و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای خدا سجده می کنند} یعنی هم به آفرینش و منش خود فرمانبر اویند و هم فرمان او را ببرند و پیشانی بر خاک نهند، تا همه اهل آسمانها و زمین را فرا گیرد، هر آنچه جنبد، چه در آسمان باشد و چه در زمین، و مجردات به امور جسمانی عطف شده و هر که معتقد است که فرشته ها مجردند بدین آیه دلیل آورده یا مقصود از آنچه در آسمانها و در زمین از فرشته ها چون حافظان و جز آنها است، و «ما» که در غیر عقلاء اطلاق شود و بر عقلاء هم شده؛ چون هر دو تیره با هم جمعند و این بهتر از آوردن لفظ «من» است.

«وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ.» {و تکبر نمی ورزند.} از پرستش او «یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ.» {از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند} که مبادا عذابی بر سرشان آید، یا اینکه بر آنها قهر نماید، و قول خدا است که: «وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ

1- . مجع البيان 3: 146
2- . أنوار التنزيل 1: 319

عِبادِهِ.(1)» {و اوست که بر بندگان خویش چیره است.} برای آنکه هر که از خدا ترسد سرپیچی از عبادتش نکند، «وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ.» {و آنچه را مأمورند انجام می دهند.} از طاعت و تدبیر، و این است که فرشته ها مکلفند و میان بیم و رجاءاند.(2)

و درباره قول خدا: «وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ.» {و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شویم.} گفته: این حکایت از گفتار جبرئیل است که وقتی از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از اصحاب کهف و ذی القرنین و روح پرسیدند دیر آمد و او ندانست چه پاسخ دهد، و امید داشت به او وحی شود و 15 روز تا 40 روز دیر آمد و مشرکان گفتند: پروردگارش با او وداع کرد و او را ناخوش داشت و سپس بیان آنها فرود آمد، و مقصود این است که ما گاه گاه به فرمان خدا فرو شویم نه به دلخواه.(3)

«لَهُ ما بَیْنَ أَیْدِینا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَیْنَ ذلِکَ.» {آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، [همه] به او اختصاص دارد.} از اماکن و اوقات، نه از جایی به جائی و نه درگاهی و گاهی فرو نشویم جز به فرمان و خواست او، « وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا.» {و هیچ گاه پروردگارت فراموشکار نیست.} و فرو نیامدن ما برای نبودن فرمان او بود نه برای اینکه تو را وانهاده است، چنانچه کفار پندارند، و حکمتی در آن بوده، «وَ لا یَسْتَحْسِرُونَ»، «لا یَفْتُرُونَ.» {و درمانده نمی شوند} و {بی آنکه سستی ورزند.}

«وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً.» {و گفتند: «[خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده».} درباره خزاعه فرو شد که فرشته ها را دختران خدا دانستند و او را از آن تبرئه کرد که فرمود: «سُبْحانَهُ» {منزه است او.} «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ.» {بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند.}، نه فرزندان او «لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ.» {که در سخن بر او پیشی نمی گیرند.} مانند بنده ها، «وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ.» {و خود به دستور او کار می کنند.} و کاری بیفرمانش نکنند، « یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ.» {آنچه فراروی آنان و آنچه پشت سرشان است می داند.} هیچ چیز بر او نهان نیست از آنچه پیش داشتند یا پس گذاشتند، و برای همین است که کاملا خود را بپایند.

1- . أنعام / 18
2- . أنوار التنزيل 1: 668
3- . أنوار التنزيل 2: 42

«وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ.» {و خود از بیم او} از عظمت و هیبت او، میلرزند. اصل خشیت ترس با تعظیم است و از این رو مخصوص علماء است، و اشفاق، نگرانی است و اگر خشیت با حرف «من» متعدی شود، معنای خوف در آن آشکارتر است، و اگر با «علی» متعدی شود، بر خلاف معنای من خواهد بود.

«وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ.» {و هر کس از آنان بگوید.} چه فرشته باشد و یا جز او که من معبودم؛ سزایش دوزخ است، «كَذلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ.» {[آری] سزای ستمکاران را این گونه می دهیم.} از ستم و شرک و دعوی خدائی، و این منافات با عصمت فرشته ها ندارد؛ زیرا فرض وجود منافات با امتناع وقوع ندارد، چنانچه خدا فرموده: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ(1).» {اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد.}

«عَلَيْها: بر آن» یعنی دوزخ «مَلائِكَةٌ: فرشته ها گماشته اند.» که کارش را تصدی دارند و آنها زبانیه اند، «غِلاظٌ شِداد: خشن و قویٌ» سخت گفتار و سخت کردار یا سخت خلقت و سخت خلق و نیرومند بر هر کار دشوار اند، «لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ.» {از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند.} یعنی آنچه در گذشته بدیشان امر کرده و،«وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ.» {و آنچه را که مأمورند انجام می دهند.} «وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ.» در آینده و فرمان را بپذیرند و انجام دهند.

طبرسی- رحمه الله علیه- در مجمع گفته: این آیه دلیل است که فرشته های گماشته بر دوزخ از گناه معصومند و نافرمانی خدا نکنند،(2) جبائی گفته:

همانا مقصود این است که نافرمانی او نکنند و هر چه در دنیا به آنها فرمان دهد؛ انجام دهند، زیرا آخرت تکلیف ندارد و همانا سرای سزا است [برای مؤمنان] و خدا ثواب آنها را عذاب کردن دوزخیان مقرر داشته که از آن شادند و کامیاب، چنانچه شادی مؤمنان و لذت آنها را در بهشت مقرر کرده است. (پایان)

من گویم: معلوم نیست آخرت سرای سزا برای فرشته ها باشد، آنچه معلوم است سرای آدمیان است و منافات ندارد که فرشته ها در آن مکلّف باشند، و بسا که سزای آنها به همراه کردار آنها است که از آن لذّت برند و درجه صوری و معنوی

1- . زمر / 65
2- . مجمع البيان 10: 318

یابند، بلکه خود خدمت آنها سزای آنها است، چنانچه وارد است که خوراکشان تسبیح و نوشابه شان تقدیس است.

و شیخ مفید- رحمه الله علیه- در مقالات گفته: گویم: فرشته ها مکلّفند و نوید و تهدید دارند، خدای تبارک و تعالی فرموده: «وَ مَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّی إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِکَ نَجْزِیهِ جَهَنَّمَ کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمِینَ.» {و هر کس از آنان بگوید: «من [نیز] جز او خدایی هستم»، او را به دوزخ کیفر می دهیم. [آری] سزای ستمکاران را این گونه می دهیم.} و گویم: آنها برکنارند از آنچه کیفر دوزخ دارد، و این قول جمهور امامیه و همه معتزله و اکثر مرجئه و جمعی از اصحاب حدیث است، و گروهی از امامیه تکلیف فرشته ها را منکرند و پندارند به هر کاری واداشته اند و جمعی از اصحاب حدیث با آنها موافقند.

روایات:

1. علل: محمّد بن جعفر اسدی کوفی گفته: که سهیل و زهره دو جانورند در دریای محیط به جهان که کشتی بدان نرسد، و دسترسی بدان نیست، و آنها در اصناف مسخ شده ها نام برده شدند، و غلط گفته کسی که آنها را دو ستاره دانسته (آن دو ستاره که به سهیل و زهره معروفند، و هاروت و ماروت دو روحانی فرشته نما بودند و در زمینه این بودند که فرشته شوند و در حدّ فرشته نبودند، و محنت و ابتلاء را برگزیدند و کارشان به آنجا رسید که رسید (در پاورقی از مصدر روایت نقل شده) و اگر دو فرشته بودند معصوم بودند و گناه نمیکردند.(1)

و خدا آنها را در قرآن دو ملک گفته یعنی آماده بودند که فرشته شوند، چنانچه خدا عزّ و جلّ به پیغمبرش فرموده: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ(2).» {تو مسلما خواهی مرد و آنها نیز بیتردید خواهند مرد.}

تفسیر: من گویم: «در زمینه این بودند که فرشته شوند.» اگر اسدی از خود گفته مورد اعتراض است؛ زیرا فرشته شدن امری نیست که عارض ذاتی شود، بلکه از حقائق ذاتی است مانند انسانیّت و حیوانیّت؛ مگر مقصود این باشد که فرشته نبودند و فرشته نما بودند و میشد مانند شیطان با فرشته ها در آمیزند.

1- . علل 2: 175
2- . زمر / 30

2. تفسیر علی بن ابراهیم: از محمّد بن قیس است که در مکه بودیم و عطا از امام پنجم علیه السّلام از هاروت و ماروت پرسید و او فرمود: فرشته ها در هر روز و شب از آسمان به زمین فرو شوند، و کردار ساکنان زمین را از آدمی و پری نگهبانی کنند و بنویسند و به آسمان برند، فرمود: اهل آسمان از گناهان اهل زمین شیون کردند و با هم در این باره گفتگو کردند و سخن چینی نمودند از آنچه از دروغ و از جرأت آنها بر خدا میشنیدند و میدیدند، و خدا را منزه میدانستند از آنچه خلقش بدو بستند و او را بدان وصف کنند.

گروهی از فرشته ها گفتند: پروردگارا خشم نکنی از آنچه خلقت در زمین کنند و از اینکه آنها تو را به دروغ توصیف میکنند و آنچه به ناروا گویند، و گناه ورزند، با اینکه آنها را نهی کردی، سپس بردباری کنی با آنکه آنها در قبضه قدرت تواند و آسایش از تو دارند؟

امام علیه السّلام فرمود: خدا خواست به فرشته ها قدرت و نفوذ فرمان خود را در همه خلقش بنماید، و به فرشته ها بفهماند که چه منتی بر آنها دارد از اینکه آنچه با خلقش کرده؛ از آنها برگردانده و چه آمادگی به آنها ارزانی داشته از طبع اطاعت و عصمت آنها از گناهان، فرمود: خدا به فرشته ها وحی کرد که از میان خود دو فرشته انتخاب کنید، تا به زمین فرستم و به آنها منش خوردن و نوشیدن و شهوت و حرص و آرزو که خوی آدمیان است، بدهم و آنها را در فرمانبری خود بیازمایم.

فرمود: دو فرشته به نام هاروت و ماروت که بیش از دیگران از آدمیان نکوهش میکردند و برای خدا خشم داشتند بر انسان انتخاب کردند، و خدا به آنها سفارش کرد که به شما خوی خوردن و نوشیدن و شهوت و حرص و خود را بپائید که بت نپرستید و آدم بی تقصیر مکشید و زنا نکنید و می ننوشید.

فرمود: سپس آسمانها را برگرفت و گشود تا قدرت خود را به آنها نماید، و آنها را به صورت آدمی و جامه آن به زمین فرو فرستاد، در گوشه بابل فرو شدند و یک ساختمان مجلل کنگره داری به نظر آنها جلوه کرد و به سوی آن رفتند و ناگاه در آن زنی نیکو، زیبا، خوشبو، و آرایش کرده آنها را پیشواز کرد، و چون او را دیدند و با او سخن گفتند و به او خیره شدند سخت دل آنها را به غریزه شهوتی که داشتند ربود و عاشق او شدند و از او کام خواستند.

گفت: من کیشی دارم و جز با هم کیش خود هم بستر نشوم مگر اینکه شما هم به کیش من در آئید، گفتند: دین تو چیست؟ گفت: من یک بت دارم هر که آن را پرستد و به او سجده کند از من کام تواند برد، گفتند: معبود تو کدام است؟ گفت: این بت، فرمود: به هم نگاه کردند و گفتند: این دو کار است که خدا ما را از آن نهی کرده، بت پرستی و زنا، چون سجده و پرستش این بت شرک به خدا است، و بت پرستیم تا به زنا برسیم.

فرمود: با خود مشورت کردند، و شهوت بر آنها غلبه کرد و از آن پذیرفتند و او گفت: این می است بنوشید که شما را آماده کار کند، باز هم با هم شور کردند که این سه کار که خدا ما را از آن نهی کرده، شرک، زنا و میخواری، بت پرستی و میخواری برای زنا است، با هم شور کردند و گفتند: ای زن تو چه بلائی! خواهشت را پذیرفتیم، گفت: بسیار خوب از این می بنوشید، و این بت را بپرستید و بر او سجده کنید و این کارها را نمودند.

و چون از او کام خواستند و او هم آماده شد و آنها آماده شدند، یک گدا بر آنها درآمد و درخواست چیزی کرد، و از دیدن او ترسیدند و وی به آنها گفت: شما دو مرد ترسوئید و با این زن عطر زده و زیبا خلوت کردید، شما دو مرد بد هستید و از بر آنها بیرون رفت.

آن زن گفت: به معبودم قسم دست شما به من نرسد با اطلاع این مرد به حال شما و سخنان شما و جای شما، او الان میرود و به دیگران میگوید، زود بروید او را بکشید تا شما و مرا رسوا نکرده و آنگه کار خود را با دل آرام و آسوده انجام دهید.

فرمود: برخاستند و آن مرد را گرفتند و کشتند و نزد او برگشتند و او را ندیدند، و پشیمان شدند و پرهاشان ریخت و سربزیر شدند.

فرمود: خدا به آنها وحی کرد، من شما را یک ساعت به زمین فرستادم و از چهار گناه بخصوص نهی کردم و شما مرا منظور نداشتید و از من شرم نکردید و شما از همه بیشتر بر اهل زمین عیب میکردید و از افسوس و خشم من بر آنها دم میزدید چون شما را معصوم ساخته و از گناه به دور داشتم، چگونه خواهید من شما را کیفر دهم، یا عذاب دنیا را بخواهید یا آخرت.

یکی به دیگری گفت: اکنون که به این دنیا آمدیم از دلخواههای آن بهره بریم تا روزی که به عذاب آخرت رسیم، دیگری گفت: عذاب دنیا اندازه دارد و تمام شدنی است و عذاب آخرت پیوسته و بی نهایت است و نباید عذاب آخرت را بر عذاب دنیا برگزینیم که تمام شدنی است، فرمود: عذاب دنیا را اختیار کردند، در زمین بابل به مردم جادو یاد میدادند، و چون یاد دادند از زمین به هوا برآمدند و آنها تا روز قیامت وارو در هوا آویزانند.(1)

عیاشی: از محمّد بن قیس آن را آورده است.

تفسیر: در بعضی از نسخهها به جای «أن إنتدبوا» فعل «أن أندبوا» آمده است، ولی همان اولی درست است زیرا از کلام زبانشناسان عرب برمیآید که انتداب لازم است. جوهری گفته: ندبه إلی الأمر فانتدب: یعنی او را فراخواند و او نیز پاسخ داد. و فیروزآبادی گفته: صاحب مصباح المنیر گفته که انتداب به صورت لازم و متعدی به کار میرود و فیروزآبادی گفته: الکشط: یعنی اینکه پوشش چیزی را برداری و إذا السماء کشطت: یعنی آنگاه که آسمان برکنده شود و کشف الجل عن الفرس:یعنی زین اسب را برداشت. و یراوده: یعنی بدان مراجعه کرد و سُقط و أُسقط یعنی گمراه شد و اشتباه کرد و یا پشیمان شد و متحیر ماند.

گویم: ممکن است این خبر حمل بر تقیه شود، چون پرسش کننده از علمای عامّه است.

3. عیون الأخبار و در تفسیر امام: امام صادق علیه السّلام در تفسیر قول خدا عزّ و جلّ: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ.» {آنچه را که شیطان[صفت]ها خوانده [و درس گرفته] بودند، پیروی کردند.} فرمود: پیرو شدند آنچه را دیوان کافر از جادو و نیرنگ بر ملک سلیمان میخواندند، آنان که پنداشتند سلیمان بدان پادشاه شد، و ما هم اکنون به وسیله آن عجائب پدیدار کنیم تا مردم فرمانبر، شوند. [و بی نیاز شویم از فرمانبری علی](2)

و گفتند: سلیمان کافر و جادوگر استادی بود و به جادوگری چنان پادشاهی به دست آورد و چنان نیروئی یافت، و خدا عزّ و جلّ آنها را رد کرد و فرمود:

1- . تفسير قمىّ: 47- 49
2- . عيون الأخبار 1: 266

سلیمان کافر نبود و جادو نکرد ولی دیوها کافر شدند و جادو به مردم یاد دادند و آن را به سلیمان بستند و بدان چه به دو فرشته در بابل هاروت و ماروت نازل شد.

پس از نوح جادوگر بسیار شد و خدا عزّ و جلّ دو فرشته به پیغمبر آن زمان فرستاد که وسیله جادو را بیان کنند و وسیله دفع آن را به مردم بیاموزند تا جادو را از خود دفع کنند و آن پیغمبر آن را از دو فرشته گرفت و به فرمان خدا عزّ و جلّ به مردم رساند و به آنها فرمود جادو را بفهمند و باطلش کنند و از جادو کردن مردم قدغن کرد، چنانچه زهر و تریاق را یاد دهند و به شاگرد گویند: این زهر است و این تریاق و مبادا با زهر کسی را بکشی.

سپس خدا عزّ و جلّ فرمود: «وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ.» {با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی کردند مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند: «ما [وسیله] آزمایشی [برای شما]هستیم، پس زنهار کافر نشوی.» } یعنی به امر پیغمبر آن دو فرشته خود را به صورت آدمی به مردم نمودند و آنها را یاد دادند و خدا فرمود: «وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ.» {هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی کردند.} جادو و ابطالش، «حَتَّى يَقُولا» {مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند.} به شاگرد، «إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ» یعنی آزمایش بنده هائیم تا خدا را فرمان برند و به آنچه یاد گیرند جادوی جادوگر را باطل کنند و خود جادو نکنند، «و فَلا تَكْفُرْ.» {پس زنهار کافر نشوی.} با بکار بردن جادو و زیان زدن به مردم و دعوت مردم به اینکه به تو معتقد شوند که جان دهی و جان بگیری و بر آنچه خدا عزّ و جلّ توانا است توانائی، که این کفر است.

خدا عزّ و جلّ فرمود: طالبان جادو از آنها که دیوان «عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ» {بر ملک سلیمان} نوشته بودند از نیرنگها یاد میگرفتند، «وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ.» {و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابل فرو فرستاده شده بود} و از هر صنف می آموختند، «ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ.» {چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.}، این آنچه برای زیان رساندن به مردم یاد میگرفتند، از دو بهمزدن و نیرنگ و سخنچینی و وانمودن اینکه طلسم را در کجا زیر خاک کرده تا مرد عاشق زن شود و یا به عکس یا اینکه از هم جدا شوند.

سپس خدا عزّ و جلّ فرمود: «وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ.» {هر چند بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند.} یعنی شاگردان به کسی زیانرسان نبودند، جز به اینکه خدا آنها را وانهد و بداند؛ زیرا اگر خدا میخواست آنها را به زور باز میداشت.

سپس فرمود: «وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ.» {و [خلاصه] چیزی می آموختند که برایشان زیان داشت، و سودی بدیشان نمی رسانید} چون به قصد زیان زدن یاد میگرفتند و جادوگری و آن زیان به دین آنها بود و سودی نمیبردند، بلکه از دین خدا به وسیله آن بیرون میشدند و البته این شاگردان که آنچه را با دین خود عوض کردند در آخرت بهره ای از بهشت ندارند، سپس خدا عزّ وجلّ فرمود: «وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ.» {وه که چه بد بود آنچه به جان خریدند-اگر می دانستند} و گرو نمودند به عذاب، «لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ.» {اگر میفهمیدند.} که آخرت را به دنیا فروختند و بهره بهشت خود را از دست دادند؛ زیرا یادگیران جادو هم آنانند که عقیده دارند نه پیغمبری هست، و نه خدائی، نه قیامتی نه زنده شدنی.

فرمود: «وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ.» {و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد، در آخرت بهره ای ندارد.} چون عقیده به آخرت ندارند، زیرا معتقدند که آخرتی نیست و پس از دنیا برای آنها بهره ای وجود ندارد، و اگر هم آخرتی باشد با کفر آنها بهره ای از آن ندارند، سپس فرمود: «وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ.» که آخرت را به دنیا فروختند و خود را به عذاب ابد گرو کردند، «لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ.» {اگر میدانستند.} با خود چه کردند، ولی چون کافرند آن را ندانند؛ زیرا در حجج خدا اندیشه نکردند تا عذاب خود را بفهمند و بدانند که منکر حق شدند.

یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیّار از پدرانشان گفته اند که آنان گفتند: ما به امام حسن علیه السّلام پدر امام قائم علیه السّلام گفتیم: گروهی نزد ما هستند که پندارند هاروت و ماروت دو فرشته بودند که چون گناه آدمیزاده ها فزون شد خدا آنان را با یک سوّمی به دنیا فرستاد و زهره آنها را فریفت و آنها دنبال زنا رفتند و می نوشیدند و آدم کشتند و خدای تبارک و تعالی آنها را در بابل عذاب کرد و جادوگران از آنها جادو می آموختند و خدا آن زن را به صورت این اختری درآورد که زهره است.

ص: 338

امام علیه السّلام فرمود: به خدا پناه از این گفتار، البته فرشته ها معصومند و محفوظ از کفر و گناه به لطف خدا، خدا عزّ و جلّ فرموده: «لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ.» {از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مأمورند انجام می دهند.} و فرموده: «وَ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ.» {از او است هر چه در آسمانها و زمین است و هر که نزد او است.} یعنی از فرشته ها، «لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا یَسْتَحْسِرُونَ * یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لا یَفْتُرُونَ.» {از پرستش وی تکبّر نمی ورزند و درمانده نمی شوند شبانه روز، بی آنکه سستی ورزند، نیایش می کنند.} و باز درباره فرشته ها فرموده: «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ * یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ.» {بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند، که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند، آنچه فراروی آنان و آنچه پشت سرشان است می داند، و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی کنند و خود از بیم او هراسانند.}

سپس امام علیه السّلام فرمود: اگر چنان باشد که گویند خدا این فرشته ها را خلیفه زمین ساخته و چون پیغمبران باشند در دنیا یا چون امامان علیهم السّلام، لازم آید پیغمبر و امام هم آدم کشد و زنا کند، سپس فرمود: آیا ندانی که خدا عزّ و جلّ هرگز دنیا را از پیغمبر یا امامی از بشر تهی ننهد؟ آیا خدا نفرموده: «وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ.» {و پیش از تو [نیز] نفرستادیم} -یعنی به مردم- « إِلَّا رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری(1).» {جز مردانی از اهل شهرها را که به آنان وحی می کردیم} و خبر داده که فرشته ها به زمین نفرستاده است تا امام و حاکم باشند و بس، فرشته ها به پیغمبران فرستاده شدند.

آن دو گفتند: به آن حضرت گفتیم: بنا براین ابلیس هم فرشته نبود؟ فرمود: نه بلکه از جن بوده، آیا نشنیدید خدا عزّ و جلّ فرماید: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِ(2).» {و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید،» پس [همه] -جز ابلیس- سجده کردند، که از [گروه] جن بود} و خبر داده که از جن بوده و همان است که خدا عزّ و جلّ فرموده: «وَ

1- . يوسف / 110
2- . كهف / 50

الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ (1).» {و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم.}

امام حسن بن علی علیه السّلام به روایت پدرانش از علی علیه السّلام فرمود: که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: که خدا عزّ و جلّ، گروه آل محمّد صلّی الله علیه و آله را برگزید، و پیغمبران را برگزید و فرشته های مقرّب را، و آنها را برنگزید مگر میدانست کاری نکنند که از او ببرند و از عصمت او جدا شوند و به سزاواران عذاب و نقمتش گرایند. گفتند: برای ما روایت شده که چون رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به امامت علی علیه السّلام تصریح کرد خدا عزّ و جلّ ولایت او را در آسمانها به گروهها از مردم و گروه ها از فرشته عرضه کرد و از آن سرباز زدند و خدا آنها را قورباغه کرد.

علیه السّلام فرمود: پناه بر خدا، اینان دروغ بند و افتراء زن بر مایند، فرشته ها هم رسولان خدایند و چون پیغمبران و رسولان دیگر به مردم، می شود کافر باشند؟ گفتیم: نه، فرمود: فرشته ها چنین باشند، راستی مقام فرشته ها البته بزرگ است و کار آنها والا است.

در احتجاج از ابی محمّد عسکری علیه السّلام است آنجا که گوید: «گفتیم به امام حسن علیه السّلام پدر امام قائم علیه السّلام» تا آخر نقل کرده است(2).

توضیح: در النهایه آمده است که الفئام یعنی جماعت انبوه. پایان. گویم: در خبر فضل روز غدیر به صد هزار از آن تعبیر شده است.

4. عیون: علی بن محمّد بن جهم گفته که: شنیدم مأمون از امام رضا علیه السّلام از آنچه مردم درباره زهره روایت کنند که زنی بود که هاروت و ماروت بدو فریفته شدند، و آنچه روایت کنند از سهیل که یک گمرکچی در یمن بوده، پرسید، فرمود: دروغ گفته اند که این دو ستاره اند، همانا دو جانور دریائی اند و مردم به غلط آنها را دو ستاره دانند، خدا دشمنانش را به صورت نور بخش تابان درنیارد که تا آسمان و زمین باشند بمانند.

مسخ شده ها بیش از سه روز زنده نمانند و بمیرند، و نژادی از خود نگذارند. امروز در روی زمین مسخ شده نیست و آنچه از میمون و خوک و خرس و مانند آن

ص: 340

1- . حجر / 27
2- . إحتجاج: 225

ها از مسخشدهها شمرده شده، همانا شبیه مسخ شده هایند که خدا مردمی را از خشم خود برای اینکه منکر توحید خدا بودند و پیغمبران را دروغ دانستند به صورت آنها در آورد و لعن کرد.

و امّا هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم جادو آموختند تا بدان از جادوی جادوگران دوری جویند و نیرنگ آنها را باطل کنند و به هر کس آموختند گفتند: «إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ.» {ما [وسیله] آزمایشی [برای شما]هستیم، پس زنهار کافر نشوی} و مردمی کافر شدند که آنچه باید از آن دوری جویند بکار بستند، و جدائی میان مرد و همسرش افکندند، خدا عزّ و جلّ فرموده: «وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ.» {هر چند بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند.} یعنی به علم او.(1)

5. علل: أبی الحسن علیه السّلام فرمودند که مسخ شده ها را شمرد و حدیث را کشیده تا گفته: و زهره مسخ شد برای آن که زنی بود و هاروت و ماروت بدو فریفته شدند.(2)

6. علل: امام صادق علیه السّلام فرمودند: اما زهره زنی بود به نام «ناهید» که مردم گویند: هاروت و ماروت بدو فریفته شدند.(3)

7. علل: امام رضا علیه السّلام فرمودند: و اما زهره زنی بود که هاروت و ماروت بدو فریفته شدند و خدا او را به صورت زهره درآورد.(4)

8. علل: امام صادق علیه السّلام از پدرانش از پیغمبر صلّی الله علیه و آله نقل کرده، و اما زهره یک زن ترسا از یکی از پادشاهان بنی اسرائیل بود؛ همان که هاروت و ماروت بدو فریفته شدند، نامش «ناهیل» بود و مردم میگویند «ناهید.» (5)

گویم: اخبار را با سندهاشان در باب مسخشدگان ذکر خواهم کرد ان شاء اللّه.

9. ابی طفیل میگوید که: در مسجد کوفه بودم و شنیدم علی علیه السّلام بر منبر بود، و ابن کواء از ته مسجد فریاد زد، یا امیر المؤمنین، هدایت چیست؟

1- . عيون الأخبار 1: 271
2- . علل 2: 171
3- . علل 2: 173
4- . علل 2: 173
5- . علل 2: 174

آهسته فرمود که نشنود: خدا تو را لعنت کند، هدایت نخواهی و کوری خواهی، سپس به او فرمود: نزدیک آی، نزدیک او شد و از چیزهائی پرسید و به او خبر داد.

پس گفت: به من خبر ده از این ستاره سرخ- یعنی زهره- فرمود: خدا فرشته ها را به خلق خود آگاه کرد و آنها در یک گناهی بودند، و هاروت و ماروت دو فرشته بودند و گفتند: اینانند که پدرشان را به دست خود آفریدی و فرشته ها را به سجده او واداشتی و اکنون نافرمان تواند.

فرمود: شاید شما اگر مانند آنها آزموده شوید و شهوت داشته باشید مرا چون آنها نافرمانی کنید، گفتند: به عزتت سوگند که نه، فرمود: خدا آنها را به مانند آدمیزاده گرفتار شهوت کرد و به آنها فرمود: بت نپرستید، آدم به ناحق نکشید، زنا نکنید و می ننوشید و آنگه آنها را به زمین فرو کرد.

آنها میان مردم قضاوت میکردند، هر کدام در یک ناحیه و بدین کار بودند تا این ستاره که زیباترین مردم بود نزد یکی از آنها به مرافعه آمد و او را خوشامد، به او گفت: حق با تو است ولی حکم به تو ندهم تا خود را به من واننهی، روزی را با او وعده گذاشت و نزد دیگری رفت و مرافعه به او برد و دل او را مانند آن یکی برد و همان وعده را در همان ساعت با او گذاشت. و در آن ساعت هر دو با وی ملاقات کردند، و هر کدام از رفیق خود خجالت داشت و سرها را به زیر انداختند، و آنگه شرم از آنها رفت و یکی به دیگری گفت: من برای مقصدی آمدم که تو آمدی و با هم از او کام خواستند، گفت: نه، تا بت او را بپرستند و از می او بنوشند و چون نوشیدند به بت او نیاز بردند.

و گدائی وارد شد و آنها را دید و زن به آنها گفت: این میرود و گزارش شما را میدهد، برخاستند و او را کشتند و از او کام خواستند، گفت: نه تا به من نیاموزید وسیلهای را که با آن به آسمان بالا روید، و آنها گفتند: نه، و او هم گفت: نه، تا به او خبر دادند و آن را برای آزمایش گفت و به آسمان بالا رفت و دیده بدو برداشتند و دیدند اهل آسمان سر بسوی آنها کشند و آنها را مینگرند، و آن زن هم به آسمان رسید و به صورت این ستاره که بینی درآمد.

10. و از همان: ابی ولّاد میگوید: به امام ششم علیه السّلام گفتم: قربانت، راستی که مردی از یاران ما پارسا، مسلمان و بسیار نمازخوان گرفتار لهو شده و

ص: 342

گوش به سرود میدهد، فرمود: این کارش از نماز در وقت و از روزه و از عیادت بیمار و از حضور در جنازه و دیدار برادر باز میدارد؟ گفتم: نه، او را از کار خیر و نیک باز نمی دارد، فرمود: این از وسوسه های شیطان است و ان شاء اللّه برای او آمرزیده شود.

سپس فرمود: گروهی از فرشته بر آدمیزاده عیب گرفتند در لذت و شهوت او یعنی از حلال نه از حرام، فرمود: خدا درباره آدمیزاده های مؤمن سرزنش فرشته ها را نپسندید، فرمود: خدا در خاطر آن فرشته ها لذت و شهوت افکند تا بر مؤمن عیب نگیرند، و چون آن را احساس کردند، از آن به خدا نالیدند که ما را ببخش ببخش و به همان آفرینش خودمان که برای ما اختیار کرده بودی برگردان که میترسم در کار پریشان و ناروائی درآئیم، فرمود: خدا آن را از خاطر آنها زدود.

فرمود: چون رستاخیز آید و اهل بهشت در بهشت درآیند همان فرشته ها اجازه گیرند و نزد اهل بهشت روند و بر آنها درود گویند و گویند: درود بر شما در برابر شکیبائی شما در دنیا از لذتها و شهوتهای حلال.

تفسیر: أنف من الشیء: بر وزن علم و به معنای استنکاف و خودداری است. و مرج الدین و الأمر: یعنی مخلوط و مشوش شد.

11. اقبال: امام چهارم علیه السّلام در دعاء عرفه فرمودند: بار خدایا البته فرشته هایت از ترست نگرانند، شنوا و فرمانبر تواند، و به فرمان تو کار کنند، در شب وانگیرند و روز تسبیح گویند(1).

12. احتجاج: زندیق از امام ششم علیه السّلام پرسید: درباره دو فرشته هاروت و ماروت چه گوئی چه مردم گویند که آنها به مردم جادو می آموختند؟ فرمود: آنها وسیله آزمایش بودند، تسبیح آنها در هر روز این بود که اگر کسی چنین و چنین کند چنان می شود، اگر به چنین و چنین معالجه کند چه می شود اصنافی از جادو بود و آنجا اظهار میکردند مردم از آنها یاد میگرفتند و آن دو به آنها میگفتند: همانا ما وسیله آزمایشیم، از ما دریافت نکنید چیزی را که زیان برای شما دارد و سود ندارد.(2)

1- . إقبال: 366

2- .إحتجاج: 185

ابواب عناصر و کائنات فضا، معادن، کوهها، نهرها، شهرها و اقالیم.

باب بیست و ششم : آتش و اقسام آن

آیات:

- الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ.(1)

{همو که برایتان در درخت سبزفام اخگر نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش می افروزید.}

- أَ فَرَأَیْتُمُ النَّارَ الَّتِی تُورُونَ * أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ * نَحْنُ جَعَلْناها تَذْکِرَةً وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِینَ(2).

{آیا آن آتشی را که برمی افروزید ملاحظه کرده اید؟ آیا شما [چوب] درخت آن را پدیدار کرده اید، یا ما پدیدآورنده ایم؟ ما آن را [مایه] عبرت و [وسیله] استفاده برای بیابانگردان قرار داده ایم.}

تفسیر:

طبرسی در مجمع گفته: «جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً.» یعنی درخت تر را که آتش خاموشکن است آتش سوزان ساخت، و مقصود دو درخت مرخ و عفار است که عرب با آنها چون سنگ چخماق آتش روشن میکردند، و خدا بیان کرده است. کسی که از درخت تر به سائیدن آتش بر آرد، تواند که مرده را زنده کند، عرب گوید: در هر درختی آتش است و مرخ و عفار را نمایش کلبی گفته از هر درختی آتش فروزد جز عنّاب.(3)

«أَ فَرَأَیْتُمُ النَّارَ الَّتِی تُورُونَ.» {آیا آن آتشی را که برمی افروزید ملاحظه کرده اید؟} یعنی با سائیدن آن را از درخت شعله ور کنید، «أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها أَمْ

1- . یس / 80
2- . واقعه / 71- 73
3- . مجمع البیان 8: 435

نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ.» { آیا شما [چوب] درخت آن را پدیدار کرده اید، یا ما پدیدآورنده ایم؟ } هیچ کس نیست که گوید: من آن درخت را آفریدم جز خدای تعالی، عرب با زند و زنده آتش فروزد و آن چوبی است که به هم سایند و آتش دهد، «نَحْنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً.» {ما آن را [مایه] عبرت ما آن را [مایه] عبرت قرار داده ایم } برای آتش بزرگ دوزخ که هر که آن را بیند از دوزخ به خدا پناه برد، و گفته اند: یادآوری برای قدرت خدا بر معاد، «وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِينَ.» {و [وسیله] استفاده برای بیابانگردان. }آواره و بینوایان همه که جمعی از آنها در تاریکی آن را چراغ سازند، و در سرما خود را با آن گرم کنند و در پخت خوراک و نان بکار زنند، پس متاع توانگر هم هست. (پایان)

رازی در تفسیرش گفته: در درخت آتش چند وجه است:

1. درختی است که از آن به نام زند و زنده آتش افروز گیرند.

2. هر درختی که میسوزد و هیزم شود؛ زیرا اگر نبود افروختن آتش آسان نبود، زیرا آتش به هر چیزی چون هیزم در نگیرد.

3. بن آتش است و شعله های منتشر از آن که مانند درخت است و اگر تیره تیره نمیشد برای پخت اشیاء خوب نبود.(1)

بیضاوی در تفسیرش گفته: «نَحْنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً.» یعنی وسیله بینائی در امر بعثت یا در تاریکی یا نمونه ای است از آتش دوزخ «وَ مَتاعاً لِلْمُقْوِينَ(2).» یعنی آواره ها و گرسنه ها.(3)

جوهری گفته: ضرب المثل است که «فی کل شجر نار و استمجد الفرخ و العفار» یعنی این دو درخت آتش بیشتر دارند که زود آتش زایند مانند کسی که از بزرگواری پر ببخشد، عفار، زند بالا و مرخ، زند زیرین است.

روایات:

1. خصال: أشعری گفته که: چهارند که کمشان بیش است، آتش، خواب، بیماری و دشمنی که کم همه بیش است.(4)

1- . مفاتيح الغيب 8: 93
2- . واقعه / 71- 73
3- . أنوار التنزيل 2: 493
4- . خصال: 111

توضیح: یعنی آتش قیامت که کمش زیان بسیار دارد، یا هر آتشی که سوزد و زیانش بیش است گرچه کم باشد؛ زیرا آتشی اندک بسیاری جاها را روشن کند و در همه کارها سود دارد و جهانی را بسوزاند، خواب کم، سود بسیار دارد، و بیماری و دشمنی زیان بسیار دارند گرچه ممکن است سود بیماری هم بیش باشد بلکه سود دشمنی هم.

2. خصال: مفضل میگوید: که از امام ششم علیه السّلام از آتش پرسیدم ، فرمود: آتشی است که میخورد و مینوشد، آتشی که میخورد و ننوشد، و آتشی که بنوشد و نخورد، و آتشی که نخورد و ننوشد، آتشی که بخورد و بنوشد از آنِ آدمیزاده و همه جانوران است، و آنکه بخورد و ننوشد، آتش هیزم است و آنکه بنوشد و نخورد، آتش درخت است، و آنکه نخورد و ننوشد، آتش درون سنگ چخماق است و آتش جانوران شب افروز.(1)

توضیح: مقصود از آتش یکم حرارت غریزیه آدم و جانور است که غذا را تحلیل برد و باز غذا و آب طلبد، و مقصود از دوم آتش افروخته است که هیزم را نابود کند، و مقصود از سومی حرارت غریزی درخت و گیاه است که آب طلبد و جذب کند و نمو کند، گرچه خاک هم در آن وارد شود یا آبی که در سائیدن از آن برآید نوش آتش آن شود و قداح و قداحه طبق گفته جوهری، سنگی است که آتش فروزد و الحباحب به ضم، اسم مردی بخیل بوده است که از بیم مهمان، فقط آتشی ضیف برمیافروخته، تا اینکه به او مثل زده و گفتهاند: «نار الحباحب» جرقهای است که از سم اسبان برخیزد، و شاید «نار أبی حباحب» باشد و أبو حباحب حشرهای است که شب هنگام پرواز میکند و تو گویی پارهای اخگر است. و شاید حباحب را از آن جهت اسم آتش گذاشتهاند که در برخورد سنگها جرقهای در آسمان ایجاد میشود و شاید هم منظور از ابوحباحب، محارب بوده است که تنها با هیزم شخت آتش برمیافروخت تا از دیده ها نهان ماند، و شاید هم این کلمه از حبحبه به معنای ضعف گرفته شده باشد یا پارههای آتش باشد که از آتش زنه بیرون جهد. پایان.

و منظور از این آتش، آن است که در جنس سنگ و آتش پنهان مانده و آب و غذا بدان نمیرسد مگر اینکه با پنبه و هیزم در آمیزد.

1- . خصال: 104

3. احتجاج: هشام بن حکم میگوید: زندیق به امام ششم علیه السّلام گفت: به من بگو چراغ که خاموش می شود روشنیش کجا میرود؟ فرمود: میرود و برنمیگردد، گفت: پس چرا تو نپذیری که آدمی هم مانند آن است چون مرد و جان از تنش رفت دیگر هرگز برنگردد، فرمود: خوب نسنجیدی آتش در درون جسم است و خود جسم تاریک است چون سنگ و آهن و هرگاه یکی به دیگری زده شد از میان آنها چراغی برآید که پرتو دارد، آتش در جسم ثابت است و پرتو آن میرود. (الخبر)(1)

4. تفسیر علی بن ابراهیم: «الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ {همو که برایتان در درخت سبزفام اخگر نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش می افروزید.} آن درخت مرخ است و عفار و در ناحیه بلاد مغربند و چون خواهند آتش افروزند از آن درخت بگیرند و شاخه ای بر آن سایند و آتش از آن افروزند.(2)

فائده در باره عناصر أربعه

مشهور میان حکماء و متکلمین این است که عناصر چهارند: آتش، هوا، آب و زمین. چنانچه گواه از حس و تجربه دارد و با اندیشه در ترکیب و تحلیل به دست آید، در میان فلاسفه قدیم درباره آنها اختلاف است، برخی یک عنصر را اصل دانند و دیگران تراویده از آن. و آن یکی به قولی آتش است و به قولی هوا و به قولی آب و به قولی خاک و به قولی آب و خاک هر دو، و به قولی هواء و خاک، و در قول دیگر آتش و هواء و خاک، ولی آب همان هوا است که در هم شده، در برابر آن گفته اند:

هواء، آب و خاک، و آتش همان هوا است که داغ شده باشد.

و این اقوال همه نزد آنها ضعیف است، و در اخبار گذشت که اصل همه عناصر و افلاک آب است یا به همراه آتش و یا هر دو با هوا، و خلاصه شک نیست که این چهار عنصر زیر فلک ماه وجود دارند و اشکال در وجود کره آتش است، و بر فرض وجودش آیا هوائی است که از حرکت فلک آتش شده یا خودش اصالت

1- . إحتجاج: 191

2- . تفسير قمّى: 554

دارد، و مشهور این است که این چهار عنصر اجزاء مرکبات تامه و جوهر آنهایند از آنها ترکیب شوند و بدانها تجزیه گردند، و گفته اند آتش در مرکبات نیست؛ زیرا باید به وسیله فشار از اثیر فرود آید و فشاری در آنجا نیست.

سپس مشهور این است که بسائط در مرکبات به صورت خود میمانند، شیخ در شفاء گفته: جمعی در این عصر نزدیک مذهبی غریب در آورده اند، گفته اند: بسائط در ترکیب و فعل و انفعال صورت و شخصیّت خود را از دست میدهند و دیگر وجود خاص خود را ندارند و به یک صورت و هیولای دیگر وجود دارند که میانه ای است در صور خاصه آنها یا صورت نوعیه دیگری است و چند دلیل بر نادرستی این عقیده آورده که آنها را رها کردیم.

انکساغورس و پیروانش گفتند: همه چیز به صورت خود در کمون هم وجود دارند و در آمادگی زمینه بروز میکنند و دگرگونی در صورت و کیفیت را منکرند و پندارند که هیچ کدام عناصر بسیط و صرف نیستند، بلکه همه چیز چون گوشت و استخوان و پی و خرما و عسل و انگور به عینه در آنها وجود دارند، و نام عنصر غالب را به خود گیرند که پدیده آنها است، و در برخورد با هم آنچه در درون آنها است پدید شود، و غالب گردد و چشمگیر شود پس از آنکه مغلوب و نهان بوده، نه اینکه پدید شده بلکه پیدا شده، و آنچه عیان بوده، نهان گردیده و مغلوب شده.

و در برابر آنها دیگران گفتند: آنچه عیان شده از درون بروز نکرده بلکه از جای دیگر در آن نفوذ کرده، چنانچه آب به واسطه اجزا آتشین که در آن نفوذ کند داغ شود، و این هر دو گفته سخیف اند و یاوه، و مشهور هم این است که عناصر در هم اثر کنند و کیفیت آنها از میان برود و به مناسبت کیفیت میانه ای پدید گردد که آن را مزاج گویند، و بدان سزاوار افاضه صورت شخصی مناسبی از مبدأ شود.

سپس مشهور این است که آتشی که از سنگ چخماق یا چوب جهد، هوائی است میان آنها که از سایش گرم شده و آتش شده، نه اینکه از درون سنگ و آهن و چوب برآید، و ظواهر آیات و اخبار گذشته با آن مخالف نیستند.

و اما اینکه امام علیه السّلام در حدیث هشام فرموده: آتش در درون اجسام است، مقصود از آن یا آتشی است که با عناصر دیگر جزء جسم

است یا اینکه مایه تولیدش در جسم میماند گرچه درخشش آن میرود و هوا می شود، و یکم اظهر

ص: 348

است و خلاصه سنجیدن روح به آتش فتیله و جز آن که میرود و برنمیگردد قیاس مع الفارق است؛ زیرا روح یا جسم است یا جوهر مجرد ثابت و محفوظ که برگشت آن ممکن است و آن آتش که تو گفتی هوا شد و رفت و بر فرض که محال باشد باز گردد ربطی به روح ندارد و مانند روح همان است که در درون جسم است نه این درخشش گذرا، و اما آتش درخت چند احتمال دارد که در سابق بدانها اشاره شد.

ص: 349

باب بیست و هفتم : هوا، طبقات هوا، پدیده هوا از سپیده و شفق و جز آنها

آیات:

- فالِقُ الْإِصْباحِ.(1)

{[هموست که] شکافنده صبح است.}

- وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ.(2)

{و سوگند به بامداد چون آشکار شود.}

- وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ(3) .

{سوگند به صبح چون دمیدن گیرد.}

- فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ * وَ اللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ * وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (4).

{نه، نه، سوگند به شفق، سوگند به شب و آنچه [شب] فروپوشاند، سوگند به ماه چون [بَدر] تمام شود}

- وَ الْفَجْرِ.(5)

{سوگند به سپیده دم.}

تفسیر:

رازی گفته: «إِذا تَنَفَّسَ» اشاره است به کامل شدن طلوع صبح، در این تعبیر مجازی دو قول است.(6)

یکم: با بامداد وزش نسیمی است که آن را دم صبح نامیده.

1- . أنعام / 96
2- . مدثر / 34
3- . تكوير / 18
4- . إنشقاق / 16- 18

5- . فجر / 1
6- . مفاتيح الغيب 8: 484

دوم: شب تاریک را چون غمگینی به حساب آورده که نفس او بند آمده و دلش گرفته و چون دم زند، آسوده شود و طلوع صبح رهائی از این اندوه است و از آن به دم زدن تعبیر کرده، و آن استعاره لطیفی است.

«فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ.» یعنی سرخی افق در آغاز شب و گفته اند: سفیدی آن، «وَ اللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ.» یعنی آنچه در تاریکی خود فراهم آرد که در روز پراکنده اند یا آنکه براند، چون شب هر چیزی را به مسکنش میراند یا بدان چه از اختران در پرتو روز براند و «وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ» یعنی آنگاه که کامل شود و مراد از «و الفجر» انفجار صبح در هر روز است و گفته شده که مراد تمام روز است.

و بدان که در کتب حکماء و ریاضی دانان سپیده صبح و سرخی و سپیده آغاز شب از این است که پرتو خورشید به کره بخاردار هوا افتد، گفته اند: همیشه بر اثر پرتو خورشید نیم بیشتر کره زمین روشن است؛ چون تابش کره بزرگتر بر کوچکتر بیش از نیم آن را فرا گیرد، و سایه زمین چون مخروطی است که قاعده آن بر مدار خورشید در سطح زمین است و تا زهره میرسد، چنانچه حساب شده روز مدتی است که این مخروط زیر زمین افق است و شب مدتی که بالای آن است، و چون خورشید نزدیک افق مشرق شود، مخروط سایه به مغرب برگردد و پیوسته چنین است تا شعاع گرد آن به چشم رسد و هر جای آن به چشم بیننده نزدیکتر باشد، زودتر دیده شود.

و آن پرتوی کشیده بالای افق است که میان آن و افق تکه تاریکی فاصله است که به قاعده مخروط نزدیکتر و از دید دورتر است، و آن فجر کاذب است، و چون خورشید خوب در زیر زمین به افق نزدیک شود آن سپیده در افق پهن دیده شود، سپس سرخ به نظر آید.

و شفق واروی آن است، نخست سرخی دیده شود و پس از آن سفیدی پهن در افق و آنگاه سپیده دراز بالای افق، و صبح و شفق در شکل به هم مانند و در وضع برابر هم باشند، و رنگ شفق و سپیده صبح برای فرق کیفیت هواء مجاور افق با هم فرق دارند؛ زیرا بخار سمت مشرق به واسطه خنکی هوای شب پاک و سفید است ولی در سمت مغرب به واسطه اجزاء دودی اثر خورشید زرد است، و جسم تار هر چه پاک و سفید باشد پرتوگیرتر است، و پرتو را بهتر بازده میکند.

و با ابزار رصد معلوم شده که خورشید در همه جا در آغاز سپیده دم و هنگام غروب شفق 18 درجه زیر دائره افق است و بر اثر اختلاف مطالع قوس، انحطاط ساعت میان سپیده دم و برآمدن خورشید و هم میان غروب خورشید و غروب شفق کم و بیش میشوند.

علامه- رحمه الله- در کتاب المنتهی گفته: روشنی روز از پرتو خورشید است، و هر چه خودش تار باشد از خورشید پرتو گیرد؛ چون زمین و ماه و اجزاء پیوسته و جدای زمین، و هر چه از خورشید پرتو گیرد سایه ای از پس خود دارد، و خدا به لطف حکمتش مقدّر کرده که خورشید گرد زمین بچرخد و چون زیر زمین باشد سایه مخروطی زمین بالای زمین باشد و هوائی که در گرد این مخروط پرتو گرفته پایان این مخروط تاریک است، ولی پرتوگیری هوا سست است، و هر چه دورتر باشد، سست تر است و در میان مخروط تاریکتر است.

و چون خورشید در زیر زمین به افق شرق نزدیک شود، مخروط سایه به بالای سر کج شود، و اجزاء پرتو دار کناره سایه به دیدرس آیند و در نزدیک صبح دیده شوند و بنابراین هر چه خورشید به افق نزدیکتر شود، پرتو کناره های سایه دیدرس تر و روشنتر گردد تا خورشید برآید، و نخستین بار که پرتو نزدیک به صبح دیده شود باریک و دراز است؛ چون عمود و صبح کاذب نام دارد، و مانند دم گرگ است، در باریکی و درازی و سپیده نخستش نامند؛ چون پیش از دومی است و کاذبش گویند؛ چون هنوز افق تاریک است، برای آنکه اگر راست بود باید نزدیکتر به خورشید روشنتر باشد و ضعیف است و باریک و روی زمین در تاریکی خود است و این پرتو فزاید تا در کنار افق چون نیم دائره پهن شود و آن سپیده دم دوم و صادق است که به راستی صبح شده.

روایات:

1. کافی: امام ششم علیه السّلام فرمودند: که خدا پرده ای از تاریکی در پهلوی مشرق آفریده و بدان فرشته ای گماشته، چون خورشید فرو شود آن فرشته تا دو کف خود از آن تاریکی برگیرد و به مغرب آید و به دنبال شفق باشد، و خرده خرده از میان دو کفش برآید و بگذرد تا هنگامی که شفق فرو شود و تاریکی پهن

گردد، سپس به مشرق بازگردد و چون خورشید برآید با پر خود تاریکی را به مغرب راند تا آن را هنگام برآمدن خورشید به مغرب رساند.

توضیح: این حدیث از اخبار مشکل و از اسرار نهان است و شاید داستانی است برای بیان اینکه تاریکی کامل شب به دنبال نهانی شفق است و برعکس و همه اینها به قدرت خداوند دانا است.

و بسا خبر را تأویل کردند به اینکه مقصود از حجاب و پرده ظلمانی همان سایه مخروطی زمین است، و فرشته موکل به آن جان خورشید است که او را میچرخاند و یک دست او خود خورشید را جابجا میکند و دست دیگرش سایه را جابجا میکند و بازگشتش به مشرق برعکس آغاز است، نظر به پرتو و سایه و نظر به بالای زمین و زیر زمین و پر کشیدنش کنایه از نشر پرتو از یکسو و نشر تاریکی از سوی دیگر است.

من گویم: در این اخبار خموشی و رد علم آن به امام احوط و اولی است. (1)

2. کافی: یکی از اصحاب گفته، شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود: وقت نماز مغرب آنگه است که سرخی از مشرق برود، میدانی که آن چگونه است؟ گفتم: نه، فرمود: برای آن است که مشرق همچنین بر مغرب بالاگیر است و دست راستش را بالای چپش برآورد چون خورشید در آنجا فرو شود سرخی از آنجا برود.

توضیح: در یک نسخه«مظلّ» بظاء نقطه دار است، یعنی سایه انداز و در مقصود با «مطلّ» فرق ندارد و حاصل این است که مغرب معتبر برای نماز و افطار نهانی خورشید و رفتن آثارش از افق مشرق است چه از سر دیوارها و کوهها و چه از کره بخار، و سخن تمام دراین باره در کتاب صلاه آید ان شاء اللّه.(2)

3. کافی: عمران حلبی گفت که: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم: نماز عشا کی لازم شود؟ فرمود: چون شفق که سرخی است نهان گردد، عبید اللّه علیه السّلام، گفت: «اصلحک اللّه» پس از رفتن سرخی سپیدی شدید در پهنای افق میماند. امام علیه السّلام فرمود: همانا شفق سرخی است و سپیدی شفق نیست.(3)

1- . کافی 3: 279
2- . کافی 3: 278
3- . کافی 3: 280

4. کافی: امام دهم علیه السّلام فرمود: چون نیمه شب رسد یک سپیدی عمود مانند در میان آسمان پدید گردد که جهان را روشن کند یک ساعت بماند و برود و تاریک شود، چون یک سوم شب بماند از سمت مشرق سپیدی پدید شود و دنیا را روشن کند و ساعتی بماند و برود و هنگام نماز شب رسد، سپس پیش از سپیده تاریک گردد [و آنگه سپیده بدمد] که از سوی مشرق صادق است و فرمود: هر که خواهد نماز شب را از نیمه شب بخواند میتواند.

توضیح: فاعل «یظلم» بیاض است و در بعضی نسخه ها که با تاء «تظلم» آمده است، فاعل آن الدنیا است. بسا مقصود از این روشنی ظهور انوار معنوی برای مقرّبان با گشودن درهای آسمان رحمت و فرو آمدن فرشتگان است، چنانچه در روایات دیگر است و بسا روشنی ضعیفی است که بیشتر اوقات بر بیشتر مردم پدیدار شود، و به دید عارفان آید که به نور خدا مینگرند چنانچه انبیاء و اوصیاء فرشته ها را بینند و دیگران نبینند.

و بسا گفته اند: پدید شدن روشنی کنایه از فرود آمدن فرشته است که نیمه شب به آسمان دنیا آید و بنده ها را فریاد زند و دنیا بدو روشن گردد، یعنی بنده ها به عبادت برخیزند، و از عبادتشان نوری برآید، چنانچه در خبر است که برای اهل آسمان میدرخشند «سپس میرود» چون پس از عبادت اندکی میخوابند، چنانچه در روش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم وارد است سپس در ثلث آخر شب برخیزند، و سپیدی از سوی مشرق برآید چون فرشته بدان سو گراید «باز پیش از سپیده دم تاریک شود.»؛ زیرا باز اندکی بخوابند، و خلاصه خبر متشابه است و علمش نزد اهل آسمان است، اگر درست باشد.(1)

5. خرائج: صفوان جمّال گفت که: در حیره به همراه امام صادق علیه السّلام بودم، ناگاه ربیع حاجب آمد و گفت: که امیر المؤمنین را اجابت کن، و درنگی نشد که آن حضرت بازگشت، گفتم: زود برگشتی، فرمود: او چیزی از من پرسید، تو از از آن ربیع بپرس، صفوان گوید: من با ربیع میانه خوبی داشتم نزد او رفتم و از او پرسیدم، گفت: خبر عجیبی به تو بدهم، عربهای بیابان رفته بودند سماروغ بچینند، مخلوقی در بیابان افتاده بود، نزد منش آوردند، و من آن را نزد خلیفه بردم چون آن را دید، گفت: از من دورش کن و جعفر علیه السّلام را بخوان، او را خواندم.

1- . کافی 3: 283

منصور به او گفت: یا ابا عبد اللَّه به من بگو در هوا چیست؟ فرمود: در هوا موجی است خوددار، گفت: در آن ساکنی هست؟ فرمود: آری، گفت: سکانش چه باشند؟ فرمود: خلقی که بدنشان چون ماهی است، و سرشان چون پرنده، و مانند خروس یال دارند و نغنغ (سوراخهای برآمده در گردن) و بالهای بسیار سفید چون پرنده ها به مانند نقره زلال شده.

خلیفه گفت: طشت را بیاور، آوردم و همان در وی بود، به خدا همچنان بود که جعفر علیه السّلام وصف کرده بود، و چون او بیرون شد، به من گفت: ای ربیع این که در گلویم گیر کرده از اعلم مردم است.

توضیح: فیروزآبادی گفته: الکمء گیاهی معروف است که به أکمؤ و کمأه جمع بسته میشود و یا اسم جمع است یا بر مفرد اطلاق میشود و منظور از نغنع نیز ظاهراً آویخته گوشتی حلق است و «الدیک» یعنی خروس و معروف است و جمع آن أدیاک و دیوک و دیکه است و مراد از «شجا» چیزی است که در گلو گیر کرده باشد. پایان.

چون آن حضرت سزاوار خلافت بوده و شرائط آن را داشته نه منصور و نمیتوانسته او را دفع کند به استخوانی تشبیه کرده که در گلو گیر کرده باشد، نه می شود فرو داد و نه بیرون انداخت، موج مکفوف دریای امواجی است که خوددار است و فرو نریزد، و بسا اشاره به دریای محیط باشد و ابر این جانور را از آنجا با خود آورده.

ولی ظاهر این خبر و خبر آینده این است که آن دریائی میان آسمان و زمین جز محیط است.

6. کشف الغمّه: محمّد بن طلحه گفت: چون امام رضا علیه السّلام پدر امام نهم علیه السّلام درگذشت، یک سال پس از آن مأمون به بغداد آمد و روزی به شکار میرفت در یک سوی شهر بر سر راهش کودکها بازی میکردند و امام نهم که در حدود 11 سال داشت با آنان بود، چون مأمون رسید همه کودکان گریختند، و او ایستاد و از جای خود نجنبید. خلیفه نزدیک او شد و به او نگاهی کرد، و خدا مهر او را به دلش انداخت، و نزد او ایستاد و گفت: ای پسر چرا به همراه بچه ها نرفتی؟ بی درنگ گفت: یا امیرالمؤمنین راه تنگ نبود که با رفتن خود آن را برایت توسعه دهم، جرمی نداشتم که از تعقیبش نگران باشم، و به تو خوشبینم که بیگناه را

نیازاری، سخن و چهره وی او را خوش آمدند، به او گفت: نامت چیست؟ گفت: محمّد، گفت: پسر کیستی؟

گفت: یا امیر المؤمنین من پسر علی الرضایم، بر پدرش رحمت فرستاد، و اسبش را نزد او راند و بازی همراهش بود.

چون از شهر دور شد او را به دنبال دراجی روانه کرد، و مدّتی طولانی نهان شد و سپس از فضا بازگشت و ماهی خردی که هنوز رمقی داشت در نوکش بود، خلیفه از آن بسیار تعجب کرد، و آن را در مشت گرفت و از همان راه به خانه برگشت و چون به همانجا رسید کودکان را بر حال خود دید و همه با ورود او مانند بار یکم به کناری رفتند و امام نهم علیه السّلام نرفت و مانند بار یکم ایستاد.

چون خلیفه به او نزدیک شد، گفت: ای محمّد، فرمود: لبیک یا امیر المؤمنین، گفت: این چیست در کف من؟ و خدا به او الهام کرد که گفت: ای امیر المؤمنین خدا بخواستش در دریا به قدرتش ماهیان خردی آفریده که بازهای شاهان و خلفاء شکارشان کنند، و سلاله خاندان نبوّت را بدان بیازمایند، چون مأمون سخن او را شنید عجب کرد و از او خوشش آمد و پر بدو نگریست، و گفت: به راستی پسر رضا هستی و بدو دو چندان احسان نمود.

علی بن عیسی گفته: در کتابی که اکنون نامش در یادم نیست دیدم که بازها برگشتند و در چنگالشان مارهای سبزی بود، و از یک امام پرسش شد و پیش از آنکه موضوع سؤال گفته شود، فرمود: میان آسمان و زمین مارهای سبزیند که بازهای سرخ آنها را شکار کنند، و پیغمبرزاده ها را با آن آزمایش کنند و آنچه معنایش این بوده است، و اللّه اعلم.

7. دلائل طبری: امام ششم علیه السّلام چون از نزد منصور بیرون آمد و به حیره منزل کرد در این میان که آن حضرت در حیره بود، ربیع نزد او آمد و گفت: امیر المؤمنین را اجابت کن، و به سوی او سوار شد که در بیابان صورت عجیبی یافته بود و از خلقت آن بی خبر بود و کسی که آن را یافته بود، گفته بود که: دیده با باران فرو افتاده و چون امام علیه السّلام نزد منصور رفت: گفت: یا ابا عبد اللّه به من بگو در هوا چیست؟ فرمود: دریائی خوددار، گفت: ساکنانی دارد؟ فرمود: آری، گفت: آنها چیستند؟ فرمود: تنشان چون ماهی و سرشان چون پرنده و یال و نغنغ خروس دارند و بالها چون بالهای پرنده سفیدتر از نقره.

منصور طشت را خواست همان بی کم و بیش در آن بود و به امام اجازه برگشت داد و به ربیع گفت: وای بر تو ای ربیع، این استخوان که گلوی مرا گرفته داناترین مردم است.

8. شرح نهج کیدری و ابن میثم: روایت شده که زراره و هشام درباره هوا اختلاف داشتند که مخلوق است یا نه؟ و یکی از موالیان آن را به امام صادق علیه السّلام رسانید و گفت: من در این باره سرگردانم، چون اصحاب درباره آن اختلاف دارند، فرمود: این خلافی نیست که مایه کفر و گمراهی باشد.

توضیح: دلالت دارد که خطاء در این گونه اموری که ربطی به اصول و فروع دین ندارد سبب گمراهی و عذاب نیست و اشاره دارد که دانستن آنها برای آدمی فضل و کمال نیست، و بسا که اختلاف آنها در وجود هوا به معنی خلاء بوده و بُعدی که متکلمان آن را مکان دانند چنانچه ابن میثم گفته، و یا مقصود هوائی باشد که از عناصر است.

فائده در طبقات هوا و عناصر دیگر

میان حکماء خلاف است، خواجه نصیر در تذکره گفته طبقات عناصر هشت است.

1. طبقه آتش صرف.

2. طبقه مخلوط از آتش و هوای سوزان که دودهای برآمده از زمین در آن نابود شدند، و ستاره های دنبالهدار و تیر شهاب و مانند آن از ستونهای سوزان و شاخدار در آن پدید شوند، و بسا که به همراه فلک اعظم بچرخند.

3. طبقه هوای غالب که در آن شهابها پدید آیند.

4. طبقه زمهریر سرد که منشأ پیدایش ابر و رعد و برق و صاعقه است.

5. هوای گرم و درهم مجاور زمین و آب.

6. طبقه آب که مقداری از کره آن باز است و زمین خشک پیدا است به عنایت خداوند برای آنکه مسکن جانداران نفس کش باشد.

7. طبقه زمین آمیخته با دیگر عناصر که در آن کوه و معدن و بسیاری از گیاهان و جانوران پدید آیند.

8. طبقه زمین صرف گرد مرکز، برخی، نُه شمرده اند.

ص: 357

طبقه گل که خاک مخلوط به آب است و نهم طبقه خاک صرف.

برخی 7 شمرده یکم طبقه آتش خالص و 5 طبقه زیر آن و طبقه خاک خالص و گفته اند: 7 طبقه چنین است، 1 طبقه آتش خالص و 2 طبقه آب و 3 طبقه از زمین و 2 طبقه هواء.

یکی: هواء خالص لطیف که آلوده به بخار و دود که از زمین و آب برآیند.

دوم: هواء درهم با اجزاء زیر زمین و آب که دود و بخار است، و شکل این طبقه از هواء چون کره ای است گرد زمین و آب که مرکزش همان است و سطح زبرینش از هر سو در ارتفاع مساوی است و کم و بیش ندارد چون کره است ولی در قوام خود اختلاف دارد؛ زیرا نزدیکترش به زمین درهم تر از دورتر است ، چون لطیف تر از درهم تر بیشتر بالا رود ، ولی درهم بودنش تا آنجا نیست که پرده پس از خود گردد و مانع دید آن باشد.

این کره را، کره بخار و جهان نسیم نامند؛ چون وزش بادها از آن است و هوای بالاتر خالص و آرام است و جنبشی ندارد، و کره شب و روز هم نام دارد؛ زیرا روشنی روز و تاریکی شب در آن نمودارند نه در هوای خالص.

و یکی از محققان آنها گفته: بهتر این است که عناصر را هفت طبقه دانیم به این ترتیب: 1- آتش خالص، 2- هوای خالص بی دود، 3- هوا: با دود و بی بخار که در بالایش جرقه ها و مانند آن پدید گردند و در زیرش تیرهای شهاب، 4- طبقه هوا با بخار که بسیار سرد است و آن طبقه زمهریریه است که در آن ابر و رعد و برق و صاعقه پدید شوند، 5- طبقه هواء درهم مجاور زمین و آب، 6- طبقه آب، 7- طبقه زمین.

و این ترتیب را برخی پسندیدند در تفسیر قول خدای تعالی: « اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَ.(1)» {خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زَمین آفرید. }

و گفتند: کبودی که مردم گمان برند رنگ آسمان است، نمودی است در کره بخار هوا برای آنکه چون هوای لطیف تر بیشتر از درهم تر بالا میرود، آن قسمتی که نزدیک روی کره بخار است کمتر از قسمت زیرین روشنی پذیر است و تاریک مینماید و بیننده چون در کره بخار نگاه کند، رنگی میان تاریکی و روشنی بیند، یا برای

1- . طلاق / 12

اینکه کره بخار همیشه در درخشش اختران است و آنچه در پس آن است، و چون پرتو پذیر نیست به دید ما تاریکی نما است و از پس اجزاء نورپذیر هوا رنگی میان روشنی و تاریکی نشان میدهد که رنگ لاجورد است، چنانچه اگر از پشت آینه سرخ، جسم سبزی را بنگریم به نفس نماید که ترکیبی از سرخ و سبز است.

و رنگ لاجوردی برای چشم از همه رنگها بهتر است و ظهورش برابر چشمها یک لطف خداداد است تا بینندگان از نگاه به آسمان لذت برند و چشمشان نیرو گیرد چنانچه عقلشان از اندیشه در آن لذت معنوی برد.

گویم: اینها است که به گمان پردازی درباره آن گفته اند، و خدا و حجج گرامش علیهم السلام به حقائق آفریده هایش داناتر است.

ص: 359

باب بیست و هشتم: ابر، باران، شهاب، برق، صاعقه، قوس و پدیده های دیگر فضا

آیات:

- الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ(1). {همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده]، و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد؛ و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه ها رزقی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که خود می دانید.}

- إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.(2)

{راستی که در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، و کشتیهایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می رساند، و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده، و با آن، زمین را پس از مردنش زنده گردانیده، و در آن هر گونه جنبنده ای پراکنده کرده، و [نیز در] گردانیدن بادها، و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است، برای گروهی که می اندیشند، واقعاً نشانه هایی [گویا] وجود دارد.}

- وَ هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ کُلِّ شَیْ ءٍ(3).

{ و اوست کسی که از آسمان، آبی فرود آورد؛ پس به وسیله آن از هر گونه گیاه برآوردیم.}

1- . بقره / 22
2- . بقره / 164
3- . أنعام / 99

- وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.(1)

{و اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش مژده رسان می فرستد، تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم، و از آن، باران فرود آوریم؛ و از هر گونه میوه ای [از خاک]برآوریم. بدینسان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می سازیم، باشد که شما متذکر شوید.}

- هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنْشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ *وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِکَهُ مِنْ خِیفَتِهِ وَ یُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَیُصِیبُ بِها مَنْ یَشاءُ وَ هُمْ یُجادِلُونَ فِی اللَّهِ وَ هُوَ شَدِیدُ الْمِحالِ(2).

{اوست کسی که برق را برای بیم و امید به شما می نمایاند، و ابرهای گرانبار را پدیدار می کند. رعد، به حمد او، و فرشتگان [جملگی] از بیمش تسبیح می گویند، و صاعقه ها را فرو می فرستند و با آنها هر که را بخواهد، مورد اصابت قرار می دهد، در حالی که آنان در باره خدا مجادله می کنند، و او سخت کیفر است.}

- وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ .(3)

{خداست که آسمانها و زمین را آفرید، و از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد.}

- إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِینٌ (4).

{مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می کند.}

- وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ * وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَیْناکُمُوهُ وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِینَ.(5)

1- . أعراف / 57

2- . رعد / 12- 13
3- . إبراهيم / 32
4- . حجر / 18
5- . حجر / 20- 21

{و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ماست، و ما آن را جز به اندازه ای معین فرو نمی فرستیم. و بادها را باردارکننده فرستادیم و از آسمان، آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم، و شما خزانه دار آن نیستید.}

- هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَکُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِیهِ تُسِیمُونَ(1).

{اوست کسی که از آسمان، آبی فرود آورد که [آب] آشامیدنی شما از آن است، و رویيدنی[هایی] که [رمه های خود را] در آن می چرانید [نیز] از آن است.}

- وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ.(2)

{و خدا از آسمان آبی فرود آورد و با آن زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید، قطعاً در این [امر] برای مردمی که شنوایی دارند نشانه ای است.}

- وَ تَرَی الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ.(3)

{و زمین را خشکیده می بینی و[لی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی آید و نمو می کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می رویاند.}

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ.(4)

{آیا ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرو فرستاد و زمین سرسبز گردید؟ آری، خداست که دقیق و آگاه است.}

- وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْکَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ * فَأَنْشَأنا لَکُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ لَکُمْ فِیها فَواکِهُ کَثِیرَةٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ(5).

{و از آسمان، آبی به اندازه [معیّن] فرود آوردیم، و آن را در زمین جای دادیم، و ما برای از بین بردن آن مسلّماً تواناییم. پس برای شما به وسیله آن باغهایی از درختان خرما و انگور پدیدار کردیم که در آنها برای شما میوه های فراوان است و از آنها می خورید. }

ص: 362

1- . نحل / 10
2- . نحل / 65
3- . حج / 5
4- . حج / 63
5- . مؤمنون / 18- 19

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِی سَحاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكاماً فَتَرَی الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِيها مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشاءُ يَكادُ سَنا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ * يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ.(1)

{آیا ندانسته ای که خدا[ست که] ابر را به آرامی می راند، سپس میان [اجزاء] آن پیوند می دهد، آنگاه آن را متراکم می سازد، پس دانه های باران را می بینی که از خلال آن بیرون می آید، و [خداست که] از آسمان از کوههایی [از ابر یخ زده]که در آنجاست تگرگی فرو می ریزد؛ و هر که را بخواهد بدان گزند می رساند، و آن را از هر که بخواهد باز می دارد. نزدیک است روشنیِ برقش چشمها را بِبَرَد. خداست که شب و روز را با هم جابجا می کند. قطعاً در این [تبدیل] برای دیده وران [درس] عبرتی است.}

- وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَیْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً * لِنُحْيِیَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنا أَنْعاماً وَ أَناسِیَّ كَثِيراً * وَ لَقَدْ صَرَّفْناهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبی أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً. (2)

{و اوست آن کس که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش [=باران] فرستاد و از آسمان، آبی پاک فرود آوردیم، تا به وسیله آن سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم و آن را به آنچه خلق کرده ایم -از دامها و انسانهای بسیار- بنوشانیم. و قطعاً آن [پند] را میان آنان گوناگون ساختیم تا توجه پیدا کنند، و[لی] بیشتر مردم جز ناسپاسی نخواستند.}

وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ بل هُم قومٌ يَعدلونَ * اَمَّن جَعلَ الأَرضَ قَراراً و جَعلَ خِلالَها اَنهاراً و جَعلَ لها رواسیَ و جَعلَ بينَ البَحرينِ حاجِزاً أَءِلهٌ معَ اللِه بل أَكثرُهُم لا يَعلمونَ * اَمّنَ يُجيبُ المُضطرَّ اذا دَعا و يَكشفُ السَّوءَ و يَجعلكُم خَلفاءَ الأَض اَءلهٌ معَ اللِه قليلاً ما تَذكَّرونَ * اَمّنَ يَهديكُم فی ظُلُماتِ البَرِّ و البحرِ و مَن يُرسلُ الرِّياحَ بُشراً بينَ

1- . نور / 43- 44
2- . فرقان / 48- 50

- یدی رحمَتهِ اَءلهٌ معَ اللهِ تَعالی عمّا یُشرکونَ * اَمّنَ یَبدأُ الخلقَ ثمَّ یُعیده وَ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ. (1)

{[آیا آنچه شریک می پندارند بهتر است] یا آن کس که آسمانها و زمین را خلق کرد و برای شما آبی از آسمان فرود آورد، پس به وسیله آن، باغهای بهجت انگیز رویانیدیم. کار شما نبود که درختانش را برویانید. آیا معبودی با خداست؟ [نه،] بلکه آنان قومی منحرفند. [آیا شریکانی که می پندارند بهتر است] یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدید آورد و برای آن، کوه ها را [مانند لنگر] قرار داد، و میان دو دریا برزخی گذاشت؟ آیا معبودی با خداست؟ [نه،] بلکه بیشترشان نمی دانند. یا [کیست] آن کس که درمانده را -چون وی را بخواند- اجابت می کند، و گرفتاری را برطرف می گرداند، و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می پذیرید. یا آن کس که شما را در تاریکیهای خشکی و دریا راه می نماید و آن کس که بادها[ی باران زا] را پیشاپیش رحمتش بشارتگر می فرستد؟ آیا معبودی با خداست؟ خدا برتر [و بزرگتر] است از آنچه [با او]شریک می گردانند. یا آن کس که خلق را آغاز می کند و سپس آن را بازمی آورد، و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟ }

- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَیَقُولُنَّ اللَّهُ(2).

{و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان، آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است؟» حتماً خواهند گفت: «الله.» }

- وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.(3)

{و از نشانه های او [اینکه] برق را برای شما بیم آور و امیدبخش می نمایاند، و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد، که به وسیله آن، زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. در این [امر هم] برای مردمی که تعقل می کنند، قطعاً نشانه هایی است. }

1- . نمل / 60 - 64
2- . عنكبوت / 63
3- . روم / 24

- اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ إِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ * وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ * فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ کَیْفَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ ذلِکَ لَمُحْیِ الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ * وَ لَئِنْ أَرْسَلْنا رِیحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ (1).

{خدا همان کسی است که بادها را می فرستد و ابری برمی انگیزد و آن را در آسمان -هر گونه بخواهد- می گستراند و انبوهش می گرداند، پس می بینی باران از لابلای آن بیرون می آید. و چون آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، رسانید، بناگاه آنان شادمانی می کنند. و قطعاً پیش از آنکه بر ایشان فرو ریزد، [آری،] پیش از آن سخت نومید بودند. پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. در حقیقت، هم اوست که قطعاً زنده کننده مردگان است، و اوست که بر هر چیزی تواناست. و اگر بادی [آفت زا] بفرستیم و [کِشت خود را] زردشده ببینند، قطعاً پس از آن کفران می کنند.}

- وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ.(2)

{و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع [گیاه] نیکو در آن رویانیدیم.}

- اللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَحْیَیْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها کَذلِکَ النُّشُورِ(3).

{و خدا همان کسی است که بادها را روانه می کند؛ پس [بادها] ابری را برمی انگیزند، و [ما] آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم، و آن زمین را بدان [وسیله]، پس از مرگش زندگی بخشیدیم؛ رستاخیز [نیز] چنین است.}

- إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ(4).

{مگر کسی که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می تازد!}

1- . روم / 48- 51
2- . لقمان / 10
3- . فاطر / 9
4- . صافات / 10

- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَكَهُ يَنابِيعَ فِی الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِأُولِی الْأَلْبابِ.(1)

{مگر ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد پس آن را به چشمه هایی که در [طبقات زیرین] زمین است راه داد، آنگاه به وسیله آن کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است بیرون می آورد، سپس خشک می گردد، آنگاه آن را زرد می بینی، سپس خاشاکش می گرداند. قطعاً در این [دگرگونیها] برای صاحبان خرد عبرتی است.}

- هُوَ الَّذِی يُرِيکُمْ آياتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً.(2)

{اوست آن کس که نشانه های خود را به شما می نمایاند و برای شما از آسمان روزی می فرستد، و جز آن کس که توبه کار است [کسی] پند نمی گیرد.}

- هُوَ الَّذِی يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمِيدُ(3) .

{اوست کسی که باران را -پس از آنکه [مردم] نومید شدند- فرود می آورد، و رحمت خویش را می گسترد و هموست سرپرست ستوده.}

- وَ الَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً کَذلِکَ تُخْرَجُونَ.(4)

{و آن کس که آبی به اندازه از آسمان فرود آورد، پس به وسیله آن، سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم؛ همین گونه [از گورها] بیرون آورده می شوید.}

- وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.(5)

{و [نیز در] پیاپی آمدن شب و روز، و آنچه خدا از روزی از آسمان فرود آورده و به [وسیله] آن، زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است؛ و [همچنین در] گردش بادها [به هر سو،] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است.}

- وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ * وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذلِكَ الْخُرُوجُ(6).

ص: 366

1- . زمر / 21
2- . مؤمن / 13
3- . شورى / 28
4- . زخرف / 11
5- . جاثيه / 5
6- . ق / 9- 11

{و از آسمان، آبی پر برکت فرود آوردیم، پس بدان [وسیله] باغها و دانه های دروکردنی رویانیدیم. و درختان تناور خرما که خوشه[های] روی هم چیده دارند. [اینها همه] برای روزیِ بندگان [من] است، و با آن [آب] سرزمین مرده ای را زنده گردانیدیم؛ رستاخیز [نیز] چنین است.}

- وَ الذَّارِیاتِ ذَرْواً * فَالْحامِلاتِ وِقْراً * فَالْجارِیاتِ یُسْراً * فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً (1).

{سوگند به بادهای ذره افشان و ابرهای گرانبار، و سبک سیران، و تقسیم کنندگان کار[ها].}

- فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ(2) .

{پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم.}

- أَ فَرَأَیْتُمُ الْماءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ * أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ * لَوْ نَشاءُ جَعَلْناهُ أُجاجاً فَلَوْ لا تَشْکُرُونَ.(3)

{آیا آبی را که مینوشید دیدهاید؟ آیا شما آن را از [دل] ابر سپید فرود آورده اید، یا ما فرودآورنده ایم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم، پس چرا سپاس نمی دارید؟}

- وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِیداً وَ شُهُباً * وَ أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً * و أَنّا لا نَدری اَشرٌّ اُریدَ بِمَن فِی الأَرضِ اَم اَرادَ بِهِم رَبُّهُم رَشَداً * و اَنّا منَّا الصّالِحونَ و مِنّا دونَ ذلکَ کُنّا طَرائقَ قَدداً * و اَنّا ظَنَنّا اَن لَن نُعجزَ اللهَ فِی الأرضِ و لن نُعجزَه هَرباً * و اَنّا لمّا سَمِعنا الهُدی ءامَنّا بِه فَمَن یُؤمِن بِربِّه فَلا یَخافُ بَخساً و لا رَهَقاً * و اَنّا مِنّا المُسلمونَ و مِنّا القاسِطونَ فَمَن اَسلمَ فَاُولئِکَ تَحَرّوا رَشَداً * و اَمّا القاسِطونَ فَکانوا لِجهَنَّمَ حَطَباً * وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَهِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً(4).

{و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم. و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می نشستیم، [اما] اکنون هر که بخواهد به

1- . ذاريات / 1- 4
2- . قمر / 11
3- . واقعه / 68- 70
4- . جن / 8- 16

گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می یابد. و ما [درست] نمی دانیم که آیا برای کسانی که در زمینند بدی خواسته شده یا پروردگارشان برایشان هدایت خواسته است؟ و از میان ما برخی درستکارند و برخی غیر آن، و ما فرقه هایی گوناگونیم. و ما می دانیم که هرگز نمی توانیم در زمین خدای را به ستوه آوریم، و هرگز او را با گریز [خود] درمانده نتوانیم کرد و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم؛ پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد، از کمی [پاداش] و سختی بیم ندارد. و از میان ما برخی فرمانبردار و برخی از ما منحرفند: پس کسانی که به فرمانند، آنان در جستجوی راه درستند، ولی منحرفان، هیزم جهنم خواهند بود.» و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم. }

تفسیر:

«وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً .» {و از آسمان آبی فرود آوردیم. } بیضاوی گفته: میوه از قدرت و خواست خدا است ولی آب مخلوط با خاک را سبب برآمدنش ساخته و مایه آن چون نطفه برای جانوران، یعنی شیوه او است که صورت و کیفیت را به مایه آمیخته، از آن دو افاضه کند، یا به آب نیروی فعل داده و به زمین نیروی پذیرش که از جمع آنها انواع میوه ها پدید شوند با اینکه میتواند همه چیز را بی مایه و سبب بیافریند چنانچه اسباب و ماده ها را آفریده است.

ولی در این تدریج و سبب سازی عبرتی است برای روشن دلان و اعتمادی است به عظمت قدرت او که آفرینش، یکباره و بی سبب نیست، باران از آسمان به ابر و از ابر به زمین آید، چنانچه ظواهر بر آن دلالت دارند یا اینکه سبب آن اسباب آسمانیاند که بخار زمین و آب را به هوا برآرند و ابر بارنده شود و ببارد.(1)

« إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ.» {به یقین در آفرینش آسمانها و زمین } گفته اند: چند آسمان گفته و یک زمین برای آنکه آسمانها در فاصله و در ذرات خود طبقه های جدا از هم اند، بخلاف زمینها «بِما یَنْفَعُ النَّاسَ.» {بدان چه سود بخشد به مردم. }

1- . انوار التنزيل 1: 46

بیضاوی در تفسیرش گفته: لفظ سما فلک است یا خود ابر و یا بالای سر(1) و رازی در تفسیرش گفته: اگر گفته شود: میگوئید باران از آسمان است به طور حقیقت یا از ابر است یا روا دارید آنچه را گفته اند که از بخاری است که از تابش خورشید به زمین بالا میرود تا به جوّ رسد و سرد و سنگین شود و به زمین برگردد و از پیوست آن به هم قطره باران فرو ریزد.(2)

گوئیم: بلکه چنانچه خدای تعالی فرموده و او راست گو است از آسمان آید، و خدا که تواند آب را در ابر نگهدارد چرا نتواند آن را در آسمان نگهدارد، و آنکه گفته: باران از بخار زمین است محال نگفته، ولی اعتقاد بدان ممکن نیست مگر با نفی فاعل مختار و قول به قدم عالم و آن کفر است؛ زیرا با عقیده به اینکه فاعل مختار قادر به آفریدن جسم است چگونه اعتقاد کنیم بدان چه آنها گفته اند. (پایان)

ولی با وجود دلائل قطعی که از تجربه های علمی به دست آمده، حصول علم عادی بدان ممکن است چنانچه در آثار طبعی اسباب دیگر که وجود یابند.

«فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ.» {زمین را پس از مرگش زنده نموده.}، و این زندگی مجازی است «وَ بَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دَابَّهٍ.» {و در آن از هر نوع جنبندهای پراکنده کرده.}

بیضاوی در تفسیرش گفته: از فرود باران و بود شدن گیاه و نشر جانوران در زمین دلیل آورده،(3) زیرا موجودات با همین حاصلخیزی حاصل از نزول باران به زندگی خود ادامه میدهند. و رازی در درباره تصرف بادها گفته: راه استدلال این است که آنها را رقیق و لطیف و گردش بردار آفریده، و خدا آنها را چنان گرداند که برای آدمی و جانوران از چند راه سود بسیار دارند:

1. مایه نفس کشیدن است که اگر یک ساعت از جانوران بریده شود بمیرند، از این رو بیشتر از هر چیز در دسترس است و پس از آن آب است که آن را باید برگرفت و نوشید بخلاف هوا که خود بخود نوش می شود، پس از آن نیاز جدی به خوراک است ولی نه چون نیاز به آب، از این رو بدست آوردن خوراک دشوارتر از

1- . انوار التنزيل 1: 126
2- . مفاتيح الغيب 2: 100
3- . انوار التنزيل 1: 126

آب است، پس از خوراک نیاز به معجونها و داروها است که کم اتفاق افتد، و از این رو کمیابند.

و به دنبال آن نیاز به انواع جواهرات است از یاقوت و زبرجد که نیازی بسیار کم است و از این رو آنها بسیار کمیابند، و ثابت شد هر چه بیشتر مورد نیاز است یافتنش آسانتر و هر چه کمتر بدان نیاز است یافتنش دشوارتر است، و این نیست مگر از رحمت و حکمت خدا بر بنده ها، و چون نیاز به رحمت خدا بزرگترین نیازها است امیدواریم که یافتن آن آسانتر از هر چیز باشد.

2. اگر هوا نمیگردید و باد نمی آمد کشتی روان نمیشد و کسی جز خدا بدان توانا نیست و اگر همه عالم جمع شوند که باد را از شمال به جنوب برگردانند و به جریان آرند در صورتی که هوا ساکن است نتوانند.

«وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ.» {و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است.} آن را مسخّر خوانده به چند وجه:

یکم: طبع آب فرود آمدن است و ماندنش در هوا نیاز به قدرتی دارد که آن را بر خلاف طبعش نگهدارد.

دوم: اگر همیشه ابر باشد زیان دارد چون خورشید را بپوشاند و پر ببارد و اگر هیچ نباشد هم ضرر دارد چون قحط شود و گیاه نباشد.

سوم: ابر در یک جا نایستد و خدای تعالی به وسیله بادها آن را هر جا خواهد براند و این هم خود تسخیر آن است(1) (پایان).

«لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.» {برای گروهی که می اندیشند، واقعاً نشانه هایی [گویا] وجود دارد.} بیضاوی در تفسیرش گفته: در آن بیندیشند و به چشم خرد آن را بنگرند و خلاصه سخن در دلالت این نشانه ها به وجود خدا و یکتائیاش این است که: اینها اموری ممکن الوجودند و هر کدام با اینکه چند راه موجود شدن دارند به وجه مخصوصی یافت شدند، مثلا میشد آسمانها بیحرکت باشند یا برخی آنها بیحرکت باشند، مانند زمین یا بر وارونه حرکت کنند یا از جنوب به شمال بچرخند و یا اینکه فراز و فرود نداشته باشند(2).

1- . مفاتيح الغيب 2: 102
2- . انوار التنزيل 1: 126

یا بدین صورتی که هست نداشته باشند چون بسیطند و اجزاء برابر دارند، و ناچار آفریننده توانا و حکیم و بی معارضی آنها را طبق حکمت و خواست خود بدین روش مخصوص آفریده است؛ زیرا اگر با او خدای دیگر بود و توانائی او را داشت اگر هر دو اثر میکردند اجتماع دو مؤثر تام در یک اثر لازم میشد، و اگر یکی از آنها اثر میکرد ترجیح بی مرجح میشد و ناتوانی دیگری منافی خدائی او بود، و اگر با هم مخالف بودند یکدیگر را دفع و طرد میکردند و موجودی نبود، چنانچه خدای تعالی بدان اشاره کرده «لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا.(1)» {اگر در آنها [=زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می شد.}

گویم: چون در کتاب التوحید در باره حدوث این اشیاء و اینکه به وحدت صانع آن و علم و حکمت و قدرت او اشاره دارد، دلیل آوردهایم، لذا از تکرار آن خودداری میکنیم.

«وَ هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً.» {و اوست کسی که از آسمان، آبی فرود آورد.} رازی در تفسیرش گفته: در این باره اختلاف است، جبّائی گفته: خدای تعالی آب را از آسمان با ابر فرو آرد و از ابر به زمین، چون ظاهر نص دلالت دارد بر اینکه باران از آسمان است و تأویل نیاز به دلیل دارد که ظاهر کلام غیر ممکن است، و در اینجا دلیلی نیست که فرو شدن باران از آسمان نشدنی است و حمل به ظاهر لازم است، و امّا گفتار کسی که بخارها در درون زمین فراهم شوند و به هوا برآیند و از آنها ابر بسته شود و بچکد و آن باران است جبّائی چند دلیل بر نادرستی آن آورده:

1. اینکه بسا در وقت گرما بلکه در قلب تابستان تگرگ آید و در سرمای شدید باران آید و این گفته آنها را تباه کند.

2. بخارها چون برآیند و بالا روند از هم بپاشند و جدا شوند و دیگر بارانی از آنها پدید نگردد.

3. اگر باران از بالا رفتن بخارها بود، بخارها همیشه بالا روند و باید همیشه ببارد و چنین نیست، گفته با این دلیلها ثابت شد که پیدایش باران از بخار زمین نیست.(2)

1- . أنبياء / 22
2- . مفاتيح الغيب 4: 153

سپس گفته: آن مردم نیاز به این گفته دارند از این راه که جهان را قدیم شمارند و بیش و کم در آن روا ندارند، و بنا براین کم و زیاد در آن نشود و معنای پدیده این است که این ذرّات وصف خود را عوض کنند و برای همین برای هر پدیده چاره ای جسته اند و اما مسلمانان که معتقدند اجسام مخلوق خدایند و خدا قادر و مختار است و میتواند هر وقت خواهد، جسم آفریند، و ظاهر قرآن این است که آب از آسمان فرود آید و دلیلی بر نشدن آن نیست و باید ظاهر آن را گرفت و روشن شد که خدای سبحان باران را از آسمان به زیر آورد؛ یعنی این اجسام را در آسمان آفریند و آنها را با ابر فرو آرد و از ابر به زمین.

قول دوّم: این است که مقصود فرود آمدن باران از سوی آسمان است نه از خود آن.

قول سوّم: اینکه از ابر باران را فرود آرد و خدا ابر را آسمان نامیده چون عرب هر بالای سر را سماء گوید، مانند سقف خانه که آن را سماء بیت گویند.

سپس گفته: واحدی در کتاب بسیط از ابن عباس روایت کرده که آب همان باران است.

من گویم: در جای دیگر نزول باران را از ابر دانسته نه از آسمان، گفته: بسا آدمی در قله کوه بلندی باشد و ابری فروتر از آن بنگرد، و چون از آن کوه به زیر آید بیند که بر مردم باریده، و چون این امر به چشم دیده شود نزاع در آن بیهوده است، و قطره ای باران فرو نیاید جز اینکه به همراهش فرشته ای است، و فلاسفه فرشته را طبع خود جسم دانند که سبب فروشدن است(1). (پایان)

«وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً.» {و اوست که بادها را مژده رسان میفرستد.} برخی نشر خواندند به نون و شین ضمه دار که جمع نشور است مانند رُسُل که جمع رسول است، یعنی پراکنده از هر سو، و ابن عامر به ضم نون و اسکان شین خوانده و حمزه به فتح نون و اسکان شین به معنی زندگی یا زنده کن، و عاصم با باء آن را خوانده است که در این صورت جمع بشیر است، یعنی بشارت دهنده باران و رحمت. «حَتَّی إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً.» {تا چون ابرهای سنگین بار را برداشت.} رازی در تفسیرش گفته: «أقل فلان الشیء» یعنی فلانی فلان چیز را حمل کرد و در

1- . مفاتيح الغيب 4: 154

اینجا یعنی ابرهای پر باران و سنگینی را بردارند که در هوا آویزانند چون خدا به حکمتش بادها را به سختی بجنباند و در آن فوائدی است:

1. تا پاره های ابر به هم بچسبند و درهم شوند و بارانزا گردند.

2. بر اثر این جنبش سخت بادها به راست و چپ این اجزاء آبی فرو نیایند و در هوا آویزان مانند تا قطره شوند.

3. با این بادها ابر جابجا شود تا بدان جا برسد که خداوند بداند نیاز به باران دارند و از آن سود برند.

4. گاهی بادها ابرها را از هم بپاشند و از میان ببرند تا زیانی نرسد.

5. این بادها بسا که زراعت و درخت را نیرو بخشند و نشو و نمو آنها را کامل سازند و آنها بادهای آبستنکن باشند و گاهی نشو و نما را متوقف چون بادهای پائیز کنند.

6. بسا این بادها خوش و لذتبخش باشند و تن پرورد، گاهی مهلک و نابودکننده برای گرمی سخت آنها مانند بادهای سموم یا به واسطه سرمای سخت.

7. این بادها گاهی شرقی باشند و گاهی غربی یا شمالی و جنوبی و این ضابطه کلی آنها نزد مردم است و گر نه باد از هر سوی جهان وزد و انضباطی ندارد و منحصر به جهت خاصی نیست.

8. باد گاهی از درون زمین برآید چون کشتی سوار بیند که دریا به خاطر بادها که از آن برآیند میجوشد و در این صورت وزش بادها در سطح دریا سخت باشد و گاهی از بالا به زیر آیند، و این اختلافها در بادها هم عجیب است، و از سدّی است که خدا باد را میفرستد تا ابر آورد سپس ابر را هر گونه بخواهد در آسمان پهن کند و آنگاه درهای آسمان را گشاید و آب بر ابر فرو آید و پس از آن ابر ببارد.

چون این را دانستی گوئیم: اختلاف اوصاف مذکور بادها با اینکه طبیعت خود هوا یکی است و تأثیر طبائع و اختران و افلاک یکی است، دلیل است بر اینکه این احوال حاصل نشوند جز به تدبیر فاعل مختار سبحانه و تعالی، سپس فرمود: «سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ.» { آن را به سوی سرزمینی مرده

میرانیم. } یعنی آن ابر را به جائی بردیم که در آن گیاه نبود و باران و سبزه نبود به خاطر اینکه زنده شود و «فَأَخْرَجْنا بِهِ.» {بیرون میآوریم. } برآوردیم بدان آب «الثَّمَراتِ» {میوه ها را } پس

خدای تعالی میوه را از آب میسازد، ولی بسیاری از متکلمین گفته اند: میوه از آب برنیاید بلکه شیوه خدا است که گیاه و روئیدنی را به دنبال آمیختن خاک و آب بیافریند.

جمهور حکماء گفتند: مانعی نیست که خدا نیرو و طبعی به آب سپرده باشد که مایه پدید آمدن احوال مخصوص باشد، و متکلمین بر نادرستی این گفته دلیل آوردند که طبع آب و خاک یکی است با اینکه ما می بینم که در یک روئیدنی تنها چند حال گوناگون است، چون: انگور که پوستش سرد و خشک، و گوشت و آبش گرم و تر، و هسته اش سرد و خشک است، و پدید شدن جسمی با این اوصاف مختلفه از آب و خاک دلیل است بر اینکه فاعل مختارش ساخته و اثر طبع و خاصیت نیست.(1) (پایان)

«خَوْفاً وَ طَمَعاً» {بیمآور و امیدبخش} زمخشری گفته: مفعول له نیستند چون شرط آن موجود نیست؛ البته به شرط حذف مضاف میتوان آن را مفعول له به شمار آورد و تقدیر آن چنین است: «إراده خوف و طمع». و یا حال برای برق یا مخاطبین هستند.

رازی در تفسیرش گفته: در اینکه خوفند و طمع چند وجه است:

1. چون برق جهد، ترس از فرو آمدن صاعقه و طمع در فرو آمدن باران است.

2. باران مایه ترس مسافر است که از آن زیان بیند و مایه ترس کسی که خرما و کشمش در انبان دارد و میترسد خیس و فاسد شوند و مایه طمع کسی است که از آن سود برد.

3. هر چه در دنیا به وجود آید برای مردمی، خوب است و برای دیگران، بد است. باران هم برای کسی که بدان نیاز دارد، خوب است و برای کسی که از آن زیان بیند به حسب جا و زمان بد است.

و بدان که پدید شدن برق دلیل شگفت آوری بر قدرت خدای تعالی است؛ زیرا ابر ترکیبی از اجزاء آبی و هوائی است و آب ضدّ آتش است و بروز ضد از ضد، مخالف عقل است و باید صانعی مختار آن را انجام کند.

1- . مفاتيح الغيب 4: 335

اگر گفته شود: چرا گفته نشود که باد در درون ابر جاگیر شده و سرما بر برون آن چیره گردیده و یخ زده و باد آن را به سختی از هم میدرد و از آن جنبش سخت برق میجهد چون حرکت عنیف گرما آور است.

جوابش این است که همه گفته های شما خلاف عقل است و بیان آن از چند وجه است:

یکم: اگر چنین بود لازم بود که هر جا برق است رعد باشد که آواز پاره شدن ابر است، و معلوم است که چنین نیست زیرا بسیار شده که برق قوی بی رعد جهیده است.

دوم: اینکه گرمای حاصل از حرکت در برابر طبع آب است که مایه سردی است، با این تعارض آتشی بوجود نیاید بلکه یک آتش سوزی بزرگ به ریختن آب خاموش شود و ابر همه اش آب است و چگونه در آن شعله اندکی پدید شود.

سوم: عقیده شما این است که آتش صرف بی رنگ است، گو اینکه از حرکت عنیف آتش زاید ولی این رنگ سرخ از کجا آید، و روشن شد علّتی که گفتند، سست است و پدید شدن آتش خالص در ابری که آبی خالص است نشدنی است مگر به قدرت قادر حکیم.

«وَ یُنْشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ.» {و ابرهای گرانبار را پدیدار می کند.} بدان که این هم از دلائل قدرت و حکمت است؛ زیرا یا گفته شود این اجزاء آب در جوّ هوا پدید شوند یا اینکه از روی زمین بالا روند، بنا بر اول باید آفریننده حکیم قادر آنها را پدید کند و مطلوب همین است.

و بنا بر دوّم باید گفت: این اجزاء از زمین بالا رفتند و چون به طبقه سرد هوا رسیدند سرد و سنگین شده و به زمین بازگشتند، گوئیم این درست نیست برای اینکه بارانها مختلفند، یکبار درشت قطره و یکبار ریز، یک بار به هم نزدیک و یک بار دور، یک بار دوام دارد و یک بار اندک آید، و این اختلاف با اینکه زمین یک طبع دارد و طبع پرتوهای گرمکن هم یکی است باید به تأثیر و تقدیر فاعل مختار باشند، بعلاوه به تجربه رسیده که دعا و لابه به درگاه خدا در آمدن باران اثر بزرگی دارد و از این رو نماز استسقاء تشریع شده، و از اینجا دانیم که مؤثر در آن قدرت فاعل مختار است نه طبیعت خاصه (پایان)(1).

ص: 375

1- . مفاتيح الغيب 5: 279

«وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ.» {و رعد به حمد او تسبیح میگوید.} طبرسی- رحمه الله علیه- در مجمع گفته: تسبیح رعد این است که دلالت بر تنزیه خدای تعالی و وجوب سپاسش دارد، و گویا که تسبیحگو است، و گفته اند: رعد نام فرشته ای است که ابر را میراند و با آوازش او را به کار میدارد و گو او است، و از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: راستی پروردگار شما سبحانه و تعالی میفرماید: اگر بنده هایم فرمانم برند، شب به آنها باران دهم و روز آفتاب بی غرّش رعد، و همیشه چون غرّش رعد را میشنید میفرمود: منزه است کسی که رعد تسبیح به سپاس او گوید، و ابن عباس میگفت: منزه است آنکه برایش تسبیح گوید(1).

سالم بن عبد اللَّه از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت کرده که: چون غرّش رعد و صاعقه میشنید؛ میفرمود: بار خدایا ما را به خشم خود مکش و به عذابت نابود مکن و از این بابت ما را معاف دار، ابن عباس گفت: هر که غرّش رعد شنود و گوید: «سبحان الّذی یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِکَهُ مِنْ خِیفَتِهِ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ.» {پاک و منزه است خداوندی که رعد [آسمانی] او را توأم با سپاسش تقدیس میکند و فرشتگان نیز از بیم جلالش [تقدیس میکنند] و او بر هر چیزی توانا است.}، اگر برقگیر شد گناهش بر من است.

«وَ الْمَلائِکَهُ مِنْ خِیفَتِهِ.» یعنی فرشته ها از ترس خدا تسبیح گویند، ابن عباس گفته: ترس آنها از خدا مانند ترس آدمیزاده نیست، چنان است که هیچ کدام نفهمند چه در راست و چپ آنها است و خوراک و نوشاب و هیچ چیز آنها را از عبادت خدا باز ندارد، «وَ یُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَیُصِیبُ بِها مَنْ یَشاءُ.» {و صاعقه ها را فرو می فرستند و با آنها هر که را بخواهد، مورد اصابت قرار می دهد.}، یعنی به هر که خواهد برساند و از هر که خواهد بگرداند و عبارت دوم حذف شده و از امام پنجم علیه السّلام روایت است که صاعقه به مسلمان و جز مسلمان رسد، ولی به کسی که در ذکر خداست نرسد. (پایان)

رازی در تفسیرش، درباره «وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» گفته در آن چند قول است:

1- . مجمع البيان 5: 283

قول اول: رعد نام فرشته است، و آوازی که شنیده شود، تسبیح و تهلیل او است. از ابن عباس است که یهود از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم پرسیدند: رعد چیست؟ فرمود: فرشته ای است که گماشته به ابر است و شلاق آتشین دارد که با آن ابر را بدان جا که خدا خواهد میراند، گفتند: غرّشی که از آن به گوش رسد؟ فرمود: راندن ابر است و از حسن است که آن یک آفریده خداست و فرشته نیست و بدین قول رعد نام فرشته است که گماشته به ابر است و آوازش تسبیح خداست و آن آواز را هم رعد نامند.

و مؤید آن است آنچه از ابن عباس روایت است که چون رعد را میشنید میگفت: منزه است آن خدا که تو تسبیح او گوئی و از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله است که خدا ابر را آفریند و با بهترین زبان سخن گوید و خوشتر از همه برایت بخندد، سخنش رعد و خنده اش برق است.

و این قول دور از باور نیست، برای آنکه نزد اهل سنت، پیکر شرط زنده بودن نیست، و از خدا به دور نیست که زندگی و دانش و نیرو و زبان به اجزاء ابر دهد و این آواز مسموع کار او باشد، چگونه دور است با اینکه بینیم سمندر در آتش زاید، و قورباغه از ابر و در آن زاده شود، و بسا که در برفهای دیرینه کرمی بزرگ پدیدار گردد.

و نیز در صورتی که تسبیح جانوران در زمان حضرت داود علیه السّلام و تسبیح سنگریزه در زمان محمّد صلی اللّه علیه و آله رواست، چرا تسبیح رعد دور باشد و بنابراین آنکه رعد نام دارد فرشته است یا نه؟ دو قول است:

یکم: فرشته نیست چون به فرشته ها عطف شده است.

دوّم: اینکه از جنس فرشته است و از باب شرافت او جداگانه ذکر شده است.

قول دوّم: این است که رعد نام غرّش ابر است، و او هم تسبیح گوی خداست؛ زیرا تسبیح و تقدیس و مانند آنها همان لفظی است که دلالت بر پاکی و قدس دارد و چون این صورت دلیل بر یک وجود برتر از نقص و امکان است و تسبیح خداوند می شود، و همان است معنی قول خدای تعالی: «وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.(1)» {و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید.}

1- . اسرا / 44

سوّم: تسبیح رعد این است که هر کس آن را شنود، سبحان اللَّه گوید؛ و این است که بدو وابسته است.

چهارم: صوفیه گویند: رعد شیون عارفانه فرشته ها، برق سوزش دل آنها و باران گریه آنهاست، سپس گفته: محققین حکماء گفته اند: این آثار آسمانی را نیروی روحانی فلکی است، ابر را یک روح آسمانی تدبیر کند، و همچنان بادها و آثار دیگر را و این جز قول به این است که رعد نام فرشته است.

سپس گفته: صاعقه جداً چیز عجیبی است؛ زیرا آتشی است که از ابر جهد، و بسا به دریا فرو رود و ماهیان را بسوزد، و حکماء در اندازه نیرویش مبالغه کردند از این راه دلیل آوردند که آتش گرم و خشک است و طبعش ضد ابر است و باید آتش آن بر حسب عادت کم سوزش تر از آتش ما باشد، ولی چنین نیست و نیرومندتر از آتش این جهان است، و باید چنین نیروئی را از خداوند فاعل مختار گرفته باشد.

«وَ هُمْ یُجادِلُونَ فِی اللَّهِ.» یعنی این کافران با وجود این دلائل درباره خدا ستیزه کنند و در آن چند وجه است:

یک: رد بر کسی است که گفت: بگو که خدای ما از مس است یا از آهن؟

دو: رد بر انکار آنها است درباره بعث رستاخیز و ابطال حشر.

سه: رد بر آنها درباره اینکه معجزه هائی میخواستند و یا عذاب ریشه برانداز خواهش میکردند و او است «شَدِیدُ الْمِحالِ» از ریشهی حول با میم زائده، یعنی سخت نیرو، یا سخت حیله، یا سخت کیفر، یا سخت همآورد، و گفته اند: سخت ستیزه.(1)

«رِزْقاً لَکُمْ» {روزیی برای شما} بیضاوی در تفسیرش گفته(2): یعنی وسیله زندگی از خوراک و جامه، و «من الثمرات» یا بیان رزق است یا حال برای آن و عکس آن نیز درست است و میتواند مصدر از آن اراده شده باشد و مفعول له باشد. «إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ» {مگر آنکه استراق سمع کند.} بیضاوی گفته: مقصود شیطانی است که دزدی خبر از آسمان میگرفت به واسطه شباهتی که با فرشته ها داشت و مناسبتی که در گوهر هستی آنها است، یا به واسطه استدلال از اوضاع کواکب و حرکت آنها خبری در می آورد، و از ابن عباس است که آنها را مانعی از رفتن به

1- . مفاتيح الغيب 5: 682
2- . انوار التنزيل 1: 632

آسمانها نبود و چون عیسی علیه السّلام متولد شد از سه آسمان ممنوع شدند، و چون محمّد صلی اللّه علیه و آله به جهان آمد همه آسمانها به وسیله شهاب بر آنها قدغن شد.

و بودن شهاب پیش از مولد با آن منافات ندارد؛ چون ممکن است اسباب دیگر هم داشته باشد و هر که گوش میگرفت، شهابی روشن که همه بینند، به دنبالش بود و آن شعله آتش درخشانی است و ستاره و نیزه را هم که درخشانند شهاب گویند(1). (پایان)

رازی در تفسیرش گفته: بسا کسی گوید: شما که روا دارید شیطان به آسمانها برآید و با فرشته ها بیامیزد و اخبار غیب برباید و به زمین آرد و به دیگری رساند؛ دیگر اخبار به غیب را نباید از معجزه شمرد و دلیل راستی دانست، نگویند که خدا خبر داده که آنها پس از ولادت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله ازاین کار عاجز شدند؛ زیرا گوئیم اثبات این معجزه توقف به قطع رسالت او دارد، و قطع رسالت او هم توقف بدین معجزه یابد و اثبات اینکه خبر از غیب معجزه است که جز به ابطال این احتمال ثابت نشود و دور لازم آید و آن هم محال است.

و ممکن است جواب آن به اینکه ما نبوت او را به معجزه های دیگر ثابت کنیم و به دنبال آن بدانیم که خدا شیاطینی را از غیبدانی بدین راه عاجز کرده، و آنگه اخبار از غیب معجزه باشد و دور نباشد(2). (پایان).

و میگویم: رواست گفته شود: در لطف و حکمت خدا لازم است که دروغگو را از این راه امکان دعوی نبوت و امامت ندهد، و گرنه واداشتن به کار زشت لازم آید گرچه نسبت به عوام مردم باشد و از این رو گفته اند: شعبده هم به دست مدعی کاذب نبوت و امامت بی أثر باشد و محقق نشود، پس نیک بیندیش.

«وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ.» {و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ماست.} یعنی چیزی نباشد جز اینکه ما بر آفریدن چند برابرش توانائیم، خزائن را نمونه نیروی خود آورده یا مقدوراتش را انبار شده نموده است که برآوردنش نیاز به رنج و کوشش ندارد و فرموده: «وَ ما نُنَزِّلُهُ» {فرو نیاریم} از آن خزینه ها «إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» {جز اندازه معلوم} که موافق حکمت است و خواست خدا

1- . انوار التنزيل 1: 645
2- . مفاتيح الغيب 5: 386

بدان تعلق گرفته؛ زیرا آفرینش برخی با وصفی و حالی در وقت معین باید به نظر گزینش حکمتداری باشد. علیّ بن إبراهیم گفته: خزینه آب این است که از آسمان فرو شود و برای هر جانوری به اندازه ای که خدا مقدر کرده روزی برویاند و غدا آماده کند.

یکی از محققان گفته: من گویم: تفسیر یکم سخن بی تحصیلی است و دوّمی مثلی برای نزدیک کردن مقصود به فهم عمومی و تفسیری سطحی است، ولی باطن و تأویل آیه این است که خزائن از نخست نوشته های قلم اعلی است بر وجه کلی در لوح قضا که تغییر ناپذیر است که چون سرچشمه های امور جزئیه از آن در لوح قدر روان شوند که محو و اثبات دارد و خرده خرده فرود آیند و به اولی اشاره کرده است، به قول خود «وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ.» و با این قولش «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ(1).» {و اصل کتاب نزد اوست.}

و اشاره کرده به دومی به قول خود «وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.» {و ما آن را جز به اندازه ای معین فرو نمی فرستیم.} و از آنجا فرو آید و در علم شهادت پدیدار شود، و از امام سجّاد علیه السّلام است که در عرش نمونه ای از هر چه خدا در خشکی و دریا آفریده است، گفته: این است تأویل قول خدا «وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ.» تا آخر آیه. (پایان)

«وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ.» {و بادها را باردارکننده فرستادیم.} به باران و یا آبستنکن درختان، چنانچه بادهای دیگر را عقیم و نازاد یاد کرده، «فَأَسْقَیْناکُمُوهُ.» {و شما را بدان سیراب نمودیم.} و «وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِینَ.» {و شما خزانه دار آن نیستید.}، که آن را درآورید و در حوضچه ها و چشمه ها و چاهها انبار کنید و نگهدارید و این کار مدبری است حکیم مانند گردش بادها به سود مردم؛ زیرا طبع آب این است که به اعماق زمین فرو رود و توقف آن در اندازه دسترس سببی خواهد «لَکُمْ مِنْهُ شَرابٌ.» {که [آب] آشامیدنی شما از آن است.} یعنی آنچه مینوشید و «لکم» یا صله «أنزل» است یا خبر برای شراب و «من» تبعیضیه است و تقدیم آن نشانه اختصاص است و بر این سخن اشکالی وارد نیست چون آن چاهها و چشمهها از آن است بنابر قول خدا «فسلکه ینابیع» و این قولش «فأسکناه فی الأرض». «وَ مِنْهُ شَجَرٌ.» و گیاهی که چهارپایان شما در آن میچرند و گفته اند: هر آنچه روید

1- . رعد / 39

درخت نام دارد. «فیه تسیمون» یعنی چهارپایان شما در آن میچرند و از ریشه (سامت الماشیه) گرفته شده و اصل آن السومه است و آن به معنای علامت است، زیرا چهارپایان را علامت میگذاشتند.

«فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها» یعنی پس از خشکی زمین، انواع گیاه در آن رویانید، «لقوم یسمعون» یعنی با گوشدادن همراه تدبر و انصاف، »و تری الإرض هامده» یعنی مرده و خشک و از (همدت النار) گرفته شده و آن زمانی است که آتش خاکستر شود. و «اهتزت» یعنی با گیاه به جوش و خروش درآمد و «ربت» یعنی رشد و نمو کرد و «أنبتت» اسناد انبات به زمین از باب مجاز است، زیرا خداست که گیاهی میرویاند و «بهیج» به طراوت و زیبایی چیزی گویند و مبرد گفته است که آن چیزی درخشان و زیباست.

«ألم تر» یعنی آیا نمی دانی و گفته شده است که مراد دیدن با چشم ظاهری است. «فتصبح الأرض» و در این جمله (أصبحت) نیاورده، تا بر تجدد بارش باران دلالت کند و فعل را منصوب نیاورده، زیرا در این صورت خلاف مقصود از آن برداشت میشد، زیرا معنای آن اثبات اخضرار است و با نصب به نفی اخضرار تغییر میکند و «إن الله لطیف» یعنی علمش به هر چه کوچک و بزرگ باشد احاطه دارد و «خبیر» یعنی آگاه به تدابیر ظاهر و باطن است.

«وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً.» {و از آسمان آبی فرود آوردیم.} رازی در تفسیرش گفته: هر که سما را ابر دانسته، گفته: خدای تعالی بخار را از تک زمین و از دریا بالا برد، مانند عرق تا زلال و خوشگوار شود، سپس ذرات آب آن به هم پیوندد و شکل گیرد، و خدا به اندازه نیاز آن را فرود آورد، و اگر نه چنین بود کسی از آن سود نمیبرد؛ زیرا در تک زمین پراکنده بودند و در دریا شور بودند، و نمیشد آب دریا را به سطح زمین روان کرد چون فروتر از آنند.(1)

این تقریری است از آنها که منکر فاعل مختارند، و اما کسی که به خدای قادر معترف است نیازی بدین سخنها ندارد، «بِقَدَرٍ» {باندازه ای} که زیانبخش نباشد و سودمند باشد برای زراعت و درختکاری و نوشیدن و آنچه خدا نیاز و صلاح آنها داند، «فَأَسْکَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ.» {و آن را در زمین جای دادیم.}» و پایدار ساختیم.

1- . مفاتيح الغيب 5: 278

ابن عباس گفته: خدای تعالی از بهشت پنج نهر فرو آورد: سیحون، جیحون دجله، فرات و نیل مصر و چون یأجوج و مأجوج آیند آنها را برگیرد و قرآن را هم بالا برد، «وَ إِنَّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ.» {و ما برای از بین بردن آن مسلّماً تواناییم.} چنانچه بر فرو آوردنش توانا بودیم.

و چون خدا نعمت آب را یادآور کرد نعمتهای حاصله از آن را ذکر کرد و فرمود: «فَأَنْشَأنا لَکُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ.» {پس برای شما به وسیله آن باغهایی از درختان خرما و انگور پدیدار کردیم.} این دو را نام برد چون سود بسیار دارند، هم خوراکند و هم نان خورش، هم میوه تر و خشک، «لَکُمْ فِیها فَواکِهُ کَثِیرَهٌ.» {در آنها برای شما میوه های فراوان است.} یعنی در این باغها که نخل و تاک است میوه های بسیار است، «وَ مِنْها تَأْکُلُونَ.» {و از آن میخورید.}

«أَ لَمْ تَرَ» آیا به چشم خرد نبینی که، «أَنَّ اللَّهَ یُزْجِی سَحاباً.» {آیا ندانسته ای که خدا[ست که] ابر را به آرامی می راند.} و کالا را مزجات گویند که هر کس آن را براند، «ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ.» و تکه هایش به هم پیوند دهد، «ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکاماً.» {سپس آن را متراکم میسازد.} و بینی که باران از سوراخهای آن فرود آید و هم تکه های بزرگ چون «فَتَرَی الْوَدْقَ.» یعنی باران را میبینی «یخرج من خلاله» که از سوراخهای آن خارج میشود و (خلال) جمع (خلل) است مانند (جبال) جمع (جبل) و «و ینزل من السماء» گفتهاند یعنی از ابرها و هر چه بالای سرت قرار بگیرد به آن سماء گویند. «من جبال فیها من برد» {از کوههایی [از ابر یخ زده]که در آنجاست تگرگی فرو می ریزد} یعنی تکههای بزرگ که در بزرگی و جمود کوه را مانند. و مفعول (ینزل) محذوف است و منظور این است که آبی از آسمان فرو میفرستد یا از کوهها، و (من) سوم برای تبعیض است و به جای مفعول آمده است. گفته اند: در مظله کوهها از تگرگ است، چنانچه در زمین کوهها از سنگ است، و ظاهر بسیاری از اخبار بر آن دلالت دارد و دلیل قطعی بر نفی آن نیست.

رازی در تفسیرش گفته: مادیون گویند: پدید شدن ابر و باران و برف و تگرگ و شبنم و عزو بیشترش از درهم شدن بخار است و کمترش از درهم شدن خود هوا، اما اولی اگر بخاری که بالا رفته اندک باشد و هوا گرم باشد که آن را از هم بپاشد تبدیل به هوا شود، و اگر بسیار باشد و گرمی هوا نتواند آن را از هم بپاشد بالا رود تا به طبقه سرد هوا رسد یا فروتر بماند، اگر به طبقه سرد رسد و سرما

ص: 382

سخت باشد و اجزاء آب بخار پیش از پیوست به هم یخ زنند برف می شود، و اگر پس از آن یخ زنند تگرگ گردد، و اگر سرما سخت نباشد آن بخار به تناسب سرما درهم شود و فراهم گردد و بچکد.

بخار درهم شده ابر است و آنچه بچکد باران است، و نرمه باران و ترشحات هوا هم از این ابرها است و اگر بخار از طبقه سرد فروتر ماند هوا کم یا بیش باشد، اگر بسیار باشد ابر گردد و ببارد و گاه ابر نشود، و بالا نرفتن بخار بسیار تا طبقه سرد هوا چند علت دارد:

1. جلوگیری بادها از بالا رفتن آن بخارها.

2. فشار باد آنها را گرد هم کند و درهم نماید برای آنکه کوه در برابر باد باشد.

3. بادها از هر طرف بوزند و با هم تصادف کنند و مانع از بالا رفتن بخار شوند.

4. بخشی که پیشتر است سنگین و کند باشد و بایستد و بخش فروتر بدان بچسبند و بمانند.

5. هوای نزدیک زمین سرد باشد و آنها را نگهدارد چه بسا دیده شود که بخار اندکی در برابر کوه بالا رفته و به مانند چادری بر فراز دره کوه کشیده شده و بیننده آن از بالای کوه بر فراز آن باشد و آنها که زیر آن تکه ابرند باران دارند و آنان که بالای آنند در آفتابند و اگر بخار کم بالا رفته و اندک و لطیف است و به سرمای شب دچار شده، و درهم و بسته شده و در حال پراکندگی فرود آمده که جز پس از فراهم شدن مقدار بسیاری از آن احساس نشود، اگر یخ نزند شبنم باشد و اگر یخ زند عزو باشد.

و بسا که ابر از درهم شدن و پیچیدن خود هوا باشد در صورتی که هوا باد سرد شود و درهم رود و باز هم همه این اقسام از آن به وجود آید.

جواب این است که چون حدوث اجسام را ثابت کردیم و پذیرفتیم که خدا قادر و مختار است و میتواند جسم آفریند، نمیتوانیم به گفته شما قطع داشته باشیم چه بسا خدا ابر را یکباره بیافریند نه از راهی که شما گفتید، بعلاوه فرض کن چنان است که شما گفتید ولی جسم در ذات خود ممکن

الوجود است و باید مؤثری داشته باشد و همانند، و امتیاز آنها به وضعی معین از بالا رفتن و فرو آمدن و لطافت و

کثافت و گرمی و سردی علتی میخواهد، و چون خدا طبیعت آفرین است و طبیعت در این احوال اثر دارد، خالق این احوال هم هست.

و بنابراین او است که ابر را میراند چون او طبع جنباننده این بخارها را از درون زمین تا جوّ هوا آفریده، و آنگاه اینها دنبال هم شدند و به هم چسبیدند و خداست که آنها را درهم کرده، و ثابت شد که به هر تقدیر راه استدلال با این چیزها بر قدرت و حکمت خدا روشن و آشکار است.(1) (پایان)

«فَیُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشاءُ.» {و هر که را بخواهد بدان گزند می رساند، و آن را از هر که بخواهد باز می دارد.} رساندن، هلاک کردن زرع و مال است و بسا نفس، «یَکادُ سَنا بَرْقِهِ.» {نزدیک است روشنی برقش [نور] را از بین ببرد.} از بینندگان برای فرط درخشش آن « یُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ.» {خداوند شب و روز را دگرگون میکند.} که به دنبال یک دیگرند و از هم میکاهند یا گرم و سرد و تاریک و روشن میشوند «إِنَّ فِی ذلِکَ» {راستی در آن} چه ذکر شد «لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ.» {البته برای صاحبان بصیرت عبرتی است.} که بصیرت و عقل دارند چون به وجود صانع قدیم و کمال قدرت او و احاطه علم و نفوذ مشیّت و بی نیازی او دلیلند.

« بُشراً» با باء ضمه دار در قرائت عاصم یعنی مژده بخش، «نشراً» بنون و سکون شین در قرائت ابن عامر به معنی پراکنده کن ابر است.

«ماءً طَهُوراً» {آبی پاک} یعنی باران، طهور نام وسیله پاکی است چون وضوء و وقود، «لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً.» {تا به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده کنیم.} به وسیله گیاه «وَ أَناسِیَّ کَثِیراً» {و مردم بسیاری را} یعنی بیابان گردانی که به آب باران زنده اند، برای اینکه مردم شهر و آبادی از نهر و چاه بهره برند.

«وَ لَقَدْ صَرَّفْناهُ بَیْنَهُمْ.» {و قطعاً آن [پند] را میان آنان گوناگون ساختیم.} بیضاوی گفته: یعنی این گفتار را در قرآن و کتب دیگر، میان مردم نشر دادیم یا باران را در سرزمینهای مختلف و در هر وقت و به هر وصف از تند و آرام فرو آوردیم، از ابن عباس است که سالی از سال دیگر پربارانتر نیست ولی خدا آن را میان بنده هایش چنانچه خواهد پخش کند، و این آیه را خواند یا در چاهها و نهرها و منابع تقسیم کردیم، «لِیَذَّکَّرُوا» {تا بیندیشند.} و کمال قدرت و حق نعمت را بفهمند و شکر

1- . مفاتيح الغيب 6: 319

گزارند یا با دریغ از آن و اعطای آن عبرت گیرند، «فَأَبی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُوراً.» {و[لی] بیشتر مردم جز ناسپاسی نخواستند.} و بی اعتنائی و انکار را پیشه کردند و گفتند: باران از فلان ستاره بوده و کسی که ستاره ها را اثر بخش در باران داند کافر است، به خلاف کسی که آن را آفرینش خدا داند و ستاره ها را واسطه یا نشانه خدائی شمارد.

«فَأَنْبَتْنا» {پس رویاندیم} به خود نسبت داد، برای تأکید اینکه کار ویژه او است و آگهی بر اینکه رویاندن باغهای خرّم به هر گونه و با طبع گوناگون و دور از هم از مایه مانند هم جز به قدرت خدا نیست و بدان به قول خود اشاره کرد «ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها.» {کار شما نبود که درختانش را برویانید.}

«یُرِیکُمُ الْبَرْقَ.» {برق را برای بیم و امید به شما می نمایاند.}، در اینجا (أن) در تقدیر گرفته شده و یا فعل به منزله مصدر است مانند این سخن عرب: «تسمع بالمعیدی خیر من أن تراه» یا این فعل صفتی برای یک اسم محذوف است و تقدیر آن این است (آیه یریکم بها البرق). «خَوْفاً» {ترساننده} از صاعقه و هراس آور برای مسافر، «وَ طَمَعاً» و {طمع بخش} در باران و برای حاضر، «فَیَبْسُطُهُ» {پس آن را بگستراند.} پیوسته «فِی السَّماءِ» {در آسمان} یا سمت آن «کَیْفَ یَشاءُ.» {هر طور خواهد.} رونده و ایستاده همه گیر و جز آن در یک جانب «وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً.» {و به صورت پارههای گوناگون در میآورد.} بار دیگر «فَتَرَی الْوَدْقَ» و بینی باران «یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ.» از روزنه های آن برآید، «فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ » یعنی هرگاه به سرزمین و زمینهای آنان ببارد. «إِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ» در این صورت میبینی که حاصلخیزی را به هم بشارت میدهند که «أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ» یعنی باران «من قبله» تکرار است به قصد تاکید،و دلالت دارد بر مدت ناسپاسی ایشان طولانی شده و به کلی مأیوس شدهاند و گفتهاند که ضمیر به مطر یا سحاب و یا ارسال برمیگردد. «لمبلسین» یعنی نومید، «فانظر إلی آثار رحمت الله» یعنی اثر باران بر گیاه و درختان و میوهها و به همین علت ابن عامر و حمزه و کسائی و حفص آن را جمع به شمار آوردهاند. «إن ذلک» یعنی کسی که به زنده کردن زمین پس از مرگ آن قادر است «لمحیی الموتی» میتواند مردگان را نیز زنده کند. «فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا.» یعنی زراعت را زرد ببینند که اثر باران است و یا ابر را که سبب آن است، چون ابر زرد باران

ندارد و لام موطئه برای قسم است که بر حرف شرط وارد شده و این قولش «لظلوا» جواب آن است و سد مسد جزاء است.

«من کل زوج» یعنی از هر صنفی «کریم» یعنی بسیار سودمند «فتثیر سحاباً» حکایت حال ماضی با فعل مضارع است تا بدین وسیله آن تصویر زیبا و دال بر کمال حکمت الهی را در مقابل چشمان ترسیم کند و مراد آن است که حدوث آن را اینگونه به تصویر بکشد و ممکن است که اختلاف زمان افعال برای دلالت بر استمرار آن کار باشد. «فأحیینا به الأرض» یعنی با بارن فرودآمده زمین را زنده کردیم. «بعد موتها» یعنی بعد از خشکی آن.

«کَذلِکَ النُّشُورُ» {رستاخیز [نیز]چنین است.} یعنی زنده کردن زمین موات چون زنده کردن زمین اموات است در آنکه هر دو مقدورند؛ زیرا با هم تفاوتی ندارند جز اختلاف ماده و آن را در این قدرت اثری نیست، و گفته اند: مقصود وضع زنده شدن مرده ها است که خدای تعالی بارانی از زیر عرش ببارد و با آن پیکر همه مردگان برویند و درست شوند.

«إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ.» {مگر کسی که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند.} یعنی سخنی از فرشته ها بدزدد، «فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ.» {که شهابی شکافنده از پی او می تازد!} یعنی ستاره ای که فرو افتد، و اینکه گفته اند: آن ستاره بخاری است که به اثیر رسیده و آتش گرفته یک تخمین است و منافی با آیه نیست؛ زیرا در آن نیست که از فلک فرو افتد و نه در قول خدای تعالی، «وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ.» {و در حقیقت، آسمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین [= قوای مزاحم] گردانیدیم.} زیرا هر درخشنده در فضای عالی چراغ برای زمین است و زیور برای آسمان است از این رو که در سطح آن نمود دارد.

و دور نیست که این پدیده بخاری گاهی سبب راندن شیطانی شود که نزد فلک رود تا گوش گیرد، و روایت اینکه آن پس از تولد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله رخ داده، اگر درست باشد شاید مقصود کثرت وقوع آن است، یا اینکه از آن وقت وسیله راندن شده است و اختلاف است که هدف آن آزار بیند و برگردد یا بسوزد، ولی بسا که خطا کند و به شیطان نرسد، مانند موج برای کشتی سوار، و از این رو به کلی دست از خبر دزدی بر ندارند.

گفته نشود شیطان از آتش است و نسوزد؛ زیرا او از آتش صرف نیست مانند آدمی که از خاک صرف نیست، با آنکه آتش تند آتش سست را نابود سازد «ثاقب» یعنی با پرتوش هوا را بشکافد.

«أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً.» {از آسمان آبی فرو فرستاد.}رازی در تفسیرش گفته: آن آب باران است، و گفته اند هر چه آب در زمین است از آسمان است و خدا آن را به یک موضعی میفرستد و پخش میکند «فَسَلَکَهُ یَنابِیعَ فِی الْأَرْضِ.» {پس آن را به چشمه هایی که در [طبقات زیرین] زمین است راه داد.} که رگهای جسم زمینند «ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ.» {آنگاه به وسیله آن کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است بیرون می آورد.} سبز، سرخ، زرد و سفید و جز آن، یا به انواع مختلف از گندم و جو و کنجد «ثم یهیج» و آن بدین خاطر است که گیاه وقتی که به طور کلی خشک شود،از محل رویش خود جدا میشود؛هر چند اجزا آن از هم جدا نشود سپس به شکل «حطاماً» یعنی تکههای کوچک درمیآید «إن فی ذلک لذکری» یعنی کسی که این حالات گیاه را ببیند، میفهمد که حالات انسان و حیوان نیز اینگونه است و هر چند عمری طولانی داشته باشد، بالاخره عمرش به سرمیآید تا اینکه رنگش به زردی گراید و اعضا و اجزایش درهم ریزد و آنگه عاقبتش مرگ خواهد بود و وقتی مشاهده این حالات در گیاهان، باعث پدیدارشدن این حالت در شخص شود، در این حال نفرتش از دنیا و خوشیهای بیشتر میشود. و واحدی گفته: ینابیع جمع ینبوع و بر وزن یفعول از ریشه نبع است و منصوب به نزع خافض است و تقدیر آن چنین است: (فسلکه فی ینابیع). «ثم یهیج» یعنی سبز میشود و حطام آن تکهها و خردههای گیاه است. (پایان).(1)

«مِنَ السَّماءِ رِزْقاً.» {از آسمان روزی.} یعنی اسباب روزی چون باران «یُنَزِّلُ الْغَیْثَ.» {باران فرو میفرستد.} بیضاوی در تفسیرش گفته: یعنی بارانی که از قحطی به فریاد آنها رسد و مقصود باران نافع است «من بعد ما قنطوا» یعنی از آن ناامید شدند «و ینشر رحمته» رحمتش را در همه چیز از دشت و کوه و گیاه و جانوران میپراکند «و هو الولی» یعنی کسی که با احسان و رحمتش ولایت دارد «الحمید» و برای این رحمتش سزوار ستایش است.(2) «ماء بقدر» یعنی به اندازهای که

1- . مفاتیح الغیب 7: 239

2- . انوار التنزيل 2: 399

سود رساند و زیانی به بار نیاورد. «فإنشرنا به بلده میتاً» یعنی شهری که رشد و نمو از آن رویگردان شده «کذلک» یعنی مثل آن رشد و نمو «تخرجون» یعنی از قبورشان برانگیخته میشوند. «من رزق» یعنی از باران و باران را روزی نامیده زیرا سبب روزی است «بعد موتها» پس از خشکیدن آن «و تصریف الریاح» با جهتهای مختلف و حالات گوناگون «ماء مبارکاً» یعنی بسیار سودمند «فأنبتنا به جنات» یعنی درختان و میوههای فراوان با آن رویانیدیم. «و حب الحصید» یعنی دانهی کشت که لازمه درو است مانند گندم و جو. «و النخل باسقات» یعنی نخلهای طولانی یا باردار که در این صورت از (أبسقت الشاه) گرفته شده و آن به زمانی است که گوسفند باردار است و اینکه تنها از نخل نام برده به سبب ارتفاع و زیادی سود آن است. «لها طلع نضید» یعنی روی هم انباشته شده و مراد تراکم شاخهها و یا فراوانی خرماهای آن است. «رزقاً للعباد» که رزق در اینجا مفعول له است و به معنای علت رویانیدن است یا مصدری است بدین معنی که رویانیدن رزق است. «و أحیینا به بلده میتاً» یعنی زمینی که هیچ رشد و نموی در آن نیست. «کذلک الخروج» همانطور که این شهر زنده شد،شما نیز بعد از مرگ زنده خواهید شد.

«وَ الذَّارِیاتِ ذَرْواً.» {سوگند به بادهای پراکنده کننده.}، طبرسی- رحمه الله علیه- در مجمع گفته: از ابن کواء روایت است که از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید و او بر منبر خطبه میخواند که «الذَّارِیاتِ ذَرْواً» چیست؟ فرمود: بادها، گفت: «فَالْحامِلاتِ وِقْراً.» { پس [سوگند] به بادهای گرانبار از ابرها.} فرمود: ابر، گفت: «فَالْجارِیاتِ یُسْراً» {پس [سوگند] به کشتیهائی که به آسانی روانند.} فرمود: کشتیها، گفت: «فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً» {پس [سوگند] به بادهای تقسیم کننده ابرها و بارانها.} فرمود: فرشته ها.

و از ابن عباس و مجاهد هم روایت شده، «ذاریات» بادها است که خاک و خاشاک را می پاشاند، «حاملات» ابر که آب را از جایی به جائی حمل کنند و بدان سنگین بار باشند، «وقر» بار سنگینی است بر دوش یا درون، «فالجاریات یسراً» کشتی که به آسانی بر آب روان است تا هر جا برده شود، و گفته اند: آن هم ابر است که به آسانی به هر سرزمینی خدا آن را میبرد.

و گفته اند: هفت ستاره سیّارند، و «المقسمات امراً» فرشته هایند که امور را طبق فرمان میان مردم پخش کنند، خدا به این چیزها سوگند یاد

کرده، چون برای

ص: 388

بنده ها سودمند و دلیل بر یگانگی خدا و بدائع صنعش باشند، گفته اند: مقصود سوگند به پروردگار این چیزها است.(1) (پایان)

«بِماءٍ مُنْهَمِرٍ» {آبی ریزان}، در تفسیرش گفته: مقصود از گشودن و از ابواب و از سماء یا حقیقت آنها است و گوئیم آسمانها در دارند و باز و بسته شود و دور نیست و یا بر سبیل استعاره است، چون ظاهر این است که آب باران از ابر است و این تعبیر چنان است که در باران تند گویند: ناودان به آسمان گذاشتند، یا درهای مشک را گشودند، یعنی به مانند آن است.(2)

«أَ فَرَأَیْتُمُ الْماءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ.» {آیا آبی را که مینوشید دیدهاید؟} بیضاوی در تفسیرش گفته: یعنی آب گوارا و نوشیدنی که از ابر آمده، ابر سفید که آبش گواراتر است «أم نحن المنزلون» یا مائیم فرو آورش با قدرت خویش، «جعلناه أجاجاً» یعنی شور «فلولا تشکرون» پس چرا برای این نعمتهای ضروری شکر نمیکنید.(3)

«لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً.» {قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم.}؛ یعنی روزی فراوان و آب فراوان را به آنها دادیم، برای آنکه مایه زندگی و فراوانی است و میان عرب کمیاب بوده.

میگویم: تفسیر باقی سوره در باب جن آید و در آن چیزها است که مناسب این باب است.

روایات:

1. تفسیر قمی: هشام بن عبد الملک به قصد حج خارج شد، در حالی که ابرش کلبی نیز با او بود. آن دو امام جعفر صادق علیه السلام را در مسجد دیدند و هشام به ابرش گفت: این مرد را می شناسی؟ او گفت: نه. هشام گفت: این همان کسی است که شیعیان به خاطر فراوانی علمش او را پیامبر می خوانند. سپس ابرش گفت: من از او سئوال هایی می پرسم که تنها پیامبر و یا وصی او می توانند پاسخ گویند. هشام گفت: دوست دارم که این کار را انجام دهی. سپس ابرش نزد امام جعفر صادق

1- . مجمع البیان 9: 152

2- . مفاتيح الغيب 7: 786
3- . انوار التنزيل 2: 492

علیه السلام رفت و گفت: ای ابا عبدالله! مرا در مورد آیه «أَوَلَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» آگاه کن و بگو شکاف زمین و آسمان چگونه و با چه چیزی بوده است؟

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: ای ابرش! خداوند همان طور که خود وصف کرده است، عرش بر روی آب است و آب نیز بر روی هواست و هوا نیز نامحدود است، و در آن روز غیر از این ها چیز دیگری خلق نشده بود، و آب در آن روز شیرین و گوارا بود، هنگامی که خداوند اراده کرد که زمین را بیافریند، به بادها دستور داد که به شدت به آب بوزند تا این که تبدیل به امواج گردد، و سپس کف کند و فرونشیند و تبدیل به یک کف واحد شود، و خداوند آن کف را در مکان کنونی کعبه جمع نمود و کوهی از کف ساخت، و بعد زمین از زیر آن گستراند، و به همین خاطر در قرآن می گوید: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکًا(1)» [در حقیقت نخستین خانه ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده، همان است که در مکه است]. سپس خداوند تبارک و تعالی به اندازه ای که خود اراده نموده بود، (از کار) دست کشید و هنگامی که خواست که آسمان ها را بیافریند، به بادها دستور داد که به دریاها بوزند تا این که آن را مملو از کف کنند و در اثر این کار، از دریا موج و کفی خارج گردید که از وسط آن دودی بدون آتش بیرون می آمد و از آن دود، آسمان را خلق کرد و در آن برج ها و ستارگان و جایگاه خورشید و ماه را مشخص نمود و آنها را در آسمان به حرکت در آورد. آسمان، سبز بود و رنگی همچون آب سبز داشت و زمین نیز خاکستری و به رنگ آب گوارا بود و هیچ کدام از آن دو هیچ منفذی نداشتند و زمین هیچ شکافی برای رویاندن نداشت و آسمان نیز بر آن نمی بارید که بروید. سپس خداوند عز و جل آسمان را با باران، و زمین را با گیاه رویاند، و آیه «أَوَلَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» نیز بیانگر همین مطلب است. سپس ابرش گفت: به خدا قسم تا به حال کسی این چنین سخنانی به من نگفته است. دوباره به من بازگو کن. امام آن مطالب را دوباره برایش بازگو کرد و ابرش که ملحد بود گفت: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و

1- . آل عمران/ 96

گواهی می دهم که تو فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می باشی. و این مطلب را سه بار تکرار کرد(1).

2. علل: امام پنجم علیه السّلام فرمودند که: شیوه علی علیه السّلام بود در زیر نخست باران میایستاد تا سر و ریش و جامه اش تر میشدند، و به او گفته میشد، سرپناهی بجوی، سرپناهی بجوی، میفرمود: این آبی است که تازه از عرش آمده، سپس شروع میکرد به حدیث، میفرمود: راستی زیر عرش دریائی است و در آن آبی که روزی جانوران از آن میروید، و چون خدا خواهد برای آبها از رحمت خود برویاند، خدای عزّ و جلّ وحی فرستد و از آن هر چه خواهد ببارد از آسمانی تا آسمانی تا برسد به آسمان دنیا و آن را به ابر افکند و ابر چون غربال است.

سپس خدا به او وحی کند که آن را بفشار و آب کن مانند نمک در آب و آن را در فلان جا ببر یکباره یا چند باره و بر آنها ببارد چنانش که فرماید، و قطره ای نبارد جز اینکه با آن فرشته ای است تا آن را به جای خود رساند و از آسمان قطره ای جز به شماره و وزن معین فرو نشود، جز آنچه در زمان طوفان عهد نوح علیه السّلام بارید که در آن بارانی سیل آسا بی شماره و وزن بارید. (2)

در قرب الاسناد هم به سندی مانندش آورده.

3. تفسیر علی بن ابراهیم: امام پنجم علیه السّلام در تفسیر قول خدا فرمود: «وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ.» {و از آسمان، آبی به اندازه [معیّن] فرود آوردیم، و آن را در زمین جای دادیم} که آن نهرها و چشمه ها و چاهها است.

و علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدا: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجِی سَحاباً.» {آیا ندیدی که خداوند ابری را به آرامی میراند.} گفته: یعنی آن را از زمین برمیانگیزد سپس میان آنها الفت میاندازد و چون سخت شد، بادی فرستد تا آن را بفشارد و از آن باران درآید و این است معنی قول خدا که «فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ .» یعنی باران.(3)

1- . تفسیر قمی، ج 2، ص 44.

2- . علل 2: 141
3- . تفسير قمّى: 446

4. تفسیر علی بن ابراهیم: حارث اعور گفته که: از امیر المؤمنین علیه السّلام از ابر پرسش شد که در کجا است؟ فرمود: بر درختی درهم کناره دریا در آن منزل کند، و چون خدا خواهد آن را بفرستد؛ بادی فرستد تا آن را برانگیزد(1).

5. قرب الاسناد: امام پنجم علیه السّلام فرمودند که: علی علیه السّلام فرمود: ابر غربال باران است و اگر نبود هر چه باران بدان میریخت تباه میشد(2).

6. قرب الاسناد: در تفسیر قول خدا: «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ.(3)» {از هر دو [دریا] مروارید و مرجان برآید.}، که مقصود آب آسمان و آب دریا است و چون باران آید صدفهای دریا دهن گشایند و باران در آن ریزد، و لؤلؤ خرد از قطره خرد باشد و لؤلؤ درشت از قطره درشت آفریده شود(4).

توضیح: این یک وجه در تأویل آیه کریمه است و مفسران آن را از ابن عباس روایت کردند، و مؤیدش آن است که بنا بر مشهور از دریای شیرین لؤلؤ برنیاید، و شاید آفرینش از قطره به این معنا است که در آن اثری دارند نه اینکه قطره ها مایه آنند، و گفتار کامل دراین باره در جای خود آید.

7. معانی الاخبار: محمّد بن ابراهیم تیمی گفت: که ما نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودیم تکه ابری پدید شد، حاضران گفتند: یا رسول اللّه صلّی الله علیه و آله ابری پدیدار است، فرمود: پایه هایش را چگونه بینید؟ گفتند: چه بسیار خوب و برجا است، فرمود: پره های کشیده آن را چون بینید؟ گفتند: یا رسول اللّه چه بسیار خوب و درهمند، فرمود: چگونه بینید رنگ قیرگونش را؟ گفتند: یا رسول اللّه، چه خوب است و بسیار سیاه است، فرمود: چگونه بینید چرخش آن را؟ گفتند: یا رسول اللّه چه بسیار خوب است و خوش دائره، فرمود: چگونه بنگرید برقش را، پخش می شود یا جرقه است یا عمودی و کشیده است، گفتند: یا رسول اللّه عمودی و کشیده است، رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: باران، گفتند: یا رسول اللّه چه شیوائی تو، ما ندیدیم شیواتر از تو، فرمود: چه مانعی از آن دارم با اینکه قرآن به زبانم فرو آمده «بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ.» به زبان عربی روشن.(5)

1- . تفسير قمّی: 403
2- . قرب الإسناد: 84
3- . رحمن / 22
4- . قرب الإسناد: 85
5- . معانی الأخبار: 319

و از ابی عبیده در شرح حدیث نقل شده که قواعد ابر پایه های آن است که در افق پهن شدند، مانند شده به پایه های خانه، خدا هم فرموده: «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ.(1)» {و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه [کعبه] را بالا می بردند.} «بواسق»: پره های کشیده ابر در فضا تا به افق دیگر است و هر درازی را باسق گویند، و خدا عزّ و جلّ فرموده: «وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ.(2)» {و درختان تناور خرما که خوشه[های] روی هم چیده دارند.}، چون سیاه ذغالی است. و (الجون) همان سیاه تیره است و جمع آن جون است.

و اما اینکه فرمود: «کیف ترون رحاها» رحا چرخ زدن ابر در آسمان است و از این رو گفتند: رحا الحرب، و آن جائی ایست که نبرد در آن بچرخد، «خفو»: پهن شدن برق در اطراف ابر است.

توضیح: زمخشری در فائق گفته: پیغمبر صلّی الله علیه و آله درباره ابری که گذر کرد پرسش نمود و فرمود: «کیف ترون قواعدها و بواسقها و رحاها أ جون أم غیر ذلک»، یعنی پایههایش و پرههایش و رنگش را چگونه میبینید؟ آیا رنگش قیرگون است یا نه؟ سپس از برق پرسید: و فرمود: أ خفواً أم ومیضاً أم یشق شقّا؟ قالوا یشقّ شقّا، یعنی چگونه بنگرید برقش را، پخش می شود یا جرقه است یا عمودی و کشیده است، گفتند: یا رسول اللّه عمودی و کشیده است، فرمود: باران برای شما آید.

مقصودش از «قواعد» پهن شدن ابر است و پایه دار شدن آن، مانند پایه های خانه و از «بواسق» پره های کشیده آن، و از «رحی» چرخش آن، و از «جون» رنگ آن، «خفو» پهن شدن برق است، و شاعر سروده است:

یبیت إذا ما لاح من نحو أرضه سنا البرق یکلا خفیه و یراقبه

و «ومیض» یک جرقه و «شق» کشش عمودی آن به سوی زمین است، بدون اینکه به شرق و غرب متمایل باشد و مرادش این بوده که آیا برقش پهن است یا تنها یک جرقه زودگذر است و به همین دلیل نیز یشق شقاً را بدان عطف کرده است و اینکه فعل را پس از اضمار آن، ظاهر کرده است، مثل آمدن واو در این آیه

1- . بقره / 127
2- . ق / 10

قول خداوند است: «و ثامنهم کلبهم. » پس از آنکه قبلاً آن را ذکر نکرده بود. (پایان).

گویم: پاره ای از گفتار در این باره در مجلّد ششم گذشت.

7. علل: معاویه بن عمّار گفت که: امام ششم علیه السّلام فرمود: مؤمن را برق نگیرد، مردی به او گفت: ما دیدیم فلانی را در مسجد الحرام در حال نماز برق زد، امام علیه السّلام فرمود: راستش او کبوتران حرم را تیر میزد.(1)

8. به همین سند آورده که برق مؤمن و کافر را میگیرد و آنکه در یاد خدا است نگیرد.

توضیح: بسا مقصود از مؤمن در حدیث او کامل ایمان است و در حدیث دوم مطلق مؤمن؛ به دلیل اینکه تیر زدن به کبوتر حرم بی ایمانی نیست، و بسا که این تیرانداز از مخالفان بوده و اسناد به تیراندازی تقیه باشد.

9. تفسیر علی بن ابراهیم: امام ششم علیه السّلام در خبر معراج فرمودند که: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل بالا رفت و به همراهش بالا رفتم تا آسمان دنیا که بر آن فرشته ای بود به نام «اسماعیل» که او سرکار خطفه ای است که خدا عزّ و جلّ فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ.» {مگر آن کسی که [از شیاطین بخواهد] دزدانه گوش دهد.} و هفتاد هزار فرشته در فرمان او است که زیر دست هر فرشته 70 هزار فرشته است. (الخبر)(2)

در تفسیر علی بن ابراهیم : «وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ.» {و [آن را] از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم!} فرمود: مارد پلید است «لا یَسَّمَّعُونَ إِلَی الْمَلَإِ الْأَعْلی وَ یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ دُحُوراً.» {و از هر سویی به شدت پراکنده میشوند، با شدت به دور رانده می شوند} یعنی ستاره ها که بدانها تیر زده شوند «وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ.» از آنها است عذابی بایست «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ.»؛ یعنی کلمه ای شنوند و آن را ربایند و به دنبالشان آید «فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ» {شهاب و شعلهای نافذ او را دنبال میکند.} که بدان تیر زده شوند و بسوزند، و در روایت ابی جارود از امام پنجم

1- . علل 2: 147
2- . تفسير قمّى: 369

علیه السّلام است که: عذاب واصب یعنی پیوسته و دردناک و دلگداز، «شهاب ثاقب» یعنی گذرا چون سخت بدانها رسد.(1)

10. عیون(2) و معانی الاخبار(3): امام رضا علیه السّلام در قول خدای عزّ و جلّ فرمودند: «هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً.» {او است که [رعد و] برق را برای بیم و امید به شما مینمایاند.} ترس برای مسافر، و طمع برای حاضر است.

11. احتجاج(4) و خصال: امام دوم علیه السّلام در جواب پرسشهای پادشاه روم فرمود: پرسیده بود که قوس قزح چیست؟ فرمود: وای بر تو مگو قوس قزح، زیرا قزح نام شیطان است و آن قوس خدا است، و نشانه فراوانی و امان مردم زمین از غرق.

12. احتجاج: اصبغ گفته که: ابن کوّاء به امیر المؤمنین

علیه السّلام گفت: از قوس قزح به من خبر ده، فرمود: مادرت به عزایت [ای پسر کواء] مگو قوس قزح زیرا قزح نام شیطان است، ولی بگو: قوس خدا چون رخ دهد فراوانی و روستای خرّم پدید آید(5).

13. علل الشرائع: وهب بن منبه میگوید که: اهل دو کتاب (تورات و انجیل) گویند: چون نوح از کشتی فرو شد خدا عزّ و جلّ به او وحی کرد که راستش من خلقم را برای عبادتم آفریدم و بدانها فرمان طاعتم را دادم، و مرا نافرمانی کردند و جز مرا پرستیدند و دچار خشمم شدند و آنها را غرق کردم و قوس خود را امان بنده ها و بلادم ساختم و پیمانی میان خودم و آنها که تا قیامت از غرق آسوده باشند، و چه کسی به پیمانم از خودم پاینده تر است(6).

نوح بدان شاد شد و مژده به هم دادند و در قوس تیر و زه هم بود، و خدا تیر و زه از آن برکند، و آن را امان بنده و بلادش از غرق ساخت.

توضیح: این اخبار دلالت دارند که تا قوس و رنگین کمان در فضاء پدید گردد طوفان و غرق به مردم نرسد.

1- . تفسیر قمّی: 555

2- . عيون الأخبار 1: 294
3- . معانى الأخبار: 374
4- . احتجاج: 144
5- . احتجاج: 138
6- . علل الشرائع 1: 28

14. قصص راوندی: امام ششم علیه السّلام

فرمودند که: قومی از بنی اسرائیل به پیغمبر خود گفتند: برای ما به درگاه پروردگارت خواستار شو که هر وقت ما خواستیم به ما باران دهد، و خدا اجابت کرد و به خواست آنها به آنها باران داد، و چون درو کردند دانه نداشت، گفتند: باران را برای سود خواستیم، خدای تعالی وحی کرد آنها تدبیر مرا نپسندیدند، یا به مانند این مضمون.

15. محاسن: امام ششم علیه السّلام فرمود: اگر نبود که خدا باد را از مردم دنیا نگهداری کند زمین از مردم تهی میشد، و اگر ابر نبود زمین ویران میشد و چیزی نمی روياند، ولی خدا فرمان میدهد به ابر تا آب را غربال کند و قطره قطره فرو آید، و راستش بیحساب به قوم نوح فرستاده شد.

توضیح: (لأخوت الأرض) یعنی از مردم یا از خیر تهی شد یا دگرگون شد. فیروزآبادی گفته: خوت الدار: یعنی ویران شد و خالی از سکنه شد و أرض خاویه: یعنی خالی از سکنه و خوی کرمی: یعنی گرسنگی بر آن عارض شد و چخماق جرقه نمیزند، مثل أخوی است.

16. خصال: از امام ششم علیه السّلام روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آسمان از آنگاه که خدا بندش آورده قطره آبی فرو نکرده، و اگر قائم ما خاندان ظهور کند آسمان ببارد و زمین گیاه خود را برآرد(1).

17. تفسیر امام: خدای تعالی فرمود: «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً.»؛ یعنی باران که با هر قطره اش فرشته ای است تا آن را به جایش بنهد که پروردگارش عزّ و جلّ فرمان داده.

18. عیاشی: داود گفت: نزد او بودیم و آسمان غرّید، فرمود: منزّه است آنکه رعد به حمدش تسبیح گوید و فرشتهها از ترسش، أبو بصیر گفت: قربانت، رعد سخن گوید؟ فرمود: ای ابا محمّد بپرس از آنچه تو را باید و و نه آنچه تو را نباید.

توضیح: دلالت دارد بر اینکه اندیشه در حقائق آفریده ها و مانند آن را به خلق نفرمودند بلکه سودی هم ندارد.(2)

1- . خصال: 165
2- . این روایت بی سند است و دلالتش بر آنچه گفته ناپذیر است، چون رد پاسخ او بسا برای این بوده که أبی بصیر یا برخی حاضران مجلس از فهم حقیقت آن عاجز بودند و برابر نشود با اخبار بسیار که اندیشه در جز ذات خدا را خوب شمرده و چرا برای مردم سود ندارد، چه سودی بالاتر از شناخت صنع خدا خصوص تسبیح آفریده ها و اعتراف آنها بیگانگی و قدرت و علم و حکمت و صفات والای دیگر او.

19. عیاشی: ابی بصیر گفت که: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم: رعد چیست؟ فرمود: چون مردی که شتردار است و آنها را براند و گوید: های، های، این چنین است، گفتم: برق چیست؟ به من فرمود: تازیانه های فرشته ها است که ابر را میزنند و میرانندش بدان جا که خدا خواهد ببارد.

در فقیه از أبی بصیر مانند آن است.

20. گفت: روایت است که رعد آواز فرشته ای است بزرگتر از مگس و خردتر از زنبور(1).

21. کافی: امام ششم علیه السّلام فرمودند که: مؤمن به هر مرگی دچار شود جز به صاعقه که تا بیاد خدا است او را نگیرد(2).

22. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمودند که: صاعقه به ذکرگو نرسد.

23. روضه کافی: امام ششم علیه السّلام فرمودند که: شیوه علی علیه السّلام بود که در نخست باران میایستاد تا سر و ریش و جامه هایش خیس میشدند و به او گفته میشد: یا امیر المؤمنین، سرپناهی بجوی، سرپناهی بجوی، میفرمود: این آب با عرش قریب العهد است، سپس آغاز حدیث میکرد و میفرمود: راستی زیر عرش دریائی است که روزی جانداران در آن است، و چون خدا از لطف خود خواهد هر چه خواست او است برایشان رویاند؛ بدو وحی کند و ببارد بدان چه او خواهد از آسمانی تا برسد به آسمان دنیا- در گمان من- و او با پرش افکند که چون غربال است.

سپس وحی کند به باد خردش کن و آبش کن به مانند آب و آن را ببر به فلان جا و بدانها ببار تا چنین و چنان شود، یک بار باشد یا چند بار و طبق فرمان بر آنها ببارد و قطره ای نیست جز آنکه فرشته ای با آن است تا آن را به جایش نهد، و از آسمان یک قطره باران فرود نیاید جز با شمار و وزن معلوم جز در طوفان عهد نوح علیه السّلام که آبی سیل آب بی وزن و شمار فرو شد.(3)

1- . فقیه: 139
2- . اصول کافی 2: 500

3- . روضه کافی: 239

24. از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله

روایت شده که: راستی خدا عزّ و جلّ ابر را غربالهای باران ساخته، آنها تگرگ را آب کنند تا بدان چه رسد زیانش نرساند، و آنچه در ابر از تگرگ و صاعقه بنگرید عذاب خدای عزّ و جلّ است که بدان هر بنده اش را که خواهد گرفتار کند، فرمود: اشاره به باران و ماه نو نکنید که خدا آن را بد دارد.

در علل: هارون بن مسلم مانندش آورده تا آنجا که فرموده: پس به راستی از آن آبی سیل آسا بی شمار و وزن فرود آید.

در قرب الاسناد از هارون مانند آن است تا آخر خبر.

توضیح: «نخست باران»؛ یعنی آغاز هر باریدن یا باران اول سال، در علل است که نخست بارانی که بارد و آن مؤید معنی دوم است، «الکنّ» به کاف فتحه دار برای واداشتن گویند؛ یعنی آن را بجو و بخواه و با کسره به معنی نهانگاه است، ساختمان باشد یا جز آن «به گمان من»، در علل و قرب الاسناد این جمله نیست و اگر هم باشد کلام راوی است؛ یعنی به گمانم امام صادق علیه السّلام نام آسمان دنیا را برد.

«سپس به باد وحی کند. » در دو کتاب چنین است: «سپس خدا به ابر وحی کند که آن را خرد کن و چون نمک آب کن.» و این روشن است، و آخر خبر صریحا دلالت دارد که آنچه از آسمان به زیر آید تگرگ است و چون خواهد آن را باران سازد به باد یا ابر فرمان دهد تا خردش کند و آبش کند.

و آیه قرآن هم این احتمال را دارد بلکه این احتمال در آن روشنتر است؛ زیرا ظاهر این است که «ودق» مفعول «ینزل» است ولی ذکر دریا در آغاز خبر با آن مناسب نیست جز گفته شود کوههای تگرگ در آن دریا است، یا اینکه آب دریا بدین کوهها برخورد و یخ زند و تگرگ شود یا از آن تگرگ با خود به زیر آورد و بنا بر باب تأویل که فلسفه مآبان گشودند کار آسان است.

«بِماءٍ مُنْهَمِرٍ»؛ یعنی سیل آسا که قطره ندارد یا بسیار که وزن و شمارش را فرشته ها ندانند، (اشاره نکنید به باران و ماه نو) شاید مقصود اشاره بدانها از روی مدح و تعجب است، چنانچه گوید: وه چه خوب هلالی است، وه چه خوب بارانی است، یا اینکه با دیدن آنها سزاوار است به دعا

پرداخت نه بدانها اشاره کرد چنانچه کم خردان کنند، یا اینکه در دعا و توسل بدانها اشاره نکند به مانند مردمی

ص: 398

که گمان برند ماه نو و مانند آن در نظم جهان اثری دارند و بدانها توسل جویند و توجه کنند و این مقصود در ماه نو روشنتر است.

و مؤید آن است آنچه در فقیه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: چون ماه شهر رمضان را دیدی بدان اشاره مکن ولی رو به قبله کن و دو دست به سوی خدا بردار و ماه نو را خطاب کن (الخبر)، و گفته اند: مقصود اشاره با دل است و اعتقاد به اثر بخشی آنها در عالم، و گفته اند: جلوگیری از اشاره به وضع پدید شدن آنها است و بیان آن که به عقیده عامیان زیان دارد چنانچه نظیر آن را در قول خدا گفتهاند: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِ (1).» {از تو درباره ماههای نو میپرسند، بگو: آنها وسیله تعیین اوقات مردم و [برای وقت] حج است. }

25. روضه کافی: أمیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ پرسش از اینکه ابر کجا است؟ فرمود: بر درختی بالای تلّی کنار دریا که در آن منزل کند، و چون خدا عزّ و جلّ خواهد آن را بفرستد بادی فرستد تا آن را برانگیزد، و فرشته ها بدان گمارد تا او را با تازیانه آتشین بزنند و آن برق است و برآید، سپس این آیه را خواند: «وَ اللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ.» {و خدا همان کسی است که بادها را روانه می کند؛ پس [بادها] ابری را برمی انگیزند، و [ما] آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم. } و نام آن فرشته رعد است.(2)

تفسیر علی بن ابراهیم: حارث اعور از او علیه السّلام مانند آن است.(3)

توضیح: «بر درختی است.» بسا که آن هم نوعی ابر است، یا کنایه است از اینکه از دریا و نزدیک آن برخیزد، و گفته اند: «علی شجر»؛ یعنی ابر چند نوع است یکی از آنها بر کثیب است که نام موضعی است در کناره دریای یمن که از آنجا ابر به مکه آید.

در نهایه است که در حدیث علی علیه السّلام است: «البرق مخاریق الملائکه » برق مخاریق فرشته ها است، جمع مخراق است و آن پارچه ای است که به هم تاب دهند و کودکان با آن یکدیگر را بزنند، مقصود این است که ابزاری است که

1- . بقره / 189
2- . روضه کافی: 218
3- . تفسیر قمّی: 603

فرشته ها با آن ابر را زجر کنند و برانند، و تفسیر آن حدیث ابن عباس است، برق تازیانه ای از نور است که فرشته ها با آن ابر را برانند.

26. نوادر راوندی: علی علیه السّلام فرمودند که: بارانی که روزی جاندار از او است، از دریائی زیر عرش است و از این رو رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم با نخست باران، بارانی میشد و میایستاد تا سر و ریشش تر میشد، سپس میفرمود: این آب به عرش قریب العهد است و چون خدا خواهد که ببارد آن را از آن آسمان به آسمان فرو آرد تا به زمین رسد و گفته شده که مزن، همان دریا است، از ساق عرش خدا بادی وزد که ابر را بارانزا کند و آنگه از مزن آب فرو ریزد و با هر قطره فرشته ای است تا در جای خود به زمین رسد.

27. مجالس الشیخ: امام ششم علیه السّلام فرمودند که: برق هرگز در شب تاریک یا روز روشن نجهد جز اینکه بارنده است.

در روضه کافی مانندش را آورده(1).

توضیح: با هر برقی بارانی هست، گرچه در آنجا که درخشیده نبارد.

29. دعوات راوندی: أمیر المؤمنین علیه السّلام چنین بود که چون باران بدو میرسید به بالای پیشانی میمالید و میفرمود: برکتی از آسمان است که دست نخورده و مشک ندیده است.

30. الغارات: ابن کوّاء از أمیر المؤمنین علیه السّلام از «وَ الذَّارِیاتِ ذَرْواً» پرسید، فرمود: وای بر تو بادهایند، گفت: «فَالْحامِلاتِ وِقْراً» چیست؟ فرمود: أبرها، وای بر تو، گفت: پس «فَالْجارِیاتِ یُسْراً»؟ فرمود: کشتیها وای بر تو، گفت: «فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً.» چیستند؟ فرمود: فرشته ها، وای بر تو، گفت: قوس قزح چیست؟ فرمود: وای بر تو مگو قوس و قزح که قزح شیطان است ولی آن قوس است، و امان اهل زمین است پس از قوم نوح غرقی نیست.

31. کتاب جعفر بن محمّد بن شریح: امام ششم علیه السّلام

فرمود که: صاعقه به ذاکر خدا نرسد.

32. در تفسیر علی بن ابراهیم: امام پنجم علیه السّلام در تفسیر قول خدا فرمود: «وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ.» که آن نهرها و چشمه ها و چاهها است.

ص: 400

1- . روضه کافی: 218

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: آیه: «ألم ترَ أنّ الله یزجی سحاباً» یعنی آن را از زمین برمی انگیزد «ثم یؤلف بینه» به هم درپیوندد و آنگاه که غلیظ شد خداوند بادها را فرستد تا آن را در هم فشارند و آب از آن فرو آید و در اینجا میگوید: «فتری الودق یخرج من خلاله» یعنی باران را می بینی که از آن فرو می ریزد.

33. کافی: امام ششم علیه السّلام فرمود: که مؤمن به هر مرگی دچار شود، جز به صاعقه، که تا بیاد خدا است او را نگیرد.(1)

34. کافی: امام ششم علیه السّلام فرمود: صاعقه ها به یادآورِ خدا نرسند، گفتم: یادآور خدا کیست؟ فرمود: هر که 100 آیه بخواند(2).

35. کافی: ابی بصیر گفت که: از امام ششم علیه السّلام از مردن مؤمن پرسیدم، فرمود: مؤمن به هر مرگی می میرد، غرق شود، زیر آوار رود، درنده اش بخورد، صاعقه اش بگیرد، و کسی که یاد خدا عزّ و جلّ باشد، نگیرد(3).

36. توحید مفضل: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضّل در آسمان پاک و بارانی بیندیش که چگونه در این جهان به مصلحت او دنبال هم باشند، و اگر یکیشان همیشه بود تباهی می آورد، نبینی که اگر باران پیوسته باشد، تره ها و سبزیها بگندند، تن جانوران سست شوند، هوا به سختی سرد شود، و انواع بیماری در آن پدید شوند، راهها همه ویران شوند، اگر همیشه آسمان پاک باشد، خشکی با دید شود، گیاه بسوزد، آب چشمه ها و نهرها فرو رود، و مردم زیانمند شوند، و هوا پر خشک شود و انواع دیگری از بیماری رخ دهد و همچنین چون در عالم به دنبال هم باشند، هوا معتدل باشد و هر کدام ضرر دیگری را جلوگیرند و همه چیز خوب و استوار گردد.

اگر کسی گوید: چرا در هیچ کدام از آن دو نباید هیچ زیانی نباشد، گفته شود: برای اینکه انسانی کمی آزار و درد کشد و از گناهان کناره کند، و چنانچه آدمی در بیماری نیاز به داروهای تلخ و بدمزه دارد تا طبعش بجا آید و آنچه از او تباه شده، به شود، همچنان وقتی سرکش و نارو شد، نیاز دارد بدان چه او را آزار کند تا دست از بدکاری بکشد، و برای آنچه حظّ و رشد او است به خود آید.

1- . اصول کافی 2: 500
2- . اصول کافی 2: 500
3- . اصول کافی 2: 500

اگر پادشاهی خروارها طلا و نقره میان مردم کشورش پخش کند، نزد آنها بزرگ نشود و نامش بلند نگردد؟ آیا این برابر است با یک باران سیراب کننده که بلاد را آباد سازد و غلات را بیش از خروارها طلا و نقره در همه اقالیم زمین بیفزاید.

آیا ندانی یک باران چه اندازه قدرش بزرگتر و نعمتش بر مردم سترگ تر است و آنان از آن بی خبرند، و بسا یک نیاز کوچک از یکی از آنها پس افتد و بغرّد و برای چیزی زبون در برابر نعمتی بزرگ خشم کند، از نادانی و بی معرفتی خود بیندیش که از بالا به زمین فرو ریزد تا آنچه برآمده و ستبر است، فراگیرد، و اگر از سوی دیگر می آمد جاهای بلند زمین را نمیگرفت و زرع آن کم میشد، آیا نبینی آنچه از زمین به آبیاری کشت شود کمتر از دیم است.

باران است که همه زمین را بگیرد، و بسا که بیابانهای پهناور دامنه کوهها را کشت کنند و خواربار بسیار بدست آید، و بدان وسیله در بسیاری از بلاد رنج آبیاری از مردم بیفتد و نزاع و ستیزه درباره آب نکنند و نیرومندان آن را نبرند و ناتوانان محروم شوند.

و آنگه چون آن را روانه زمین کرد به آرامی قطره هائی چون ترشح نمودش تا به زمین فرو رود و آن را سیراب کند، و اگرش یکباره فرو میریخت، به زمین فرو نمیرفت و زراعت برپا شده را درهم خرد میکرد، و آرام نازل می شود تا دانه و کاشته را برویاند و زمین و زراعت را رسته، زنده سازد، و باز هم در نزولش مصالح دیگری است زیرا بدنها را نرم کند، و هوا را پاک کند، و وبا را برطرف سازد که از کدورت هوا باشد، و درد یرقان را از درخت و زراعت بشوید و مانند آنها.

اگر کسی گوید: آیا در برخی سالها از بارانهای سخت زیانهای بزرگ نمیرسد؟ یا از تگرگ که بسیاری زراعتها را خرد و نابود میکند، و یا هوا را نمناک مینماید و مردم را بیمار میکند و به زراعت آفت میرساند؟ گفته شود: چرا، بسا برای مصلحت معنوی انسان چنین شود تا او را از گناه و دنباله روی آن برکنار سازد و این صلاح دینی او مقدم بر زیان مالی است.

توضیح: یعتقبان: یعنی هر کدام از آنها در پی دیگری میآید و خصر الهواء: با کسر صاد و خصر یومنا: یعنی سرمایش شدید شد. در اکثر نسخه ها «ماء حاصر» با حاء بی نقطه است، یعنی کندکننده و خسته کننده، ولی بی تکلّف

نیست و در برخی نسخه ها با خ نقطه دار و ث سه نقطه است، یعنی غلیظ و بدمزه و گلوگیر، و قنطار

ص: 402

یک معیار و مقیاس است و گفته شده که آن هزار و دویست وقاء است و یا صد و بیست رطل است و یا به اندازه یک مشک که از پوست گاو ساخته شده و پر از طلاست و یذهب له به الصوت: یعنی شهرت کرم و بخشش او آفاق را پر کرده و الذمر: سرزنش و تهدید است و حطم: شکستن و إندفاق:جاری شدن و یرقان، آفت زراعت است و یرزأ از رزء و به معنای مصیبت است.

37. درّ المنثور (1): ابن عباس میگوید که: ابر سیاه باران دارد و ابر سفید رطوبت آرد و میوه ها را برساند(2).

38. درّ المنثور : ابن عباس گفته است که: باران سالی کمتر از سالی نیست ولی خدا آن را به هرجا خواهد، مصرف کند سپس این آیه را خواند: «وَ لَقَدْ صَرَّفْناهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا.» {و به راستی ما این [نعمت] را همواره در میان مردم گردانیدیم تا متذکر شوند. }(3)

39. درّ المنثور : عمر مولای عفره گفت که: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید که: دوست دارم امر ابر را بدانم، جبرئیل گفت: این فرشته ابر است از او بپرس، او گفت: چک های مهر شده به دست ما آید که به فلان بلد چنین و چنان قطره ببارید(4).

40. درّ المنثور : ابن عباس گفت که: چون شهاب زده شود، خطا ندارد و خواند: «فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ.» {شعلهای روشن او را دنبال کند. }(5)

41. در روایت دیگر از او است که با شهاب نه کشته شوند، نه بمیرند، ولی بدرّد و بیرون شود.

درّ المنثور : ابن عباس میگوید که: خدا هیچ باد و آبی را نفرستاده مگر به پیمانه، جز در طوفان نوح و هلاک قوم عاد، اما در طوفان، آب سرکشی کرد بر نگهبانش و نتوانستند جلو آن را بگیرند، سپس خواند: «إِنَّا لَمَّا طَغَى الْماءُ(6).» {ما

1- . درّ المنثور 1: 165

2- . در درّ المنثور روایتی بدین لفظ نیافتیم، ولی بدین معنا در آن هست و بسا که نقل به معنا شده.(پاورقی 387)
3- . درّ المنثور 5: 73
4- . درّ المنثور 5: 73
5- . درّ المنثور 5: 271
6- . حاقه / 11

وقتی که آب [به دعای نوح] از سر گذشت.}، و اما در روز عاد راستی که باد از دست نگهبانانش بدر رفت و راهی بدان نداشتند، سپس خواند: «بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَهٍ (1)» {به واسطه تند بادی سرکش و غران.}(2)

و از علی علیه السّلام است که فرمود: قطره آبی فرو نشود جز با پیمانه و به دست فرشته.

42. درّ المنثور : ابن عباس گفت که: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله با چند تن از اصحابش نشسته بودند و ستاره پرتاب شد، فرمود: در جاهلیت درباره این چه میگفتید؟ گفتند: میگفتیم: بزرگی متولد شده یا بزرگی مرده، فرمود: این برای مرگ یا زندگی کسی پرتاب نشود ولی چون پروردگار به کاری فرمانی دهد حاملان عرش تسبیح گویند، سپس فرشته های آسمانی که پهلوی عرشند و به حاملان عرش گویند: پروردگار شما چه فرمود؟ و خبر از هر آسمانی به آسمانی رسد تا به آسمان دنیا، و جن بربایند و تیر خورند، هر خبری درست آرند، حق است ولی تحریف کنند و بدان بیفزایند.

معمّر گفت: به زهری گفتم: در جاهلیت هم شهاب پرتاب میشده؟ گفت: آری دیدی «أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً.(3)» {و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می نشستیم، [اما] اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می یابد.} گفت: از وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله مبعوث شده کار آنها سخت شده(4).

تتمیم گفتار: در مورد عناصر طبقات زمین، رنگین کمان، باران و ...

فلاسفه 4 عنصر ثابت کردند: آتش، هواء، آب و خاک، گفتند: آتش گرم و خشک است، هواء گرم و تر است، آب سرد و تر است و زمین سرد و خشک کره آتش را چسبیده به فلک ما دانند و به دنبالش در حرکت و یک طبقه است، زیرش هواء در چهار طبقه:

1- . حاقه / 6
2- . درّ المنثور 6: 279
3- . جن / 9

4- . درّ المنثور 5: 235

یکم: آمیخته به آتش که دودهای برآمده از زیر، بدان متلاشی شوند و ستاره های دنباله دار و شهابها و ستونهای سوزان و جز آن در آن پدید شوند.

دوم: هواء پاک و نزدیک بدان، که دودهای لطیف در آن نابود شوند و نیازک در آن پدید گردند.

سوم: هواء سرد به واسطه بخار، که پرتو منعکس از زمین بدان نرسد.

چهارم: هواء درهم مجاور سطح زمین و آب، که بر اثر انعکاس پرتو خورشید گرم شده است.

پس از آن کره آب که ناتمام است و به 4/ 3 زمین تقریباً احاطه دارد؛ زیرا آن کره زمین است که 4/ 3 آن را آب فرا گرفته و تهی نیست، آب به شکل کره میان تهی که تکه شده و زمین به درون آن است و اکنون آب و زمین با هم یک کره را مینمایند، آب یک طبقه است که دریای محیط به زمین است و خالص نیست؛ چون پرتو خورشید در آن نفوذ کرده و اجزاء زمین هم بدان آمیخته، و امتیازات چندانی در تکه های آن نیست که طبقه بندی شود و زمین در این میانه ساکن است به وضعی که مرکز آن منطبق با مرکز جهان است.

این است مشهور میان فلاسفه، و برخی قدمای آنان گفته اند: زمین به دور خود از مشرق به مغرب میچرخد و طلوع و غروب کواکب به واسطه آن است نه حرکت فلک، و این قول نزد فلاسفه سست و متروک است. (ولی اکنون معتبر و مشهور است و به وسائل علمی معلوم است. (شرح مترجم).

زمین را سه طبقه است:

یکم: خالص در گرد مرکز.

دوم: گل مجاور آب.

سوم: طبقه بیرون از آب که بخار و دود در آن حبس شوند و معادن و گیاهان و جانوران در آن پدید گردند، و به دشتها و کوهها پخش شود که آن را ربع مسکون گویند و به هفت اقلیم تقسیم شده، ولی چرا از آب بیرون

افتاده است؟ گفته اند: برای اینکه بر اثر حرارت خورشید که در جنوب است آب به سمت جنوب کشیده شده؛ چون حضیض خورشید در برجهای جنوبی است و پرتو آن از نزدیک اثر بیشتری دارد تا از دور، و گرمی آن بیشتر است و حرارت رطوبت را میکشد.

ص: 405

و بنابراین ممکن است که معموره از شمال به جنوب جابجا شود و از جنوب به شمال به دنبال انتقال اوج خورشید از یکی به دیگری، و معموره همیشه در سمت اوج است تا در تابستان آفتاب نزدیک بالای سر نشود و گرما سوزنده گردد و در زمستان پر دور نگردد تا سرما کشنده شود.

و گفته اند: برای این است که در سمت شمال گودالهای عمیقی به یک سبب نامعلوم به وجود آمده و آب به درون آنها کشیده شده و جاهای بلند بیرون افتاده، و گفته اند: سبب طبیعی ندارد و خواست خداست که این بخش زمین بیرون از آب باشد و جایگاه آدم و جز او از جانداران و وسائل زندگی آنان گردد.

و باز گویند همه این عناصر پذیرای کون و فسادند و هر کدام بی واسطه یا بواسطه به یکدیگر بدل شوند، چون آب که سنگ مرمر شود، چون سنگ مرمر از آب زلال روان نوشیدنی است که در یک گودی جمع شود و در اندک زمانی نزدیک به حجم آب حجم گیرد چنانچه از برخی جاهای مراغه آذربایجان نقل شده، و گفته اند: این بر اثر خاصیت برخی جاها است که خدا در آن نیروی معدنی پر اثری برای سنگسازی آفریده و چون آبها بدان برخورند، سنگ شوند، و بسا در درون زمین باشند به واسطه لرزش زمین به درآیند.

و از این باب است آنچه نقل شده که برخی مردم سنگ شدند، و در برخی جاها پیکره های سنگی به شکل اشخاص آدمی از مرد و زن و کودک دیده شده که در پیکره و خطوط تن چیزی کم ندارند، اشخاصی جانور مآب با همه امور آدمی به حال مخصوص که گمان غالب میرود مردمی بودند و با آنچه بدانها وابسته بوده، سنگ شدند و دور نیست بر اثر خشم خدا چنین شده باشند. (پایان)

گفته اند: سنگ با اعمال شیمیائی آب روان می شود و هوا بدل به آب میگردد، چنانچه در قله های کوه و جز آن دیده شده که هوا بر اثر سردی غلیظ می شود و ابر چکاننده میگردد، و در قطراتی که بر طاس وارو بر یخ است دیده شود، و آب هم با گرم شدن با خورشید یا آتش هوا می شود، چنانچه در بخار متصاعد از آب گرم دیده شود، چون بخار هوائی است که از آب ساخته شده و اجزاء لطیف آب هم با خود دارد، و هوا آتش شود، چنانچه در کوره آهنگری که سوراخهای آن بسته است و هوای تازه در آن نرود ملاحظه شود که هوای درون آتش شده.

ص: 406

باد گرم کشنده هم از این قبیل است، و آتش هم در شعله چراغ بدل به هوا شود؛ زیرا اگر آتش بماند به خطّ مستقیم بالا پرد و هر چه در برابرش باشد بسوزد و چنین نیست.

باز هم گفتند: چون این عناصر خرد شوند و با هم بیامیزند و با نیروهای متضاد خود در هم اثر کنند یک کیفیت میانه پدید شود که مزاج باشد، و این ترکیب اگر کامل باشد و ماندنی صورت نوعیه ای بدان افاضه شود و آن را زمانی دراز نگهدارد و بسا ناقص باشد و درنگی نکنند و به اندک سببی مانند کائنات جوّ منحلّ گردد.

مؤلّف مقاصد گفته: مرکّبات بی مزاج 3 نوعند؛ زیرا یا در فضای بالای زمینند یا در روی زمین یا درون زمین، نوع یکم از بخار پدید شود یا دخان که هر دو اثر حرارتند که از تری اجزاء هوائی آب دار برآرد که بخار است و از خشکی اجزاء خاک آمیخته به اجزاء آتش و البته اجزاء هوا هم دارد و آن دود است.

بخار بسا لطیف شود و اجزاء آبی آن به تحلیل رود و هوا گردد، و بسا به طبقه زمهریریه رسد و درهم شود، ابر چکاننده گردد، و اگر پیش از قطره شدنش به سرمای سختی برخورد، برف فرو ریزد و اگر پس از آن باشد، تگرگ گرد خردی بریزد در صورتی که از مسافت دور آید؛ زیرا به واسطه حرکت و برخورد به هم پره هایش بساید و گرد و خرد گردد و گر نه درشت ناهموار باشد.

و همانا تگرگ در هوای بهار یا پائیز است؛ چون در تابستان بخار تحلیل شود و در زمستان گرفتار سرما است، و بسا بخار به طبقه زمهریریه نرسد، پس اگر بسیار باشد مه گردد، و اگر کم باشد و به سرمای شب درهم شود و یخ بندد، عزو گردد، وگر نه شبنم باشد و نسبت عزو به شبنم چون برف به باران است.

و بسا ابر بارنده از بخار بسیاری است که به سرما درهم شده پیش از آنکه به زمهریر رسد به سبب بادهای مانع از بالا رفتن یا فشار آور به آنها تا درهم شوند برای آنکه کوه در برابر باد است، یا برای آنکه هوای بالاتر سنگین و کند شده است.

و بسا که با بخار بالا رفته دودی باشد، و چون به هوای سرد رسیدند و ابر شدند و دود در درونش محبوس شد اگر گرم باشد میخواهد بالا رود، و اگر

سرد شده میخواهد به زیر آید و فساد می آورد و ابر را به سختی میدرد و از دریدنش

ص: 407

غرشی برآید، که رعد است و آتشی لطیف، که برق است یا درهم و جهنده که صاعقه است.

و بسا که دود غلیظ متصاعد به کره آتش رسد و شعله ور شود، چنانچه در دود چراغ خاموش شده که به شعله چراغ برخورَد؛ مشاهده گردد، و این دود شعله ور چون اختری به چشم آید که فرو افتد و همان شهاب است و بسا که از بس غلیظ و کلفت است شعله ور نشود و بسوزد و به مانند گیسو یا دم یا مار یا جانور شاخدار بجا بماند و بسا زیر اختری باشد و با کره آتش که به همراه فلک میچرخد، بچرخد، و بسا وضع هراسناکی در آن رخ دهد، سرخ باشد، سیاه باشد این بستگی به کلفتی دود دارد و اگر عمود دود که بالا رفته به زمین پیوسته باشد و شعله ور شود، به نظر آید که ماری بزرگ از آسمان به زمین فرو شده و در آن حریق است. (پایان)

از مواقف هم در شرح تولید برق و صاعقه همان بیان صاحب مقاصد را نقل کرده و سپس گفته: و شارح مواقف گفته: چون برق به زمین رسد بسا تا آنجا لطیف شود که در اجسام روزنهدار نفوذ کند و آنها را نسوزد، ولی اجسام درهم و بی روزنه را مانند طلا و نقره ای که کیسه شده باشند، آب کند؛ و از آنها همان را بسوزد که آب شده باشد، به تواتر نقل شده که یک صاعقه ای در شیراز به گنبد شیخ کبیر ابی عبد اللّه بن حفیف برخورد و یک قندیل در آن آب کرد و چیز دیگری را نسوخت.

و بسا که آن برق و صاعقه درهم و کلفت باشد و به هر چه رسد آن را بسوزد و به کوه زند و آن را به سختی خرد کند، و حکایت است که کودکی را در بیابان برق گرفت و هر دو پایش را برد و خونی از آن نچکید چون محل قطع را داغ کرده بود.

رازی در مباحث مشرقیه گفته: چون بخاری دخانی و چسبناک و چرب برآید و بالا رود تا به آتش رسد و پیوسته با زمین باشد، آتش گیرد و فرو ریزد و به چشم آید که ماری آتشین از آسمان به زمین آمده و چون خود به زمین رسد و آنچه گرد آن است بسوزاند، و نمونه اش آن است که چون چراغ خاموش شده را زیر چراغ شعله ور گذاریم، دود اول به دوم رسد و بگیرد و شعله به فتیله چراغ زیر که خاموش است برسد.

در شرح مواقف درباره علت بروز هاله گرد ماه و رنگین کمان گفته: بسا در فضا اجزای رطوبتدار زلالی ابرمانند تشکیل شود که به آینه مانند و پس خود را

ص: 408

پنهان نسازد و از میان صفحه آن، ماه پدید شود و پرتو ماه به قسمتهای دیگر بتابد و در آن منعکس شود و گرد ماه دائره ای به چشم آید که هاله است؛ زیرا آنچه از آن برابر قرص ماه قرار دارد به چشم ما نیاید چون قوت شعاع ماه آن را از دید بیندازد، ولی آن قسمتش که برابر قرص خود ماه نیست دیده شود.

گفته اند: بیشتر وقت تولید هاله هنگامی است که باد نوزد و هوا آرام باشد، و اگر هاله از هر سو دریده به چشم آید دلالت بر بی بارانی و پاکی هوا دارد، و اگر ابر کلفت باشد تا وقتی هاله محو شد دلالت بر باران دارد و اگر از یک طرف درید دلیل بادی است که از آن طرف آید و بسا دو طبقه هاله روی یکدیگر تشکیل شود روی و زیرین که به ما نزدیکتر است بزرگتر باشد، برخی گفته اند: که هفت طبقه هاله را روی یکدیگر دیده است.

و بدان که هاله گرد خورشید که آن را «طفاوه» نامند بسیار کم است؛ زیرا خورشید ابرهای نازک را نابود میکند، ولی ابن سینا گفته: هاله ای گرد خورشید کامل در رنگهای رنگین کمان دیده، و پس از آن و به دنبال آن یک نیمه هاله کمی دیده، و هاله گرد خورشید بر اثر ابر درهم و تیره پدید آید، و حکایت شده که او گرد ماه هاله ای دیده چون رنگین کمان، چون ابر غلیظ بوده و پرتو را پریشان کرده و به مانند رنگین کمان نمودار شده است و بسا که ابرهای نازک رطوبت دار زلال به شکل دائره در برابر خورشید قرار گیرند و همان رنگین کمان باشد.

و شرحش این است که چون در برابر خورشید بخاری لطیف و زلال بدان هیئت قرار گیرد و پس آن جسم تیره ای مانند کوه یا ابر تیره باشد، و خورشید نزدیک افق باشد، چون رو از خورشید برگردانند و بدان بخار اندازند، رنگین کمان به چشم آید و رنگهای پرتو خورشید را بنماید، چنانچه در آینه دیده شوند و به تناسب اختلاف رنگهای ابر بخاری و رنگهای پس آن از کوه و برگشت آنها از اجرام تیره رنگهای رنگین کمان گوناگون به چشم آیند.

در مباحث مشرقیه گفته: برخی پنداشتند سبب پدید شدن این گونه پدیده های فضائی اتصالات فلکیه و نیروهای روحانی باشند، و بنابراین امور خیالی نیستند که صورت نخست را در چیزی مانند آینه بنگرد و گمان برد که واقعاً در آن است با اینکه چنین نیست.

امام گفته: اینکه او گفته است منافی با گفته ما نیست؛ زیرا تندرستی و بیماری گاهی به یک سبب مادی است و گاهی از یک اتصالات فلکی و تأثیرات نفسانیه است ولی مؤید سخن او این است که آزمایشگران مشاهده کردند که این گونه پدیده های فضائی دلالت دارند بر اینکه حوادثی در زمین رخ دهند، و اگر آنها موجوداتی مستند بدان اتصالات نبودند این استدلال پایدار نبود. (پایان)

برخی از آنان گفته اند: چون خدای سبحان خواهد به واسطه نمود یک پدیده ای در زمین و آفرینش آفریده ای چون باران یا باد و مانند آنها به مردمی مهربانی کند یا خشم گیرد، به فرشته های آسمانی به ویژه دو فرشته گماشته به خورشید فرماید تا به وسیله فرشته های گماشته به زمین جنبشی پدید کنند و آن را به هم زنند تا آنچه خواهد بشود؛ زیرا هر چه در فضا و زمین پدید گردد بر اثر آمیختن عناصر زمینی است.

و نخست پدیده آن که هنوز مزاج کاملی به خود نگرفته همان بخار و دود است؛ زیرا فرشته ها چون به وسائل آسمانی گرمی را برانگیزند از آب بخار برآرند و از زمین دود، که نخست آمیخته ای از هوا و آب است و دوم از آتش و خاک، و آنگاه به وسیله آنها موجودات چندی پدید شوند که مزاج کامل ندارند چون: ابر، باران، برف، تگرگ، شبنم، عزو، رعد و برق، صاعقه، رنگین کمان، هاله ها، شهابها بادها، زمین لرزه ها و جوشیدن چشمه ها و قناتها و چاهها و نیزارها، همه اینها به فرمان خدا سبحانه و به وسیله فرشته های او است، چنانچه خدا سبحانه به برخی از آنها اشاره فرموده: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِی سَحاباً.(1)» {آیا ندیدی که خدا ابر را به آرامی میراند.}

اندیشه در ساختمان گرمابه و عوارض آن، به درک ماهیت فضا و بسیاری از پدیده هایش خوب کمکی است، بلکه اندیشه در آنچه از زمین معده آدمی برآید و به زمهریر مغز او رسد و سپس به سوراخهای چهره اش فرود آید باز هم چون بسیاری از امور نفسی و آفاقی کمکی بدان است. (پایان)

یکی از محققین درباره رنگهای رنگین کمان گفته: روشن کردن آن دو مقدمه میخواهد:

1- . نور / 44

یکم: رنگها که میان سپید و سیاهند از آمیختن این دو پدید آیند، و خلاصه اینکه سفید چون به وسیله سیاه یا با آمیختن بدان دیده شود، رنگهای دیگر می شود اگر سفید غالب بر سیاه باشد، سرخ نماید و اگر نه آبی و ارغوانی، و غلبه آن در آبی بیشتر و در ارغوانی کمتر است.

دوم: رنگ سیاه در حکم ندیدن است؛ زیرا چون قرص خورشید را نبینیم و پرتوی باشد گمان بریم چیز سیاهی است و آنجا که ابری است که سفیدی آن غالب بر سیاهی است؛ آن را سرخ بینیم، و آنجا که سیاهی آن غالب است، ارغوانی و آنجا که میانه است، آبی بینیم.

چون این دو مقدمه چیده شدند، گوئیم:

چون پرتو خورشید در این زمینه در ابر دیده شود رنگین کمان باشد و بیشتر اوقات سه رنگ است، دوره بیرونش که پهلوی آسمان است سرخ است چون سیاهیش کم و سفیدیش بیش است، و دور درونی آن آبی است چون میانه در کمی و بیشی و سیاهی و سفیدی است، و دوره سومش که سوی زمین است ارغوانی و بنفش است چون سیاهیش بیش و سفیدیش کم است، و دوره زردی که گاهی میانه سرخ و آبی دیده شود انعکاس مستقلی نیست بلکه نمودی از سرخی در کنار آبی است، و علتش این است که سفید در کنار سیاه سفیدتر نماید، و چون دوره سرخ سفیدی دارد و آبی سیاهی بیشتر، کناره سرخ که نزدیک سیاهی است روشنتر نمود دارد و زرد دیده شود و بسا دو رنگین کمان در پهلوی هم دیده شوند و هر کدام همان رنگ نامبرده را دارند، ولی وضع و ترتیب رنگین کمان بیرونی واروی درونی نیست، یعنی دوره بالای آن که سوی آسمان است، بنفش است و پهلوی آن آبی، و زیرین سرخ و دور نیست که یکی از دو رنگین کمان واروی دیگری باشد. (پایان)

من گویم: سخنان آن مردم در اینجا این است، و همه آنها مخالف زبان شرع است و آدمی مکلف نیست در این مسائل بررسی کند و در حقائق آنها بیندیشد، و اگر سودی برای مکلف داشت صاحب شرع بیانش را وانمیگذاشت، و در بسیاری اخبار از رنج دانستن آنچه نفرمودند قدغن شده.

مؤلف مواقف و شارحش پس از ایراد این مباحث گفتند: آنچه ما ذکر کردیم رأی فلاسفه است که به قادر مختار عقیده ندارند، و گوناگونی صور

اجسام را از گوناگونی ماده دانند و اثر صور گوناگون و جدا از هم و مزاجهای مختلف آنها

ص: 411

پندارند و همه اینها را به حرکات و اوضاع فلک وابندند، و اما متکلمان گفته اند: اجسام همه یک جنسند و یک ماده مانند هم دارند که جوهر فرد است و اختلافی ندارند و اختلاف اجسام از ذات آنها نیست، بلکه عرضی است و خواست خدای توانای مختار است. (پایان)

و بدان که آنچه مشاهده شود از اینکه ابر بر قله کوه منعقد شود و ببارد با اینکه ایستاده بر سر قله، آفتاب دارد و باران و آبی نبیند، مخالف ظاهر اولیه ای نیست که گویند باران از آسمان است به دو وجه:

1. ممکن است باران از آسمان خرده خرده ترشح کند که احساس نشود، یا پیش از بسته شدن ابر در آنجا فرود آمده باشد که ابر بالا شده.

2. گوئیم باران دو قسم است: یکی از آسمان فرو آید و دیگری از دریاها و زمینهای تر برآید، و مؤید آن است آنچه شیخ بهائی- رحمه الله علیه- در کتاب «مفتاح الفلاح» روایت کرده، آنجا که گفته: خاص و عام نقل کرده اند که: مأمون روزی برای شکار سوار شد و به یکی از کوچه های بغداد به دسته کودک گذر کرد، همه کودکان ترسیدند و گریختند و یکی از آنها بر جای خود ماند.

مامون پیش او شد و گفت: چرا مانند یارانت نگریختی؟ گفت: چون راه تنگ نبود تا با رفتن خود آن را گشاد کنم، و گناهی نداشتم تا برای آن از تو بترسم، پس چرا بگریزم؟ مامون را سخن او پسند آمد، و چون بیرون بغداد رسید بازش را فرستاد، و به زمین بازنگشت تا ماهی خردی به نوک خود آورد، و مأمون از آن تعجب کرد، و چون از همان راه برگشت باز همه کودکان گریختند جز همان کودک که در بار نخست به جای خود مانده بود.

مأمون آن ماهی را میان دست خود پنهان کرد و نزد او رفت و به او گفت: بگو میان دست من چیست؟ در پاسخ او فرمود: راستش چون ابر از آب دریا برگیرد ماهیان خرد به درونش درآیند و از آن بیفتند و پادشاهان آن را شکار کنند و با آن نژاد نبوت را بیازمایند، و مأمون از آن به هراس افتاد و به او گفت: تو کیستی؟ گفت: من محمّد بن علی الرضا هستم و این پیشامد پس از درگذشت امام رضا علیه السّلام بود، و عمر آن حضرت در آن هنگام 11 سال بود، گفته اند: 10 سال.

مأمون از اسب به زیر آمد و او را بوسید و در بر او تواضع کرد و دخترش بدو تزویج نمود.

ص: 412

من گویم: این داستان در ابواب تاریخ امام علیه السّلام گذشت.

از سید مرتضی سؤال شد: رعد و برق و ابر چیستند، و اینکه خدا فرموده: «وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِیها مِنْ بَرَدٍ(1).» {و از آسمان از کوههای ابر یخ زده که در آن هست برف و تگرگ فرو میریزد.} یعنی چه؟ آیا آنجا تگرگ است؟

و او- قدّس سرّه- در پاسخ گفت: ابر جسمی است درهم و در آن شکی نیست، و اما رعد و برق روایت دارد که دو فرشته اند و آنچه ما گوئیم این است که رعد غرشی از برخورد تکه های ابر است، و برق هم از برخورد آنها به هم بدرخشد و اینکه خدای فرموده: «از کوهها است تا آخر آیه» شکی ندارد که کلام خدا است و مانعی ندارد که کوههای تگرگ در هنگامی که تگرگ فرو میبارد آفریده شده باشند.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . نور / 43

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109